

زندگى سياسى و فرهنگى

# شيعى اباغداد

دکتر سید حسن موسوی

بوشهرى





# ZENDEGIYE SİYASİ VA FARHANGIYE Şİ'AYĀNE BAĞDĀD

*[The Political and Cultral life Bagdad's Shiites]*

by  
Dr. Sayyed Ḥasan Mūsavi



بستان کتاب قم

انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم  
مرکز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامي

**Būstān-e Ketāb-e Qom, press**

(The center of publication of the office  
of Islamic Propagation of the  
Islamic Seminary of Qum)

Qum. I. R. IRAN. P.O. Box: 37185.917  
phon no: +982517742155-7 Fax: +982517742154

[http:// www. bustaneketab.com](http://www.bustaneketab.com)

E-mail: [bustan@bustaneketab.com](mailto:bustan@bustaneketab.com)

شماره کتاب: ۹۱۴ / مسلسل انتشار: ۲۰۲۱

ISBN 964-371-306-7



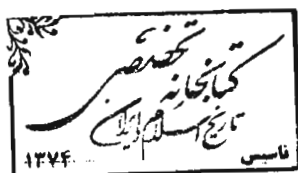
9 789643 713065



یکی از نقاطی که مذهب شیعه بدان جا رسوخ کرد و در ضمیر و اندیشه مردمان جای گرفت «بغداد» است. از زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به بعد بیشتر ائمه معصومین علیهم السلام از جمله امام هفتم و امام نهم که چندی در آن شهر توقف کرده و سرانجام در همان شهر به شهادت رسیدند. هم چنین دانشمندان و رجال شیعه نیز از آغاز بنای بغداد در آن رفت و آمد و یا قوطن کردند. این شهر به تدریج مرکز عمده شیعیان شد تا سرانجام در قرن سوم و چهارم هجری با تسلط امیران آل بویه، دانشمندان شیعه ریاست پیدا کردند. در زمان غیبت صفری هم نواب اربعه، که مرجع عموم شیعیان بودند در بغداد زندگی می کردند. به دلیل ویژگی های فوق، بررسی زندگی سیاسی - فرهنگی شیعیان بغداد، اهمیت ویژه ای می یابد. نویسنده در اثر حاضر، کوشیده است تا ضمن هشت فصل بدین مهم بپردازد.

زندگی سیاسی و فرهنگی  
شیعیان بغداد

دکتر سید حسن موسوی



بوشهر کتب

موسوی، حسن، ۱۳۲۳ -  
زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد / سید حسن موسوی - قم: بوستان کتاب قم  
(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۱.  
۳۰۴ص - (بوستان کتاب قم؛ ۹۱۴)  
ISBN 964 - 371 - 306 - 7: ریال ۱۸۷۰۰۰

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

پشت جلد به انگلیسی: Dr. Sayyed Hasan Mūsavi. Zendeḡiye Siyāsīye Sī'ayāna  
Bagdād [The Political life of Bagdad's shiites]

کتابنامه: ص. [۲۹۸]-۳۰۴؛ همچنین به صورت زیر نویس.  
۱. شیعه - عراق - بغداد - تاریخ. ۲. شیعه - بغداد - سرگذشتنامه. ۳. شیعه - بغداد - زندگی  
فرهنگی. ۴. شیعه - بغداد - وضع سیاسی و اجتماعی. ۵. بغداد - جغرافیای تاریخی. الف. دفتر تبلیغات  
اسلامی حوزه علمیه قم. بوستان کتاب قم. ب. عنوان.

۲۹۷/۵۳۰۷۰۴

BP ۲۳۹/م ۸ ز ۹

□ مسلسل انتشار: ۲۰۲۱

□ شابک: ۷-۳۰۶-۳۷۱-۹۶۴-۷/۳۰۶-371-964-ISBN

## بوستان کتاب

### زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد

نویسنده: دکتر سید حسن موسوی

ناشر: مؤسسه بوستان کتاب قم

(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی)

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۱

شمارگان: ۲۰۰۰

بها: ۱۸۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

دفتر مرکزی: قم، خیابان شهیدا (صفائییه) بوستان کتاب قم، ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷-۷۷۲۲۱۵۵. نمابر: ۷۷۲۲۱۵۴

فروشگاه مرکزی (شماره ۱): قم چهار راه شهیدا (محل عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری بیش از ۱۷۰ ناشر)، تلفن: ۷۷۲۳۳۲۴

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، کوچه دوم دست چپ (پشت)، پلاک ۲۲/۳، تلفن: ۶۴۶۰۷۳۵

فروشگاه شماره ۳: مشهد، خیابان آیه الله شیرازی، کوچه چهارباغ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی شیعه خراسان، تلفن: ۲۲۵۱۱۳۹

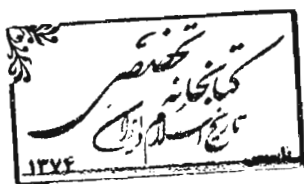
فروشگاه شماره ۴: اصفهان، خیابان حافظ، چهار راه کرمانی، گلستان کتاب (دفتر تبلیغات اسلامی شیعه اصفهان)، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰

نشانی الکترونیک: <http://www.bustaneketab.com>

E-mail: [bustan@bustaneketab.com](mailto:bustan@bustaneketab.com); بوستان الکترونیک

Printed in the Islamic Republic of Iran

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



## با قدردانی

از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

ویراستار: محمد جواد داودآبادی و سید صفی رضانی .

کنترل ویرایش: بوذر دیلمی معزی و محمد نقویان .

حروف نگار: مژگان فرمانی .

صفحه آرا: احمد اُخلی .

کنترل فنی صفحه آرایی: سید رضا موسوی منش .

نمونه خوانی: بیژن سهرابی ، ابوالحسن مسیب نژاد ، روح الله بیگی ، سید علی قائمی ،

جلیل حبیبی و محمد جواد مصطفوی .

کنترل نمونه خوانی: ولی قربانی

نظارت و کنترل: عبدالهادی اشرفی .

طراح جلد: حسن محمودی .

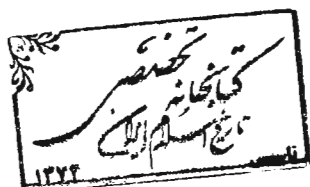
مسئول تولید: حسین محمدی .

پی گیر چاپ: سید رضا محمدی .

بوشهر تیغ

زمستان ۱۳۸۱





## فهرست موضوعات

- ۱۳ ..... مقدمه
- ۱۳ ..... تقسیم زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد به دو دوره
- فصل اول: جغرافیای تاریخی بغداد**
- ۱۹ ..... بغداد پیش از بنای مدینه السلام به وسیله منصور (۱۸۰۰ ق.م - ۷۶۳ م)
- ۲۰ ..... وجه تسمیه و ریشه کلمه بغداد
- ۲۳ ..... تغییر نام بغداد در زمان منصور، خلیفه عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ ق)
- ۲۳ ..... بغداد از منصور تا مستکفی (۱۴۵ - ۳۳۴ / ۷۶۳ - ۹۴۶ م)
- ۲۴ ..... آغاز بنای بغداد
- ۲۵ ..... مهندسان و کارگران
- ۲۶ ..... هزینه شهر بغداد
- ۲۷ ..... دروازه‌ها و باروی بغداد
- ۲۸ ..... توسعه بغداد در دوره‌های مختلف
- ۳۵ ..... بافت شهری و ساختار اجتماعی بغداد (۱۴۵ - ۳۳۴ ق / ۷۶۳ - ۹۴۶ م)
- ۳۵ ..... ۱. محلات بغداد
- ۳۷ ..... ۲. مساجد بغداد
- ۳۸ ..... ۳. حمام‌ها و جمعیت بغداد
- ۳۹ ..... ۴. بازارهای بغداد

- ۴۰..... ۵. مشاهد و مزارات بغداد
- ۴۲..... ۶. نهرهای بغداد

### فصل دوم: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان در دورهٔ اول عباسی (۱۳۲-۲۵۵ ق)

- ۴۹..... چگونگی شکل‌گیری جامعهٔ شیعی در بغداد
- ۵۲..... خاندان نوبخت
- ۵۴..... خاندان برمکیان
- ۵۴..... خاندان یقطینی
- ۵۸..... جایگاه مذاهب در بغداد و ریشه‌های اختلاف شیعیان و سنی مذهبیان
- ۵۹..... مذهب مالکی
- ۶۰..... مذهب شافعی
- ۶۱..... حنفیان بغداد
- ۶۲..... حنبلی مذهبیان بغداد
- ۶۴..... شیعیان بغداد
- ۶۵..... آغاز فرقه‌گرایی‌ها: شکل‌گیری پیروان سنت و جماعت
- ۶۷..... دوران تفاهم شیعه و سنی
- ۶۹..... سیاست تفرقه‌انگیز خلفا
- ۷۴..... امامان و خلفای عباسی
- ۷۶..... امام جعفر صادق علیه السلام و منصور
- ۷۹..... امام موسی کاظم علیه السلام و مهدی و هادی
- ۸۱..... امام موسی کاظم علیه السلام و هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ق)
- ۸۳..... امام رضا علیه السلام و مأمون (۱۹۸-۲۱۸ ق)
- ۸۴..... دلیل پذیرش ولایت عهدی به وسیلهٔ امام رضا علیه السلام
- ۸۵..... عوامل مؤثر در تصمیم مأمون
- ۸۷..... آیا مأمون، در شهادت امام رضا علیه السلام دست داشت؟
- ۸۹..... امام جواد علیه السلام و مأمون و معتصم

۹۱	..... امام هادی و متوکل
۹۳	..... دشمنی متوکل با شیعیان
۹۵	..... دلیل دشمنی متوکل با شیعیان

### فصل سوم: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان در عصر غیبت صغری

۱۰۰	..... امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> و امام مهدی (عج)
۱۰۲	..... ابوالقاسم محمد بن الحسن، امام قائم (تولد ۲۵۶، ۲۵۷ یا ۲۵۸ ق)
۱۰۷	..... نواب اربعه
۱۱۰	..... ۱. ابو عمرو عثمان بن سعید العمری، نایب اول
۱۱۲	..... ۲. ابوجعفر محمد بن عثمان، نایب دوم (م ۳۰۴ یا ۳۰۵ ق)
۱۱۴	..... ۳. حسین بن روح نوبختی، نایب سوم
۱۱۵	..... زندانی شدن حسین بن روح
۱۱۸	..... ۴. ابوالحسن علی بن محمد سمری، نایب چهارم
۱۲۰	..... مدعیان وکالت امام مهدی (عج)
۱۲۳	..... ۱. ابو محمد شریعی
۱۲۳	..... ۲. احمد بن هلال کرخی (۱۸۰ - ۲۶۷ ق)
۱۲۴	..... ۳. محمد بن علی بن بلال (بلالی)
۱۲۴	..... ۴. محمد بن احمد بن عثمان (ابوبکر بغدادی)
۱۲۵	..... ۵. ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی
۱۲۷	..... دستگیری و قتل شلمغانی
۱۲۸	..... تألیفات شلمغانی
۱۳۰	..... ۶. حلاج
۱۳۱	..... ۷. محمد مظفر معروف به ابودلف
۱۳۲	..... خلفای معاصر غیبت صغری و جایگاه سیاسی - اجتماعی شیعیان بغداد
۱۳۳	..... ۱. ابوالعباس احمد، المعتمد بالله (۲۵۶ - ۲۷۹ ق)
۱۳۵	..... ۲. ابوالعباس المعتضد بالله (۲۷۹ - ۲۸۹ ق)

- ۱۳۷..... ابو محمد علی المکتفی بالله (۲۵۹ - ۲۸۹ ق).....
- ۱۳۸..... ابو الفضل جعفر المقتدر بالله (۲۹۵ - ۳۲۰ ق).....
- ۱۳۸..... مقتدر و شیعیان.....
- ۱۴۲..... ابو منصور محمد، القاهر بالله (۳۲۰ - ۳۲۲ ق).....
- ۱۴۲..... ابو العباس احمد، الراضی بالله (۳۲۲ - ۳۲۹ ق).....
- ۱۴۳..... ابو اسحاق ابراهیم الممتقی لله (۳۲۹ - ۳۳۳ ق).....

### فصل چهارم: منصب نقابت و نقیبان علوی

- ۱۴۵..... سیری در تاریخ نقابت و وظایف نقیب.....
- ۱۴۷..... انواع نقابت.....
- ۱۵۱..... نقبا و نقش سیاسی و فرهنگی آنان در بغداد.....
- ۱۵۲..... نقبای دوره آل بویه و نقش سیاسی و فرهنگی آنان.....
- ۱۵۲..... ۱. ابو عبدالله محمد بن داعی.....
- ۱۵۳..... ۲. ابوالحسین احمد بن علی کوبکی.....
- ۱۵۴..... ۳. ابو طالب القاسم بن محمد العزیز بن علی... محمد بن علی رضی الله عنه.....
- ۱۵۴..... ۴. ابو الحسن احمد بن علی بن محمد.....
- ۱۵۴..... ۵. محمد بن جعفر معروف به ابی قیراط.....
- ۱۵۵..... ۶. ابو احمد حسین بن موسی موسوی (م ۴۰۰ یا ۴۰۳ ق).....
- ۱۵۷..... ۷. ابو الحسن علی بن احمد بن اسحاق.....
- ۱۵۸..... ۸. ابو محمد الحسن بن الحسین (م ۳۶۸ ق).....
- ۱۵۸..... ۹. ابوالحسین احمد (م ۲۹۱ ق).....
- ۱۵۸..... ۱۰. ابو محمد الحسن بن ابی القاسم القاضی.....
- ۱۵۸..... ۱۱. ابو الحسن احمد بن ابی طالب... علی بن ابی طالب.....
- ۱۵۹..... ۱۲. ابوالمکارم محمد بن ابی الحسن یحیی.....
- ۱۵۹..... ۱۳. ابو الحسن محمد بن ابی محمد الفارس النقیب بن یحیی (م ۳۹۷ ق).....
- ۱۵۹..... ۱۴. ابو الحسن محمد الرضی (م ۴۰۶ ق).....

- ۱۶۲ ..... زندگی فرهنگی و برخی از تألیفات سید رضی
- ۱۶۴ ..... سید رضی اشعر قریشی
- ۱۶۷ ..... دارالعلم
- ۱۶۸ ..... درگذشت سید رضی و تأثیر آن در بغداد
- ۱۶۹ ..... ۱۵. علی بن حسین بغدادی (سید مرتضی)، (م ۴۳۶ ق)
- ۱۷۲ ..... نظر دانشمندان درباره سید مرتضی
- ۱۷۲ ..... تألیفات و اقدامات فرهنگی سید مرتضی
- ۱۷۶ ..... کتابخانه یا دارالعلم
- ۱۷۷ ..... ۱۶. ابو محمد حسن بن الحسن
- ۱۷۷ ..... ۱۷. ابوطاهر عبدالله
- ۱۷۷ ..... ۱۸. ابواحمد عدنان
- ۱۷۸ ..... ۱۹. ابو محمد حسین بن ابی القاسم
- ۱۷۸ ..... ۲۰. ابوالقاسم علی بن ابوجعفر محمد بن شریف مرتضی
- ۱۷۸ ..... ۲۱. محمد بن محمد بن علی (ابوتمام زینبی) (م ۴۴۵ ق)

### فصل پنجم: زندگی علمی - اجتماعی و مبارزات عقیدتی بزرگان

#### شیعی بغداد، در عصر اختناق و دوران غیبت صغری

- ۱۸۱ ..... ۱. محمد بن عیسی بن عبید یقطینی (م ۲۶۰ ق)
- ۱۸۲ ..... ۲. محمد بن مروان طیب سرخسی (م ۲۸۶ ق)
- ۱۸۴ ..... ۳. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی (م ۳۰۰ یا ۳۱۰ ق)
- ۱۸۵ ..... ۴. ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (م ۳۱۱ ق)
- ۱۸۹ ..... تألیفات ابوسهل اسماعیل
- ۱۹۰ ..... شاگردان ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی
- ۱۹۱ ..... ۵. ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی (م ۳۲۶ ق)
- ۱۹۳ ..... ۶. محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق)
- ۱۹۵ ..... تألیفات شیخ کلینی
- ۱۹۵ ..... ۷. ابوجعفر محمد بن اسحاق نوبختی

۸. ابوالحسین علی بن عباس بن اسماعیل بن ابوسهل بن نوبخت (م ۳۲۴ ق)..... ۱۹۶
۹. ابوالحسن موسی بن حسن معروف به ابن کبریاء (م ۳۳۰ ق)..... ۱۹۷
۱۰. ابوعلی محمد بن همام کاتب اسکافی (م ۳۳۶ ق)..... ۱۹۷
۱۱. ابوبکر الجعابی، محمد بن عمر (م ۳۴۴ ق)..... ۱۹۸
۱۲. ابواسحاق ابراهیم نوبختی (نیمه اول قرن چهارم)..... ۱۹۹

### فصل ششم: عصر آل بویه و آغاز آزادی‌های نسبی شیعیان بغداد

- آل بویه و عوامل مؤثر در تسلط آنان بر بغداد..... ۲۰۱
- مبانی مذهبی حکمرانان آل بویه..... ۲۰۷
- علل تسامح مذهبی آل بویه..... ۲۱۲
- امیران شیعی آل بویه و موقعیت سیاسی شیعیان بغداد..... ۲۱۳
۱. احمد بن بویه معزالدوله (۳۳۴ - ۳۵۶ ق / ۹۴۶ - ۹۶۷ م)..... ۲۱۳
۲. عزالدوله بختیار (۳۵۶ - ۳۶۷ ق / ۹۶۷ - ۹۷۸ م)..... ۲۲۲
۳. عضدالدوله دیلمی (۳۶۷ - ۳۷۳ ق / ۹۷۸ - ۹۸۲ م)..... ۲۲۶
- اقدام‌های عمرانی و سیاست مذهبی عضدالدوله در بغداد..... ۲۲۹
- بیمارستان عضدی..... ۲۳۰
۴. صمصام الدوله ابوکالیجار (۳۷۳ - ۳۷۷ ق / ۹۸۲ - ۹۸۷ م)..... ۲۳۴
۵. شرف الدوله ابوالفوارس شیردل (۳۷۷ - ۳۷۹ ق / ۹۸۷ - ۹۸۹ م)..... ۲۳۵
۶. بهاء الدوله ابو نصر (۳۷۹ - ۴۰۲ ق / ۹۸۹ - ۱۰۱۲ م)..... ۲۳۷
۷. سلطان الدوله (۴۰۳ - ۴۱۱ ق / ۱۰۱۲ - ۱۰۲۰ م)..... ۲۴۳
۸. مشرف الدوله ابوعلی (۴۱۱ - ۴۱۶ ق / ۱۰۲۰ - ۱۰۲۵ م)..... ۲۴۵
۹. جلال الدوله ابوطاهر (۴۱۶ - ۴۳۵ ق / ۱۰۲۵ - ۱۰۴۳ م)..... ۲۴۶
۱۰. ابوکالیجار فرزند سلطان الدوله (۴۳۵ - ۴۴۰ ق / ۱۰۴۳ - ۱۰۴۸ م)..... ۲۵۱
۱۱. ابونصر ملقب به ملک رحیم (۴۴۰ - ۴۴۷ ق / ۱۰۴۸ - ۱۰۵۵ م)..... ۲۵۲

### فصل هفتم: بزرگان علمی، سیاسی و شیعی بغداد در عصر آل بویه

۱. ابن داوود قمی (م ۳۶۸ ق)..... ۲۵۸



- ۲۵۹..... ۲. ابن اعلم بغدادی (م ۳۷۵ ق.)
- ۲۶۰..... ۳. شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق.)
- ۲۶۱..... تألیفات شیخ صدوق
- ۲۶۳..... ۴. ابن جنید (م ۳۸۱ ق.)
- ۲۶۵..... تألیفات ابن جنید
- ۲۶۶..... ۵. تنوخی (م ۲۸۴ ق.)
- ۲۶۶..... ۶. ابن حجاج (م ۳۹۱ ق.)
- ۲۶۸..... ۷. ابن حماد (م ۴۰۰ ق.)
- ۲۶۸..... ۸. شیخ مفید - ابن المعلم (م ۴۱۳ ق.)
- ۲۷۱..... تألیفات شیخ مفید
- ۲۷۳..... درگذشت شیخ مفید و اثر آن در بغداد
- ۲۷۴..... ۹. مهیار بن مرزویه (م ۴۲۶ یا ۴۲۸ ق.)
- ۲۷۴..... ۱۰. ابن ساریان (م ۴۳۰ ق.)
- ۲۷۵..... ۱۱. نجاشی (م ۴۵۰ ق.)
- ۲۷۵..... تألیفات نجاشی
- ۲۷۶..... ۱۲. شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق.)
- ۲۷۹..... تألیفات شیخ طوسی
- ۲۸۱..... آشنایی بغداد و مهاجرت شیخ طوسی به نجف
- ۲۸۴..... ۱۳. شیخ ابویعلی دیلمی (م ۴۶۳ ق.)

### فصل هشتم: انقراض آل بویه و سلطه سلجوقیان بر بغداد

- ۲۸۷..... قیام نافر جام ارسلان بساسیری
- ۲۹۱..... انگیزه‌های خصومت بساسیری با خلیفه عباسی
- ۲۹۲..... تجدید حیات قدرت خلافت و مذاهب اربعه است
- ۲۹۸..... کتاب‌نامه



## مقدمه

### تقسیم زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد به دو دوره

دوره اول، در این دوره، رهبران شیعه و پیروان آنان از هر لحاظ زیر فشار بودند و از فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی آنان جلوگیری می‌شد و شیعیان و رهبران‌شان برای این که از صحنه‌های سیاسی و فرهنگی دور نباشند و مانند سایر فرقه‌های مذهبی، زیر فشار سنگین و اقدام‌های سرکوب‌گرانه حکومت بنی عباس از بین نروند، ناگزیر به تقیه می‌شدند. در این عصر، که هم زمان با عصر غیبت صغری می‌باشد، خط مشی شیعیان و عملکرد آنان با دوران پیش از غیبت یکسان است.

از مشخصه‌های بارز این دوران، کم رنگ شدن انقلاب‌های علوی است. تا پیش از این دوره، بیش از بیست انقلاب و نهضت علوی بر ضد خلفای عباسی برپا شده بود و این در حالی است که در طول هفتاد سال غیبت صغری، از حرکت‌های انقلابی جز چند تحرک ضد حکومتی، خبری در دست نیست. گروهی علت محدود شدن نهضت‌های علوی را در این مرحله، بروز جنگ‌ها و تحریک‌های فرامطه می‌دانند، زیرا در آن دوران هر نهضتی که برپا می‌شد از سوی دست‌نشانده‌های حکومت، بر آن مهر وابستگی به فرمطیان زده می‌شد و این به سود جنبش‌های علوی نبود. گروهی دیگر عامل اصلی محدود شدن نهضت علویان را، آغاز غیبت امام عصر (عج) و کوتاه شدن دست علویان و شیعیان از دامان ایشان می‌دانند که از اولین روز شهادت امام حسن عسکری علیه السلام شروع می‌شود.

پیش از این مرحله، نقش امام و رهبری‌های مستقیم و غیر مستقیم آنان در نهضت‌ها، زیر شعار مخصوص «الرضا من آل محمد» انجام می‌شد که ائمه اطهار علیهم السلام نیز از عهده مخفی نگه داشتن

نهضت‌ها از دید دستگاه حکومتی برآمدند. البته وجود معنوی ائمه اطهار علیهم‌السلام و تأثیر سخن آنان باعث دمیدن روح تازه‌ای در کالبد انقلابیون می‌شد. بنابراین، در دوره غیبت صغری، به دلیل قطع رابطه مستقیم امام با مردم و سران شیعه، قیام‌های نهضت طلبان و انقلابیون کم رنگ شد. البته چنین نظریه‌ای از دیدگاه تاریخی، قابل دفاع نیست، زیرا پس از به قدرت رسیدن بنی عباس، شیعیان امامیه نه تنها به حرکت‌های نظامی بی توجه بودند، بلکه برای رویارویی با مخالفان، به نهادینه کردن فعالیت‌های فرهنگی پرداختند که در این دوره نیز همان سیاست دنبال شد. در این میان، برخی فرقه‌های شیعی چون زیدیه - که قیام به سیف را نشانه امامت می‌دانستند - هم چنان به سختی از سوی حکومت سرکوب می‌شدند.

بنابراین، اگر در مدت هفتاد و چند ساله غیبت صغری قیامی از سوی شیعیان (امامیه) برپا نگردید، به دلیل پیروی از همان راه و روشی بود که از زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام به کار گرفته شد. در این دوره به ویژه در دوران خلافت مستعین، معتز، مهدی، معتضد، مکتفی، مقتدر، قاهر، متقی و مستکفی (۲۴۷ - ۳۲۴ ق) با شیعیان سیاست کجدار و مریز ادامه داشت و این در حالی بود که در زمان آخرین خلیفه عباسی، حنبلیان نفوذ و قدرت زیادی در بغداد به دست آورده بودند. با وجود این، شیعیان از شیوه تقیه استفاده می‌کردند و با وجود مشکلات فراوان بغداد را ترک نکردند، در حالی که فعالیت‌های ضد مهدی (عج) و شیعیان از سوی حکومت، دست کم تا بیست سال ادامه یافت.

پس از انتقال مرکز خلافت از سامره به بغداد (معتضد، ۲۷۹ - ۲۹۰ ق) دستگاه حکومت گرچه به امام مهدی (عج) دسترسی نداشتند، هنوز وجود امام را برای خود خطر می‌دانستند و یکی از عواملی که تصمیم حکومت را بر فعالیت‌های ضد مهدی شدید نمود آن بود که خلفا، غیر مستقیم از فعالیت‌های سفیران امام در بغداد آگاه بودند. دلیل این که چرا فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام هنگام درگذشت آن حضرت، از انظار مخفی و عمال حکومت در تعقیب ایشان بودند آن بود که خلافت عباسی بر اثر ضعف شدید خلفا و بی لیاقتی آنان به شدت در سراسرایی سقوط افتاده بود و صاحب زنج در بصره و یعقوب لیث در ایران قیام کرده بودند. در این وضع، وجود شخص بزرگواری چون

امام مهدی (عج) برای دولت عباسیان خطرناک می‌نمود، زیرا دستگاه خلافت از آن بیم داشت که اگر حادثه‌ای برای آنان پیش آید و گروهی از عباسیان نابود گردند، هیچ کس شایسته‌تر از علویان و در میان آنان لایق‌تر از امام و خاندانش برای خلافت نخواهد بود، اما با وجود تمام کوشش‌های دستگاه خلافت، امام مهدی (عج) از تمام خطرهای در امان ماند و پیروان و سفیران امام (عج) با نظامی سازمان‌یافته و منسجم توانستند با رهنمودهای آن حضرت شیعیان را اداره کنند و عالمان و دانشمندان شیعه را در تثبیت پایه‌های عقیدتی مذهب تشیع یاری رسانند.

در مجموع، این عصر را می‌توان عصر اختناق و تقیه خواند که شیعیان با تشکیل شبکه‌های مخفی، خواهان پیوند با رهبران، در جهت حل مشکلات زندگی سیاسی - عقیدتی خویش بودند. دوره دوم، این دوره که از ۳۳۴ - ۴۵۰ قمری ادامه یافت، دوره تسلط آل بویه بر بغداد و خلفای عباسی است. چون امیران این سلسله شیعه بودند، در دوره حکمرانی آنان، شیعیان، آزادی نسبی بی‌به دست آوردند و توانستند چون سایر پیروان مذاهب، مدارس ویژه شیعه را بنیان نهند، درباره مذهب خویش، کتاب تألیف کنند و مراسم مذهبی خود را به جا آورند، با بزرگان و علمای شیعه ارتباط داشته باشند و سرانجام به دلیل وجود فضای باز سیاسی و مذهبی، علمای بزرگی پا به عرصه وجود نهادند.

در همین دوره بود که شیعیان به فعالیت‌های آشکار سیاسی و فرهنگی پرداخته، با ایجاد نهادهای علمی و فرهنگی و تشکیل مجالس مناظره، موفق به تثبیت مذهب شیعه در جامعه اسلامی گردیدند و از همین طریق با خلفای عباسی به رویارویی پرداخته، وجه روحانی آنان را زیر سؤال بردند. حاصل کار آن که شیعیان به رهبری بزرگان شیعه، کانون قدرتی در بغداد تشکیل دادند. در رأس این پایگاه قدرت، شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی، چون شیخ مفید، سید رضی، سید مرتضی و دیگران قرار داشتند. در آن دوره، متغیرهای قدرت به نفع شیعیان دگرگون شده بود. امیران شیعی بویه، رجال دینی - سیاسی و گاه نقیبان علوی، در تصمیم‌گیری‌های مهم و مشاغل حساس سیاسی مشارکت داشتند.

در نتیجه باید اذعان کرد که سهم آل بویه در غنا بخشیدن به فرهنگ اسلامی از جمله شیعه، و

بارور کردن مبانی علمی و هنری آن در قلمرو خلافت و به ویژه بغداد، به طور نسبی بیش از دیگران بود. تشویق و حمایت از دانشمندان و اهل علم، در طول دوران حکومت آنان ادامه داشت. آل بویه به لحاظ پیروی از مذاهب شیعه از آزادی اندیشه برخوردار بودند و به همین دلیل، امکان یافتند که مشوق فعالیت‌های هنری، علمی، ادبی و فرهنگی باشند.

تأسیس دارالعلم شاپور بن اردشیر، در محله شیعه نشین کرخ از اقدام‌های مهم معنوی و فرهنگی آل بویه به شمار می‌آید؛ اما اقدام مهم‌تر آنان این بود که، فضایی به وجود آوردند که شیعیان بتوانند با وجود درگیری‌های فیزیکی، خود را متوجه مسائل فرهنگی به ویژه تبیین و تبلیغ مذهب شیعه نمایند. این فرصت طلایی که با حمایت آل بویه برای علمای شیعه به وجود آمد، سبب شد مذهب شیعه در جهان اسلام بیمه شود.

گفتنی است در طول دوران حکومت آل بویه، با مسائل فرهنگی و سیاسی، یکسان برخورد نمی‌شد. به همین دلیل می‌توان وضعیت زندگی شیعیان بغداد از نظر سیاسی و فرهنگی در زمان حکومت آنان را به سه دوره تقسیم نمود:

**دوره اول**، حکومت معزالدوله و فرزندش عزالدوله بختیار. در این دوره بیشترین توجه امیران دیلمی و کارگزاران آنان، به امور نظامی معطوف بود. اگر از اقدام‌های فرهنگی ابو محمد مهلبی، وزیر معزالدوله بگذریم، کمتر به مسائل فرهنگی توجه می‌شده و حمایت آنان از شیعیان برای توجه به کار فرهنگی نوده است. گرچه شیعیان در اجرای مراسم مذهبی، آزادی عمل به دست آورده بودند، ولی این آزادی، تنها باعث درگیری‌های فرقه‌ای‌یی شد که نتیجه آن عمیق‌تر شدن کینه پیروان مذاهب از یک دیگر و وارد آمدن خسارات جانی و مالی بیشتر بود. مرکز اصلی درگیری‌ها، محله شیعه نشین کرخ بود.

این درگیری‌ها پیش از آل بویه نیز وجود داشت، اما ریشه آنها بیشتر سیاسی و اقتصادی بود.

**دوره دوم**، که از تسلط عضدالدوله بر بغداد آغاز شد، زندگی شیعیان همراه آرامش بود. این آرامش به دلیل فرمان منع اجرای مراسمی بود که موجب تحریک فرقه‌های مذهبی می‌شد. چون عضدالدوله شیفته فراگیری علم و ادب بود، برای فقیهان، قضات، مفسران قرآن و دیگران و جوهاتی



در نظر گرفت. از این رو، برای کسانی که مستعد بودند، زمینه فراگیری علم و ادب مهیا شد. اگر تبعید ابو احمد موسوی، نقیب علویان به قلعه استخر فارس و منع اجرای مراسم مذهبی به دستور وی را نادیده بگیریم، می توان گفت شیعیان در این دوره، دغدغه خاطر نداشتند.

**دوره سوم،** پس از مرگ عضدالدوله آغاز می شود و با مرگ ملک رحیم، آخرین امیر آل بویه پایان می پذیرد. این دوره، آغاز دوباره جهت گیری های فرقه های مذهبی بر ضد یک دیگر است. گرچه شرف الدوله فرزند عضدالدوله در حمایت از فضلا و علمای شیعه و سنی، پیرو پدر بود؛ ولی جهت گیری های خلفا و فعالیت مخالفان شیعه، تنگناهایی به وجود آورد که به تفصیل در فصل ششم این پژوهش به آن پرداخته شده است.

در دوره بهاء الدوله، با آن که روح فرهنگی بر بغداد حکم فرما بود؛ ولی امر از دانشمندان و فضلا حمایت جدی نمی کردند. در این دوره امنیت کامل وجود نداشت، زیرا درگیری های فرقه ای هم چنان ادامه داشت. تا پیش از بهاء الدوله با وجود شورش های موقتی، خبری از مقاومت و مخالفت جدی سنیان، در برگزاری مراسم عزاداری حسینی و جشن عید غدیر دیده نمی شد.

پس از به خلافت رسیدن قادر و ظهور سلطان محمود غزنوی در صحنه سیاسی اسلام، به عنوان حامی متعصب اهل سنت، روح تازه ای در کالبد پیروان اهل تسنن دمیده و امید باز یابی قدرت از دست رفته، در آنها زنده شد. به همین دلیل در ۳۸۱ قمری میان شیعیان کرخ و سنیان باب البصره، به دلیل برپایی جشن عید غدیر، درگیری آغاز و پرچم امیر شیعی به زیر کشیده شد. گرچه این اقدام سبب مرگ گروهی از سنیان شد؛ ولی در کل، موفقیتی برای آنان محسوب گردید.

با درگذشت بهاء الدوله، دولت شیعی آل بویه نیز از هم گسیخت و بازماندگان وی چنان با مشکلات زیادی روبه رو گردیدند که فرصت پرداختن به مسائل فرهنگی را نیافتند و به طور جدی نتوانستند از فرقه گرایی و فشار بر شیعیان جلوگیری نمایند.

در این دوره، با وجود این که مقام خلافت به پایین ترین حد نزول کرده بود، باز خلفا به تشویق و تحریک متعصبان سنی بر ضد شیعیان می پرداختند، زیرا حضور و پیشرفت شیعیان از نظر سیاسی و فرهنگی خطرناک ترین عامل سست کردن پایگاه خلافت به شمار می آمد. به همین دلیل پس از

درگذشت بهاءالدوله، خلیفه و اهل سنت برای رفع خطر، به روش‌های گوناگون به مقابله و معارضه با شیعیان برخاستند. از جمله خلیفه، که خود را پیشوای مذهبی سنّیان می‌پنداشت، در برپایی مراسم جشن غار و عزاداری برای مصعب بن زبیر، در برابر مراسم مذهبی شیعیان پیشگام شد، که این اقدام سبب بروز آشفتگی بیشتری گردید. به این سبب، رویارویی شیعه و سنّی که تا آن زمان در سطوح پایین جامعه بود، در میان قشر بالای جامعه نیز سرایت کرد. در این زمان علمای دین، شعرا و خطبای دو گروه به جان یک دیگر افتادند و هر یک دیگری را مشرک خواندند. سرانجام سنّیان به کمک طغرل سلجوقی، خود را از زیر سلطه شیعیان و امیران شیعی آل بویه رها ساختند.

اما باید توجه داشت که این رهایی بیشتر جنبه سیاسی داشت، زیرا شیعیان در فرصت ۱۱۳ ساله‌ای که پیش آمده بود، توانستند پایگاه‌های اعتقادی خویش را از نظر فرهنگی استحکام بخشند. آنان پس از آزمایش تلخی که در پی قیام مختار تاروی کار آمدن بنی عباس تجربه کرده بودند، به این نتیجه رسیدند که نخست اندیشه‌های فکری و اعتقادی مکتب شیعه را به مردم بیاموزند. به همین دلیل از قرن دوم به بعد، متکلمان شیعه و شاگردان امام باقر و امام صادق علیهما السلام کوشیدند تا اصول و معتقدات را بر اساس منطق عقلی و کلامی استوار سازند. از این زمان و به ویژه در دوره حکومت آل بویه تا سال ۴۵۰، دانشمندان شیعه با استناد به قرآن مجید و استفاده از اخبار اهل بیت، توانستند یکی از عالی‌ترین اندیشه‌های بشری را که تا آن زمان در جهان سابقه نداشت به منصه ظهور رسانند؛ زیرا هر چند با ورود طغرل به بغداد، متفکران شیعه، مانند دوره غیبت صغری در تنگنا قرار گرفتند، حرکت‌های مکتبی متکلمان، فقیهان و اندیشمندان شیعی متوقف نشد. ادامه این حرکت‌ها را باید مدیون علما و دانشمندان همین دوران دانست.

دکتر سید حسن موسوی

استادیار بخش تاریخ دانشگاه شیراز

### جغرافیای تاریخی بغداد

بغداد پیش از بنای مدینه السلام به وسیله منصور (۱۸۰۰ ق.م - ۷۶۳ م)

در منابع تاریخی دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد نام بغداد، دارای قدمت تاریخی است. کلمه «بگداد» در لوحی که در شهر سیپار کشف شده و مربوط به دوره حمورابی (قرن ۱۸ ق.م) است، مشاهده می‌شود و به همین دلیل محققان، تاریخ بنای بغداد را در دوران حکومت وی، که معاصر با حضرت ابراهیم خلیل بوده است، می‌دانند.<sup>۱</sup>

در لوح دیگری که مربوط به زمان سلطنت «کشی» (نازی ماراتش، ۱۳۴۱ - ۱۳۱۶ ق.م) است، از سرزمینی به نام بغداد یاد شده است. در سفر تکوین از تورات به نام «امراقل» نیز نام بغداد آمده است.<sup>۲</sup> بنا به گفته خطیب بغدادی، بغداد در زمان حکومت ایرانیان، قریه‌ای بوده است که هر سال تجار در آن گرد می‌آمده‌اند و بازار بزرگی در آن مکان برپا می‌کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۷-۱۸.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۵؛ صفی‌الدین بغدادی، مرصد الاطلاع، ج ۱، بغداد.

یعقوبی نیز می‌نویسد: بغداد در زمان پادشاهان ساسانی، دهی بود از ناحیه روستاهای «بادوریا»، زیرا شهر مهم ساسانیان در آن زمان، مدائن [تیسفون] بود که تا بغداد هفت فرسنگ فاصله داشت و در بغداد جز دیری که در محل ریختن رودخانه «صراة» به دجله که به آن «قرن الصرأة» گفته می‌شد، بنای دیگری نبود. و همان دیری است که «عتیق» نام داشته است.<sup>۱</sup>

### وجه تسمیه و ریشه کلمه بغداد

محققان و مورخان درباره وجه تسمیه بغداد نظریه‌های گوناگونی بیان داشته‌اند: گروهی معتقدند که کلمه بغداد، تحریف شده از کلمه «بعل جاد» و به معنای لشکرگاه بعل<sup>۲</sup> است. بنابراین، بغداد لشکرگاه سپاهیان و جایگاه ذخیره وسایل و لوازم جنگی بابلیان بوده است. گروهی معتقدند که بغداد تحریفی از کلمه «بعل داد» یا شهر الهه خورشید است و به عنوان عبادتگاه بعل بنا و به همین دلیل به این نام خوانده شده است.<sup>۳</sup>

ابوالفداء و سمعانی می‌نویسند: بغداد را بدان سبب به این نام خوانده‌اند که آن سرزمین، به عنوان اقطاع به خواجه سرای کسری انوشیروان اهدا شد. خواجه سراج بیتی داشت که در مشرق زمین آن را می‌پرستیدند. آن بت، بغداد نام داشت. بنابراین، سرزمینی را که به خواجه سراج اقطاع دادند، بغداد نامیده شد، اما چون فقیهان از ذکر نام بغداد کراهت داشتند، منصور خلیفه عباسی آن را مدینه السلام (شهر صلح) نامید.<sup>۴</sup>

۱. احمد یعقوبی، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ص ۶.

۲. بعل، خدای بابلیان در زمان نونید پادشاه بابل و هم عصر باکوروش، شاه هخامنشی بوده است.

۳. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۸.

۴. ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۳۳۰؛ عبدالکریم بن محمد سمعانی، انساب، ج ۲، ص ۲۶۸؛

یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۹۷۷؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۵۸.

یاقوت حموی می‌نویسد: بغداد کلمه‌ای است فارسی و در اصل «باغ دادویه» بوده است و دادویه نام مردی ایرانی است که در آن مکانی دارای باغی بوده است.<sup>۱</sup> و باغ دادویه به صورت بغداد در آمده است. یا این که انوشیروان در دشت‌های روستای کرخ، باغی بنا کرد و آن را باغ داد نامید.<sup>۲</sup> چون انوشیروان هر هفته یک بار در آن باغ بارعام می‌داد و به دادرسی مظلومان می‌نشست، به باغ داد معروف و بر اثر کثرت استعمال، «بغداد» خوانده شد.<sup>۳</sup> و نیز گفته‌اند چون انوشیروان، مزدک و پیروان او را در آن باغ بر دار کشید و به همین دلیل به «باغ داد» مشهور شد.<sup>۴</sup>

البته باید اذعان کرد که هیچ یک از این نظریه‌ها به اثبات نرسیده است.

در منابع مختلف، کلمه بغداد به هفت نوع تلفظ خوانده شده است از جمله: بغداد، بغداد، بغداد، مغداد، مغان و بغداد.<sup>۵</sup> اما در بیشتر ادوار تاریخی به همان لفظ بغداد معروف بوده است.

کلمه بغداد از لحاظ ریشه و معنا، آرامی است که از دو کلمه، ترکیب یافته است: «ب» که مخفف کلمه «بیت» است و در آغاز نام بعضی از شهرهای آرامی مانند بعقوبا، باقوفا و... مکرر آمده است و لفظ دوم «گدا» به معنای گوسفند است. بنابراین، «بگداد» به معنای شهر یا سرا یا خانه گوسفند است.<sup>۶</sup> اما توفیق وهبی این نظریه را نمی‌پذیرد. وی معتقد است که نام بغداد، آرامی نیست، زیرا بر اساس مدارک موجود، به اثبات رسیده است که پای آرامی‌ها پیش از قرن دوازدهم قبل از میلاد به سرزمین عراق رسیده است، در صورتی که در آثار زمان حمورابی (قرن ۱۸ ق. م) نام شهری به اسم «بگداد» جز: شهرهای کشور حمورابی ذکر شده است. علاوه بر این، سنگ نوشته‌ای

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۹۷۷

۲. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ص ۳۴.

۳. محمد حسین تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام دکتر معین، ص ۲۸۹.

۴. توفیق وهبی، بحثی در باب بغداد، ترجمه و تعلیق سید علی رضا مجتهد زاده، ص ۳۵.

۵. صفی الدین بغدادی، مراد الاطلاع، ج ۱؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۹۷۸.

۶. توفیق وهبی، بحثی در باب بغداد، ص ۱-۲.

به دست آمده است که تاریخ آن به زمان فرمانروایی «نازی ماراتاش» پادشاه کاسیان می‌رسد. این پادشاه در قرن چهاردهم پیش از میلاد، فرمانروایی داشته است. در این سنگ نوشته، کلمه «بغداد» آمده است. بنابراین، ریشه کلمه بغداد، آرامی نیست.<sup>۱</sup>

بیشتر مورخان و جغرافی دانان و لغت شناسان عرب، اصل کلمه بغداد را فارسی دانسته‌اند، و گفتارشان درست می‌باشد، زیرا گرچه ایرانیان در نیمه هزاره دوم پیش از میلاد در عراق ساکن نبودند؛ ولی کاسیان در این دوران در سرزمین عراق می‌زیستند که زبان فرمانروایانشان شاخه‌ای از زبان هند و اروپایی بوده است که زبان ایرانی نیز از آن منشعب می‌شده، و گذشته از آن اسامی بسیاری از خدایان آنان و هم‌چنین نام عده‌ای از پادشاهان کاسی، که مدت ۵۷۶ سال در مناطق غرب ایران و عراق (۱۷۴۹ - ۱۱۷۳ ق.م) فرمانروایی کرده‌اند نیز، آریایی است.<sup>۲</sup> علاوه بر آن در شرح حمله سارگون (۷۱۴ ق.م) نام‌های اشخاص و اماکن ایرانی، فراوان ذکر شده است. مانند «بیت بیگی» که یکی از شهرهای ماد به شمار می‌آمده است. جرج کامرون درباره این کلمه گفته است: شاید این کلمه به زبان سامی ترجمه شده و به صورت «بیت الی» یعنی «خانه خدا» درآمده باشد. کلمه «بیگ» که در این نام مرکب آمده است، از کلمات معروف ایرانی و از زمان کاسیان است و این نظریه صحت گفتار نویسندگان پیشین عرب، مبنی بر این که بغداد مرکب از «بغ» و «داد» است، را تأیید می‌کند.<sup>۳</sup>

در اوستا کلمه بغداد به معنای «آفریده خدا» است و در نام‌های اشخاص دوره‌های هخامنشی و ساسانی نیز به کار رفته است. در قرن چهارم میلادی این کلمه در بین ترکان به صورت «بغدان» و به صورت «باتی» در اسامی اشخاص و قبیله‌ها استعمال می‌شده است.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۲.

۲. همان، ص ۵.

۳. همان، ص ۶.

۴. همان، ص ۳۰.



### تغییر نام بغداد در زمان منصور، خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ق)

در میان مورخان عرب، در مورد چگونگی تغییر نام بغداد، اختلاف نظر وجود دارد: برخی معتقدند منصور تمایل داشت نامی عربی برای شهر خویش برگزیند بنابراین، نام «مدینه السلام» را بر آن نهاد. برخی معتقدند منصور به قرآن کریم تفأل زد و نام شهر خویش را از آیه قرآنی گرفت:

«والله يدعو إلى دارالسلام ويهدى من يشاء إلى صراط المستقيم» که به نظر می‌رسد این دلیل برتر از دلایل دیگر باشد.<sup>۱</sup>

ابوالفداء می‌نویسد: چون منصور بغداد را بنا کرد، آن را «زوراء» نامید، زیرا درهای داخلی شهر را نسبت به درهای خارجی منحرف ساخته بودند.<sup>۲</sup> ابن طقطقی می‌نویسد: به این دلیل بغداد را «زوراء» گفته‌اند که قبله‌اش کج است و نمازگزار مسجد جامع آن، ناگزیر بوده است کمی به جانب چپ منحرف شود.<sup>۳</sup> گروهی نیز بغداد را «رصافه» گفته‌اند، زیرا هارون الرشید در آن قصری ساخت و آن را رصافه نامید.<sup>۴</sup>

### بغداد از منصور تا مستکفی (۱۴۵-۳۳۴/۷۶۳-۹۴۶م)

منصور دومین خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ق / ۷۵۳-۷۷۴م) در آغاز خلافت، در نواحی کوفه شهری بنا کرد و آن را «هاشمیه» نامید. چون پس از واقعه راوندیه، سکونت در آن شهر را به مناسبت آن جریان و نیز به دلیل نزدیکی با کوفه، ناپسند می‌دانست و از آن گذشته، چون از مردم کوفه که از طرفداران آل علی علیه السلام بودند سخت بیمناک بود، شخصاً برای انتخاب جایی که شهری در آن بنا کند و خود و خاندان و

۱. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۴۵.

۲. ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۳۴.

۳. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، ص ۲۲۱.

۴. ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۴۳.

کسان و سپاهش سکنا گزینند، به جستجو پرداخت، تا آن که به سوی جرجرا<sup>۱</sup> روانه شد و به موصل رسید. سپس به گروهی از افراد خردمند و آگاه دستور داد تا جایی را برای بنای شهر در نظر بگیرند. آنان مکانی را در سمت غربی دجله نامزد کردند<sup>۲</sup> که همین بغداد امروزی است.

انتخاب بغداد به دلایل نظامی، اقتصادی و اقلیمی نیز مهم بود، زیرا محل ساخت بغداد در دشتی حاصل خیز و برکنار جاده خراسان و محل تلاقی جاده‌های کاروان رو و برپایی بازار مکاره ماهانه بود. از شبکه کانال‌های بسیاری نیز برای کشت و زرع هم برای حفظ شهر استفاده می‌شد، زیرا بغداد میان دجله و فرات و در نقطه کمترین فاصله این دو رود واقع شده است که با تعدادی کانال به هم متصل شده بودند و کانال‌های مزبور در مقابل مهاجمان به مثابه دژی طبیعی بود.<sup>۳</sup>

### آغاز بنای بغداد

پیش از بنای بغداد، آب و هوای آن در زمستان و تابستان و میزان بارندگی در فصول مختلف، بررسی شد. برای آگاهی از آب و هوا، چهار فصل از سال در آن خوابیدند تا از چگونگی وضع اقلیمی و وجود پشه در آن آگاه شوند.<sup>۴</sup> پس از جمع‌آوری اطلاعات و مناسب تشخیص دادن آب و هوا برای سلامت خلیفه، بنای شهر آغاز شد. منصور خشت اول را با دست خویش به زمین نهاد و سپس فرمان شروع بنا را صادر کرد. بنای بغداد در سال ۱۴۵ شروع شد و در سال ۵۱۴۶ به پایان

۱. جرجرا، سرزمینی میان واسط و بغداد، و در قسمت شرقی دجله واقع بوده است.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۶، ص ۲۳۶؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۱۸؛ هندوشاه بن سنجر نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۰۶.

3. D. Sourdel "The Abbasid caliphate" The Combirdge History Islam, v: 1, P. 111.

۴. محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۱۲۲.

۵. مقدسی، پایان ساختمان بغداد را سال ۱۴۹ هجری می‌نویسد (به نقل از: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۱۲۱).

رسید. شهر، با طرح دایره‌ای ساخته شد و منصور قصر خویش را در مرکز آن نهاد تا فاصله‌اش نسبت به همه یکسان باشد.<sup>۱</sup> وی، چون بنای شهر را آغاز کرد تصمیم گرفت تا نقشه بغداد را شخصاً ببیند، به همین جهت دستور داد تا همه کوچه‌ها و راه‌ها را با خاکستر مشخص نمایند و بر خطوط خاکستری پنبه دانه پاشیده و بر روی آن خطوط، نفت بریزند و سپس آتش زنند. بنابراین، وی بدین روش نقشه شهر را عملاً مشاهده کرد.<sup>۲</sup> منصور شهر را در همان روز و ساعتی که نوبخت منجم و ماشاء الله بن ساریه در نظر گرفته بودند، پی ریزی کرد. پیش از پی ریزی، خشت‌هایی بزرگ زدند که طول هر کدام از خشت‌های چهارگوش، یک ارش در یک ارش بود و هر کدام دویست رطل وزن داشت. چاه‌های آب حفر شد و قناتی از رودخانه «کرخایا» که از فرات سرچشمه می‌گرفت، ساختند. آب این قنات برای شرب اهالی و تهیه خشت و گِل، مورد استفاده قرار می‌گرفت.<sup>۳</sup>

منصور، زمین‌هایی در درون شهر به غلامان و فرماندهان نظامی خود واگذار و بعضی از دروازه‌های شهر را به نام آنان نام گذاری کرد. آنان موظف بودند که در آن زمین‌ها خانه بسازند. به گروهی از مردم معمولی نیز در اطراف دروازه‌های شهر زمین بخشید. از جمله کسانی که در درون شهر به آنان زمین داد، پسرش مهدی و گروهی از افراد خاندان وی بودند.<sup>۴</sup>

### مهندسان و کارگران

یعقوبی می‌نویسد: منصور کار ساختمان بغداد را آغاز نکرد تا وقتی که کارگران و

۱. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۲۰.

Muir, The Cliphate its rise, Decline and fall, Beirut, 1963, P. 460.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۳۷.

۳. احمد یعقوبی، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ص ۹.

۴. همو، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۳؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۱۵-۲۱۶.

صنعت گران وی به صد هزار نفر رسیدند.<sup>۱</sup> وی به اطراف و اکناف نامه نوشت تا صنعت گران و هنرمندان را نزد او بفرستند و نیز گروهی از افراد عادل، خردمند، امین و آگاه به علم هندسه را برگزید و فرمان داد، تا تقسیم شهر و ساختمان آن را به عهده بگیرند. از بزرگان: ابوحنیفه نعمان بن ثابت و حجاج بن ارطاة و از مهندسان: عبدالله بن محرز، عمران بن وضاح و شهاب بن کثیر بودند.<sup>۲</sup> این کارگران و هنرمندان را از موصل، شام، جبل، کوفه، واسط و دیگر استان‌ها به بغداد آوردند.<sup>۳</sup> در بنای شهر، کارگران معمولی و افراد متخصص، شامل نجاران، حفاران و آهنگران نیز شرکت داشتند.<sup>۴</sup>

#### هزینه شهر بغداد

یاقوت می نویسد: منصور، هیجده میلیون دینار خرج بنای بغداد کرد و خطیب بغدادی مخارج شهر را، که شامل ساخت شهر، مساجد، قصر ذهب و بازارست، جمعاً چهار میلیون و هشتصد و سی و هفت هزار درهم برآورد کرده است.<sup>۵</sup> چون بنای بغداد به پایان رسید، منصور امرای لشکر را درباره آن قسمت از کارهای عمارت شهر که بر عهده آنان بود مورد حساب رسی قرار داد و باقی مانده وجه را از ایشان مطالبه کرد، تا جایی که یکی از امرا به موجب حسابی که کرده بود، پانزده درهم طلبکار شد و آن مبلغ را بازپس گرفت.<sup>۶</sup> چون هزینه بغداد بر منصور گران تمام شد، ابوایوب موریانی پیشنهاد کرد که ایوان

۱. احمد یعقوبی، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ص ۹.

۲. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۲۰؛ محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۱۲۱؛ احمد یعقوبی، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۲.

۳. محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۱۲۱؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ص ۹۸۱.

4. Lassner, Jacob, The topography of Baghdad, P. 45.

۵. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۹۸۳.

۶. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۲۰.

کسری را خراب کند و مصالح آن را در بنای بغداد به کار برد. منصور در این باره با خالد بن برمک مشورت کرد. خالد گفت: ای امیر من، این کار را انجام مده، زیرا ایوان کسری برای اسلام نشانه عبرت است؛ چون مردم آن را ببینند، می فهمند که چنین بنایی را جز امر آسمانی مقهور نکرده است. از این گذشته، ایوان مدائن جایی است که علی بن ابی طالب علیه السلام در آن نماز گزارده است و نیز خرج ویران کردن آن از سودش بیشتر است. منصور به او گفت: ای خالد، تو همواره به ایران دل بسته ای! آن گاه فرمان داد ایوان را خراب کنند. چون مقداری از آن را خراب کردند، دریافتند که خرج خراب کردن ایوان از آن چه به دست می آید بیشتر است، از این رو، منصور از خراب کردن ایوان دست کشید و به خالد گفت: ما با تو هم رأی شدیم. خالد گفت: ای امیر، اکنون رأی من بر این است که آن را خراب کنی تا مردم نگویند تو از خراب کردن بنایی که دیگری برپا داشت، عاجز ماندی؛ اما منصور به او توجه نکرد و از خراب کردن ایوان کسری صرف نظر کرد.<sup>۱</sup>

### دروازه‌ها و باروی بغداد

گرداگرد بغداد بارویی بوده است که از ساحل دجله آغاز و به دجله ختم می شده است. این بارو در جانب شرقی آن به صورت هلال بوده است. باروی بغداد چند دروازه داشت: اولین دروازه، باب العُریّه بود که بر ساحل دجله ساخته شد و سپس باب سوق التمر که دروازه‌ای بسیار مرتفع داشت. دیگر باب النوبی که پادشاهان و رسولان بر آن بوسه می زدند و دروازه باب العامه که موسوم به باب عموریه بوده است. پس از باب عموریه، بارو، یک میل امتداد می یافته تا به باب المراتب می رسیده است. تمام مواضعی که این بارو بر آن محیط بوده است، حریم دار الخلافه نامیده

۱. همان، ص ۲۱۲ - ۲۱۳؛ حمدالله مستوفی، نزّهة القلوب، ص ۴۷ - ۴۸ (مستوفی مشاور منصور را در این مذاکره، سلیمان بن خالد ذکر می کند نه خالد بن برمک).

می‌شده و دارالخلافه یا حریم، نزدیک به یک سوم مساحتِ بغداد را در بر می‌گرفته است.<sup>۱</sup>

در باروی خارجی شهر نیز چهار دروازه آهنین قرار داشته است، کسی که از دروازه اول داخل می‌شد، به گذرگاه میانی که گرداگرد شهر را فرا گرفته بود می‌رسید، سپس به دروازه آهنین دیگری که بر بالای آن گنبدها را ساخته بودند، گام می‌نهاد.<sup>۲</sup>

بغداد چهار دروازه داشت که عبارت بود از: دروازه خراسان که به دروازه دولت معروف بود، زیرا اقبال دولت عباسی از ایالت خراسان بود و دروازه‌های بصره، کوفه و شام.<sup>۳</sup> هر دروازه مقابل قصری باز می‌شد و بر هر دروازه قبه‌ای بنا شده بود و بین هر دو دروازه ۲۸ برج ساخته شده بود، جز بین دروازه‌های بصره و کوفه که ۲۹ برج داشت.<sup>۴</sup> از هر کدام از این دروازه‌های چهارگانه، یک فرمانده با هزار سرباز، نگهبانی می‌کرد که مجموع سربازان مستقر در چهار دروازه بغداد به چهار هزار نفر می‌رسید.<sup>۵</sup>

### توسعه بغداد در دوره‌های مختلف

بغداد در روزگار خلفا از لحاظ وسعت و جمعیت متغیر بوده است. این تغییر بیشتر به علت اغتشاشات و ناامنی داخلی و خارجی و گاهی پیش آمدهای طبیعی بود. بغداد در سال ۲۷۹ قمری / ۸۹۲ میلادی در حدود  $7\frac{1}{4}$  کیلومتر طول و  $6\frac{1}{5}$  کیلومتر عرض داشته است و در زمان مقتدر گسترش بیشتری یافت به طوری که طول آن به  $8\frac{1}{5}$  و عرض آن به  $7\frac{1}{5}$  کیلومتر رسید.<sup>۶</sup>

۱. ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۳۰-۳۳۱.

۲. ابن رسته، الأعلاق النفیسه، به تصحیح دخویه، ج ۷، ص ۱۰۹.

۳. همان، ج ۷، ص ۱۰۸؛ علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۶.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۷۲.

5. S, A. EL, Ali, "The foundation of Baghdad" the Islamic city, university of pennsylvania, press, 1970, P. 94.

6. Encyclopaedia of Islam, V: 11.P. 898.

در زمان منصور کاخ‌هایی در بغداد بنا گردید. وی برای منصرف ساختن مردم از زیارت خانه خدا، کاخ قبة الخضراء (سبز گنبد) را ساخت.<sup>۱</sup> رأس قبة الخضراء تا زمین ۸۰ ذراع ارتفاع داشته و در بالای آن مجسمه سواری قرار داشت که از اطراف بغداد دیده می‌شد.<sup>۲</sup> کاخ الخلد (۱۵۷ ق / ۷۷۳ م) در کنار دجله و پایین دروازه خراسان بنا گردید. این کاخ دارای باغ‌های وسیعی بود.<sup>۳</sup> منصور قصر دیگری به نام قصر الذهب در کنار مسجد جامع بنا نهاد که مساحت آن در حدود ۴۰۰ ذراع بوده است.<sup>۴</sup>

مهدی (۱۵۹ ق / ۷۷۵ م): مهدی چون به خلافت رسید در سمت شرقی دجله لشکرگاهی بنا نمود که پس از مدتی آباد گردید و مرکز خلافت به آن سمت انتقال یافت. این لشکرگاه بعدها مرکز محله‌ای به نام رصافه گردید. از بغداد تا «نهرین» به فاصله دو فرسنگ و سپس از نهرین تا واسط و از بالای دجله تا شماسیه به فاصله پنج میل، زیر پوشش ساختمان قرار گرفت.<sup>۵</sup> وقتی مهدی در سال ۱۵۱ هجری قمری از محمدیه - قریه‌ای در نزدیکی ری - به ری رسید، از جانب منصور، کسانی به آن شهر اعزام شدند و در همان سال، منصور رصافه را برای مهدی بنا نمود و برای رصافه، دیوار، خندق، میدان، نهر آب و باغی بنیاد نهاد.<sup>۶</sup> اصطخری بنای رصافه را به هارون الرشید نسبت می‌دهد. او می‌نویسد: رصافه، شارستانی بود که هارون الرشید آن را نزدیک مسجد جامع بنا نهاد.<sup>۷</sup>

هادی (۱۶۹ - ۱۷۰ ق / ۷۸۵ - ۷۸۶ م): در دوران کوتاه خلافت هادی، وقایعی بیرون از پایتخت اتفاق افتاد که از جمله آنها قیام و شورش یک نفر خارجی در عراق و

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۷۵؛ جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهرکلام، ص ۹۶۰.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۷۳.

3. Encyclopaedia of Islam, v:11, P. 897.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۰۷.

۵. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۳؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۱۶.

۶. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۸۲.

۷. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۳.

هم‌چنین قیام یکی از علویان در مکه و مدینه بود.<sup>۱</sup>

هارون (۱۷۰ - ۱۹۱ ق / ۷۸۶ - ۸۰۹ م): در زمان وی طول بغداد به ۴ فرسنگ و عرض آن به ۱/۵ فرسنگ رسید.<sup>۲</sup> یحیی برمکی نیز کاخ عظیم و باشکوهی ساخت و آن را کاخ التین نامید.<sup>۳</sup>

امین (۱۹۳ - ۱۹۸ ق / ۸۰۹ - ۸۱۳ م): تا زمان امین سه پل در بغداد ساخته شده بود. وی چهارمین پل را که به پل «الزندورد» معروف بود، بنا کرد و این پل جهت رفت و آمد به قصری که امین در نزدیکی دیر زندورد برای خویش ساخت، بنا شده بود.<sup>۴</sup>

مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ ق / ۸۱۲ - ۸۳۲ م): در سال ۱۹۸ قمری / ۸۱۳ میلادی بغداد به محاصره لشکریان مأمون درآمد و مردم آن شهر در مدت یک سال محاصره، رنج و عذاب طاقت فرسایی متحمل شدند<sup>۵</sup> در پی این حمله برادر مأمون کشته شد. زمانی که مردم بغداد تابعیت مأمون را پذیرفتند، وی به آرامی به سوی بغداد حرکت کرد. در نهروان، وابستگان خاندان خلافت، فرماندهان و حکام ایالات به پیشوازش رفتند و سرانجام در اوایل سال ۲۰۴ وارد بغداد شد.<sup>۶</sup> وقتی مأمون در «قصر حسنی» اقامت گزید این قصر به «مأمونیه» تغییر نام یافت.<sup>۷</sup> قصر حسنی داستانی طولانی دارد و جعفر برمکی این قصر را برای لهو و لعب، به دور از مقرّ خلیفه و انظار مردم ساخته بود و به همین دلیل به «قصر جعفری» نیز مشهور بود. چون بعدها حسن بن سهل وزیر، در این قصر اقامت گزید به «قصر حسنی» نیز معروف گردید.<sup>۸</sup>

معتمد (۲۱۸ - ۲۲۷ ق / ۸۳۳ - ۸۴۲ م): در زمان معتمد، فرزند هارون به دلیل تعداد

1. Muir, William, the caliphate: its raise, Decline and fall, Beirut, 1963, P. 504.

۲. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۳۴.

3. Encyclopaedia of Islam, V:11, P. 897.

۴. مجله الفیصل، ش ۲۷، ص ۴۱.

5. Muri, William, op. cit. P. 494.

6. I bid. p. 504.

۷. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۲۳.

۸. همان، ص ۱۲۴.



زیاد غلامان ترک و در زحمت بودن مردم بغداد، وی مقرر خلافت را به سامره منتقل کرد و پس از او نیز، هفت نفر از جانشینانش: واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معزز، مهتدی، معتمد از ۲۲۷-۲۹۷ این شهر را مقرر خلافت خود قرار دادند.<sup>۱</sup>

در طول دورانی که سامرا پایتخت بود، بغداد مورد توجه خلفا نبود. اما آن شهر هم‌چنان مرکز تجاری و فرهنگی فعالی بود.<sup>۲</sup> تا این که در سال ۲۷۸ قمری / ۸۹۲ میلادی سرانجام معتمد تصمیم گرفت که مقرر خلافت را از سامره به بغداد بازگرداند.<sup>۳</sup> اما مؤلف نزهة القلوب این انتقال را در زمان معتمد می‌داند.

مستعین (۲۴۸ - ۲۵۲ ق / ۸۶۲ - ۸۶۶ م): از اقدام هایی که در زمان مستعین در شرق بغداد انجام گرفت استحکاماتی بود که در مقابل لشکریان ترک ساکن سامرا ایجاد گردید. وی جهت دفاع، دو دیوار در اطراف شهر کشید که اولی در اطراف قسمت شرقی بغداد و محلات سه گانه شماسیه، رصافه و مخرم بود. و دومی بغداد غربی را محصور می‌کرد.<sup>۴</sup>

معتمد و موفق (۲۵۶ - ۲۷۹ ق / ۸۷۰ - ۸۹۲ م): بغداد در دوره معتمد و برادرش موفق گسترش یافت. موفق دستور داد مساحت بغداد را به دست آورند. مساحت به دست آمده، ۴۳۷۵۰ جریب بود که ۲۶۲۵۰ جریب مساحت بغداد شرقی و ۱۷۵۰۰ جریب، مساحت بغداد غربی بود. اما بنا به برآورد ابن طیفور، بغداد شرقی در این زمان ۱۶۷۵۰ جریب - هر جریب برابر ۱۳۶۶ متر مربع - و بغداد غربی ۲۷۰۰۰ جریب وسعت داشته است و این نشان می‌دهد که در آن زمان بغداد غربی مهم‌تر از بغداد شرقی بوده است.<sup>۵</sup>

معتمد (۲۷۹ - ۲۹۰ ق / ۸۹۲ - ۹۰۲ م): در زمان معتمد، قصری به نام «تاج» در بغداد

۱. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۳۴.

2. Encyclopaedia of Islam, v: 11, P. 897.

3. I bid.

۴. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۱۹.

5. Encyclopaedia of islam. v: 11, p. 897.

بنا گردید که مهم‌ترین مرکز رسمی برای خلفا بود.<sup>۱</sup> معتضد در دو میلی کاخ تاج، کاخ دیگری به نام «قصر الثریا» بنا کرد. طول این کاخ به سه فرسنگ می‌رسید. وی چهار صد هزار دینار صرف ساختمان آن کاخ کرد. معتضد این کاخ را با یک سرداب (راهرو) زیرزمینی به کاخ حسنی وصل نمود که طول آن راهرو دو میل بود. کنیزان و اهل حرم معتضد بدون این که از قصر بیرون بیایند با استفاده از آن راه زیرزمینی از کاخ تاج به کاخ حسنی رفت و آمدی می‌کردند. این راهرو تا مدتی باقی بود، تا این که با جریان اولین سیل ویران گردید.<sup>۲</sup>

مکتفی (۲۸۹ - ۲۹۵ ق / ۹۰۲ - ۹۰۸ م): مکتفی فرزند معتضد در سال‌های (۲۸۹ - ۲۹۵ ق / ۹۰۱ - ۹۰۷ م) قصر تاج را که ناتمام بود به پایان رساند. در زمان وی شبستان‌ها و گنبد‌های قصر تاج و دیوار ساحلی دجله بنا شده مکتفی گنبدی نیم دایره ساخت که می‌توانست با الاغ به بالای آن برود.<sup>۳</sup> وی در رحبه بغداد نیز مسجدی بنا کرد.<sup>۴</sup> این مسجد جامع در سمت شرقی کاخ حسنی بنا شده بود، که به «جامع» قصر نیز معروف بود و سپس به اسم «جامع خلیفه» و «جامع خلفا» تغییر نام یافت. این مسجد یکی از بزرگ‌ترین مساجد سه گانه بغداد بوده است.<sup>۵</sup>

کاخ تاج در سال ۵۴۹ قمری / ۱۱۵۴ میلادی بر اثر صاعقه آتش گرفت و نه روز متوالی در آتش می‌سوخت و سرانجام به تلی از خاکستر تبدیل گردید. خلیفه مستضی آن را مجدداً ساخت.<sup>۶</sup> از قصرهای معروف دیگر بغداد، قصر عیسی بوده است. این قصر بر کنار دجله، بر باقی مانده قصری که ساسانیان بنا کرده بودند، ساخته شده بود.<sup>۷</sup>

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۹۹؛ مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۲۵.

۲. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، ص ۹۶۱.

3. Encyclopaedia of Islam, v: 11. p. 898.

۴. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۵۳.

۵. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۲۴ - ۱۲۵.

۶. همان، ص ۱۲۶.

۷. دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۴، ص ۶.

مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ ق / ۹۰۸ - ۹۳۲ م): در آغاز سال ۳۰۶ لشکریان به دلیل تأخیر در پرداخت ارزاق و مستمری، شورش عظیمی به پا کردند که منجر به عزل ابن فرات وزیر گردید.<sup>۱</sup> یک سال بعد، مردم بغداد به دلیل بالا رفتن قیمت ارزاق، به شورش و اعتراض دست زدند که سرکوب شدند.<sup>۲</sup> هنوز بغداد از آشوب سال‌های پیشین به آرامش نرسیده بود که در سال ۳۱۴، محله نهر الطابق آتش گرفت و نزدیک به یک هزار خانه سوخت. در آن سال هوا به شدت رو به سردی نهاد و به دنبال آن، بیشتر نخل‌ها و باغ‌های اطراف شهر نابود شد. نهرها، چشمه‌ها و حتی رود دجله خشک گردید تا آن‌جا که چهارپایان به راحتی از آن عبور می‌کردند.<sup>۳</sup> چهار سال پس از این اتفاقات (۳۱۸ ق) طوفانی همراه با شن‌های سرخ از سمت غرب بغداد وزیدن گرفت که پس از اندک زمانی، تمام بازارها، خیابان‌ها و منازل بغداد از شن انباشته شد و مردم دچار مشکلات زیادی گردیدند.<sup>۴</sup>

قاهر (۳۲۰ - ۳۲۲ ق / ۹۲۳ - ۹۲۴ م): قاهر مردی خونریز و شیفته مال بود. وی اموال گروهی از همسران مقتدر را مصادره کرد. به دستور قاهر، مادر مقتدر را سرنگون کرده، به یک پا آویختند و انواع شکنجه‌ها را به آن زن روا داشتند تا این که یکصد و سی هزار دینار از او گرفتند.<sup>۵</sup> سرانجام قاهر در سال ۳۲۲ از خلافت برکنار شد و بعد چشم‌هایش را میل کشیدند.<sup>۶</sup> او چندین بار به زندان افتاد. پس از رهایی از زندان چنان فقیر و بینوا شد که به مسجد جامع منصور می‌رفت و از مردم درخواست صدقه می‌کرد.<sup>۷</sup>

۱. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۵۶.

۲. همان، ص ۷۳-۷۴.

۳. عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، ص ۲۶۸.

۴. همان، ص ۲۷۶.

۵. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۷۷؛ ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ترجمه تاج پور و ریاضی، ص ۲۲۴.

۶. علی بن الحسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۳۸۷-۳۸۸.

۷. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۷۷.

راضی (۳۲۲-۳۲۹ ق / ۹۳۴-۹۴۰ م): دوران حکومت کوتاه قاهر با شورش غلامان همراه بود. آنان به راهنمایی و کمک زیرک، خادم خلیفه، ابوالعباس فرزند مقتدر را به خلافت نشاندهند و به او لقب «راضی» دادند.<sup>۱</sup> در دوران خلافت راضی، واقعه حنبلی‌ها اتفاق افتاد. علت طغیان آنان، دستور لعن معاویه به وسیله علی بن یلیق و حسن بن هارون بر منابر بود. سرانجام شورش حنبلیان سرکوب گردید و بر بهاری رهبر آنان از بغداد گریخت.<sup>۲</sup>

متقی (۳۲۹-۳۳۳ ق / ۹۴۰-۹۴۴ م): در زمان متقی، حصار بغداد منهدم شد و در سال ۳۲۹ قمری / ۹۴۱ میلادی قبه قصر باب الذهب فرو ریخت<sup>۳</sup> در همان سال در بغداد وبا شیوع یافت. آن قدر از مردم مردند که در یک قبر، چندین نفر را دفن می‌کردند.<sup>۴</sup> یک سال بعد بغداد غربی به زیر آب رفت و طاق‌های دروازه کوفه خراب شد و نیز حصاری که در زمان مستعین برپا شده بود، از بین رفت.<sup>۵</sup> بغداد در سال ۳۳۳، دچار چنان قحطی سختی شد که کسی تا آن زمان مثل آن را ندیده بود، به طوری که مردم از شهر فرار می‌کردند. زنان در دسته‌های ده و بیست نفری از منازل خود خارج می‌شدند و از فرط گرسنگی فریاد و ضجه می‌زدند و سپس یکی پس از دیگری به زمین می‌غلتیدند و جان می‌دادند. در سال ۳۳۴ شدت قحطی به حدی رسید که مردم کودکان را کشته، می‌خوردند و سرانجام، کار به مردار خواری کشید.<sup>۶</sup>

۱. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. همان، ص ۲۶۰-۲۶۱ و ۳۲۱-۳۲۲؛ ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۲۲۸.

۳. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۴۸.

۴. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ج ۱۱، ص ۳۹۴.

۵. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۴۸.

۶. عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، ص ۳۳۳ و ۳۳۵.

## بافت شهری و ساختار اجتماعی بغداد (۱۴۵-۳۳۴ ق/۷۶۳-۹۴۶ م)

### ۱. محلات بغداد

محلۀ کرخ: حمدالله مستوفی، مورخ ایرانی معتقد است که کرخ بغداد به وسیله شاپور دوم، پادشاه ساسانی، که بین سال‌های ۳۰۹-۳۷۹ میلادی سلطنت می‌کرد، ساخته شده است.<sup>۱</sup> یاقوت حموی اصل کلمه کرخ را نبطی می‌داند؛ اما برخی از محققان آن را آرامی یا سریانی می‌دانند که به معنای بردن آب به نقاط دیگر است. برخی نیز کرخ را همان کلمه آرامی کرخا، به معنای شهر استوار و محکم می‌دانند. هم‌چنان که عده‌ای آن را از کلمه یونانی «Charax» می‌شناسند که به عربی تبدیل شده و معنای مکان و دیوار گرفته است. مکان‌های دیگری را نیز به این نام می‌شناسیم، مانند: کرخ سامرا و کرخ باجدا که به معنای خانه و یا هر مکانی است که در اطراف آن حصار است. بنابراین، کلمه کرخ بایستی واژه‌ای آرامی باشد.<sup>۲</sup> به هر حال، کرخ در سمت غربی دجله واقع و از محله‌های دیگر آبادتر و محل سکنای بازرگانان ثروتمند بوده است.<sup>۳</sup> این محله از آغاز بنای بغداد، شیعه نشین بوده و جز محلۀ کرخ، محله‌های کوچک تری که ویژه شیعیان بوده نیز وجود داشته است. این محله‌ها عموماً مرکز درگیری میان شیعه و سنی بوده است. با اشارتی که ابن جوزی به شورش‌های محله‌ای دارد، می‌توان گفت که علاوه بر کرخ در غرب بغداد، محله‌های مسکونی دیگری در همان منطقه در نهر الطابق و در شرق بغداد، محل‌های سوق السلاح، باب الطاق، سوق یحیی، قلابین، ثلاثاء، اساکفه و اهل درب سلیمان، مرکز شیعیان بوده است.<sup>۴</sup>

۱. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۳۴.

۲. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۱-۱۲.

۳. اصطخری، مسالك و الممالک، ص ۸۳؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۱۶.

۴. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۵۶.

در منطقه غربی و شمال بغداد پنج محله قرار داشته که بعضی از آن محله‌ها به دیگر محله‌ها متصل بوده است:

محله رملیه که در جنوب محله حریبه بوده است. محله عتابین که به «عتابیه» نیز معروف بود و در جنوب محله رملیه قرار داشته است. این محله در تمام سرزمین‌های اسلامی به داشتن پارچه‌هایی که از حریر و پنبه و در رنگ‌های مختلف بافته می‌شد، معروف بوده است. محله چهار سوچ، محله نصریه و محله دارالقز که در یک فرسنگی شهر بغداد قرار داشته است،<sup>۱</sup> از جمله محله‌های بغداد بود. در کنار مقبره باب التین، محله‌ای به نام «محله باب التین» وجود داشته است. چون زمین مقاطعه‌ای «زهیر بن محمد ابیوردی» که از قبیله ازد و از اعراب مهاجر به خراسان، در کنار آن قرار داشته، به آن «محله زهیریه» نیز می‌گفته‌اند.<sup>۲</sup>

محله باب البصری: در اواسط عصر عباسیان در نزدیکی باب بصره از دروازه‌های بغداد، محله‌ای ساخته شد که به مناسبت دروازه بصره، به «محله باب البصری» معروف شد. در این محله، عباسیان سکونت داشتند و نیز اختصاص به حنبلیان داشت که از مخالفان سرسخت شیعیان کرخ بودند.<sup>۳</sup>

محله براتا: براتا یا براتی قریه‌ای بوده است در نزدیکی بغداد و از سواد نهر الملک.<sup>۴</sup> در نزدیکی بقعه‌ای که رود کرخه را از رود «رفیل» جدا می‌کرد، قریه‌ای بود به نام براتا که تاریخ آن به دوران قدیم برمی‌گردد. قریه براتا پیش از اسلام نیز مشهور بوده است. این قریه پس از آن که ضمیمه بغداد شد، به دلیل وجود مسجد براتا از شهرت زیادی برخوردار گردید.<sup>۵</sup>

۱. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۰۴-۱۰۵.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. همان، ص ۸۸.

۴. عبدالکریم بن محمد سمعانی، انساب، ج ۲، ص ۱۲۴.

۵. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۲.

## ۲. مساجد بغداد

مسجد برائا: مسجد برائا در قریه برائا قرار داشت. این مسجد در نزد شیعیان مقدس بود، زیرا به روایتی حضرت علی علیه السلام در نزدیکی آن بقعه، مسجد جامعی بنا کرده و در سال ۳۷ قمری / ۶۵۸ میلادی پیش از حرکت به سوی نهروان، در نزدیکی آن غسل شهادت انجام داده و سپس به جنگ خوارج رفته بود.<sup>۱</sup> خطیب بغدادی می نویسد: شیعیان نسبت به مسجد بازار عتیقه<sup>۲</sup> به دیده تقدس می نگریسته و آن را مورد تعظیم و تکریم قرار می داده‌اند. به گمان شیعیان، علی بن ابی طالب علیه السلام در آن مکان نماز می گزارده‌اند. اما هیچ کدام از اهل تحقیق نتوانسته‌اند ثابت کنند که حضرت علی علیه السلام به بغداد آمده باشد و در این باره جز خبری که قاضی عبدالله بن الحسین بن علی الصمیری از قول دیگران گفته است، مدرکی در دست نداریم. بر اساس این خبر، حضرت علی علیه السلام هنگام حمله به خوارج نهروان و پس از بازگشت از جنگ، با همراهانش در این مکان نماز گزارده‌اند.<sup>۳</sup> ابن حوقل می نویسد: مسجد برائا را، که در جانب غربی بغداد واقع است، حضرت علی علیه السلام بنا کرده است.<sup>۴</sup>

این مسجد در تمام دوران خلفا، محل درگیری شیعیان و سنیان بوده است و به دلیل همین درگیری‌های مذهبی بود که به فرمان مقتدر، خلیفه عباسی، ویران گردید (۲۹۵-۳۲۰ ق / ۹۰۸-۹۳۲ م). تا این که خلیفه راضی در سال ۳۲۹ قمری / ۹۴۰ میلادی دستور داد آن را از نو بسازند و به همین مناسبت نام راضی را در بالای آن نوشتند.<sup>۵</sup> سمعانی نیز درباره این درگیری‌ها می نویسد: به دستور خلیفه درهای مسجد برائا بسته شد.<sup>۶</sup> در

۱. همان جا.

۲. نام جامع برائا در قدیم به «العتیقه»، «سونابا» و «مشهد المنطقه» معروف بوده است؛ اما بعضی از متأخرین به غلط آن را جامع برائا نامیده‌اند و آن، نام جامع عتیق است که در جنوب شهر منصور قرار داشته و در طول زمان از بین رفته است (به نقل از: دلیل خارطة بغداد، ص ۲۹۷).

۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۹۰.

۴. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۱۶.

۵. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۸۴-۸۵.

۶. عبدالکریم بن محمد سمعانی، انساب، ج ۲، ص ۱۲۴.

آن مسجد تا بعد از سال ۴۵۰ خطبه خوانده و نماز برپا می شده است و پس از این تاریخ ویران گردید. اما آثاری از آن، تا اواخر قرن هشتم هجری قمری وجود داشته است.<sup>۱</sup> مسجد جامع منصور: منصور، خلیفه عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ ق) در کنار قصر الذهب، مسجد جامعی از خشت و گل بنا کرد. مساحت آن مسجد، دویست ذرع در دویست ذرع بوده<sup>۲</sup> که پس از منصور تغییرات و تحولاتی در آن به وجود آمد.

مسجد جامع رصافه: مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹ ق) در سال ۱۵۹ دستور داد که در رصافه مسجد جامعی بنا کنند. تا زمان معتضد در هیچ مسجدی، جز مسجد شهر و مسجد رصافه نماز جمعه برگزار نمی شد.<sup>۳</sup>

مسجد جامع معتضد: در زمان معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹ ق) به وی گزارش می دهند که به دلیل کمبود مسجد جامع در قسمت غربی بغداد، مردم نماز گزار در تنگنا می باشند. به همین دلیل معتضد فرمان داد، مسجد جامعی به وسعت مسجد اول، که در زمان منصور بنا شده بود، بسازند و قسمتی از کاخ منصور را نیز به آن بیفزایند. پس از بنای این مسجد در سال ۲۸۰ در آن نماز برگزار گردید.<sup>۴</sup>

تعداد مساجد بغداد را در زمان موفق، سیصد هزار نوشته اند.<sup>۵</sup> که این آمار اغراق آمیز است.

### ۳. حمام‌ها و جمعیت بغداد

آمار حمام‌های عمومی و خصوصی نیز اغراق آمیز است. نوشته اند، در زمان موفق شصت هزار حمام، زمان مقتدر ۲۷ هزار،<sup>۶</sup> زمان معزالدوله ۷ هزار، زمان عضدالدوله ۵

۱. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۸۴-۸۵.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳. همان، ص ۱۰۹.

۴. همان، ص ۱۰۸.

۵. همان، ص ۱۱۸.

۶. همان، ص ۱۱۷-۱۱۸.



هزار و در زمان بهاءالدوله سه هزار حمام در بغداد وجود داشته است. این در حالی است که در ۳۸۳ قمری / ۹۹۳ میلادی تعداد حمام‌های شمارش شده ۱۵۰۰ حمام بوده است.<sup>۱</sup> در بغداد حمام‌های خصوصی نیز وجود داشته است. ابو محمد مهلبی وزیر، به ابوالحسن، رئیس شرطه بغداد دستور داد که تعداد حمام‌های خصوصی را برای معزالدوله شمارش کند. وی حمام‌های خصوصی را بیش از ۱۰ هزار باب گزارش کرده<sup>۲</sup> که در زمان بهاءالدوله (۳۷۹ - ۴۰۳ ق) ۳ هزار و در زمان عضدالدوله (۳۶۷ - ۳۷۳ ق) ۵ هزار باب حمام خصوصی در بغداد دایر بوده است.<sup>۳</sup>

مسلماً برآورد جمعیت بغداد مشکل است. خطیب بغدادی جمعیت این شهر را ۱/۵ میلیون گزارش داده است.<sup>۴</sup>

#### ۴. بازارهای بغداد

موقعیت جغرافیایی بغداد، تشویق حکومت و علاقه مردم آن به کار داد و ستد باعث گردید، بغداد به مرکز داد و ستد تبدیل شود و بازارها به صورت ضرورت لازم زندگی درآید. برای داد و ستد هر کالایی، بازاری وجود داشت. از میان آنها بازارهای میوه، البسه، پنبه و کتاب‌فروشان هر کدام بیش از یکصد باب مغازه داشت. بازار صرافان و عطاران در کرخ و بازار مخصوص خارجیان در باب الشام برپا بود. در قسمت شرقی بغداد نیز بازارهای گوناگونی وجود داشت از جمله: بازار گل‌فروشان، مواد غذایی، گوسفند‌فروشان، کتاب‌فروشان و بازار مخصوص چینیان.<sup>۵</sup>

بازارهای بغداد به وجود کالاهای کمیابی که از سایر سرزمین‌های دیگر در آن گرد

1. Encyclopaeda of Islan, v: 11, p. 898.

2. Lassner, jacob, The topography of Baghdad in The early middle age, wayne state university press detrat, 1970, p. 108.

3. I bid.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۱۸.

5. Encyclopaedia of Islam, v: 11, p. 898.

می آمد، مشهور بود. پارچه های رنگارنگ ابریشمی معروف به «عتابی» در بغداد بافته می شد که منسوب به یکی از محلات بغداد بود. در بغداد پارچه هایی برای جامه، پرده، عمامه، دستمال و حصیر سامانی بافته می شد.<sup>۱</sup>

از جمله بازارهای معروف بغداد، بازار بزرگ کرخ شیعه نشین بود. این بازار از کاخ «وضاح» تا «سه شنبه بازار» به طول دو فرسنگ و از قطعه زمین ربیع تا دجله به پهنای یک فرسنگ امتداد داشته است. در این بازار، چنان که بیان شد، برای هر صنفی از بازرگانان و هر نوعی از داد و ستد، بازارهایی معین و در آن بازارها، دسته و دکان ها و میدان هایی وجود داشته است. چنان که هیچ دسته ای به دسته دیگر و هیچ کسبی به کسب دیگر آمیخته نمی شده و هر صنفی از کسبه، تنها به کار خویش مشغول بوده است.<sup>۲</sup> قابل ذکر است که بیشتر این کسبه، شیعه مذهب بوده اند و می توان گفت تجارت بغداد در دست همین بازاریان شیعه مذهب بوده است.

## ۵. مشاهد و مزارات بغداد

۱. کاظمیه یا گورستان قریش: زمانی که منصور شهر بغداد را بنا کرد، قبرستانی نیز برای شهر جدید در نظر گرفت. اولین کسی که در آن قبرستان دفن شد، فرزندش جعفر بود که در سال ۱۵۰ قمری / ۷۶۷ میلادی درگذشت. این قبرستان بعدها به مناسبت دفن امام موسی کاظم علیه السلام به «کاظمیه» معروف شد. امام جواد علیه السلام نواده امام موسی کاظم نیز در همین گورستان دفن گردید. این گورستان بعدها به «گورستان قریش» معروف شد.<sup>۳</sup>

زبیده زن هارون (م ۲۱۶ ق) و فرزندش امین (م ۱۹۸ ق) و برخی از امرای بویه از جمله: معزالدوله (م ۳۵۶ ق) و جلال الدوله (م ۴۳۵ ق) و کسانی دیگر، در این

۱. گای لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص ۸۸

۲. احمد یعقوبی، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۷-۱۸.

۳. مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۰۰.

گورستان دفن شده‌اند.<sup>۱</sup>

۲. گورستان باب التین: در شمال شرقی کاظمین، مقبره دیگری واقع بود که «باب التین» نامیده می‌شد. عبدالله بن احمد حنبل (م ۲۹۰ ق / ۹۰۳ م) بنا به وصیتش در این محل به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

۳. گورستان باب حرب: در خارج از شهر بغداد و به طرف راه «قطر بل» واقع بود. گور احمد بن محمد بن حنبل و بشر بن الحارث در آن گورستان است. باب حرب منسوب به حرب بن عبدالله، یکی از یاران ابوجعفر منصور بود<sup>۳</sup> و به همین سبب به «باب حرب» معروف گردیده است.

۴. گورستان خلفا در رصافه: گورستان بیشتر خلفای عباسی در رصافه واقع شده است و روی هر گوری اسم صاحب آن را نوشته‌اند. گور مهدی، هادی، امین، معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز، مهدی، معتمد، معتضد، مکتفی، مقتدر، قاهر، راضی، مستکفی، مطیع، طائع، قائم، قادر، مستظهر، مسترشد، راشد، مقتضی، مستجد، مستضی، ناصر، ظاهر، مستنصر و معتصم آخرین خلیفه عباسی در آن گورستان است.<sup>۴</sup> در شمال گورستان خلفای متأخر عباسی، در نزدیکی رصافه، گور ابوحنیفه قرار داشت که سحله‌ای به همین نام در آن جا شکل گرفت. ابوحنیفه که در بنای بغداد، منصور را یاری کرد،<sup>۵</sup> گورش گنبدی بزرگ و زاویه‌ای برای اطعام زائران و مسافران و نیازمندان داشت. گور احمد بن حنبل نیز در نزدیکی رصافه واقع بود که گنبد نداشت؛ اما در نظر مردم بغداد دارای حرمت فراوان بود، زیرا بیشتر مردم بغداد پیرو مذهب او بوده‌اند. در نزدیک گور احمد بن حنبل، ابوبکر شبلی از بزرگان صوفیه

۱. همان جا.

۲. همان، ص ۱۰۲.

۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۱.

۴. ابن بطوطه، رحله، ص ۲۲۶.

۵. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۳۷؛ مصطفی جواد و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۰۷.

را به خاک سپردند.<sup>۱</sup>

در سمت غرب بغداد مزارهای دیگری نیز وجود داشته است از جمله گور ابراهیم ادهم، جنید بغدادی، سرسقطی، معروف کرخی، حسین بن منصور حلاج، حارث محاسبی، احمد مسروق، ابو محمد مرتعش، ابوالحسین حصیری و ابویعقوب بویطی نیز در همین سمت واقع شده‌اند.<sup>۲</sup>

گور عون و معین از فرزندان حضرت علی علیه السلام در بغداد است. ابن جبیر می‌نویسد: در راهی که به باب البصره می‌رسد، زیارتگاهی با ساختمانی باشکوه واقع شده است که درون آن گوری قرار داده و بر آن نوشته‌اند: «این قبر عون و معین از فرزندان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است».<sup>۳</sup>

#### ۶. نهرهای بغداد

در شهر بغداد، نهرهای بسیاری مانند نهر مسجد انباریین، بزازین، دجاج، قلابین، طابق، صراة، عیسی و نهری که از ناحیه حربیه، از دجیل سرچشمه می‌گیرد و باغ‌ها را آبیاری می‌کند، وجود دارد.<sup>۴</sup> خطیب بغدادی نیز نهرهای بغداد را چنین نام می‌برد: نهر عیسی، که از فرات کشیده شده است؛ نهر صراة، که از نهر عیسی گرفته می‌شد و زمین‌ها و باغ‌های «بادوریا» را آبیاری می‌کرد، نهر کرخایا، نهر زرین، نهر العمود، نهر دجاج، نهر قطیعة الکلاب، نهر بطاطیا، نهر موسی، نهر معلی و نهر مهدی.<sup>۵</sup> نام این نهرها در زمان‌های مختلف تغییر می‌یافته است. در قرن هفتم میلادی قسمت اعظم این نهرها، بایر و خشک بوده است.<sup>۶</sup>

۱. ابن بطوطه، رحله، ۲۲۶-۲۲۷.

۲. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۳۷.

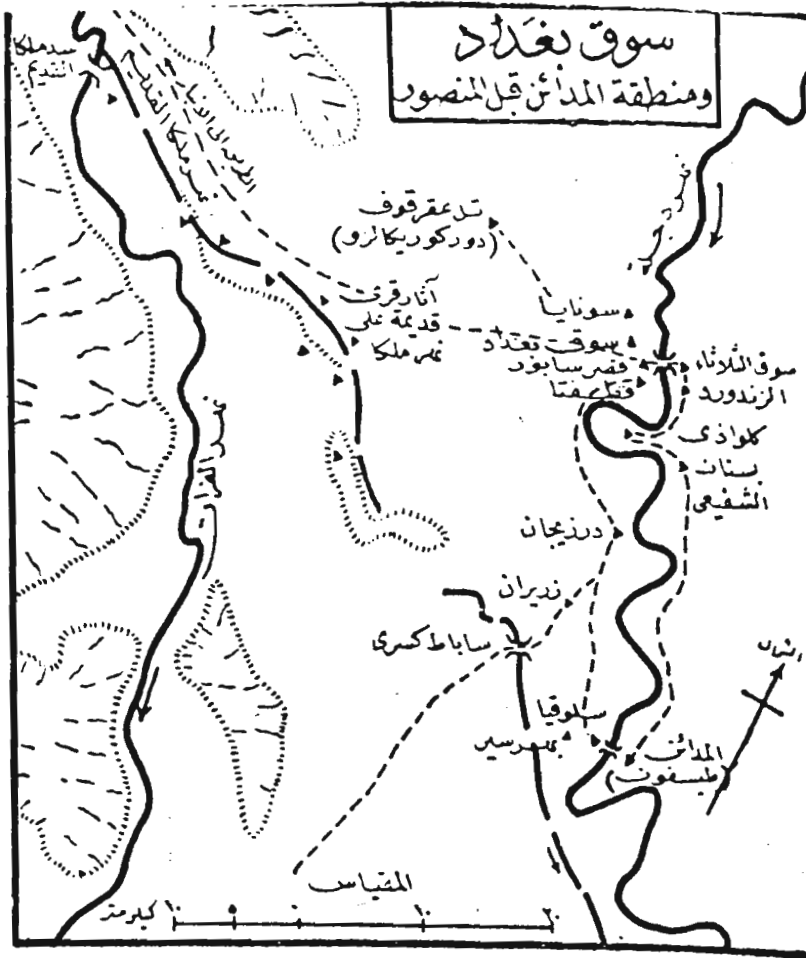
۳. ابن جبیر، رحله، ص ۱۸۰-۱۸۱.

۴. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۰۶.

۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۱۱-۱۱۴.

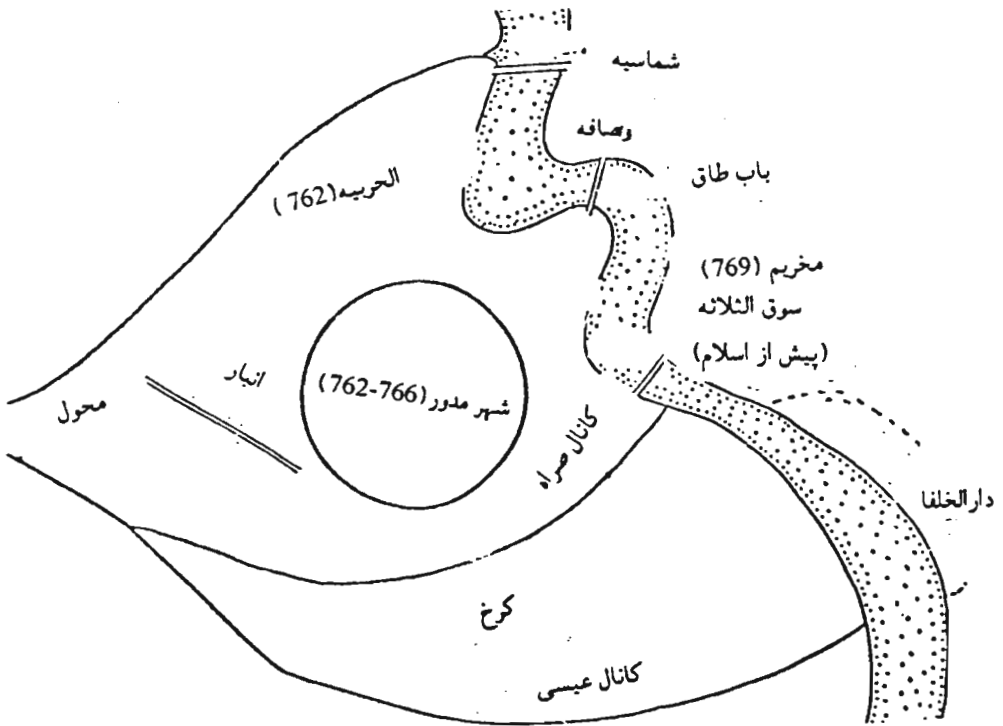
۶. گای لسترنج، جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۸۰.

### نقشه‌های بغداد

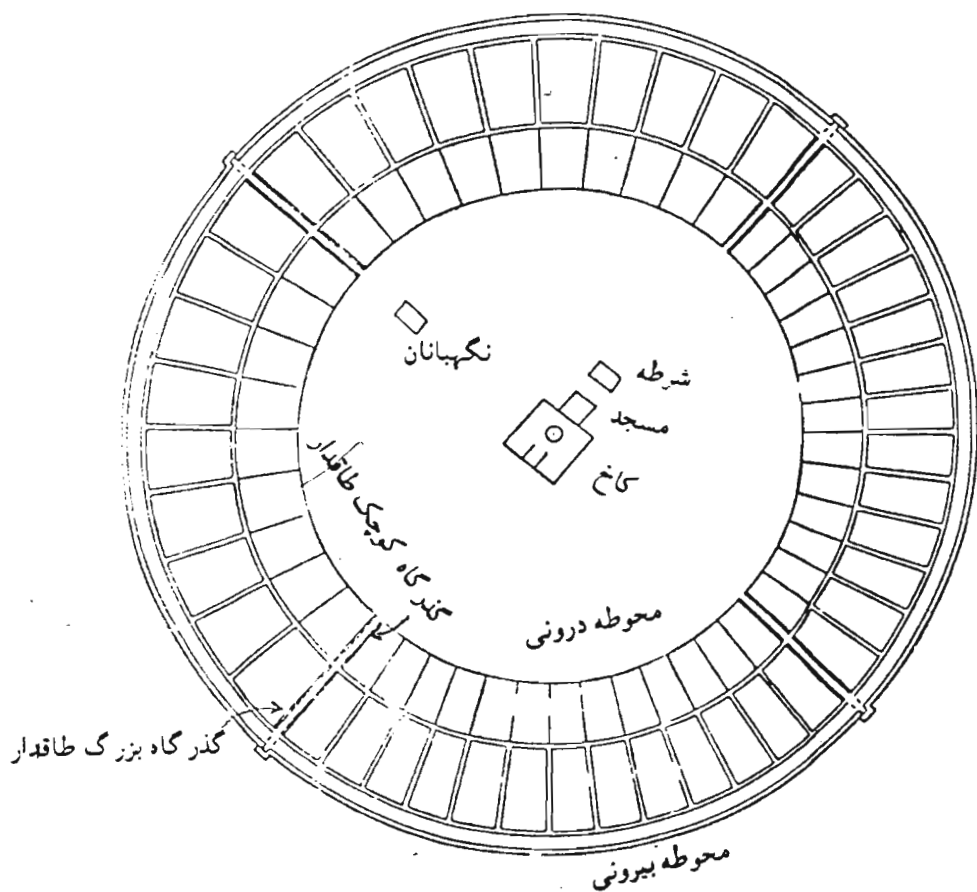


(به نقل از: خارطة بغداد المفصل، ص ۲۶)

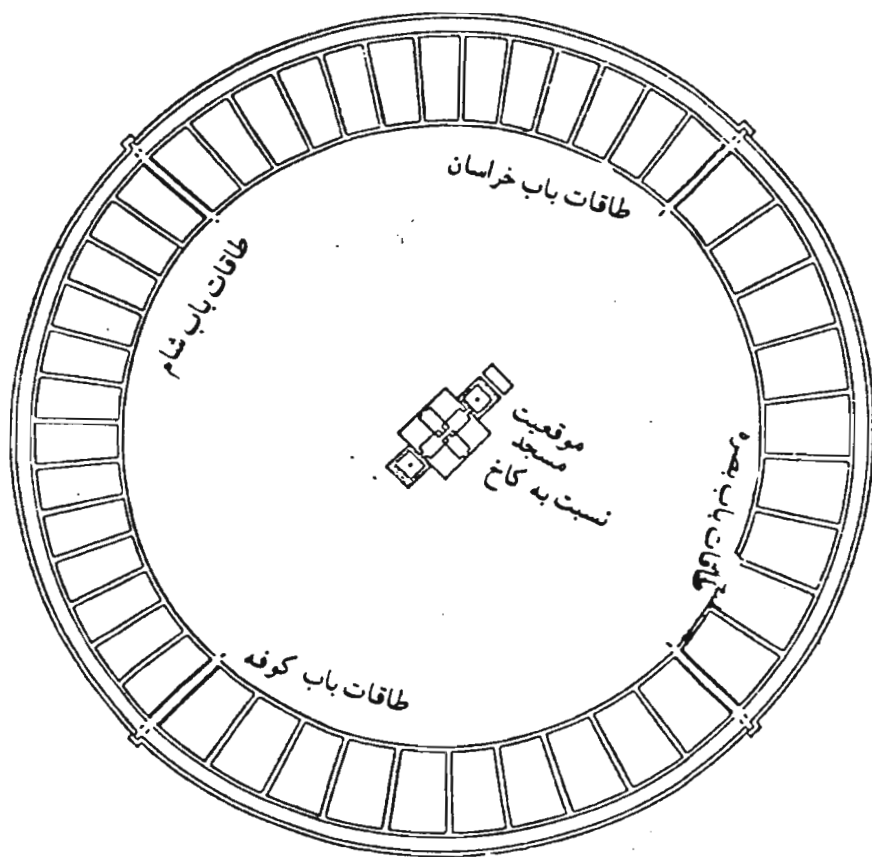
نقشهٔ تسلسل تاریخی بغداد و حومه



## نقشه بغداد: (مرکز نگهبانان، مرکز کاخ، مسجد کاخ، دیوارهای درونی و برونی)



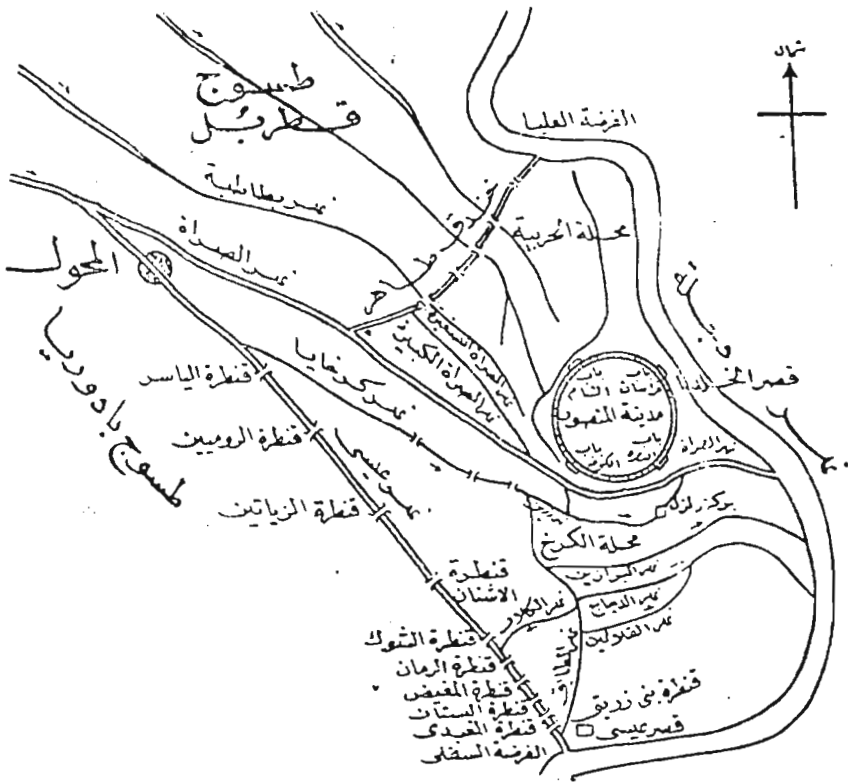
### نقشه طاقات بغداد







### نهرها، پلها و محله‌های بغداد



(به نقل از: خارطة بغداد المفصل، ص ۷۰)

## زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان در دورهٔ اوّل عباسی (۱۳۲ - ۲۵۵ ق)

### چگونگی شکل‌گیری جامعهٔ شیعی در بغداد

سابقهٔ حضور شیعیان در عراق به دورهٔ پیش از بنای بغداد (۱۴۵ ق) بر می‌گردد. سلمان فارسی (م ۳۵ یا ۳۶ ق)، که از شیعیان طبقهٔ اوّل است، در فتح عراق شرکت داشت. به روایت طبری، مدائن در سال ۱۶ قمری فتح شد.<sup>۱</sup> سلمان از طرف سعد بن وقاص به حکومت مدائن منصوب شد که بعدها، انتصاب وی مورد پذیرش عمر نیز قرار گرفت. برخی منابع نیز بدون این که به‌طور مشخص از زمان و دورهٔ حکومت سلمان در مدائن سخن گویند، از وی به عنوان امیر مدائن نام برده‌اند.<sup>۲</sup> بنابراین، سلمان سال‌ها والی مدائن بود. وی ایوان کسری را مسجد خویش قرار داد و در آن نماز می‌خواند و به ارشاد مسلمانان می‌پرداخت. سلمان، فضایل

۱. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲. علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۶۳؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق

صلاح‌الدین منجد، ج ۱، ص ۳۸۰، ۴۰۳.

حضرت علی علیه السلام و خاندان عصمت و طهارت را نیز برای مردم بیان می‌کرد. مدائن در نزدیکی بغداد واقع بود و تمام قریه‌های مجاور این دو مرکز، که بیشتر ساکنان آن ایرانی بودند، در پی اقامت سلمان و قدرت و نفوذ وی در مردم این نواحی، همگی به تشیع گرویدند.

محلۀ کرخ بغداد پیش از بنای دارالخلافة نیز محل سکونت بوده است. کرخ پس از پیوستن به بغداد، یکی از بزرگترین محله‌های شیعه نشین این شهر نو بنیاد شد. علاوه بر کرخ، محله‌های کوچک‌تری که ویژه شیعیان بوده وجود داشته که این محله‌ها عموماً مرکز درگیری شیعیان و سنیان بوده است.

با اشاراتی که ابن جوزی به شورش‌های محله‌ای دارد، می‌توان دریافت که علاوه بر کرخ و برائثا در غرب بغداد محله‌های دیگری در همان منطقه در نهر الطابق و در شرق بغداد، محله‌های سوق السلاح، باب الطاق، سوق یحیی، سوق القلابین، سوق الثلاثاء، سوق الاساکفه و اهل درب سلیمان نیز شیعه نشین بوده‌اند.<sup>۱</sup> (ر.ک: فصل ۱). برائثا، که پیش از اسلام نیز مشهور بوده است، پس از بنای بغداد ضمیمه آن گردید و به دلیل وجود مسجد برائثا از شهرت زیادی برخوردار شد. مسجد برائثا در نزد شیعیان، مقدس بود، چون معتقد بودند که حضرت علی علیه السلام در نزدیکی آن بقعه، مسجد جامعی ساخت و در سال ۳۷ قمری / ۶۵۸ میلادی پیش از جنگ نهروان در نزدیکی آن بقعه غسل شهادت کرد.<sup>۲</sup>

خطیب بغدادی می‌نویسد: شیعیان نسبت به مسجد بازار عتیقه (برائثا) به دیده تقدس می‌نگریسته و آن مسجد را مورد تعظیم و تکریم قرار می‌داده‌اند و به گمان آنان، حضرت علی علیه السلام در آن مسجد نماز گزارده است.<sup>۳</sup>

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۵۶.

۲. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۲؛ جواد مصطفی و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۲.

۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۹۰.

خلافت چهارساله حضرت علی علیه السلام (۳۶ - ۴۰ ق) به مرکزیت کوفه نیز از عوامل بسیار مهم گروش مردم عراق، به ویژه شهرنشینان و روستاییان این منطقه به تشیع بوده. به این ترتیب، بغداد و آبادی‌های اطراف آن یکی از مهم‌ترین مراکز تجمع شیعیان از آغاز فتح عراق به دست مسلمانان به حساب می‌آمد. این موضوع بر منصور، خلیفه عباسی و اطرافیان وی پوشیده نبود و کیفیت بنای کاخ او و تقسیم لشکرش در اطراف شهر دایره‌وار بغداد، نمایانگر این مطلب بوده است، زیرا کاخ خلیفه در وسط شهر، و اطراف آن مقرّ لشکر قرار داشته است. (ر.ک: فصل ۱).

از زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (۸۰-۱۴۸ ق) به بعد بیشتر ائمه اثناعشری به بغداد آمده‌اند. از جمله: امام هفتم علیه السلام و امام نهم علیه السلام که چندی در آن شهر توقف کرده و سرانجام در همان شهر به شهادت رسیده‌اند و در گورستان قریش (کاظمین فعلی) دفن شده‌اند (ر.ک: فصل ۲) دانشمندان و رجال شیعه نیز از آغاز بنای بغداد در آن رفت و آمد و یا توطن کرده و با دستگاه خلافت و وزارت، به ویژه در دوران برامکه، ارتباط داشته‌اند از جمله: خاندان یقطین، ابن قولویه، اسکافی، سید مرتضی و خاندان نوبختی، در این شهر ساکن بوده و روزگار گذرانیده‌اند. هر چه از بنای بغداد می‌گذشت، تمرکز و تجمع شیعیان در آن شهر بیشتر احساس می‌شد تا سرانجام در قرن سوم و چهارم هجری قمری، با تسلط امیران آل بویه، بغداد مرکز عمده شیعیان گردید و دانشمندان شیعه بغداد بر تمام شیعیان ریاست پیدا کردند. چنان که نواب اربعه (ر.ک: فصل ۳) که در نیمه آخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم (۲۶۰ - ۳۲۹ ق) سمت وکالت خاص ناحیه مقدسه را داشتند، و مرجع عموم شیعه امامیه بودند در بغداد زندگی می‌کردند و آرامگاه آنان هم اکنون زیارتگاه شیعیان است.

فن کلام یا علم کلام شیعی، که عهده دار و مدافع مذهب بود، در این شهر به وسیله هشام بن حکم پی ریزی شد و هم‌چنان ادامه یافت تا این که در اواخر قرن چهارم به دست شیخ مفید (۳۳۸ - ۴۱۳ ق) به اوج خود رسید.

مرجعیت شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی، چنان که از شرح حال آنان به دست می آید، علاوه بر فقه، در فن کلام و رفع شبهات مخالفان بود (ر.ک: فصول بعد). ظاهراً در آن دوران، علم کلام برتر از همه علوم، حتی فقه و حدیث بوده است. پس از کلام، فقه و اصول و شاید مهم تر از آن دو، علم حدیث بود. اصولاً حدیث به لحاظ این که علمی و نقلی است در بغداد، که محل تجمع محدثان بود، بیش از سایر مراکز رواج داشت و می توان گفت که کلیه منقولات و احادیث اسلامی و از جمله روایات اهل بیت نزد محدثان «بغداد» گرد آمد و حتی محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق)، (ر.ک: فصل ۵) که در شهر «ری» مرجعیت داشته، در اواخر عمر به علت نامعلومی و شاید برای نشر حدیث و روایت کتاب کافی به این شهر هجرت کرد. وی کتاب کافی را، که به احتمال قوی پیش از هجرت به بغداد تألیف کرده بود، در این شهر منتشر کرد و اغلب راویان این کتاب در بغداد می زیسته اند. هم چنین علی بن بابویه، پدر شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) معاصر شیخ کلینی، به بغداد آمد و با وکلای امام زمان (عج) دیدار کرد. از عوامل دیگری که در شکل گیری جامعه شیعه اثناعشری در بغداد نقش داشتند، خاندان هایی بودند که پس از بنای شهر بغداد در آن سکنا گزیدند. از جمله می توان از خاندان یقطین، نوبخت، برمکیان و... نام برد.

### خاندان نوبخت

نام خاندان نوبخت در منابع تاریخی، زندگی نامه ها و دیگر کتاب ها به نام آل نوبخت یا بنی نوبخت یا نوبختیان آمده است. به گمان خودشان، نسبت آنان به گیو پسر گودرز، یهلوان معروف ایرانی می رسد.<sup>۱</sup> البته این ادعا درست به نظر نمی رسد، زیرا گودرز و گیو از شخصیت های افسانه ای می باشند. چون ابوسهل و

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۶.

پدرش نوبخت هر دو منجم بوده‌اند، می‌توان گفت که خاندان نوبخت در زمان ساسانیان از طبقهٔ دبیران و دانشمندان بوده‌اند.

نوبخت، جد نوبختیان به دست منصور مسلمان شد.<sup>۱</sup> وی چون علم نجوم را به نیکوترین وجه می‌دانست، منصور ساختِ بغداد را در ساعتی که نوبخت تعیین کرده بود آغاز کرد.<sup>۲</sup>

بنابراین، این خانوادهٔ اصیل ایرانی با پذیرش اسلام در خدمت خلفای عباسی و امرای مسلمان در آمدند و از راه نشر علوم، حکمت، آداب و ادارهٔ پاره‌ای مشاغل، یادی نیکو در تاریخ تمدن اسلامی از خود به جا گذاشتند. چند نفر از نوبختیان از پیشوایان بزرگ شیعهٔ امامیه می‌باشند و تعدادی از افراد این خاندان در جمع‌آوری اخبار و اشعار سه نفر از بزرگ‌ترین شعرای عرب زبان، یعنی ابونواس حسن بن هانی (۱۴۱ - ۱۹۹ ق) و ابوعباده ولید بن عبید بحتری (۲۰۶ - ۲۸۳ ق) و علی بن عباس رومی همت گماشتند. جد بزرگ این خانواده، یعنی نوبخت و پسرش ابوسهل و چند تن از پسران ابوسهل از مترجمان زبان پهلوی ساسانی به عربی و از ستاره‌شناسان آگاه به نجوم ایرانی بودند و به وسیلهٔ ترجمهٔ چند کتاب از زبان اجدادی خود به عربی، خدمات قابل توجهی به نشر علم در میان مسلمانان نمودند.<sup>۳</sup>

تعدادی از نوادگان ابوسهل بن نوبخت به دلیل قبول مذهب شیعهٔ امامیه از مدافعان این مذهب شدند. آنان در راه استحکام مبانی مذهب شیعه و رد آرای مخالفان از هیچ‌گونه فداکاری دریغ نکردند و با تألیف رسائل و کتب بسیار، اصول عقاید شیعه را در میان مردم نشر کردند.<sup>۴</sup> باید گفت که نوبختیان متکلمان پیش قدم و از بزرگ‌ترین

۱. علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۳۳.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۶۷.

۳. ابن ندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، ص ۳۹۲؛ قفطی، تاریخ الحكماء، ص ۲۵۵.

۴. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲.

استادان کلام شیعی محسوب می‌شوند.<sup>۱</sup> (ر.ک: فصل سوم و پنجم).

### خاندان برمکیان

از خاندان‌های دیگری که در شکل‌گیری جامعه شیعی در بغداد نقش داشتند، برمکیان بودند. خالد جد برمکیان، پیش از بیعت با عباسیان با علویان بیعت کرده بود. اما همین که پیشرفت عباسیان را مشاهده کرد و از سرنوشت شوم ابوسلمه<sup>۲</sup> (قتل ۱۳۲ ق) و ابومسلم<sup>۳</sup> (قتل ۱۳۷ ق) آگاه گشت به شیعیان پشت کرد و خدمت گزار سفاح و منصور گردید. البته برمکیان با وجود این که در خدمت عباسیان بودند، دشمنی آنان را نسبت به شیعیان نمی‌پسندیدند و تنها از بیم خلفا به خصوص هارون دم بر نمی‌آوردند.

به هر حال، نباید فراموش کرد که یکی از مهم‌ترین دلایل قتل عام و سقوط برمکیان در سال ۱۸۷ قمری، ارتباط پنهانی با شیعیان و تمایل قلبی آنان به مذهب شیعه بوده است.

### خاندان یقطینی

یقطین بن موسی (م ۱۸۸ ق) سرسلسله آل یقطین از دعوات بنی عباس بود که تحت تعقیب مروان قرار گرفت و به همین دلیل از کوفه فرار کرد. فرزندش علی، که در سال ۱۲۴ قمری در کوفه متولد شده بود، با مادر و برادرش عبدالله از ترس به مدینه مهاجرت کردند. همین که دولت عباسی روی کار آمد، یقطین خود را آشکار کرد و ملازم سفاح و منصور گردید. اما علی برخلاف پدر از هواداران فرزندان ابوطالب و

۱. قفطی، تاریخ الحکماء، ص ۲۵۵؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱-۲.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۱۰۳، ابن اثیر، الکامل، ترجمه سید حسین روحانی، ج ۷، ص ۳۲۹۹.

۳. همان، ج ۶، ص ۱۲۷؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۸۰.

۴. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۴۳۰.



معتقد به امامت آنان بود. علی اموال فراوانی برای امام صادق علیه السلام ارسال می‌کرد و برای این کار بارها سخن چینیان، نزد منصور و مهدی از او سعایت کردند. سرانجام علی در سال ۱۸۳ قمری در بغداد درگذشت.<sup>۱</sup>

به هر حال، علی و فرزندانش از مؤلفان و راویان حدیث شیعه بوده و نسبت به آل علی ارادت می‌ورزیدند:

۱. عبید فرزند یقطین اسدی کوفی بغدادی، از بزرگان و مبارزان شیعه امامیه در بغداد و از ارادتمندان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود.

۲. علی (۱۲۴ - ۱۸۲ یا ۱۸۳ ق) فرزند یقطین، از راویان حدیث و بزرگان دعوات شیعه و از دستداران امام جعفر صادق علیه السلام و از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام به شمار می‌رفت. علی، کتابی تحت عنوان ماسئل عنه الصادق من أمور الملاحم و نیز کتاب مناظره الشاک بحضرت نوشته است.<sup>۲</sup>

۳. یعقوب بن یقطین اسدی بغدادی، نیز از بزرگان و دعوات شیعه و از پیروان حضرت امام رضا علیه السلام.

۴. خزیمه بن یقطین اسدی کوفی از اعیان شیعه در بغداد و از طرفداران حضرت امام رضا علیه السلام.

۵. حسن بن علی بن یقطین، از فقیهان و متکلمان بزرگ شیعه و از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام وی کتابی تحت عنوان مسائل ابن الحسن موسی و یا ابوالحسن بن موسی تألیف کرده است.

۶. ابوجعفر محمد بن عیسی یقطین، از اصحاب امام جواد علیه السلام و صاحب کتاب الامامة الاامل والرجاء است.<sup>۳</sup> جز این کتاب، بیست تألیف دیگر نیز به او

۱. ابن ندیم، الفهرست، ص ۴۰۸ - ۴۰۹؛ زرکلی، اعلام، الجزء التاسع، ص ۲۷۴؛ تقی الدین حسن بن علی حلّی، الرجال، ص ۹۱

۲. همان جا.

۳. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۶۴.

نسبت می‌دهند.<sup>۱</sup>

۷. حسین بن علی بن یقظین، مردی زاهد و به نوشتهٔ راویان، بیشتر اوقات در حال نماز خواندن و عبادت بوده است.<sup>۲</sup> حسین بن علی نیز از طرفداران مشهور خاندان عصمت و طهارت بوده است.

۸. یونس بن عبدالرحمن یقظینی، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام روایت می‌کرد. امام رضا علیه السلام او را از اهل علم و صاحب فتوا شمرده‌اند. گروه واقفیه، اموال بسیاری به وی پیشنهاد کرد، به شرط این که به آنان پیوسته و امام موسی کاظم را آخرین امام بداند، ولی یونس این پیشنهاد را نپذیرفت. برخی از محققان نوشته‌اند: یونس هزار جلد کتاب در رد مخالفان نوشته است.<sup>۳</sup>

از جمله تألیفات یونس به شرح زیر است:

۱. الدلالة على الخير؛ ۲. العلل الكبير؛ ۳. علل الحديث؛ ۴. الشرايع؛ ۵. الفرائض؛

۶. تفسیر القرآن و...<sup>۴</sup>

با تمام این تفصیلات تا پیش از خلافت مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ ق) در تواریخ و اسناد و مدارک، از شیعیان کمتر نامی به عنوان یک گروه متشکل و منسجم می‌توان یافت. در این زمان است که شیعیان برای ادای نمازهای پنج‌گانه در مسجد برائثا در نزدیکی محل اتصال دو نهر عیسی و کرخه در غرب بغداد اجتماع می‌کردند و آشکارا معاویه و دیگران را مورد لعن و نفرین قرار می‌دادند.<sup>۵</sup>

در پایان با توجه به منابع اندکی که در دست است می‌توان چنین نتیجه گرفت که حضور شیعیان و آغاز شکل‌گیری جامعهٔ آنان در بغداد و نواحی آن، به دوران اولیهٔ

۱. نجاشی، رجال، ص ۲۳۵.

۲. شیخ محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۲۰ و ج ۷، ص ۸۳-۸۴.

۳. سید نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۱۰.

۴. همان، ص ۴۱۱.

۵. مفیزالله کبیر، ماهی‌گیران تاجدار، ترجمه مهدی افشار، ص ۳۳۵.

فتوحات مسلمانان در عراق بر می‌گردد و حضور فعال سلمان فارسی در این منطقه از عوامل مهم گرایش مردم به مذهب شیعه بوده است. نیز انتقال حکومت از مدینه به کوفه، حدود پنج سال حضور چشمگیر و حکومت عادلانه حضرت علی علیه السلام در آن شهر با وجود خیانت گروهی از کوفیان، تأثیر به‌سزایی در رویکرد مردم عراق و از جمله روستاهای اطراف بغداد به مذهب شیعه داشته است. سپس با تأسیس بغداد و انتقال حکومت عباسیان به آن شهر، از زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تعدادی از ائمه را به اجبار به بغداد کوچاندند که حضور آنان و سپس مقبره ایشان، باعث مهاجرت دوستداران ائمه به بغداد گردید. در تشکیلات اداری خلافت نیز، برخی از خاندان‌های شیعی مانند نوبختی، برمکیان، یقظین، اسکافی و خاندان ابن قولویه، که مقام‌های حساسی داشتند، در این شهر سکونت اختیار کردند. دانشمندان شیعی نیز از گوشه و کنار ممالک اسلامی به دلیل پیشرفت علمی بغداد به آن شهر آمدند و سکنا گزیدند. برخی از آنان نیز در رفت و آمد بودند. با وجود حضور فعال شیعیان، منابع تاریخی تا زمان مقتدر از شیعه به عنوان یک گروه متشکل نام نمی‌برند. به هر حال هر چه از عمر بغداد می‌گذشت، تجمع شیعیان در آن بیشتر احساس می‌شد تا آن که دیلمیان شیعی بر بغداد تسلط یافتند و از این زمان، شکل‌گیری جامعه شیعه تکامل یافت و به عنوان گروهی فعال در مسائل سیاسی، فرهنگی و مذهبی ظاهر شدند تا آن‌جا که یاقوت می‌نویسد: تمامی مردم کرخ شیعه هستند و در میان آنان سنتی یافت نمی‌شود.<sup>۱</sup>

اگر چه با ورود طغرل به بغداد در سال ۴۴۷ و سقوط خاندان آل بویه، شیعیان در تنگنای مجدد قرار گرفتند؛ ولی هسته تشکل اجتماعی شیعیان چنان مستحکم شده بود که بی‌نقش کردن آنان در مسائل اجتماعی و فرهنگی غیر ممکن می‌نمود.

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۷، ص ۲۳۴.

## جایگاه مذاهب در بغداد و ریشه‌های اختلاف شیعیان و سنی‌مذهبان

بغداد، دارالخلافت نوبنیاد عباسیان به زودی مرکز و مجمع نژادها، مذاهب و ادیان گوناگون شد. تنوع مذاهب گاه کمتر از تنوع مردمان آن نبود. در این شهر، سنی، شیعه، نصارا، سریانی، نسطوری، ملکانی، مارونی، یهودی، صابئی، زردشتی، مانوی و مزدکی زندگی می‌کردند.<sup>۱</sup>

این مردم راهمه تضادهای قومی و عقیدتی، دست کم تا مدت زمانی، همزیستی نسبتاً سازگارانه‌ای داشتند و با یکدیگر پیوند خویشی و زناشویی نیز می‌بستند و زمانی نیز با یکدیگر در اثر اصطکاک منافع رقابت و کشمکش می‌کردند. بنابراین گاه در صلح و آشتی و گاه در جنگ و ستیز بودند.

مهم‌ترین مذاهب موجود، مذاهب چهارگانه مالکی، شافعی، حنفی، حنبلی و شیعه امامیه بوده است که از این میان حنبلیان و شیعیان از همه قوی‌تر بودند.<sup>۲</sup> شیعیان و هواداران‌شان در کوی کرخ متمرکز شدند و در اواخر قرن چهارم هجری قمری در باب الطابق نیز سکنای گزیدند. در محلات غرب دجله خصوصاً باب البصره نیز هاشمیان (سادات عباسی)، دار و دسته نیرومندی تشکیل داده بودند. این گروه خصومت شدیدی با شیعیان علوی داشتند.<sup>۳</sup> محله باب الشعیر نیز از بزرگ‌ترین مراکز سنی نشین بغداد بود. با وجودی که متوکل شیعیان بغداد را شدیداً سرکوب کرد، این فرقه چنان نیرومند شده بود که معتضد، خلیفه عباسی به سال ۲۸۴ دستور داد برای ارضای خاطر آنان، معاویه را بر منابر لعن کنند.<sup>۴</sup>

۱. ابن ندیم، الفهرست، ص ۶۰۱-۶۰۲، ۶۰۹.

۲. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۵۵.

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۱۴۶.

۴. ابن جوزی، المنتظم، ج ۵، ص ۱۷۱.

### مذهب مالکی

امام مالک بن انس (۹۳-۱۷۹ ق) مؤسس این مذهب، در مدینه زاده شد و در آن جا به سماع روایت و جمع و تدوین حدیث پرداخت و سرانجام در همان جا درگذشت. عامل پیدایش مذهب مالکی، نزاعی بود که بین اهل عراق و مدینه (حجاز) یا اهل حدیث و اهل رأی به وجود آمد و ظهور شخصیتی چون ابوحنیفه را در عراق به دنبال داشت.<sup>۱</sup>

مالک به هنگام گردآوری و تدوین احادیث، برعکس استاد خود، ابن شهاب زهری، که ظاهراً معیار تدوین حدیث صحیح را معتبر بودن راویان می‌دانست، می‌کوشید احادیثی گرد آورد که با عملکرد اهل رأی (مدینه) مخالف نباشد. به همین دلیل این مجموعه مدون حدیثی را الموطأ نام نهاد. مالک با وجود این که شاگرد امام جعفر صادق علیه السلام بود و به آل علی علیهم السلام گرایش داشت، نمی‌توانست به پیشوای شیعیان، یعنی امام صادق علیه السلام تمایل نشان دهد؛ زیرا از خطرهای پی آمدهای سیاسی این کارآگاه بود.<sup>۲</sup> وی قبلاً از یکی از علویان مدعی خلافت، یعنی محمد بن عبدالله، معروف به «نفس زکیه» در مدینه حمایت کرده و به وجوب خروج وی فتوا داده بود و به همین دلیل تازیانه خورد.<sup>۳</sup> مالک به هنگام خروج نفس زکیه اعلام نمود که بیعت ساکنان مدینه با عباسیان، که با زور و اکراه صورت گرفته، حرام است.<sup>۴</sup>

با این که ترس از سیاست دولت تازه تأسیس عباسی و رقیب سیاسی علویان، روی احادیث گردآوری شده در کتاب الموطأ اثر گذاشته بود و این مجموعه نمی‌توانست،

۱. اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲. محمدجعفر جعفری، تاریخ معتزله، ص ۲۷-۲۸.

۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۲؛ شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۵۸؛ محمد جعفر جعفری، تاریخ معتزله، ص ۲۷-۲۸.

۴. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۱۱ و پس از آن.

صد در صد نظرهای امام صادق علیه السلام را منعکس کند، با این همه تمایلات علوی وی به حدی بود که شافعی، شاگرد مالک، متهم به تشیع گردید و به همین اتهام وی را به بغداد فراخواندند و به محاکمه کشیدند و اگر محمد بن حسن شیبانی، رئیس دیوان عدالت اداری عباسیان، به یاری وی بر نمی‌خواست، مسلماً حکم اعدام و یا حبس ابد در انتظارش بود.<sup>۱</sup>

به هر حال مالک به دلیل همین رفتار احتیاط آمیزش نزد خلفای بعدی، احترام ویژه‌ای یافت و حتی هارون، در سفر حج و اندکی پیش از درگذشت مالک، از وی دیدن کرد.<sup>۲</sup>

بنابراین، شیعیان با توجه به دیدگاه‌های ملایم مالک، با پیروان وی مشکل چندانی نداشتند. شمار پیروان مالک در بغداد نیز از شیعیان و حنبلیان به مراتب کمتر بود.

### مذهب شافعی

بنیان‌گذار این مذهب امام محمد بن ادریس شافعی (م ۲۰۴ ق) است، که پس از کسب مقدمات دانش فقه و حدیث از زادگاهش مکه، راهی مدینه شد و در محضر مالک بن انس به تکمیل معلومات پرداخت و پس از مرگ استاد در ۱۷۹، در یمن، مصر و عراق مریدان بسیار یافت. شافعی به دوستی و هواداری علی علیه السلام متهم و دستگیر و به بغداد احضار شد. هارون، خلیفه وقت از گناهش درگذشت. وی پس از چند سالی اقامت و تدریس در بغداد، در سال ۲۰۰ به مصر رفت و سرانجام در حالی که اساس مذهب شافعی را در انتساب به خویش استوار ساخته بود، در فسطاط درگذشت.<sup>۳</sup>

۱. محمد جعفر جعفری، تاریخ معتزله، ص ۲۷-۲۸.

۲. کارل بروکلیمان، تاریخ دول و ملل اسلامی، ترجمه هادی جزایری، ص ۱۵۳.

۳. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۷۳-۲۷۴.

مذهب شافعی در بغداد، به وسیله عثمان بن بشار ابوالقاسم بغدادی انماطی تبلیغ گردید و عده‌ای از مردم آن شهر بدان گرویدند.<sup>۱</sup> شافعی به علی بن ابی طالب علیه السلام ارادتی خاص داشت، چنان که نزدیک بود، جان خویش را بر سر این تمایلات نهد. ابن ندیم می‌نویسد: شافعی در تشیع شدتی نشان می‌داد. روزی شخصی از وی سؤالی کرد و او نیز جوابش را داد. آن شخص اظهار داشت، این جواب تو بر خلاف گفته علی بن ابی طالب علیه السلام است. شافعی پاسخ داد: ثابت کن که علی علیه السلام چنین گفته است تا من گونه خود را بر خاک نهم و به خطای خویش اعتراف کنم. نیز گفته‌اند: روزی شافعی به مجلسی درآمد که برخی از طالبیان در آن مجلس بودند، وی گفت: من در مجلسی که یک نفر از طالبیان حضور داشته باشند، سخن نگویم، چه، سخنگویی شایسته آنان بوده و ریاست و فضل برای آنان است.<sup>۲</sup>

بنابراین، شافعیان بغداد، جز مواقعی که آلت دست خلفا قرار می‌گرفتند، از مخالفان جدی شیعیان محسوب نمی‌شدند و در دوران مورد بحث، زندگی آرام و مسالمت‌آمیزی در کنار یکدیگر داشته‌اند.

### حنفیان بغداد

مؤسس مذهب حنفی، ابوحنیفه نعمان بن ثابت (م ۱۵۰ ق) معروف به امام اعظم است که نیایش ایرانی و از مردم کابل یا طخارستان بود و خود او در کوفه زاده شد. او در کنار پارچه فروشی یا تجارت، به کسب دانش پرداخته، در اواخر روزگار امویان و عصر منصور از پذیرش منصب قضا خودداری کرد. ابوحنیفه در عراق و خراسان پیروان بسیار یافت.<sup>۳</sup> وی از جمله فقهای بود که از قیام محمد نفس زکیه

۱. شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خیر من غیر، به تحقیق صلاح الدین منجد، ج ۲، ص ۸۱.

۲. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۶۳.

۳. ابن ندیم، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، ص ۳۷۳-۳۷۵؛ اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه،

و ابراهیم بن عبدالله (در بصره) حمایت کرد<sup>۱</sup> و به همین دلیل، منصور، ابوحنیفه را تا آخر عمر در زندان نگه داشت و سرانجام بر اثر شکنجه و عذاب در زندان جان سپرد.<sup>۲</sup> در دوران حکومت عباسیان، مذهب حنفی بیش از سایر مذاهب رواج یافت، به طوری که دولت عباسی نیز در مسائل مهم احکام شرعی، به آن مذهب رجوع می‌کرد و از سایر مذاهب جز عده‌ای اندک، در امور مملکت مشارکت نداشتند.<sup>۳</sup>

به هر حال، عامل گسترش مذهب حنفی در بغداد و سایر نقاط، یکی حمایت خلفا از آن و دیگری جایگاه و منزلت ابویوسف قاضی بود. او تربیت یافته مکتب ابوحنیفه بود، که پس از به دست آوردن منصب قضا، توانست به نشر مذهب ابوحنیفه پردازد. وی در زمان هارون قاضی القضاة بغداد گردید.<sup>۴</sup>

### حنبلی مذهببان بغداد

در میان مذاهب اربعه سنت در بغداد، حنبلیان، اکثریت قابل ملاحظه‌ای داشتند. مؤسس این مذهب، امام احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق) است. مذهب حنبلی در بغداد نشأت گرفت و بیش از سایر مذاهب دیگر، در آن شهر هوادار یافت.<sup>۵</sup> از معروف‌ترین مشایخ مذهب حنبلی، محمد بن احمد بغدادی است که دارای تألیفات بسیاری درباره این مذهب است.<sup>۶</sup> در اواخر قرن سوم، حنبلیان در بغداد نفوذ بسیاری یافتند و پی در پی به فتنه‌انگیزی برمی‌خاستند. ابو محمد حسن بن علی

۱. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۳۵۰.

2. Jafri, S.H.M, The origin and early development of shia, Islam, Qom, P. 280.

۳. اسد حیدر، الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ص ۲۷۳.

۴. همان، ص ۱۶۰ - ۱۶۱.

۵. عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، ص ۹۶ و پس از آن؛ اسد حیدر، ص ۱۶۹.

۶. صلاح الدین خلیل بن ابیک صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۶۳ - ۶۴.



بر بهاری، که ریاست حنبلیان بغداد را عهده دار بود، آرا و عقاید خاصی ابراز می‌داشت که این عقاید، بعدها به وسیله ابن تیمیه گسترش یافت.<sup>۱</sup>

در زمان مقتدر عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ ق) بسیاری از سپاهیان در برابر یک دیگر قرار گرفتند. علت ستیز و نبرد این گروه، بر سر تفسیر آیه ﴿عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً﴾ بود که حنبلیان در تفسیر آن معتقد بودند که خداوند پیامبر ﷺ را نزد خویش بر عرش (اورنگ) می‌نشانند. دیگران می‌گفتند مقصود شفاعت پیامبر است (حنبلیان به تجسیم قائل هستند به این معنی که خداوند، جسم است و دیگران تجسم خداوند را انکار می‌کنند). در اثر این نزاع بسیاری کشته شدند.<sup>۲</sup>

بر بهاری نسبت به شیعیان نیز به خشونت رفتار می‌کرد. وی نوحه گری و مرثیه خوانی بر امام حسین ﷺ و زیارت قبر ایشان را منع و دستور کشتن نوحه گران را صادر کرد و نوحه گری به نام «خلب» به دست پیروان وی به قتل رسید.<sup>۳</sup>

دلیل دشمنی احمد بن حنبل با علی ﷺ و اهل بیت آن بود که ذوالثدیه، جد وی، که از رهبران فرقه خوارج بود، در جنگ نهر وان کشته شده بود. قزوینی می‌نویسد: علی بن حشرم (علی بن الحسن) روایت کرد که در محفل احمد بن حنبل، فضایل امیرالمؤمنین ﷺ می‌گفتم، آنان مرا زدند و از مجلس بیرون کردند.<sup>۴</sup>

به دلیل فتنه انگیزی بر بهاری و یارانش، فرمانی از طرف خلیفه راضی (۳۲۲ - ۳۲۹ ق) صادر شد. خلیفه در فرمان خود، اعمال و معتقدات بر بهاری را تقبیح کرده و به آنان هشدار داده است که هر گاه دست از اعمال خود بردارند، گردنشان را خواهد زد و خانه و محله هایشان را به آتش خواهد کشید.

بدین ترتیب فتنه پیروان بر بهاری فروکش کرد و خود او که پنهان شده بود در

۱. تقی الدین حسن بن علی حلی، الرجال، ص ۲۵۳ - ۲۵۴.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۵۷.

۳. ابوعلی المحسن تنوخی، نشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۱۳۴؛ فقیهی، آل بویه، ص ۴۴۹.

۴. شیخ عبدالجلیل رازی قزوینی، النقص، تحقیق سید جلال الدین ارموی، ص ۲۵۸.

۳۲۹ درگذشت.<sup>۱</sup>

حنبلیان تمام برنامه‌های خود را در مسجدی در بغداد، که از سوی مخالفان به مسجد ضرار معروف شده بود، تنظیم می‌کردند. تنوخی می‌نویسد: گروهی از بغدادیان مرا گفتند که حنبلیان، مسجدی به نام ضرار ساختند و آن را وسیله فتنه قرار دادند.<sup>۲</sup> بنابراین، از میان مذاهب اهل سنت در بغداد، حنبلیان بیشتر از همه با شیعیان دشمنی می‌ورزیدند. مخالفت آنان با اجرای شعائر شیعه باعث می‌گردید که بغداد پی در پی صحنه درگیری‌های فرقه‌ای باشد.

### شیعیان بغداد

شیعه از جمله مذاهبی بود که در بغداد عباسیان، پیروان بسیار داشت. آنان که خلافت را از آن علی علیه السلام و فرزندانش می‌دانستند، در شمار دشمنان سیاسی و عقیدتی آل عباس بودند که خویشاوندی با علویان و انتخاب شعار «الرضا من آل محمد» را، دستاویزی برای دعوت به قیام بر ضد امویان و دستیابی منصب خلافت اسلامی قرار داده بودند.

از میان فرقه‌های مختلف تشیع، شیعه امامیه، پابرجا و ثابت قدم‌تر از سایر مذاهب باقی ماندند و پیروان این مذهب در دوران مورد بحث ما، به این دلیل که خلافت بنی عباس را همچون بنی امیه ناحق می‌دانستند، به شدت تحت فشار و تنگنا قرار گرفتند.<sup>۳</sup> چون بیشتر جمعیت بغداد، پیرو مذاهب اهل سنت بودند و به اطاعت روحانی از خلیفه عباسی اعتقاد داشتند، با شیعیان به دشمنی برمی‌خاستند و انواع شکنجه و آزار را درباره آنان روا می‌دانستند. بنابراین، شیعیان در قرن‌های سوم و

۱. عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، ص ۲۹۷؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام، ج ۲۴؛ ص ۳۰-۳۱.

۲. ابوعلی المحسن تنوخی، نوار المحاضره، ج ۱، ص ۱۷۴.

۳. ر. ناث، گل‌دزبهر، اسلام در ایران، نهضت مقاومت ملی ایران علیه امویان و عباسیان، ترجمه و تحقیق محمود رضا افتخارزاده، ص ۷۵-۷۶.

چهارم هجری دچار مشکلات و خطرهای ذیل بودند:

۱. مخالفت حکومت‌های وقت باعث شده بود که آنان به تقیّه و تبلیغات مخفی روی آورند.
  ۲. مخالفان به منظور ایجاد تفرقه بین شیعیان، مبادرت به نشر پاره‌ای روایات نادرست می‌کردند که این اقدام‌ها در پناه حکومت وقت، سر و صورت می‌گرفت.
  ۳. اوضاع آشفته داخلی شیعیان با غیبت کبری، روز به روز آشفته‌تر می‌شد و هر کس برای مطامع شخصی و جلب توجه شیعیان، مدعی مهدویت و یانیابت امام عصر (عج) می‌گشت.
  ۴. اظهار عقاید گوناگون و تفسیرهای غلطی که برخی از عوام و کوتاه‌فکران، در اثر عدم دسترسی به امام درباره تعالیم عالیّه مذهب انجام می‌دادند، گاه به گاه بر اثر پافشاری در سخنان خویش، موجب درگیری و زد و خورد با مخالفان می‌گردید.
- بنابراین، شیعیان در دوران مورد بحث در این پژوهش، از یک سو دچار اختلاف‌های درونی بودند و از سویی دیگر مورد تهاجم و برنامه‌ریزی عوامل وابسته به حکومت قرار داشتند.

### آغاز فرقه‌گرایی‌ها:

#### شکل‌گیری پیروان سنت و جماعت

عمر بن عبدالعزیز (۹۹ - ۱۰۱ ق) که در پایان قرن اول و آغاز قرن دوم به خلافت رسید، به گردآوری و تدوین سنت نبوی فرمان داد. او بر آن شد تا آبی را که نیاکانش در کانال ویژه‌ای روان کرده بودند، به مجرای اصلی خود یعنی اسلام بازگرداند. وی سنت نبوی را که مورد بی‌مهری اجدادش قرار گرفته بود، تدوین کرد و فدک را که تیول آل مروان کرده بودند، به صاحبان اصلی‌اش از فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند.<sup>۱</sup>

۱. محمدجعفر جعفری، تاریخ معتزله، ص ۱۰۸.

تدوین سنت نبوی اگر چه برای زدودن احادیث جعلی و ناسره از احادیث سره امری ضروری می‌نمود، اقدام سیاسی ریشه داری برای جلب افکار عمومی ضد معتزله و یا موضع‌گیری، در برابر شیعیان نیز بود. درست بر اثر همین نارضایتی‌ها بود که متوکل عباسی (۲۳۲ - ۲۴۷ ق) از اهل سنت حمایت کرد و احمد بن ابی داوود قاضی القضاة معتزلی را بر کنار ساخت و با این کار، مذهب اهل سنت با حمایت دستگاه خلافت رسمیت یافت.<sup>۱</sup>

در آغاز، کلمه سنی و معتزلی، یا سنی و قدری، رویاروی هم به کار می‌رفتند و بعدها در تحول تاریخی، هر طایفه‌ای را که اهل بدعت تشخیص می‌دادند، مخالف سنت قلمداد می‌کردند. خواه معتقد به سنت باشد و یا طرفدار معتزله نباشد. این تحول باعث شد که معنای اصلی اصطلاح اهل سنت و جماعت از اذهان برود. شیعه امامیه نیز به عنوان قدیمی‌ترین گروه معتقد و عامل به سنت پیامبر ﷺ، مانند اهل سنت عقل را اولی نمی‌دانستند و در این کار در رویارویی با معتزلیان عقل‌گرا با مذاهب اربعه همگامی نشان دادند.<sup>۲</sup>

اهل سنت در مجموع، خلافت خلفای راشدین را دوران طلایی اسلام تلقی کردند و مشروعیت و موجودیت خود را در شناخت و کاوش این دوران قرار دادند. تاریخ‌مندی نظریات اهل سنت در باب خلافت، تعیین‌کننده موضوع مشروعیت خلافت و معتقدین آن بود. نظریات خلافتی اهل سنت، ریشه در چند دهه صدر اسلام دارد و اگر به فرض، این چند دهه را از تاریخ اسلام حذف کنیم، موجودیت تسنن را نفی کرده‌ایم. در حالی که در نظر تشیع، حذف این چند دهه، لطمه‌ای به بنیان و اساس درک و باوری که از نبوت و امامت و اتصال این دو با یک دیگر وجود دارد، وارد نمی‌سازد.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۱۱۲.

۲. همان، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.

۳. حاتم قادری، تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان، ص ۲۴۲.

## دوران تفاهم شیعه و سنی

اهل تسنن و تشیع اگرچه بر سر جانشینی پیامبر ﷺ و دیگر موضوعات فرعی، اختلاف‌ها و تضادهای ریشه‌ای داشتند؛ اما چنان که در همین فصل به آن خواهیم پرداخت، این اختلاف‌ها از مرز گفتار و رد عقاید یک‌دیگر تجاوز نمی‌کرد. در قرن چهارم هجری بین سنیان جز تعداد کمی، کسی دشمن علی علیه السلام نبود و در مجموع از ایشان با احترام یاد می‌کردند؛ مثلاً بدیع الزمان همدانی با آن که از شیعه بد گفته و ایراد خوارزمی را بر عمر رد کرده است اما در رثای امام حسین علیه السلام و ستم‌هایی که بنی امیه بر فرزندان پیامبر ﷺ روا داشتند نیز سخن‌ها دارد. آن چه اهل تسنن را بیشتر می‌آزارد، افراط برخی از شیعیان در دشنام بر خلفا بود.<sup>۱</sup> حکومت نیز هر گاه یک شیعی را به جرم مذهب تعقیب می‌کرد، موضوع حضرت علی علیه السلام را مطرح نمی‌ساخت، بلکه عنوان مجازات، دشنام به دو خلیفه اول (شیخین) بود.<sup>۲</sup> حنبلیان و شیعیان در بغداد و شهرهای دیگر عراق در کنار هم می‌زیستند. آنان گاه با هم به ستیز می‌پرداختند و گاه از در آشتی در می‌آمدند. حضور فعال شیخ مفید، سید مرتضی، قاضی ابویعلی حنبلی بغدادی و شیخ طوسی در بغداد، نشان عالی‌ترین تفاهم مذاهب اسلامی است.<sup>۳</sup> بسیاری از شیعیان در دوران تفاهم، به پیروی از امامان خود نام ابوبکر، عمر و عثمان بر فرزندان خویش می‌نهادند و از رویان ائمه برخی نامشان یزید و معاویه بوده است که از میان آنان، یزید جعفری و معاویه بن عمار را می‌توان نام برد.<sup>۴</sup>

برخی از پیشوایان و علمای اهل تسنن در مراسم شیعه شرکت می‌کردند. امام شافعی در رثای امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا مرثیه‌ها سروده است. خواجه امام ابو منصور حفده، که از علمای شافعی است، در عزاداری عاشورا شرکت می‌کرد و

۱. ۲. آدامز، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ترجمه علیرضا ذکاوتی، ج ۱، ص ۸۲

۳. محمدجعفر جعفری، تاریخ معتزله، ص ۲۲-۲۳.

۴. قزوینی، التفض، ص ۲۴۰.

معاويه را ياغي و سرکش مي خواند.<sup>۱</sup> اصحاب ابوحنيفه نيز در رثاي امام حسين عليه السلام و شهداي كربلا مرثيه هاي بسيار سروده اند. خواجه علي غزنوي حنفي در بغداد، مقر دارالخلافة، در روز عاشورا سفينيان را لعنت مي کرد. امام نجم بلمعالي نيشابوري حنفي مذهب، در عزاي امام حسين عليه السلام شرکت مي جست. وي دستار از سر باز مي کرد، نوحه مي خواند و خاک بر سر مي افشاند.<sup>۲</sup>

علاوه بر اينان بسياري ديگر از سني مذهببان در چنين مراسمي شرکت مي جستند. اما پس از دوران تفاهم و آغاز دوران تقابل، همين مراسم يکي از عوامل مهم اختلاف گرديد که در فصول آينده به آن خواهيم پرداخت.

به هر حال علما و پيشوايان شيعي به دليل همين جهت گيري ها با خلفا اختلاف داشتند؛ اما اين اختلاف ها را نبايد به تمامي دوران تاريخ خلافت تعميم و گسترش داد، زيرا بيشترين دوران شدت رويارويي علما و خلفا، در اوان خلافت عباسيان و پيش از آن که خلافت آنان رو به ضعف و انحطاط نهد، رخ نموده بود؛ ولي پس از پيدايش مدعيان حکومت، در چهره حکمرانان جديد و ظهور نهاد سلطنت، در بسياري از موارد، علما به تقويت موضع خلفا پرداختند و کوشيدند با به «قالب نظريه» در آوردن آن از چنگ اندازي کامل سلطنت برخلافت جلوگيري کنند.<sup>۳</sup>

بنابراين دليل و اين که برخي از علما همواره موضعي منزه نداشتند، در موارد بسياري، امکانات فقهی در خدمت خلفا يا ديگر قدرتمندان به کار گرفته شد و در مواقعي نيز علما در رقابت هاي فقهی يا جاذبه هاي خلافت و يا احساس نياز به پر کردن خلأ فقهات در سرزمين هاي اسلامي، به خدمت خلفا در آمدند. معروف ترين و مهم ترين آنان، قاضي ابويوسف (م ۱۸۲ ق) مؤلف کتاب الخراج و

۱. همان، ص ۴۰۲-۴۰۵.

۲. همان، ص ۴۰۱-۴۰۳.

۳. حاتم قادري، تحول مباني مشروعيت خلافت از آغاز تا فروپاشي عباسيان، ص ۶۹.

یکی از نظریه پردازان دولت در قرن دوم و سوم است.<sup>۱</sup> خلفا از وجود همین عالمان سنی در ستیزه جویی و فشار بر شیعیان استفاده می کردند. منصور، خلیفه عباسی به امام ابوحنیفه امید بسته بود. به همین دلیل وی را مورد عنایت و یاری قرار می داد و بر بسیاری از فقها مقدم می داشت. از این جهت که وی را، شخصیتی علمی یافته بود می خواست با کمک او در برابر نشر و گسترش مذهب امام جعفر صادق علیه السلام بایستد؛ ولی به آرزویش نرسید، زیرا ابوحنیفه در برابر مردم تصریح کرد من عالم تر و داناتر از جعفر بن محمد ندیدم و وی داناترین فرد امت است.<sup>۲</sup>

چنین بود که کوشش منصور و دیگر خلیفگان، در کم رنگ کردن معتقدات شیعی و هواداران تشیع بی نتیجه ماند و پیوسته مذهب جعفری در سراسر جهان اسلام گسترده شد و پیروانش در بسیاری از شهرهای مهم، افزایش یافت. پس از منصور، مهدی، هادی و رشید، نهایت سعی و تلاش خود را مبذول داشتند تا دید مردم را نسبت به آل محمد علیهم السلام تغییر دهند و بزرگی و عظمت مالک بن انس را در میان مردم آشکار نمایند، به همین دلیل نیز، هارون در حضور مالک بن انس با رعایت ادب می نشست و از وی علم فرامی گرفت و به فرزندان و اطرافیان خویش دستور می داد که احترام امام مالک را پاس دارند.

### سیاست تفرقه انگیز خلفا

تاریخ اسلام شاهد حوادث رنج آوری است. از جمله این حوادث دردآور، نزاع میان گروه های مختلف جامعه اسلامی به ویژه شیعه و سنی است که بدون شک برندگان اصلی، همان کسانی بودند که مردم را درگیر این منازعات و کشمکش ها

۱. همان، ص ۷۰.

۲. اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۲۴.

می‌ساختند. نزاع در میان گروه‌های مختلف مسلمان در آغاز، منحصرأ علمی بود و اختلاف‌های بین آنان از حد ردگفتار و عقاید و مجادلات لفظی تجاوز نمی‌کرد. اما به دلیل انگیزه‌های قوی سیاسی که می‌کوشید مردم بر یک رأی و نظر موافقت نداشته باشند، این اختلاف‌ها و دشمنی‌ها به سرعت در میان آنان گسترش می‌یافت و دیدگاه‌های جاهلی و تعصب آلود، پا به عرصه وجود می‌گذاشت.<sup>۱</sup>

اندیشه وارد کردن اتهام بدگویی شیعیان به صحابه و تکفیر آنان، سیاست مکارانه‌ای به وجود آورد و عده‌ای جیره خوار، که حقیقت و باطن خویش را به بهای اندک فروخته و سر بر آستانه ستمکاران می‌ساییدند، به این سیاست ظالمانه دامن می‌زدند و با مذمت و نکوهش شیعه، به درگاه خلفا تقرب می‌جستند. دشمنان دین نیز از این فرصت طلایی استفاده نموده، برای رسیدن به اغراض و اهداف خود شکاف و جدایی میان شیعه و سنی را وسیع‌تر می‌کردند تا بدین سبب دل‌های بیمار خویش را از عقده‌ای که از اسلام و مسلمانان به دل داشتند، بهبود بخشند.<sup>۲</sup>

سرانجام به دلیل تشویق و حمایت خلفا و امیران و صاحب منصبان، فرقه‌های مذهبی در میان اهل سنت از آوازه و شهرت کافی برخوردار شدند، به طوری که توده‌های مردم نیز به مثابه «الناس علی دین ملوکهم» غالباً به صورت موروثی و یا ملاحظیات سیاسی و فشارهای اجتماعی، تسلیم خواسته‌های حکمرانان شده از خلیفگان و مذهب معتقد آنان پیروی می‌کردند و حقیقت امر چنان پیچیده شد، که راه حلی برای آن امکان نداشت.

بنابراین، این تسلیم و اطاعت محض از حاکم وقت امری اجتناب‌ناپذیر بود، در حالی که اگر حکومت در مسائل مذهبی و عقیدتی دخالت مزورانه نمی‌کرد، برای مردم مفیدتر بود، زیرا این‌گونه دخالت‌ها مردم را به کشمکش‌ها و تعصبات قومی

۱. همان، ص ۱۸۷.

۲. همان، ص ۶۱۷-۶۱۸.



کشانید که چیزی جز فتنه و آشوب به دنبال نداشت. آشوب هایی که انسان های متدین به دین الهی و پیروان پیامبر را قربانی خود ساخت و بدین ترتیب کار حکومت ها و خلافت ها، به ایجاد تفرقه و جدایی گروه های مردمی منتهی گردید. آن چنان که صفا و خلوص آنان را مکدر کرد و دوستی و الفتشان را به پراکندگی، و اخوت و برادری آنان را به عداوت و دشمنی مبدل ساخت.<sup>۱</sup>

پایه و اساس این سیاست از زمان منصور (۱۳۶ - ۱۵۸ ق) پی ریزی شد. وی می دانست که تهدید آمیزترین مخالفت ها در مورد قدرت نوپای عباسیان، از جانب علویان است. بنابراین به منظور تقویت و حفظ استقرار خلافت، بایستی تلاش های خویش را بر دو هدف عمده و اساسی تمرکز دهد:

۱. حقوق خاندانش را بر اساس زمینه های مذهبی و شرعی توجیه کند.
  ۲. خلافت خود را به مسلمانان بقبولاند و این امر مستلزم تفکیک روابط و پیوستگی خود با همه گروه های انقلابی و افراطی و سازمان های موجود بود.
- منصور به خوبی متوجه بود که تشیع کیسانیه، افراطی گری راوندیه، انقلابیون دنباله رو ابومسلم و یا تشیع عباسیان، هیچ کدام نمی توانند پایه مذهبی خلافت عباسی را توجیه کنند. بنابراین با نفی تمام گروه های بالا، به حوزة محدثین (اهل الحدیث) نزدیک شد و آنان را به عنوان بخش نمونه جامعه اسلامی و مؤلفه های جماعت مسلمانان شناخت.<sup>۲</sup> این شیوه در طول دوران حکومت بنی عباس الگو قرار گرفت. از خلفای عباسی برخی مثل متوکل و معتضد، فرقه شیعه امامیه را فرقه ای سیاسی می شمردند و عقیده شیعیان را درباره امامت، توطئه ای بر ضد خاندان خود می دانستند و می کوشیدند با آن، فرقه شیعه را از میان بردارند.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۱۷۰.

2. Jafri, op. cit, P. 277.

۳. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۶۸.

خلفای عباسی نیاز شدیدی به تثبیت مطلق وضع خویش از لحاظ شرعی داشتند. به همین دلیل از خلفای دوران اول عباسی: سفاح، منصور، مهدی، هارون، امین، مأمون، معتصم، واثق، متوکل و منتصر، یعنی یازده خلیفه از پسوند خلیفه الله استفاده کردند، زیرا برای تقابل با علما و شیعیان نیاز به پشتوانه الهی داشتند. خلیفه دوازدهم، مستعین، از این عنوان بی بهره بود و سپس معتز، مهدی، معتمد، معتضد، مقتدر، مستظهر، مقتضی، ناصر و مستنصر از جمله خلفایی بودند که در مورد آنان عنوان خلیفه اللهی به کار برده شده است و در مجموع ۲۴ خلیفه از خلفای عباسی از این عنوان استفاده کردند.<sup>۱</sup>

گروهی از مورخان بر این عقیده اند که در میان خلفای عباسی چند تن شیعه بودند. عباس اقبال می نویسد: برخی از خلفای عباسی، مانند مأمون و ناصر عقیده امامیه را عالی ترین عقاید دینی دانسته و باطناً از بابت حکم فرما نشدن آنان بر عالم اسلام در زحمت فکری بودند و برخی هم، مانند مقتدر، خلافت عباسی را غاصبانه می دانست و به عقیده امامیه اعتقاد داشت.<sup>۲</sup>

علامه محمد حسین مظفر می نویسد: عده ای بر این عقیده اند که چند نفر از خلفای عباسی از جمله مأمون و مستنصر شیعه بوده اند؛ اما این موضوع به اثبات نرسیده است، ولی تشیع الناصر لدین الله به اثبات رسیده است؛ زیرا آثاری از این خلیفه به جا مانده است که دلیل بر تشیع او می باشد. از جمله در سرداب غیبت حضرت ولی عصر (عج) در سامرا است. در انتهای سرداب، سکویی است که دری از چوب ساج و دارای نقش و کنده کاری زیبا، قرار دارد. اطراف این در، نوشته هایی به صورت کنده کاری دیده می شود. که به دستور الناصر لدین الله ساخته شده است.<sup>۳</sup>

۱. حاتم قادری، تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان، ص ۷۲.

۲. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۶۸.

۳. علامه حسین مظفر، تاریخ شیعه، ترجمه و نگارش سید محمد باقر حجتی، ص ۱۴۶.

با تمام اهمتامی که خلفای عباسی برای توجیه شرعی حکومت خویش به کار بردند، مسلمانان با انواع جهت‌گیری و گرایش‌ها، از حکومت عباسیان ناراضی بودند و هر لحظه آرزوی نابودی آنان را داشتند. دلیل این نارضایتی، سیاست‌های نادرستی بود که عباسیان اعمال می‌کردند که هیچ یک با احکام شریعت اسلامی توافق نداشت. سیاست آنان سیاستی بود که آزادگان را خوار کرده و اشرار و نابه‌کاران را به سیادت و آقایی رسانده بود.

ابن بسام، شاعر بی‌باک، احساس توده‌ها و تمایلات جدی آنان را در رهایی از حکومت عباسی در اشعاری بدین مضمون بیان می‌دارد:

-هان! ای دولت نادان زیاد درنگ کردی، دگرگون شو و تغییر کن.

-و ای روزگار فریبکار! اصلاح شو! تو پیمانان را درباره حکومت‌ها شکستی.<sup>۱</sup>

گرچه نقش خلفا و امیران و سلاطین در اختلافات مذهبی بارزتر از هر جریان‌ی است. اما نقش متکلمان در شیوع اختلاف‌های مذهبی در قرن سوم و چهارم نیز قابل توجه است، زیرا آنان مردم را به شبهه انداختند و برای اثبات نظریه خویش به اقامه حجت پرداختند و از این طریق، زبان مردم را به انکار واداشتند.<sup>۲</sup>

سیاست علوی زدایی که از زمان امام مالک، معاصر منصور آغاز شده و در زمان احمد بن حنبل به اوج خود رسیده بود، تأثیر فراوانی بر تدوین حدیث داشته است. از حضرت علی علیه السلام در یکی از صحاح سته فقط ۵۸ حدیث ضبط شده است در صورتی که از ابوهریره، که تنها سه سال جزء صحابه بود، در حدود پنج هزار حدیث ثبت گردیده است. بنابراین، بنی عباس نه تنها از نظر سیاسی به تعقیب شیعیان پرداختند، بلکه به فرهنگ شیعه نیز هجوم بردند و از هر راه که ممکن بود، آن فرهنگ را به تباهی

۱. باقر قرتی، تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، ترجمه محمدرضا عطایی، ص ۴۰۱.

۲. ابوحنیان توحیدی، البصائر و الذخائر، ج ۳، ص ۴۷۵.

و فساد کشاندند و طبق عادت عصر اموی، از جعل احادیث به نام شیعه و آلوده کردن احادیث آنان، نیز خودداری نکردند.<sup>۱</sup>

به هر حال اسناد و مدارک نشان می‌دهد که محور حدیث، خاندان رسالت بود. فشار سیاسی بنی عباس پس از امام صادق علیه السلام فزونی گرفت. حبس طولانی امام موسی کاظم علیه السلام، تحت نظر بودن امام رضا علیه السلام، احضار سایر امامان به عراق و زیر نظر گرفتن آنان، محور وحدت مکتب حدیث را زودتر از آن چه که ممکن بود، ویران کرد. دوران از هم پاشیدگی، چنان که گفته شد، با مسند احمد بن حنبل آغاز شد که استاد استاد وی یعنی امام مالک به مسند نویسی (که نوعی مجرد گرایی است) اعتقاد نداشت.<sup>۲</sup>

سرانجام با توجه به مستندات موجود، به این نتیجه می‌رسیم که عامل اصلی ریشه‌های اختلاف و تفرقه بین شیعه و سنی، همان دستگاه خلافت عباسی و زورمداران وابسته به آن بوده است.

### امامان و خلفای عباسی

پس از انقراض امویان، اوضاع بسیار پیچیده شد، زیرا خاندان عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در یک سو و خاندان حضرت علی علیه السلام در طرف دیگر قرار گرفتند. این دو گروه از بنی هاشم هر کدام خویش را برای خلافت، مشروع و قانونی می‌دانستند. پیچیدگی از آن زمان بیشتر شد، که خاندان حضرت علی علیه السلام نیز به سه دسته تقسیم گردیدند: نسل امام حسین علیه السلام، نسل امام حسن علیه السلام و نسل ابن حنیفه که بعدها آنان نیز برای خود امامتی را تدارک دیدند.

سفاح، اولین خلیفه عباسی، این اوضاع را پیش بینی می‌کرد و آن چنان که از

۱. محمدجعفر جعفری، تاریخ معتزله، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۲۵.

نخستین خطبهٔ خلافت او برآمد، از همان لحظه‌های آغازین دستیابی به قدرت، توجیه حقوق خاندانش را بر مبنای زمینه‌های شرعی شروع کرد. او اساس سیاست خاندان خود را در مبارزات آینده، بر پایهٔ نفی حقوق خاندان حضرت علی علیه السلام نهاد.<sup>۱</sup> اما منصور برادر سفاح اولین خلیفه‌ای بود که میان عباسیان و علویان فتنه و دشمنی ایجاد کرد، زیرا پیش از منصور، آنان یک دسته و گروه به نظر می‌رسیدند.<sup>۲</sup> در آغاز حکومت منصور، حسینیان از اولاد امام پنجم حضرت باقر علیه السلام از دخالت در کارهای سیاسی اجتناب می‌کردند و با وجود رفتارهای ناپسندی که با آنان صورت می‌گرفت، بر ضد حکومت وقت قیام نمی‌کردند.

محمد بن عبدالله (نفس زکیه) از نوادگان حضرت امام حسن علیه السلام نیز به دلیل رفتار ستمگرانه‌ای که منصور و عمال وی در پیش گرفتند، در سال ۱۴۵ در مدینه قیام کرد که سرانجام به شهادت رسید.<sup>۳</sup> منصور پیش از قیام «محمد نفس زکیه» عبدالله بن محض پدر محمد را که شیخ بزرگ طالبیان در زمان خویش بود، با تمام فرزندان، برادران و پسر برادران وی، که جملگی از سادات حسنی بودند، دستگیر کرد و به زندان انداخت تا آن که همگی در زندان جان سپردند.<sup>۴</sup> یعقوبی می‌نویسد: عبدالله بن محض و یارانش در حالی جان دادند که به دیوارها میخ کوب شده بودند.<sup>۵</sup>

چون محمد نفس زکیه به شهادت رسید، برادرش ابراهیم به کوفه و بعد به بصره رفت و در آن شهر قیام کرد و مردم بصره با وی بیعت کردند. ابراهیم سپس اهواز و فارس را نیز تصرف کرد. وی چندین بار سپاه منصور را شکست داد؛ اما در جنگی که

۱. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمهٔ محمد ابراهیم آینی، ج ۲، ص ۳۳۱.

Jafri, op. cit, P. 277.

۲. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۰.

۳. علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۴.

۴. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۲۱.

۵. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۶؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۳۱-۴۳۲.

نزدیک کوفه اتفاق افتاد شهید شد.<sup>۱</sup>

پس از شهادت ابراهیم، علی بن محمد به مصر فرار کرد و در آن جا به شهادت رسید. عبدالله بن محمد پسر دیگر محمد نفس زکیه به خراسان رفت و چون تحت تعقیب قرار داشت به سند گریخت و سرانجام به شهادت رسید. حسن، پسر دیگر محمد نفس زکیه به یمن رفت که در آن جا به زندان افتاد و پس از مدتی در زندان درگذشت. موسی برادر محمد نیز به جزیره و برادر دیگرش یحیی به «ری» رفتند. ادریس بن عبدالله برادر دیگر محمد نفس زکیه، راهی مغرب شد و بعدها وی را در آن جا به دستور مهدی خلیفه عباسی مسموم کردند. ادریس بن ادریس، فرزند و جانشین او سلسله شیعه مذهب ادریسیان را در مغرب تأسیس کرد.<sup>۲</sup>

#### امام جعفر صادق علیه السلام و منصور

دوران امام جعفر صادق علیه السلام یکی از ادوار پر آشوب تاریخ اسلام است. دوره امامت آن حضرت از سال ۱۱۴ پس از درگذشت امام باقر علیه السلام تا سال ۱۴۸،<sup>۳</sup> که آن حضرت در قید حیات بودند، طول کشیده است. آن حضرت، شاهد رویدادهای مهم، از جمله ظهور و قتل زید بن علی (۱۲۱ - ۱۲۲ ق)،<sup>۴</sup> انتقال خلافت از بنی امیه به بنی عباس (۱۳۲ ق)، کشته شدن ابومسلم خراسانی (۱۳۶ یا ۱۳۷ ق)، شهادت عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام و فرزند او محمد نفس زکیه، بنای بغداد (۱۴۵ یا ۱۴۶ ق) و... بوده است. آن حضرت در این حوادث مهم سیاسی مورد توجه بسیاری از مسلمانان بود؛ اما امام علیه السلام بینش و عاقبت اندیشی عمیقی از خود نشان داد و خویش را از فتنه‌ها و

۱. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۲۹۹ - ۳۰۰.

۲. علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۶.

۳. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۳.

۴. همان، ج ۲، ص ۲۹۸.

آشوب‌های زمانه دور نگه داشت و بدین وسیله نگذاشت مشعل فروزان امامت و علم خاموش شود.

منصور پس از به شهادت رساندن ابراهیم، برادر محمد نفس زکیه، امام صادق علیه السلام و حسن بن زید را به کوفه احضار کرد. منصور به امام صادق علیه السلام گفت: تویی که علم غیب می‌دانی؟ امام پاسخ داد: کسی به جز خدا علم غیب نمی‌داند. منصور گفت: تویی که مردم، دارایی خود را به تو می‌بخشند؟ امام گفت: اموال را تنها نزد شما می‌آورند. منصور گفت: می‌دانی برای چه شما را به این جا فرا خوانده‌ام؟ امام فرمود: نه. منصور گفت: می‌خواهم سیادت و آقای شما را در هم شکنم و وحشتی در دلتان افکنم، نخلستان شما را از بیخ برکنم و شما را به بالای کوه‌ها پراکنده سازم، تا دیگر کسی از اهل حجاز و یا عراق با شما تماس نگیرد؛ چون شما موجب فساد آنان هستید.<sup>۱</sup>

این نحوه برخورد نشان می‌دهد که منصور تا چه اندازه از علویان، به ویژه امام جعفر صادق علیه السلام در هراس بود. وی پس از آن که خیالش از جانب فرزندان امام حسن علیه السلام آسوده شد، از نفوذ معنوی و روحانی حضرت صادق علیه السلام که تنها فرد شاخص علویان و پیشوای شیعیان بود، در اندیشه فرو رفت و سرانجام حضرت را از مدینه به بغداد فرا خواند، به قصد این که او را به شهادت برساند. اما همین که با امام روبه رو می‌گردد، تحت تأثیر شخصیت وی قرار می‌گیرد. منصور نه تنها از قتل و آزار ایشان صرف نظر نمود. بلکه ایشان را جهت شنیدن حدیث به مجلس خویش دعوت می‌کرد.

خطیب بغدادی می‌نویسد: منصور گاه‌گاه اهل بیت را جهت شنیدن حدیث دعوت می‌کرد که در میان دعوت شدگان جعفر بن محمد نیز حضور داشت.<sup>۲</sup>

در زمان امامت حضرت صادق علیه السلام از یک طرف معتزلیان نیرو گرفته بودند و علم

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۲۵.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۸۵.

کلام در اثر مباحثات آنان تدوین گردید و از طرف دیگر زندیقان (بیشتر مانویان و مزدکیان)، مرقیون<sup>۱</sup> و پیروان ابن دیصان<sup>۲</sup> و فرق دیگر خارجی، مقالات خود را منتشر کردند. شیعه امامیه که بر اثر ظهور مذاهبی دیگر از درون شیعه، چون کیسانیه، زیدیه، اسماعیله و فرق دیگر، در اقلیت و زحمت افتاده بودند، مجبور شدند با این فرقه‌های جدید به ویژه معتزله، که پشتوانه‌ای قوی از دلایل کلامی عقلی داشتند و با اصطلاحاتی تازه به میدان مجادله قدم نهاده بودند، جدل و مناظره کنند. از این رو کوشیدند عقاید مذهبی خویش را با همان شیوه‌های برهانی معتزله از حملات و تعرض آنان محفوظ دارند.<sup>۳</sup>

در آغاز به علت نبودن حدیث مطابق روایت فرقه امامیه و کمی تعداد علمای این مذهب، چاره‌ای نبود جز این که به ائمه زمان مراجعه شود. متکلمان امامی در تمام موارد، ائمه را مرجع خویش قرار می‌دادند و از ایشان دستور می‌گرفتند. آنان به ویژه از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بیش از دیگر امامان، حدیث و اخبار گردآوری کردند.<sup>۴</sup>

۱. مرقیون، گروهی بودند که بیش از مذهب مانی و دیصانی با نصرانیت هماهنگی داشتند و معتقد بودند که نور و ظلمت، دو اصل قدیمی هستند و یک هستی سومی در این میان است که با آنها، یعنی نور و ظلمت امتزاج و اختلاط دارد. با آن که معتقدند، آفرینش خالی از شر نیست؛ ولی خداوند را منزّه از شر می‌دانند. آنان در هستی سوم اختلاف دارند. گروهی آن را حیات و عیسی می‌دانند و گروهی عیسی را فرستاده هستی سوم می‌پندارند و این هستی را، آفریدگار اشیا به امر و قدرت خود می‌دانند و در عین حال، همه بر آنند که عالم حادث است (به نقل از: ابن ندیم، الفهرست، ص ۴۰۲).

۲. رهبر این گروه را به این دلیل دیصان می‌نامند که در کنار نهری به همین نام متولد شد. دیصان پیش از مانی زندگی می‌کرد و مذهب دیصانیان و مانی به یک دیگر نزدیک است. تنها در تفاوت نور با ظلمت اختلاف دارند. دیصانیان نیز در این عقیده دو فرقه بودند: یک فرقه عقیده داشتند که نور از روی اختیار با ظلمت آمیخت تا آن را اصلاح کند و همین که در ظلمت جای گرفت نتوانست از آن بیرون آید. فرقه دیگر معتقدند نور، همین که خشونت و بدبویی ظلمت را احساس نمود تصمیم گرفت از آن بیرون آید؛ ولی بی اختیار با آن به کشمکش پرداخت و بیشتر در ظلمت فرو رفت. ابن دیصان عقیده داشت که نور و ظلمت هر کدام از جنس مختلفی است و گروهی از آنان معتقدند که ظلمت ریشه و اصل نور بوده است با این تفاوت که نور حساس و دانا، ولی ظلمت، نادان و بی احساس است (همان، ص ۴۰۲).

۳. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۶۹.

۴. همان، ص ۷۰-۷۱.



فقه شیعه به فقه جعفری مشهور و منسوب به امام صادق علیه السلام است، زیرا قسمت عمده احکام فقه اسلامی بر طبق مذهب شیعه، از آن حضرت روایت شده است. مرتبه و فضل آن حضرت مورد تأیید اغلب بزرگان علم است تا آن جا که ابن خلکان شافعی گفته است: مقام فضل جعفر بن محمد مشهورتر از آن است که نیازمند به شرح و بیان باشد.<sup>۱</sup>

به هر حال، سیاست علوی زدایی بنی عباس بیشتر نوشته‌های شاگردان امام صادق علیه السلام را نابود ساخت. یافتن یک برگ از این مجموعه‌های حدیث در خانه کسی، چه بسا او، زن و فرزندانش را به خاک سیاه می‌نشانید. مسلماً وقتی از بیم مأموران دولت، مجموعه‌های حدیث دفن شود، با سپری شدن روزگار، آن مجموعه‌ها از بین می‌رود. و اکنون ما دقیقاً از چند و چون مجموعه‌هایی که به دست محمد بن یعقوب کلینی رسیده است، اطلاعی نداریم.<sup>۲</sup>

### امام موسی کاظم علیه السلام و مهدی و هادی

امام موسی کاظم به سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ در ابواء (جایی که میان مکه و مدینه) زاده شد و به دلیل کثرت زهد و عبادت به «عبد صالح» و نیز به جهت حلم و فرو خوردن خشم و صبر به «کاظم» مشهور شد.<sup>۳</sup>

مهدی خلیفه عباسی (۱۵۸ - ۱۶۹ ق) امام را در بغداد بازداشت کرد؛ اما بر اثر خوابی که دید و نیز تحت تأثیر شخصیت امام از حضرت عذرخواهی کرد و سپس ایشان را به مدینه بازگرداند. برخی از مورخان نوشته‌اند که مهدی از امام تعهد گرفت که بر او و فرزندانش قیام نکند. این روایت نشان می‌دهد که امام کاظم علیه السلام در آن زمان، قیام، بر ضد عباسیان را صلاح نمی‌دانسته است.

۱. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. محمد جعفر جعفری، تاریخ معتزله، ص ۲۸.

۳. سید جمال‌الدین احمد بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۹۶.

امام هفتم به قدری در نظر مردم والامقام بوده است که ایشان را شایسته مقام خلافت و امامت ظاهری نیز می‌دانستند. همین امر موجب تشویش و اضطراب دستگاه خلافت گردید و مدتی از بازگشتن امام به مدینه نگذشته بود که به زندان افتاد.<sup>۱</sup>

مهدی که پس از رسیدن به خلافت، دستور آزادی تمام زندانیان را صادر کرده و به هر کدام صلّه و جایزه‌ای بخشیده بود،<sup>۲</sup> به سرعت تغییر عقیده داد. چون شیعیان را خطری جدی برای خلافت یافت، به هر وسیله‌ای در پی نابودی آنان برآمد. وی برای شناخت طرفداران خاندان نبوت به هر ترفندی دست می‌زد. از جمله در مورد یعقوب بن طهمان (طعمان) که به تشیع متهم شده بود، برای آزمایش وی، مردی علوی را به او سپرد و فرمان داد که آن علوی را بکشد. اما یعقوب شبانه او را آزاد کرد و مبلغی خرج راه نیز در اختیارش گذاشت. مأموران مهدی که یعقوب را زیر نظر داشتند، مرد علوی را دستگیر کردند و به زندان انداختند. سپس از یعقوب، راجع به آن مرد پرسش نمودند. وی به سر مهدی قسم یاد کرد که مرد علوی را به قتل رسانده است. مهدی وی را در دخمه‌ای (مطبق) زندانی کرد و او در تمام دوران حکومت وی و هادی در آن محل زندانی بود، تا این که هارون وی را آزاد کرد. یعقوب که بینایی چشم هایش را از دست داده بود، بقیه عمر خویش را در مکه گذراند.<sup>۳</sup>

اختناقی که مهدی برای شیعیان به وجود آورده بود، باعث گردید که علی بن عباس بن حسن از نوادگان امام حسن علیه السلام در بغداد مردم را به سوی خویش دعوت کند که گروهی از زیدیه نیز به او پیوستند. چون خبر قیام به مهدی رسید او را دستگیر کرد و به زندان افکند. علی بن عباس هم‌چنان در زندان بود تا این که حسین بن علی (صاحب فنج) از مهدی درخواست کرد که وی را رها سازد. مهدی، ظاهراً او را

۱. عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۰۵؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۴۵۰.

۲. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷.

۳. مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعرای بهار، ص ۳۳۶.

بخشید، ولی همزمان با رهایی از زندان، مخفیانه شربت‌ی زهرآلود به او خوراندند که پس از رسیدن به مدینه بر اثر آن زهر به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

در دوره خلافت کوتاه هادی (۱۶۹ - ۱۷۰ ق) در اثر اعمال ناپسند و ناتوانی وی، شهر بغداد، مرکز خلافت، دچار آشوب گردید و گروهی از شیعیان به حکمرانان اطراف پناهنده شدند و آنان به شیعیان قول یاری و مساعدت دادند. اما هادی در تعقیب آنان اصرار داشت و مشکلاتی برای شیعیان به وجود آورد. وی مقرری‌ها و بخشش‌هایی که به آنان می‌داد قطع کرد. هم‌چنین به اطراف و اکناف نوشت که طالبیان را تعقیب و دستگیر کنند و نزد وی بفرستند. گروهی از شیعیان دست به دامن حسین بن علی بن حسن شدند.<sup>۲</sup> چنان‌که مشهور است، حسین بن علی (صاحب فخ) که در مدینه به سر می‌برد به دلیل ستمی که حاکم مدینه، عبدالعزیز بن عبدالله یا عمر بن العزیز به آنان روا می‌داشت دست به شورش زد و سرانجام او و همراهانش به شهادت رسیدند.<sup>۳</sup>

### امام موسی کاظم علیه السلام و هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ ق)

هارون از کودکی، شیعیان را دشمن خویش می‌دانست و شیعیان نیز از خلافت وی بیمناک بودند. او پس از به خلافت رسیدن، فرمان داد همه طالبیان را یک باره از بغداد به مدینه تبعید کنند. هارون به قدری در دشمنی با آل علی شهرت یافت که شاعران جیره خوار برای تقرب به وی، آل علی را هجو کردند.<sup>۴</sup>

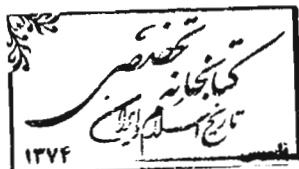
هارون از امام موسی کاظم علیه السلام بیش از دیگران کینه داشت، زیرا از شخصیت امام

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۰.

۲. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۷، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۶؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۸؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.

۴. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۶۹؛ جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، ص ۷۹۰.



آگاه بود. بنابراین، در سالی که به حج می‌رفت، دستور داد آن حضرت را، که در مسجد مدینه بود، دستگیر کنند و به زنجیر بندند. مأموران دو استر که بر هر کدام کجاوه‌ای قرار داده بودند آماده کرده، موسی بن جعفر را در یکی از آن کجاوه‌ها جای دادند. یکی از استران همراه با سواران به سمت بصره و دیگری را به سوی کوفه فرستادند. این کار بدان دلیل انجام گرفت که مردم مدینه از محل تبعید امام آگاه نشوند. امام در محملی بود که به بصره می‌رفت. در بصره وی را به عیسی بن جعفر بن منصور تسلیم کردند. عیسی بن جعفر یک سال آن حضرت را نزد خود زندانی کرد. چون در این مدت بهانه‌ای از ایشان به دست نیامد به هارون نوشت که موسی بن جعفر را از وی تحویل گیرد. هارون نیز امام را به بغداد آورد و به حاجب خود فضل بن ربیع سپرد. هارون از فضل خواست که امام را به شهادت برساند، ولی فضل امتناع ورزید.<sup>۱</sup>

سپس فضل به دستور هارون، موسی بن جعفر را به سندی بن شاهک تسلیم نمود و او امام را در سال ۱۸۳ قمری به شهادت رساند. سندی بن شاهک نزدیک به پنجاه نفر از کسانی که آن حضرت را می‌شناختند، گرد آورد تا گواهی دهند که امام موسی علیه السلام به مرگ طبیعی در گذشته است.<sup>۲</sup> شهرستانی می‌نویسد: یحیی بن خالد برمکی، رطب مسموم به ایشان خوراند و در نتیجه در زندان به شهادت رسید.<sup>۳</sup> مسعودی نیز معتقد است که در یازدهمین سال خلافت هارون، یعنی در سال ۱۸۶ قمری، امام موسی بن جعفر به دستور وی مسموم گردید.<sup>۴</sup>

۱. ابوالفرج اصفهانی: مقال الطالیین، ص ۴۶۸-۴۶۹؛ احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۴۱۹-۴۲۱؛ حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۱۹۹.

۲. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۹؛ ابن بابویه (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ترجمه و شرح محمد تقی اصفهانی، ص ۶۱، ۶۳، ۶۴.

۳. شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق عبدالامیر علی مهنا و علی حسن فاعور، ج ۱، ص ۱۹۸؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۲، ۴؛ سعد بن عبدالله قمی، المقالات و الفرق، تحقیق مشکور، ص ۲۸۹.

۴. علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۸۸.

### امام رضا علیه السلام و مأمون (۱۹۸-۲۱۸ ق)

دوران خلافت مأمون، هم از لحاظ تقاضای قومی - ملی ایرانیان و هم به دلیل گسترش تنش‌های مذهبی شیعیان و اهل سنت و توجه موقت مأمون به شیعیان با انتخاب علی بن موسی الکاظم، امام هشتم شیعیان به عنوان ولیعهد و سرانجام به دلیل گسترش بحث‌های کلامی همانند مسأله خلق قرآن و نظایر آن، اهمیت بسیاری دارد.

اما مهم‌ترین وقایعی که در زمان مأمون اتفاق افتاد و نقطه عطفی برای شیعیان بود، جریان ولایت عهدی علی بن موسی است. به دستور مأمون در سال ۲۰۱ قمری، تمام فرزندان عباس را شماره کردند. تعداد آنان به سی هزار نفر رسید. مأمون خواص و یاران خود را گرد آورد و گفت: در میان فرزندان عباس و علی علیه السلام هیچ کس را شایسته‌تر از علی بن موسی الرضا برای خلافت ندیده‌ام. سپس رجاء بن ضحاک و یاسر، خادم خویش را نزد امام به مدینه فرستاد. آنان امام را به اجبار، ولی با احترام به مرو نزد مأمون بردند و به عنوان ولیعهد با ایشان بیعت کرد و نام امام را به دینار و درهم سکه زدند.<sup>۱</sup> آن‌گاه مأمون دستور داد عمامه و پرچم سیاه، که شعار عباسیان بود، را بردارند و پرچم سبز رنگ، که شعار علویان بود، را برافرازند. چون این خبر به بغداد رسید، بزرگان عباسی این را به مفهوم خارج شدن خلافت از خاندان خویش دانستند. بنابراین، مأمون را برکنار و با ابراهیم فرزند مهدی بیعت کردند.<sup>۲</sup>

مأمون فرمان بیعت با حضرت رضا علیه السلام را به وسیله عیسی جلودی به مکه فرستاد. در آن هنگام شهر مکه به اطاعت ابراهیم بن موسی بن جعفر، که برای مأمون فعالیت می‌کرد، درآمده بود. زمانی که جلودی با شعار هاشمیان به مکه رسید، ابراهیم و مردم

۱. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶۵-۴۶۶؛ علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۳-۳۴؛

طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۴۳؛ ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۱۹۸.

۲. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۴۳۲؛ ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۱، ص ۳۳۵.

مکه به استقبال وی شتافتند و دست بیعت دادند و لباس سبز پوشیدند.<sup>۱</sup>

### دلیل پذیرش ولایت عهدی به وسیله امام رضا علیه السلام

مذاکره امام با مأمون نشان از آن دارد که ایشان از پذیرفتن پیشنهاد مأمون رضایت خاطر نداشتند. وقتی امام را به نزد مأمون بردند، وی به حضرت رضا علیه السلام گفت: من چنین پسندیده‌ام که خود را از خلافت عزل کنم و آن را به تو واگذارم. حضرت فرمودند: اگر این خلافت از آن توست و خدا آن را به عهده‌ات نهاده است، پس جایز نیست، لباسی را که خداوند بر تو پوشانیده به غیر واگذاری. اگر این خلافت از آن تو نیست، پس جایز نیست چیزی که از تو نیست به من واگذاری. مأمون عرض کرد یا بن رسول الله، ناچار باید این امر را قبول فرمایی. حضرت فرمودند: من به میل و رغبت، هرگز چنین کاری را نمی‌پذیرم، مأمون پیشنهاد کرد که ولیعهد من باش تا این که پس از من خلافت از آن تو گردد. پس از گفتگوی بسیار، مأمون گفت: به خدا سوگند، اگر ولیعهدی را قبول کردی مطلوب حاصل است و اگر نپذیرفتی تو را گردن می‌زنم.<sup>۲</sup>

از ریان بن صلت روایت شده است: بر علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شدم و به او عرض کردم: یا بن رسول الله مردم می‌گویند که تو با این که اظهار زهد و بی میلی به دنیا می‌کنی، ولایت عهدی مأمون را پذیرفتی! آن حضرت فرمود: خدا داناست که من این را ناخوش داشتم، ولی من مخیر شدم میان قبول آن و قتل. بنابراین، آن را پذیرفتم. آیا مردم نمی‌دانند که یوسف علیه السلام رسول و پیامبر بود، چون ضرورت او را واداشت که متولی خزاین عزیز مصر گردد، به عزیز گفت: ﴿اجعلنی علی خزائن الأرض إنی حفیظ علیم﴾.<sup>۳</sup>

۱. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. ابن بابویه (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۸۰؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۵۲۴.

۳. ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۷۹.

امام ولایت عهدی را مشروط بر این پذیرفت که در کارها امر و نهی نکند و آن چه معمول و مقرر است تغییر ندهد. مأمون، شرایط حضرت را پذیرفت و از امر او حکام و چاکران نیز خواست که این شرایط را به پذیرند. تمامی امر او حکام پذیرفتند و با آن حضرت بیعت کردند، جز سه نفر از سران لشکر که آنان عبارت بودند از: عیسی جلودی، علی بن ابی عمران و ابویونس، که مأمون آنان را به زندان انداخت.<sup>۱</sup>

مأمون پس از بیعت با امام رضا علیه السلام از ایشان خواست برای مردم خطبه ای ایراد فرماید. حضرت پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«إِنَّ لَنَا عَلَيْكُمْ حَقًّا بِرَسُولِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَلَيْنَا حَقًّا بِهِ، فَإِذَا أَدَيْتُمْ إِلَيْنَا ذَلِكَ وَجِبَّ عَلَيْنَا الْحَقُّ لَكُمْ؛

همانا ما را به سبب رسول خدا بر شما حقی است و شما را نیز به جهت همان حضرت بر ما حقی است و هرگاه شما حق ما را پرداختید، بر ما نیز واجب است، حق شما را بدهیم.»<sup>۲</sup>

### عوامل مؤثر در تصمیم مأمون

منابع در این باره نظر واحدی ارائه نمی دهند. برخی از منابع این اقدام مأمون را جهت جلب نیروی شیعیان برای خود تلقی می کنند، زیرا موقعیت وی در مقابل برادرش امین، که عباسیان از او طرفداری می کردند، بسیار متزلزل بود. عقیده بر این است که اقدام مأمون یک تاکتیک سیاسی بود و چنان که اتفاق افتاد، وی پس از آن که پایه های خلافتش مستحکم گردید، امام را با نیرنگ به شهادت رساند.

برخی دیگر معتقدند که فضل بن سهل عامل اصلی و مشوق مأمون در انتخاب امام رضا به ولایت عهدی بوده است. چون فضل بن سهل به تشیع گرایش داشت به همین

۱. همان، ج ۲، ص ۳۸۹.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۵.

دلیل به فکر افتاد که خلافت را به خاندان علویان منتقل سازد. وی علی بن موسی الرضا را که در خراسان، مریدان بسیاری داشت، نامزد ولایت عهدی نمود و مأمون را به آن کار تشویق کرد و شاید در زمان بحران، با مأمون شرط کرده بود که در صورت قبول این پیشنهاد، به وی کمک کند. و اگر هم قبلاً این شرط نشده بود، فضل بعدها وی را تشویق به انجام آن نمود. مأمون نیز از روی میل، یا از سرناچاری و یا از لحاظ محبت به خاندان علوی، که از کودکی به مهر ایشان پرورش یافته بود، پیشنهاد فضل را پذیرفت.<sup>۱</sup>

در منابع آمده است که عباسیان در بغداد به مخالفت برخاستند و با عموی او ابراهیم بیعت کردند. مأمون نیز برای این که خود را تبرئه کند، اول فضل را کشت و سپس حضرت رضا علیه السلام را مسموم کرد و به مخالفان در بغداد نوشت: آن کس که در امر علی بن موسی بر من انکار داشت از میان رفت.<sup>۲</sup>

این بابویه می نویسد: با وجود این که فضل بن سهل، اظهار تشیع می کرد، ولی در اثر محبت های بسیاری که مأمون در حق حضرت رضا علیه السلام معمول می داشت، حسد بر فضل غالب آمد و در حق آن حضرت عداوت شدیدی از خود نشان داد و عاقبت مأمون از وی رنجیده خاطر گشت و دستور داد فضل را پنهانی به قتل رسانند و به این ترتیب فضل در سال ۲۰۲ یا ۲۰۳ در حمام سرخس به قتل رسید.<sup>۳</sup>

ابوالفرج اصفهانی، برخلاف نظر مورخان دیگر، هر دو برادر، فضل بن سهل و حسن بن سهل را مخالف ولایت عهدی امام رضا علیه السلام می داند. وی می نویسد: چون حسن بن سهل از تصمیم مأمون آگاه شد، در صدد برآمد که وی را از این کار باز دارد و به او گوشزد کرد که با این کار، منصب خلافت را از خاندان عباسی خواهی برد. مأمون

۱. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۷۸۹.

۲. مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۳۵۲.

۳. ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۹۳؛ احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۰.



در جواب حسن بن سهل گفت: من با خداوند عهد کرده‌ام که اگر بر امین ظفر یافتم، خلافت را به بهترین فرزندان ابوطالب بسپارم و کسی را در میان ایشان دانایتر از این مرد سراغ ندارم. آنان چون پافشاری مأمون را مشاهده کردند ناچار با آن موافقت نمودند.<sup>۱</sup>

#### آیا مأمون، در شهادت امام رضا علیه السلام دست داشت؟

برخی معتقدند که به دستور مأمون این کار انجام گرفت. ابوالفرج اصفهانی از کسانی است که بر این باور است، وی می‌نویسد: چون آن حضرت بیمار شد، مأمون به عیادت ایشان رفت. پس از آن که بیماری امام رضا علیه السلام شدت یافت، مأمون نیز خود را به بیماری زد و چنان وانمود کرد که او نیز با آن حضرت در اثر خوردن غذای مسموم بیمار شده است. اما بیماری امام رضا ادامه یافت تا از این جهان رخت بر بست.<sup>۲</sup>

اما سید رضی الدین علی بن طاووس معتقد است که مأمون، حضرت رضا علیه السلام را مسموم نکرد، زیرا بر اساس تحقیقات و مطالعاتی که وی در این مورد انجام داده است، مأمون در مورد آن حضرت احترام ویژه‌ای قائل بوده است و با وجود فرزندان و نزدیکانش، آن حضرت را به ولایت عهدی برگزید.<sup>۳</sup>

همین که امام رضا علیه السلام در گذشت، مأمون، محمد بن جعفر الصادق و گروهی از آل ابی طالب را که در نزدش بودند، احضار کرد و خیر در گذشت امام را به اطلاع آنان رساند و اندوه شدیدی از خود نشان داد و پیکر امام را با بدن سالم به معرض آنان گذاشت و با اشاره به پیکر مطهر، گفت:

برادر، بر من بسیار سنگین است که تو را در چنین حالی ببینم، آرزو داشتم

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۵۲۳-۵۲۴.

۲. همان، ص ۵۲۷.

۳. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ترجمه علی بن حسین زواری، ص ۱۱۲.

که من پیش از تو از دنیا می‌رفتم، اما خدا نخواست که آن چه اراده کرده‌ام عملی شود.<sup>۱</sup>

مأمون در تشییع جنازه امام، با سر برهنه و در حالی که لباس سفیدی بر تن داشت، میان دو قائمه نعلش پیاده راه پیمود و می‌گفت: ای ابوالحسن، پس از تو به که دلخوش باشم. وی سه روز نزد قبر امام اقامت کرد و هر روز قرصی نان و مقداری نمک خوراکش بود و در روز چهارم از سر قبر به منزل بازگشت.<sup>۲</sup>

دلایل دیگری نیز وجود دارد که نشانه حقیقت جویی مأمون است. وی در یکی از جلسات گفته است:

چه منع می‌کند مرا که حق فرزندان علی علیه السلام را رعایت کنم و حرمت دارم و حال آن که آن چه امروز به دست فرا گرفته‌ام، حق ایشان است که این حق از ایشان به ظلم ستانده‌ام.<sup>۳</sup>

هم‌چنین مأمون فدک را به علویان باز می‌گرداند: گروهی از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهم السلام به پیش مأمون شکایت بردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام بخشیده بود. حضرت فاطمه پس از درگذشت پیامبر از ابوبکر تقاضای بازپس دادن آن را نمود، ولی ابوبکر گواهی امام علی، امام حسن، امام حسین و ام ایمن را نپذیرفت. مأمون از فقها پرسید: درباره ام ایمن چه نظری دارید؟ گفتند:

ام ایمن کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به بهشتی بودن وی شهادت داده‌اند. امام علی، امام حسن و امام حسین نیز جز به حق گواهی نداده‌اند. پس مأمون فدک را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب تحویل داد.<sup>۴</sup>

افزون بر اینها، مأمون با علویانی که بر ضد او قیام می‌کردند نیز به ملایمت و

۱. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۴۴.  
 ۲. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰ - ۱۸۱.  
 ۳. حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۲۲۳.  
 ۴. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۵ - ۱۹۶.

گذشت رفتار می‌کرد. محمد بن جعفر که در مکه قیام کرده بود، به وسیله معتصم، امیر حج دستگیر شد که ابتدا او را به بغداد و سپس به خراسان نزد مأمون فرستادند. مأمون او را بخشید.<sup>۱</sup> محمد بن زید نیز که به وسیله ابوالسرایا در عراق، دست به قیام زده بود پس از شکست قیام، ابوالسرایا به دست حسن بن سهل به قتل رسید، ولی محمد بن زید، مورد اکرام و نوازش قرار گرفت و او را به مرو نزد مأمون فرستادند. مأمون او را در پناه خویش گرفت.<sup>۲</sup> هم‌چنین مأمون دستور داد به حمزه بن حسن که از فرزند زادگان ابوالفضل العباس بود، به جهت شباهت او به حضرت علی علیه السلام یکصد هزار درهم صله بدهند.<sup>۳</sup> و نیز پس از پیامبر اکرم، علی علیه السلام را از همه مردم افضل می‌دانست.<sup>۴</sup>

با وجود این اخبار، چنان‌که از منابع مستفاد می‌شود، روابط امام رضا علیه السلام و مأمون حسنه نبوده است، زیرا ایشان خلیفه را وعظ می‌کرد و از خدا بیم می‌داد و اعمال ناشایست وی را تقبیح می‌کرد. اگر چه مأمون، به ظاهر، گفتار امام را می‌پذیرفت، اما کینه ایشان را در دل داشت. به هر حال شیعیان، مانند ابوالفرج اصفهانی، تردید ندارند که مرگ امام رضا علیه السلام با دسیسه مأمون انجام گرفت.

### امام جواد علیه السلام و مأمون و معتصم

مأمون علاقه بسیار زیادی به ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام داشت، زیرا ایشان با وجود سن کم از لحاظ بلوغ فکری در حکمت، علم، ادب و عقل بر تمام مشایخ زمان خویش برتر بود.<sup>۵</sup> از همین روی مأمون، زینب (ام الفضل) دختر خود را که در علم و

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۳؛ علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۱-۳۲.

۳. سید جمال الدین احمد بن عنبه، فصول الفخریه، به اهتمام سید جلال الدین محدث ارموی، ص ۲۰۱؛ سید جمال الدین احمد بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۳۵۸.

۴. شمس الدین محمد ذهبی، المر فی خبر من غیره، ج ۱، ص ۳۵۹.

۵. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّه فی معرفة الاثمه، ص ۲۰۱؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۵۱.

ادب یگانه روزگار خویش بود، با میل و رغبت و اصرار به ازدواج آن حضرت درآورد.<sup>۱</sup> عباسیان و خویشان نزدیک مأمون نگران شدند و ترسیدند که امام جواد علیه السلام نیز چون پدرش به ولایت عهدی انتخاب گردد. بنابراین، به مأمون هشدار دادند که مبادا به سبب این ازدواج، امر خلافت که خداوند به ایشان بخشیده است از چنگشان بیرون رود. آنان به دشمنی و عداوتی که میان خاندان علی علیه السلام و عباسیان از دیرباز وجود داشت اشاره کردند. مأمون پاسخ داد که عامل دشمنی میان عباسیان و آل علی، خود شما هستید و اگر انصاف می‌دادید، ایشان برای خلافت از شما شایسته‌تر هستند. اما آن چه گذشتگان من با ایشان روا داشتند، جز قطع رحم نبوده است و من از گزینش امام رضا علیه السلام پشیمان نیستم، سعی کردم که خلافت را به او بسپارم، اما نپذیرفت و آن چه مقدر بود پیش آمد. پسر او، ابو جعفر محمد بن علی بن موسی کاظم، با آن که هنوز کودک است، در علم و دانش بر دیگران مقدم است و امیدوارم که فضل و برتری وی در دانش بر دیگران آشکار گردد.<sup>۲</sup>

بنابراین، کارشکنی عباسیان و اهتمام آنان در متوقف داشتن این ازدواج بی نتیجه ماند. مأمون به آنان گفت: دوست دارم که جد مردی باشم که پیامبر خدا و علی پدران او باشند. سرانجام این پیوند انجام گرفت.<sup>۳</sup>

مأمون پس از تزویج دخترش با امام جواد، دو میلیون درهم به ایشان داد<sup>۴</sup> و با تجلیل فراوان، وی را روانهٔ مدینه نمود.<sup>۵</sup> امام جواد با همسرش در سر راه خود وارد بغداد شدند و در دروازهٔ کوفه مورد استقبال مردم قرار گرفتند. امام با مردم نماز گزارد و سپس به سوی مدینه رهسپار گردید.<sup>۶</sup>

۱. شمس الدین محمد ذهبی، المعبر فی خبر من غیر، ج ۱، ص ۳۸۰.

۲. عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، ص ۴۸؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۵۰.

۳. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۲.

۴. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۸۰ - ۳۸۱.

۵. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۵۱.

۶. همان، ص ۳۵۴.

پس از درگذشت مأمون (۲۲۰ ق)، معتصم آن حضرت را از مدینه فراخواند و امام تازمان شهادت در بغداد بود و پس از آن در نزد قبر جدش امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup> واثق، فرزند معتصم، بر امام نماز خواند.

حضرت در آن هنگام بیست و پنج ساله بود.<sup>۲</sup> در چگونگی درگذشت ایشان اظهار نظرهای گوناگون شده است. قمی می‌نویسد: ام الفضل زن آن حضرت وی را مسموم کرد.<sup>۳</sup> اما مؤلفانی چون: ذهبی در العبر، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و ابن خلکان در وفیات الاعیان، اشاره‌ای به شهادت ایشان نکرده‌اند.<sup>۴</sup> ذهبی می‌نویسد: پس از مأمون، معتصم نیز وی را گرامی داشت.<sup>۵</sup> پس از درگذشت امام جواد، ام الفضل را به کاخ معتصم بردند و جزء حرم درآوردند.<sup>۶</sup>

### امام هادی و متوکل

ابوالحسن علی بن محمد، ملقب به هادی ونقی (۲۱۲-۲۵۴ ق) بسیار عابد و زاهد بود، ایشان در زمان معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، و معتز زندگی می‌کرد.<sup>۷</sup> گروه بسیاری از مسلمانان که به امامت ایشان معتقد بودند، اموال فراوانی از حقوق شرعی خویش، از جمله سهم امام و هدایای دیگر به نزد امام هادی علیه السلام به مدینه می‌فرستادند. جاسوسان و مأموران امنیتی، این مطلب را به صورت گسترده به متوکل، که از سرسخت‌ترین دشمنان شیعیان بوده، اطلاع دادند. از جمله مأموران متوکل،

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۵؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۱۵.
۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۲۴.
۳. حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۲۰۱.
۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۴؛ شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ص ۳۸۰؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ص ۳۱۵.
۵. شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۱، ص ۳۸۰-۳۸۱.
۶. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۴.
۷. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۵۵.

عبدالله بن محمد بود که از طرف او برای اقامه نماز و دیگر امور جنگی در مدینه مستقر بود. وی به متوکل چنین نوشت:

۱. توده‌های مردم، اطراف علی بن محمد جمع شده‌اند، چنان که می‌تواند برای دولت عباسی باعث بروز خطر شود.

۲. اموال زیادی از اطراف و اکناف جهان اسلام به سوی خانه وی سرازیر است، ممکن است با آن اموال، سلاح تهیه و بر عباسیان قیام کند.<sup>۱</sup>

متوکل پس از دریافت گزارش‌های مأموران خویش، دستور داد آن حضرت را از مدینه به شهر سامرا، که پایتخت وی بود، بیاورند تا کارهای ایشان را زیر نظر داشته باشند و دوستان آن حضرت را شناسایی و از رسیدن اموال شرعی به خدمت امام جلوگیری و مانع رفت و آمد دانشمندان و راویان به منزل ایشان گردند.<sup>۲</sup>

بنابراین، آن حضرت در سامرا نیز تحت فشار و تهمت جاسوسان قرار داشت. آنان به متوکل گزارش دادند که مقداری اسلحه و نوشته‌هایی از دوستان امام در منزلش موجود است. متوکل گروهی از مأموران را جهت تحقیق و تفتیش به منزل ایشان فرستاد. این گروه، امام را در حالی دید که پوششی پشمین به تن کرده و بر خاک نشسته و به راز و نیاز و عبادت مشغول است. مأموران وی را در همان حال دستگیر کردند و به نزد خلیفه بردند. متوکل که دستگاه میخوارگی‌اش گسترده بود، جامی از می به حضرت تعارف کرد! امام فرمود: گوشت و خون من با شراب سازگاری ندارد. مرا معاف دارید. متوکل دست از ایشان برداشت. سپس خلیفه از امام خواست که شعری بخواند، آن حضرت اشعاری انشاد فرمود که هم متوکل و هم اطرافیانش به سختی متأثر شدند و گریستند. سپس متوکل دستور داد بساط میخوارگی را برچینند.<sup>۳</sup>

مسعودی در کتاب مروج الذهب تمام اشعاری را که امام در آن مجلس سرودند،

۱. باقر قرشی، تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، ص ۳۲۳.

۲. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۴۳۴؛ باقر قرشی، تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، ص ۱۱.

۳. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۱، ص ۱۵.

آورده است. پس از سرودن اشعار، متوکل به امام گفت: ای ابوالحسن، آیا قرض داری؟ گفتند: بلی، چهار هزار دینار. متوکل دستور داد آن مبلغ را در اختیار ایشان قرار دهند و همان وقت وی را با احترام به منزلش برگردانیدند.<sup>۱</sup>

منزل امام بار دیگر به دلیل گزارش و سعایت، مورد تفتیش قرار گرفت. مأمور بازرسی، سعید حاجب بود. در این بازرسی، مأموران کیسه هایی که به مهر مادر خلیفه ممه‌ور شده بود به دست آوردند و به نزد خلیفه بردند. خلیفه چون مهر مادرش را بر کیسه‌ها مشاهده کرد، از وی جریان را پرسید. مادر متوکل گفت: این نذورات را برای بهبود تو به ایشان داده‌ام (متوکل بیمار شده و مادرش مال بسیاری نذر کرده بود. چون فرزندش بهبود یافت، ده هزار دینار برای امام هادی فرستاد). متوکل کیسه‌ای دیگر به نذورات افزود و سعید حاجب آنها را به منزل امام بازگرداند. امام هادی به سعید حاجب فرمود: یا سعید، ﴿سِعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا اَیْ مَنقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ﴾.<sup>۲</sup>

به هر حال، از نامه مؤدبانه و محرمانه متوکل به امام هادی علیه السلام در زمانی که در مدینه بوده‌اند، چنین استنباط می‌شود که دستگاه خلافت، نتوانسته است مدرکی دال بر مخالفت امام بر ضد خلافت به دست آورد و گرنه هم‌چنان که بر دیگر علویان سخت می‌گرفتند و آنان را به سیاه چال‌ها می‌انداختند، امام را نیز مورد شکنجه و عذاب قرار می‌دادند. متوکل حتی در مسائلی که دچار مشکل می‌شد نیز چاره‌ای جز مراجعه به فتوای امام نداشت و فتوای ایشان را بر فتوای فقهای عصر خود مقدم می‌داشت.<sup>۳</sup>

### دشمنی متوکل با شیعیان

در زمان متوکل، شیعیان در رنج و عذاب بودند و جانشان دائم در خطر بود. آنان از

۱. علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۳-۱۰۴؛ شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۲، ص ۶.

۲. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۶۲.

۳. باقر قرشی، تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، ص ۳۲۹.

زیارت ائمه منع شده بودند و این کار، به موجب فرمانی بود که در سال ۲۳۶ هجری قمری از طرف متوکل صادر شد. در آن سال وی «دیزج» نامی را مأمور کرد تا قبر امام حسین علیه السلام را ویران سازد و هر کس به آن منطقه نزدیک شود، مجازات نماید. با وجود این که برای ویران کردن قبر مطهر، جایزه تعیین کرده بودند، اما هیچ کس جرأت دست زدن به چنین کاری نکرد تا این که «دیزج» بیلی برگرفت و قسمت فوقانی قبر را ویران کرد. آن گاه کارگران به کار ویرانی قبر پرداختند و به عمق قبر و سنگ لحد رسیدند و نشان استخوان یا چیز دیگری نیافتند. قبر امام حسین علیه السلام تا زمان منتصر به همین صورت باقی مانده بود.<sup>۱</sup>

دیزج پس از ویران کردن قبر مطهر، گروهی از یهودیان را به آن مکان انتقال داد تا در زمین‌ها زراعت کنند. سپس در آن حوالی آب روان کرد، پاسگاه‌ها و سربازان مسلح گماشت و دستور داد، هر کس به زیارت قبر آمد، دستگیر کنند.<sup>۲</sup>

متوکل، معلم فرزندانش، یعقوب بن سکیت شیعه را نیز به جرم دوستی و علاقه به ائمه به شهادت رساند. روزی متوکل در حضور یعقوب به فرزندانش، معتز و مؤید اشاره کرد و به یعقوب گفت: اینان را بیشتر دوست داری یا حسن و حسین را؟ یعقوب پاسخ داد: قبر غلام علی علیه السلام را بیش از این دو نفر دوست دارم. متوکل به ترکان دستور داد تا شکم او را پاره کنند و نیز گفته‌اند زنان وی را بریدند و بر اثر آن کار درگذشت.<sup>۳</sup>

متوکل نه فقط شیعیان را مورد شکنجه و آزار قرار می‌داد، بلکه آنان را به محاصره اقتصادی نیز می‌کشید. وی رسماً احسان و کمک به شیعیان را ممنوع کرد. هر کسی به آنان، هر چند اندک، احسانی می‌نمود، او را به سختی مجازات می‌کردند و تساوان

۱. علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۷، مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۳۶۰.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۵۵۱؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۱۰۸؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۷.

۳. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۹.



سنگینی می‌گرفتند. مردم از بیم متوکل از رساندن هر نوع حقی از حقوق شرعی، به شیعیان خودداری می‌نمودند.<sup>۱</sup>

#### دلیل دشمنی متوکل با شیعیان

گروهی در پی دفاع از متوکل برآمده و گفته‌اند: متوکل مانند برادرش واثق و عمویش مأمون، به دودمان علی علیه السلام میل و توجه داشت. لیکن برخی از نزدیکان وی، که از اهل بیت روی گردان بودند، گرد متوکل را گرفتند و وادارش کردند که با خاندان پیامبر درآویزد.<sup>۲</sup>

ابن اثیر می‌نویسد: ندیمان و دوستان متوکل، همه ناصبی (دشمن علی علیه السلام) بودند. آنان وی را از قیام علویان بیمناک کرده بودند و او را وادار کردند تا علویان را دشمن بداند و از خود براند. همین ندیمان، خلیفه را تشویق می‌کردند تا اجداد علویان را تحقیر کند، زیرا می‌دانستند که مردم به اجداد آنان عقیده داشته و آنان را دوست می‌دارند.<sup>۳</sup> از جمله کسانی که در تحریک متوکل مؤثر بودند: علی بن جهم، شاعر شامی و عمرو بن فرخ المرخجی و ابوسمط از فرزندان مروان بن ابی خفصه بودند. آنان متوکل را به آزار شیعیان تشویق و ترغیب می‌نمودند. و همان‌طور که تربیت برمکیان، مأمون را به دوستی شیعه بار آورد، تربیت متوکل به دست آنان، موجب دشمنی وی با شیعیان شد.<sup>۴</sup>

متوکل تمایل شدیدی به اهل تسنن از خود نشان می‌داد و از آنان در مقابل شیعیان حمایت می‌کرد. وی در سال ۲۳۴، فرمانی در حمایت از اهل تسنن به سراسر مملکت صادر کرد و نیز محدثان را به سامره فرا خواند و به آنان، اکرام و بذل و بخشش

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۵۵۲.

۲. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۲۷.

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۱۰۹.

۴. ابن اثیر، الکامل، ترجمه خلیلی، ج ۱۵، ص ۲۹۰؛ جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۷۹۹.

## فراوان نمود.<sup>۱</sup>

بنابراین، این نظریه که ندیمان و اطرافیان، وی را وادار به مخالفت با شیعیان کرده باشند، صحیح نیست. بدون شک، متوکل از خاندان حضرت علی علیه السلام کینه بسیار داشت. پس از متوکل، شیعیان در دوران خلافت واثق، منتصر و مستعین، تحت فشار و آزار کمتری قرار داشتند. منتصر، سیاست عادلانه‌ای را با ائمه و شیعیان در پیش گرفت و از جمله عنایاتی که نسبت به خاندان نبوت روا داشت، عبارت بودند از:

۱. فدک را بار دیگر، پس از مأمون به آنان باز گردانید.

۲. قانون منع اوقاف علویان را از میان برداشت و موقوفات آنان را به خودشان برگرداند.

۳. فرماندار مدینه، صالح بن علی را که با علویان بد رفتاری می‌کرد بر کنار کرد و به جای او علی بن حسن را به کار گمارد و به او سفارش کرد که به علویان احسان و خوش رفتاری کند.

۴. رفع ممنوعیت زیارت قبور ائمه، از جمله قبر امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام از جمله کارهایی بود که به نفع شیعیان، انجام گرفت.<sup>۲</sup>

یزید مهلبی در این باره می‌گوید:

لقد بررت الطالبية بعدما      ذموا زماناً بعدها و زمانا

و رددت ألفتة هاشم فرأيتهم      بعد العداوة بينهم إخواناً؛<sup>۳</sup>

بر طالبیان پس از گذر روزگاری سرزنش، نیکویی کردی، الفت هاشمی را در میان ایشان بازگرداندی و آنان را پس از دشمنی، دوست هم یافتی.

ابن اثیر می‌نویسد: گفته‌اند که دلیل قتل متوکل به دست منتصر، عقیده و بد رفتاری پدرش با آل علی علیه السلام بوده است. وی در این باره با گروهی از علما و فقها مشورت کرده

۱. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۸۵.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۳۱۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۷-۱۴۸.

۳. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۸۵.

بود و آنان فتوای قتل متوکل را صادر کردند. شاید رفتار نامناسب متوکل با منتصر نیز، به دلیل علاقه و توجه وی با آل علی بوده است، زیرا می نویسند: متوکل پیش از کشته شدن، فرزندش منتصر را مورد آزار و تحقیر قرار می داد و گاهی به وی دشنام می داد و دستور می داد که بیش از ظرفیتش، می بنوشد تا مورد تمسخر قرار گیرد و...<sup>۱</sup>

منتصر پس از قتل پدرش (۲۴۸ ق) به خلافت رسید، اما مدت خلافت وی اندک بود، زیرا در همان سال مورد سوء قصد قرار گرفت و سه روز بعد درگذشت.<sup>۲</sup>

در خاتمه می توان چنین نتیجه گرفت که بر اساس منابع و متون تاریخی موجود که به آنها استناد گردید، ائمه و پیروان آنان در دوره مأمون و منتصر، کمتر مورد سوء ظن و اذیت و آزار قرار داشته و از توجه و احترام ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند، در حالی که دوران خلافت هارون الرشید و متوکل، رنج آورترین دوران آنان بوده است.

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۱۳۷ و ۱۴۸.

۲. ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ترجمه تاج پور و ریاضی، ص ۲۰۹ - ۲۱۰.



## زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان در عصر غیبت صغری<sup>۱</sup>

این دوره، از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام (۲۶۰ ق) شروع می‌شود و با درگذشت سفیر چهارم (ابوالحسن علی بن محمد سمري، م ۳۲۹ ق) پایان می‌پذیرد.<sup>۱</sup> در این دوره هفتاد ساله، تاریخ اسلام پر از حوادث و تحولات است. در همین عصر است که وکالت یا به عبارت دیگر سفارش امام مهدی (عج) به چهار نفر از خواص آن حضرت: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمري تفویض می‌گردد.

خلفای عصر غیبت نیز شش نفر بوده‌اند: معتمد، مقارن و فات امام حسن عسکری علیه السلام و آغاز غیبت صغری تا ۲۷۹؛ معتضد تا ۲۸۹؛ مکتفی تا ۲۹۵؛ مقتدر تا ۳۲۰؛ قاهر تا ۳۲۲؛ راضی تا ۳۲۹، یعنی سال وفات نایب چهارم، سمري و پایان غیبت صغری.

خط مشی عمومی جامعه در این دوره با دوران پیش از عصر غیبت یکسان بود.

۱. ابو جعفر محمد بن الحسن طوسی، الغیبه، ص ۲۴۲.

ضعف و ناتوانی دستگاه خلافت، سال به سال فزونی می‌گرفت. تسلط موالی و ترکان در دستگاه خلافت و نقش آنان در عزل و نصب خلفا، بارزتر شده بود. آنان با وجود این که چون استخوانی در گلوی خلیفگان بودند، اما در اداره مملکت، دست راست و بازوی توانمند آنان نیز به شمار می‌آمدند.

از مشخصه‌های دیگر دوره غیبت صغری (۲۶۰ - ۳۲۹ ق)، کمرنگ شدن انقلاب علویان است. تا پیش از این دوره، چنان که گفتیم بالغ بر بیست انقلاب و نهضت بر ضد خلفای عباسی برپا شده بود، در حالی که در دوران هفتاد ساله غیبت صغری تنها حرکت‌های انقلابی چندی به وقوع می‌پیوندد، اگر چه ابوالفرج اصفهانی از تعدادی کشته شدگان علوی نام برده است، اما شمار آنانی که به دلیل قیام کشته شده‌اند از دو یا سه نفر تجاوز نمی‌کند و بقیه شهدا، یا در زندان یا با شمشیر قرامطه و یا به دست عباسیان، بدون جنگ کشته شده‌اند.<sup>۱</sup> به هر حال آن چه محسوس است، این است که انواع نهضت‌هایی که در زیر پوشش شعار رضای آل محمد انجام می‌گرفت، با آغاز دوران غیبت صغری پایان یافت.

### امام حسن عسکری علیه السلام و امام مهدی (عج)

امام حسن عسکری علیه السلام (۲۳۲ - ۲۶۰ ق) در زمان خلافت معزز، مهتدی و معتمد از خلفای عباسی زندگی می‌کرد.<sup>۲</sup> اما در زمان معتمد، به وسیله صالح بن وصیف، یکی از سرداران معروف از آن دوره به زندان افتاد. مدتی از دوران زندانی آن حضرت نیز، در نزد شخصی به نام علی بن اوتامیش گذشت. این مرد با همه بغض و عداوتی که با آل محمد صلی الله علیه و آله داشت، بیش از یک روز از ملاقاتش نگذشته بود که از مشاهده احوال امام، از پیروان و معتقدان مخلص ایشان گردید.<sup>۳</sup>

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین. ص ۴۹۵.

۲. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۶۹؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۲۴۹ - ۲۵۰.

۳. محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۶ - ۳۷؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۲، ص ۱۲۹.

امام حسن عسکری علیه السلام در مدت زندگی خویش، علاوه بر ارشاد و رهنمودهایی که شیعیان از ایشان دریافت می نمودند، تألیفاتی نیز داشته اند که از مهم ترین آن ها، تفسیر قرآن است. این تفسیر را امام از سال به امامت رسیدن (۲۵۴ ق) تا سال به شهادت رسیدن (۲۶۰)، بر ابو یعقوب یوسف بن محمد و ابوالحسن علی بن سیار، که از ثقات شیعه هستند، انشا فرمودند. شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) از طرق مختلف، این تفسیر را از این دو راوی بزرگ شیعی روایت می کند. شیخ آقا بزرگ تهرانی، در کتاب الذریعه با استدلالی مفصل، این تفسیر را از امام حسن عسکری علیه السلام می داند، زیرا برخی معتقدند که تفسیر مزبور، منسوب به امام صادق و یا امام هادی علیه السلام بوده است.<sup>۱</sup>

از آثار دیگر امام، نامه ای است که به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نوشته اند و دیگر، مجموعه حکم و مواعظ و کلمات قصاری که در کتب تاریخ و حدیث به ایشان نسبت داده اند. اثر دیگر منسوب به ایشان، «رسالة المنقبة» می باشد که موضوع آن درباره مسائل حلال و حرام است.<sup>۲</sup>

پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام شیعه به چهارده فرقه تقسیم گردید و تا مدتی بر سر جانشینی امام، نزاع و اختلاف نظر باقی بود. اما به تدریج، بر چهارده فرقه موجود، فزق دیگری نیز افزوده شد، چنان که در زمان مسعودی این تعداد به بیست فرقه رسید. مسعودی در دو کتاب خویش المقالات فی اصول الدیانات و سرالحیاه نظریات این بیست فرقه را ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

تشتت و اختلاف عقیده شیعیان در موضوع امامت و غیبت تا آن جا کشیده شده بود که حتی بر تعداد ائمه نیز موافقت نداشتند: گروهی به استناد حدیثی که سلیم بن قیس هلالی از اصحاب حضرت علی علیه السلام روایت کرده بود، تعداد ائمه را

۱. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۲۸۵ - ۲۸۶.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۸۵، ۲۹۳.

۳. علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۱۲؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۶۱.

سیزده می دانستند و از روی همین حدیث ابونصر هبة الله بن محمد کاتب از رجال ایام غیبت صغری و از معاصران ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، زید بن علی بن حسین علیه السلام، بانی فرقه زیدیه را نیز، در شمار ائمه آورده بود. حسین بن منصور حلاج، صوفی معروف نیز که به بیش از دوازده امام عقیده نداشت، می گفت: امام دوازدهم وفات یافته است و دیگر امامی ظهور نخواهد کرد و قیام قیامت نزدیک است.<sup>۱</sup>

این تشنت و انشعاب، که از زمان معتمد، یعنی از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام آغاز شده بود، تا زمان مقتدر ادامه داشت و سرانجام گروه شیعه امامیه از جهت استدلال و منطق بر دیگران برتری یافتند و خط مشی فکری آنان در دوره غیبت صغری با درایت نواب خاص، تقویت یافت و جایگزین اعتقادات انحرافی گردید.

### ابوالقاسم محمد بن الحسن، امام قائم (عج) (تولد ۲۵۶، ۲۵۷ یا ۲۵۸ ق)

امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیات، فرزندش محمد را که به سبب تعقیب و تجسس خلیفه وقت، تولد ایشان را مخفی نگاه داشته بود، و جز خواص شیعه، کسی از آن فرزند آگاهی نداشت، به جانشینی برگزید و به سبب مخفی بودن محمد (عج)، جعفر برادر امام حسن عسکری، ادعای جانشینی داشت و از خلیفه کمک طلبید تا دارایی وی را تصرف نماید و در مقابل این کمک، سالیانه بیست هزار دینار به خلیفه بپردازد،<sup>۲</sup> اما هیچ یک از شیعیان ادعای جعفر را نپذیرفتند و حتی به وی لقب «کذاب» نیز دادند.

فعالیت های ضد مهدی (عج) از طرف حکومت، حداقل بیست سال ادامه یافت.

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۱۰.

۲. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۸۰.



عواملی که عزم دولت را بر فعالیت‌های ضد مهدی (عج) راسخ‌تر کرد این بود که به‌طور غیر مستقیم از فعالیت‌های وکلای امام مهدی (عج) آگاه بودند، ولی توان دسترسی به آنان را نداشتند.<sup>۱</sup>

دلیل این که چرا، مهدی (عج) یگانه پسر امام حسن عسکری علیه السلام را هنگام رحلت آن حضرت از انظار مخفی نگاه داشتند، آن بود که در آن زمان، خلافت عباسی بر اثر ضعف شدید خلفا و ناشایستگی آنان به شدت در خطر نابودی قرار داشت به‌طوری که غلامان ترک و دیگر غلامان، بر دربار خلافت مسلط بودند و در حقیقت امر و نهی به دست آنان بود. از سوی دیگر در همان سال‌ها بود که دستگاه خلافت از سوی زنج در بصره و یعقوب لیث صفار در ایران مورد تهدید قرار گرفت. بنابراین، وجود شخص بزرگواری چون امام حسن عسکری علیه السلام و فرزند ایشان برای عباسیان بسیار خطرناک بود و از این وحشت داشتند که اگر حادثه‌ای پیش آید و در آن حادثه جمعی از عباسیان نابود گردند، هیچ کس شایسته‌تر از علویان و در میان آنان لایق‌تر از امام و خاندانش برای خلافت نخواهد بود.

بنابراین، فعالیت‌های امام حسن عسکری علیه السلام در این دوره بر دو محور متکی بود: اول: فعالیت‌های آن حضرت که مربوط به ولادت حضرت مهدی (عج)، تربیت، حفظ و نگاه‌داری و پنهان نگه داشتن ایشان از انظار توده مردم، جز خواص و اصحاب آنان، بود.

دوم: بیان فکر غیبت برای مردم و آشنا ساختن آنان به وظیفه خویش و مسؤولیت‌های اسلامی که در دوره غیبت به عهده داشتند.<sup>۲</sup>

از جمله برنامه‌های امام حسن عسکری علیه السلام در این راستا، این بود که خود را از مردم مخفی نگه می‌داشت و تمام برنامه‌ها، تعالیم و احکام را به وسیله چند نفر از اصحاب

۱. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ترجمه محمد امامی، ج ۱، ص ۲۶۸.

۲. همان، ص ۱۷۹.

خویش به طریق مکاتبه و توقیع انجام می‌داد، زیرا می‌دانست که در آینده نزدیک، راه و روش فرزندش در برابر مردم (دوران غیبت صغری) چنین خواهد بود و اگر امام مهدی (عج) این روش را بدون سابقه قبلی انجام دهد، در نظر مردم عجیب و غیر قابل باور خواهد نمود و چه بسا نتیجه نامطلوبی در پی خواهد داشت.

بنابراین، امام حسن عسکری علیه السلام این راه و روش را در پیش گرفت تا زمینه را برای آن روز آماده کند و عملکرد امام مهدی (عج) با حسن استقبال مردم مواجه گردد.<sup>۱</sup>

البته بحث غیبت از زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح بود و مشهورترین حدیث‌نگاران اسلامی از شیعه و سنی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: اگر از دوام دنیا یک روز بیشتر نمانده باشد، خدای بزرگ آن را چنان درازا دهد تا مردی از دودمان مرا برانگیزاند که زمین را از عدل و داد پر سازد، همان‌گونه که از ستم و بیداد آکنده باشد.

بنابراین، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین، از سال‌ها پیش، تدابیر لازم را اندیشیده و در بیانات پر محتواى خویش، مسأله غیبت را به‌طور آشکار یادآوری کرده و افکار عمومی را جهت پذیرش غیبت، مهیا ساخته بودند، در این زمینه روایات بسیار وجود دارد که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به خدایی که مرا به راستی برای بشارت برانگیخت، قائم فرزندان من بر طبق عهدی که با او شده غایب می‌شود، به‌طوری که اکثر مردم خواهند گفت: خدا به آل محمد نیازی ندارد و دیگران در اصل تولدش شک کنند. پس هر کس زمان غیبت را درک نمود باید دین خویش را حفظ کند و نگذارد شیطان در او ایجاد شک کند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

زمین خالی و تهی نمی‌ماند از کسی که با حجت و دلیل، دین خدا را برپا دارد و آن

کس یا آشکار و مشهود است [مانند یازده امام علیهم السلام] و یا [بر اثر فساد و تباهکاری] ترسان و پنهان [مانند امام دوازدهم (عج)] تا حجت‌ها و دلیل‌های روشن خدا از بین نرود.

بنابراین، در امر غیبت امام مهدی (عج) و علل آن مسائل بسیاری وجود دارد که یکی از علت‌های ظاهری آن، خطری بود که جان امام آینده را تهدید می‌کرد. لذا امام مهدی (عج) به فرمان الهی و به قدرت و حکمت خدایی از نظرها پنهان گردید.

امام مهدی (عج) در نهم ربیع الآخر سال ۲۵۸ - ۲۵۷ و یا هشتم شعبان ۲۵۶ و به روایتی، جمعه، نیمه شعبان سال ۲۵۵ (شیعیان سال اخیر را صحیح‌تر می‌دانند) زاده شد. نام ایشان نام پیامبر صلی الله علیه و آله و کنیه‌اش ابوالقاسم، کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. امام حسن عسکری علیه السلام وی را به چهل نفر از یارانش معرفی کرد و به آنان فرمود:

این فرزندان پس از من امام و پیشوای شما و بر شماست که او را فرمان برید و پس از من پراکنده نشوید و به حق بدانید که بعد از امروز، دیگر محمد را نخواهید دید.<sup>۱</sup>  
سن آن حضرت را به هنگام غیبت در سال ۲۶۰، چهار، پنج و یا هفده سال نوشته‌اند.<sup>۲</sup>

برخی از مورخان ادعاهای بی‌پایه‌ای درباره ورود حضرت مهدی به سرداب سامرا نموده و دلیل علاقه شیعیان به سرداب را همین موضوع می‌دانند. اما ضمن بی‌پایه بودن ادعای این‌گونه نویسندگان، باید اذعان کرد که علاقه شیعیان به این سرداب، این نیست که آنان معتقدند که حضرت قائم (عج) در آن سرداب است و یا در آن پنهان شده است و یا آن چنان که می‌نویسند، گروهی از شیعیان، شمشیر به دست و اسب سوار بر در ورودی سرداب ایستاده و صدا می‌زنند: مولای ما از سرداب خارج شو و به سوی ما

۱. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۸۰؛ حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۲۰۴-۲۰۵؛ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۵۸.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۵۸؛ صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۳۶-۳۳۷.

بیا! این سخن جز دروغ و افترا نیست. سرداب سامرا بدان جهت در نظر شیعه و عده‌ای دیگر متبرک است و در آن نماز می‌گزارند و دعا و نیایش می‌کنند که سه نفر از ائمه اهل بیت عصمت و طهارت (امام هادی، امام حسن عسکری و امام مهدی) در آن سکونت داشتند. سرداب سامرا فضیلتی جز مشرف و متبرک شدن به سبب سکونت آن سه تن از ائمه ندارد و این توجه و علاقه به سرداب سامرا، ویژه شیعیان نیست، بلکه سایرین نیز از آن مکان، تبرک می‌جویند.<sup>۱</sup>

به اعتقاد شیعیان، امام مهدی (عج) دو غیبت دارند: یکی کوتاه که مدت آن حدود هفتاد سال (۲۶۰ - ۳۲۹ ق) بود.<sup>۲</sup> و دیگری طولانی که از سال ۳۲۹ قمری آغاز شد و تاکنون ادامه دارد. این موضوع در احادیث نبوی نیز آمده است که پیامبر ﷺ و ائمه فرموده‌اند: مهدی ما دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی‌تر خواهد بود. در غیبت کوتاه (صغری) نواب خاص او را می‌بینند، اما در غیبت طولانی (کبری)، نایب خاصی ندارند و مراجع بزرگ، نواب عام ایشان هستند.

در دوران غیبت کوتاه، به ویژه در دوران خلافت مستعین، معتز، مهدی، مقتدر، قاهر، راضی، متقی (۳۲۹ - ۳۳۳ ق) و مستکفی (۳۳۳ - ۳۳۴ ق) سیاست کجدار و مریز در حق شیعیان ادامه داشت. به خصوص در زمان چند خلیفه اخیر عباسی که حنبلیان نفوذ و قدرت زیادی در بغداد به دست آورده بودند - شیعیان این فترت را دوره تقیه می‌خوانند - ولی در همین دوران نیز با تمام فشاری که از طرف حنبلیان بر آنان وارد می‌گردید، هرگز بغداد را ترک نکردند و میدان را خالی نگذاشتند. هم‌چنین سفرای حضرت قائم (عج) نیز در طول غیبت صغری در بغداد اقامت داشتند و شیعیان با تحمل سختی‌ها و عمل به تقیه، به آرمان خویش، یعنی حمایت از حریم عصمت و طهارت وفادار ماندند.

۱. محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۶ - ۳۷.

۲. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفة الائمه، ج ۲۷، ص ۲.

## نواب اربعه

پس از آغاز غیبت صغری، جهت اثبات وجود امام مهدی (عج) چند راه وجود داشت:

۱. امکان ملاقات با عدهٔ مخصوصی از خواص و به ویژه بزرگانِ طرفدار خویش و انتقال مشاهدات آنان به مردم.
۲. آوردن معجزه به طور غیر مستقیم برای افرادی که با آنان مواجه نمی‌شد، از طریق ارسال نامه به وسیلهٔ خادمان یا اشخاص دیگر.
۳. پاسخ دادن آن حضرت به سؤالات و حل مشکلات و نیازهای مردم از طریق وکلای خویش با روشی منطقی و حکیمانه.
۴. یک دست بودن نوع خط ایشان که فقط موالی خاص و پدر ایشان آن را می‌شناختند.

مهم‌ترین وسیلهٔ ارتباط امام مهدی (عج) با مردم، همان وکلا و نواب خاص ایشان بودند که از مهم‌ترین وظایف آنان رساندن سؤالات و تحویل آن چه از دوستان مختلف در نزد آنان جمع می‌شد، به آن حضرت و ابلاغ پاسخ‌های متقابل ایشان به مردم بود. پاسخ‌گاهی به صورت توقیع، یعنی جمله‌ای مختصر و مرکب از چند کلمه و گاهی بر حسب مصالح اجتماعی مفصل و مبسوط بود. این سؤال‌ها شامل پرسش‌های فقهی، عقیدتی و خواسته‌های شخصی مانند اجازه برای سفر حج و یا دربارهٔ ادعای دروغینی که برخی به آن توسل می‌جستند، بود.<sup>۱</sup> اما اموالی که نواب می‌گرفتند، قسمتی از آن به طور مستقیم به شخص امام می‌رسید، زیرا از روایات برمی‌آید که یکی از وظایف نواب، گرفتن اموال و رساندن به امام بوده است.<sup>۲</sup>

۱. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۲، ص ۲۷.

۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۱۷۸.

بخشی از این اموال نیز صرف مخارج کفن و دفن شیعیان نیازمند می‌باشد و بخشی دیگر به کسانی از دوستان آن حضرت تعلق می‌گرفت که در زمان پدر گرامی‌اش مستمری بگیر بودند.<sup>۱</sup>

توزیع اموال کاملاً سری بود و شاید تقسیم کالا نیز به صورت تجاری صورت می‌گرفت تا کوچک‌ترین مدرک و سندی به دست هیأت حاکمه داده نشود و به همین دلیل است که در تاریخ شیعه از موضوع توزیع کالا به دست نواب جز در چند مورد، خبری در دست نیست و در جایی ضبط نشده است.<sup>۲</sup> اما سیاست عمومی نواب اربعه را در زندگی اجتماعی آنان، می‌توان در چند نکته خلاصه کرد:

۱. رهبری مردم و ارشاد طرفداران امام مهدی (عج) از نظر فکری و عملی، مطابق فرمان‌های آن حضرت، به عبارت دیگر، وساطت در رهبری امام مهدی (عج) در مورد اجتماع و تطبیق تعالیم ایشان بر حسب مصالحی که آن حضرت در نظر می‌گرفت.

۲. اخلاص و فداکاری در امر سفارت از طرف امام و خدمت به مردم، که به شدت محتاج رهبری و سفارت آنان بودند.

۳. برنامه عملی آنان به گونه‌ای بود که جلب توجه نمی‌کرد. زندگی، معاملات و تجارت آنان کاملاً طبیعی بود، به وجهی که باعث تحریک حکومت و عمال آن نمی‌گردید. به عنوان مثال، عثمان بن سعید عمری، سفیر اول، اموال نقد را در جلد مشککی از روغن جای می‌داد و به امام حسن عسکری علیه السلام می‌رساند و چون خط‌مشی سیاسی دولت پس از امام حسن عسکری علیه السلام و آغاز غیبت صغری تغییر نکرد، نهان کاری سفرا نیز در این دوره به نهایت خود رسید.

۴. سفرا در هر زمان که نیاز به تقیه بود، به خاطر آرام شدن مخالفان و پیش‌برد اهداف اصلی، راه تقیه پیش می‌گرفتند؛ مثلاً: حسین بن روح، نایب سوم، در مجالس

۱. محمد بن محمد بن النعمان مفید، الارشاد، ترجمه و شرح سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۳۴.

۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۱۹۳، ۲۱۹.

عامه (اهل تسنن) شرکت می‌کرد.<sup>۱</sup> با این تفصیل، به دلیل تقیه و پنهان کاری سفرا، اطلاعات مبسوطی از عملکرد آنان نمی‌توان به دست آورد. چون بحث این فصل مربوط به شیعیان بغداد است، بنابراین هر چند مختصر به شرح حال نواب اربعه، که ساکن بغداد بوده‌اند و تمام دوران سفارت خویش را بنا به دلایل امنیتی ناچار در آن شهر سپری کرده‌اند، می‌پردازیم. بر اساس نوشته قزوینی در کتاب النقض، نواب اربعه به ترتیب عبارت بودند از:

۱. ابو عمرو و عثمان بن سعید عمری؛

۲. ابو جعفر محمد بن عثمان فرزند عثمان بن سعید؛

۳. حسین بن روح نوبختی؛

۴. ابوالحسن علی بن محمد سمري.<sup>۲</sup>

نکته قابل توجه این است که در میان نواب اربعه، هیچ کدام از علویان حضور نداشته‌اند. با آن که در این روزگار در میان علویان، افراد برجسته‌ای از نظر فقاقت و علم می‌زیسته‌اند، اما مسأله سفارت به غیر علویان واگذار گردیده بود. دلیل آن هم نهضت‌های ضد ستم و جور علویان از زمان امام حسین علیه السلام تا عصر غیبت صغری می‌باشد، زیرا دستگاه خلافت آگاه بود که تنها آنان، بی‌پروا و بدون تقیه بر تخت و تاج خلفا می‌تازند و روشن است که چنین افرادی، همیشه یا تحت مراقبت بوده‌اند و یا در تبعید به سر می‌برده‌اند. به‌طور یقین چنین افرادی از اجرای مسأله مهم سفارت که هدف آن تأمین منافع توده‌هاست، ناموفق خواهند ماند، چون کار سفارت به فعالیت‌های اجتماعی گسترده‌ای نیاز داشت که موقعیت زمانی به علویان چنان اجازه‌ای نمی‌داد.<sup>۳</sup> آن‌چه از مطالعه در مورد نواب امام (عج) به دست می‌آید. این است که، ملاک اساسی و اصلی در تعیین نواب، عبارت بوده است از: تقوا، خدا ترسی،

۱. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲. قزوینی، النقض، به تصحیح و تحقیق سید جلال الدین ارموی، ص ۶۰.

۳. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۲، ص ۶۷-۶۸.

زهد، دیانت، درک صحیح و فهم عمیق درباره مسائل اجتماعی و سیاسی، حسن سابقه و خوشنامی که موجب اطمینان و اعتماد کامل مردم شود، شجاعت، قدرت تحمل و استقامت در برابر پیش آمدهای غیر منتظره و سرانجام دوستی و دشمنی در راه خداوند و فدا کردن همه چیز در راه اقامه حق و اجرای تعلیمات اسلام.<sup>۱</sup>

### ۱. ابو عمرو عثمان بن سعید العمری، نایب اول

گویا عثمان بن سعید از نوجوانی در خدمت ائمه اطهار بوده است و در بعضی از آثار نقل شده است که وی، نخست از محضر امام جواد علیه السلام بهره برده و سپس در زمره یاران امام علی علیه السلام در آمده است.<sup>۲</sup>

عثمان بن سعید در سال ۲۶۰ به نص صریح امام حسن عسکری علیه السلام در مجلسی که چهل تن از شیعیان جهت کسب اطلاع درباره امام پس از ایشان، به حضورش رسیده بودند، به نیابت امام مهدی معرفی گردید. امام مهدی نیز در مقابل هیأت اعزامی قم، وکالت و نیابت عثمان بن سعید را تأیید کرد و آنان را به وی ارجاع داد.<sup>۳</sup>

عثمان بن سعید پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام در مراسم غسل آن حضرت حاضر و متصدی تمام مراسم کفن و دفن و حنوط آن حضرت گردید.<sup>۴</sup> وی از طریق تجارت ارتزاق می کرد و چون شغل او غالباً خرید و فروش روغن بود، به سمان، یعنی روغن فروش نیز مشهور گردیده بود. روغن فروشی عثمان به دلیل داشتن منصب نمایندگی از جانب امام مهدی بود. عثمان با قرار دادن مدارک در مشک های روغن با وکلا و طرفدارانش رابطه برقرار می کرد.<sup>۵</sup>

با این که در این دوره سامره پایتخت عباسیان بود. وی با اشاره امام مهدی، مرکز

۱. علی غفارزاده، زندگانی نواب خاص امام زمان، ص ۹۰.

۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۱۴-۲۱۶.

۳. صدوق، کمال الدین، به تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۴۷۶؛ نجاشی، رجال، ص ۴۱، ۲۰۲، ۲۲۳.

۴. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۱۷.

۵. همان، ص ۲۱۴.



فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بزرگان شیعه را از سامره به بغداد منتقل کرد. در این شهر است که کمک‌های شیعیان به سوی عثمان بن سعید سرازیر و تویعات از طرف وی صادر می‌شود. دلیل انتخاب بغداد، این بوده است که آن شهر با وجود عظمت و انبوهی جمعیت تا اندازه‌ای از دید حکومت بر طبقه اشراف پایتخت‌نشین (ترکان و غیره) که در خدمت خلافت بودند، به دور بوده است.<sup>۱</sup> به همین دلیل، وی به بغداد مهاجرت کرد و محله کرخ (مرکز شیعیان) را مرکز رهبری تشکیلات خویش قرار داد.<sup>۲</sup>

گرچه در بغداد امنیت کافی و واقعی نبود، اندکی آزادی نسبی وجود داشت و گرچه سیاست طرد شیعیان از صحنه‌های اجتماعی و اقتصادی و سخت‌گیری به معنای عام، در بغداد و سامرا فرقی نمی‌کرد. به هر حال عثمان بن سعید، فعالیتش را در بغداد آغاز کرد و عده‌ای از وکلا در مراتبی از تشکیلات، در بغداد و سایر شهرهای عراق، تحت نظر وی به فعالیت پرداختند. احمد بن اسحاق اشعری و محمد بن احمد بن جعفر قطان، نیز از جمله دستیاران او بودند. احمد بن اسحاق در آغاز، وکیل امام حسن عسکری علیه السلام در اوقاف قم بود، چون وجود وی در بغداد مورد نیاز بود. عثمان او را به آن شهر فرا خواند و احمد فعالیت خویش را تا دوران نایب دوم (محمد بن عثمان) در عراق ادامه داد.<sup>۳</sup>

با توجه به این که دوران نیابت عثمان بن سعید بیش از پنج سال طول نکشید، اما همین مدت نیز با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوره و ویژگی‌های آغازین دوران غیبت صغری، صرف متقاعد کردن شیعیان به زندگی نهانی امام مهدی (عج) و جلوگیری مأموران حکومتی از تعقیب آن حضرت گردید.

۱. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه سید محمد تقی آیه‌اللہی، ص ۱۴۹.

۳. حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به تصحیح و تحشیه سید جلال الدین تهرانی، ص ۲۱۱.

پس از درگذشت عثمان بن سعید (۲۶۴ یا ۲۶۵ ق) شیعیان در غم و اندوه فراوانی فرو رفتند. حضرت حجت طی نامه‌ای درگذشت او را به فرزندش تسلیت گفت. در نامه مزبور امام مهدی (عج) رضایت خویش را از او در اجرای کارهای واگذار شده اعلام داشت و از خداوند برای عثمان مغفرت خواست و طی همان تویق، فرزندش محمد بن عثمان را به جانشینی پدر منصوب کرد.<sup>۱</sup>

آرامگاه عثمان بن سعید در سمت غربی بغداد، جنب دروازه جبله بود. شیخ طوسی می‌نویسد: سَنَانِ همسایه این محل، وی را مردی شایسته می‌دانستند و به زیارت آن می‌رفتند.<sup>۲</sup>

## ۲. ابوجعفر محمد بن عثمان، نایب دوم (م ۳۰۴ یا ۳۰۵ ق)

محمد بن عثمان و پدرش، به فرمان امام حسن عسکری علیه السلام به وکالت انتخاب شدند. امام حسن عسکری به هیأت یمنی فرمود: شاهد باشید که عثمان بن سعید وکیل من است و فرزندش محمد، وکیل فرزندم مهدی است.<sup>۳</sup>

امام حسن عسکری علیه السلام درباره او و پدرش به برخی از اصحاب می‌فرماید: عمری (لقب دیگر عثمان بن سعید) و محمد، فرزندش هر دو مورد وثوقند پس آن چه انجام دهند از طرف من انجام داده‌اند و آن چه گویند از طرف من گفته‌اند. سخن آنان را بشنوید و اطاعت کنید، زیرا آن دو ثقه و امینند.<sup>۴</sup>

در دوران حیات محمد، تویقات فراوانی در امور شیعیان از طرف امام مهدی (عج) به نام وی صادر گردید و شیعیان به غیر از او در امور شخصی به دیگری

۱. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۱۹.

۲. همان، ص ۲۱۷-۲۱۸.

۳. همان، ص ۲۱۶.

۴. همان، ص ۲۱۹.

مراجعه نمی‌کردند. از جمله توقیعاتی که از طرف امام مهدی به نام او صادر گردید، نامه‌ای است در تعزیت پدرش:

همه از خداییم و بازگشت همگی به سوی اوست. تسلیم فرمان او و راضی به احکام قضای اویم. پدرت سعادت‌مندانه زندگی کرد و ستوده از دنیا رفت، پس خدا وی را رحمت کند و با اولیا و دوستانش که بر آنان سلام باد، محشور گرداند. او همیشه در اجرای اوامر آنان کوشا بود و در آن چه وی را به خدا و به آنان نزدیک می‌ساخت، سعی وافر داشت، خدا او را روی سپید کند و از لغزش‌هایش چشم پوشد.<sup>۱</sup>

دوران وکالت محمد بن عثمان بیش از دیگر نواب بوده است و به همین دلیل بیشترین ایام را با امام در ارتباط بوده است و در نتیجه توانست مشکلات و مسائل فقهی، کلامی و اجتماعی را از محضر امام (عج) سؤال کند و در اختیار مشتاقان و پیروان ائمه قرار دهد. وی این مشکلات را به وسیله ده نفر از دوستانش، که حسین بن روح نیز در زمره آنان بود، حل و فصل می‌کرد.<sup>۲</sup>

محمد بن عثمان کتاب‌هایی در مسائل فقهی نوشته است که مطالب آنها را از امام یازدهم و دوازدهم و پدرش عثمان بن سعید شنیده و به رشته تحریر درآورده است. یکی از آنها کتاب الاشربه بوده است که بعد از درگذشت او به ابوالقاسم حسین بن روح، نایب سوم و پس از وی به ابوالحسن سمری، نایب چهارم رسیده است.<sup>۳</sup>

محمد بن عثمان در سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ دار فانی را در بغداد وداع گفت و تا زمان فوت، نزدیک به پنجاه سال نیابت حضرت قائم (عج) را به عهده داشت و در این مدت، مردم و جوهات شرعی خویش را به او می‌پرداختند. در این دوره توقیعات مهمی در مسائل دینی و دنیوی از جانب امام مهدی (عج) به دست وی رسید. قبر محمد بن عثمان، در شارع باب الکوفه در جوار مدفن پدرش، در بغداد واقع است و

۱. الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۳۴-۲۳۵.

۲. همان، ص ۲۲۵.

۳. همان، ص ۲۲۱.

محل زیارت مردم بوده و امروزه آرامگاه مجللی است که به «خلانی» معروف می‌باشد. محمد بن عثمان به هنگام نزدیک شدن مرگ، به دستور امام مهدی (عج) مقام نیابت را پس از خویش به حسین بن روح واگذار کرد.<sup>۱</sup>

### ۳. حسین بن روح نوبختی، نایب سوم

حسین بن روح در دوران امام حسن عسکری علیه السلام از اصحاب خاص و به اصطلاح، باب امام یازدهم به شمار می‌رفت.<sup>۲</sup> ذهبی نیز، ابوالقاسم حسین بن روح را از صلحا و یکی از ابواب حضرت حجت (عج) می‌خواند.<sup>۳</sup>

حسین بن روح از آغاز، در شمار یاران محمد بن عثمان بود و مانند وکیل بر املاک وی نظارت می‌کرد و به فرمان امام مهدی (عج) محمد بن عثمان، سفارت را به او سپرد.<sup>۴</sup> نصب رسمی وکالت وی در حضور گروهی از بزرگان شیعه مانند ابوعلی محمد بن همام اسکافی، ابو عبدالله محمد کاتب، ابو عبدالله باقطنی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله حسن بن علی الوجناء نصیبی انجام گرفت.<sup>۵</sup>

حسین بن روح با آن همه جلال و مقام که نزد محمد بن عثمان داشت، جزء مهم‌ترین اصحاب وی به شمار نمی‌رفت، زیرا محمد بن عثمان در بغداد، حدود ده تن صحابی داشت که کارهای خود را به آنان واگذار می‌کرد و حسین نیز یکی از آنان بود.<sup>۶</sup>

بنابراین، انتخاب حسین بن روح به نیابت امام، با وجود وصیت محمد بن عثمان بدون مخالفت انجام نگرفت. از جمله کسانی که در آغاز، منکر وکالت و نیابت وی شدند، ابو عبدالله حسین بن علی الوجناء بود که در جلسه انتصاب او به این مقام به

۱. همان، ص ۲۳۸-۲۳۹.

۲. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۱۴.

۳. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام، ج ۲۴، ص ۱۹۰.

۴. ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی، الغیبه، ص ۲۲۷.

۵. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۱۵؛ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۴۲.

۶. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۳۲.

عنوان یکی از بزرگان شیعه، حضور داشت. اما وی سرانجام در سال ۳۰۷ به صحت و کالت حسین بن روح گردن نهاد.<sup>۱</sup>

حسین بن روح به تصدیق مخالفان و موافقان از باهوش‌ترین و داناترین مردم روزگار خود بوده است. وی در میان مردم و در نزد خلیفه به عزت و احترام تمام می‌زیسته و به ویژه در نزد مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ ق) و مادر او سیده، منزلتی عظیم داشته است. حسین بن روح به دلیل زیرکی و مصلحت‌اندیشی، در طول مدت نیابت، به تقیه عمل می‌کرده است تا پوششی برای انجام وظایفش باشد.<sup>۲</sup> نوبختی به مذهب اهل سنت نیز اظهار اعتقاد می‌نمود و از این راه مصالح فراوانی را حفظ و توجه بسیاری را به خود جلب کرد.<sup>۳</sup>

چنان‌که در پیش آمد، حسین بن روح به دلیل انتساب به خاندان نوبختی و نفوذ آنان در دستگاه عباسیان در زمان مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ ق)، از احترام ویژه‌ای برخوردار و حتی مدت زمانی مسئول املاک خاصه خلیفه بوده است. البته ارتباط وی با دستگاه خلافت با تغییر وزرا دگرگون می‌شد، زیرا با وجود این‌که خلیفه با او مخالفتی نداشت، اما با تغییر وزیر، اوضاع سیاسی بغداد نیز متحول می‌شد و به همین جهت زندگی حسین بن روح، فراز و نشیب بسیار داشت. او زمانی به‌طور آشکار فعالیت می‌کرد و زمانی زندگی مخفی را بر می‌گزید.<sup>۴</sup>

### زندانی شدن حسین بن روح

حسین بن روح از سال انتصاب به مقام نیابت تا زمان وزارت حماد بن عباس (۳۰۶ - ۳۱۱ ق) با احترام تمام زندگی می‌کرد و منزلش محل رفت و آمد امرا و اعیان و

۱. همان، ص ۲۰۵ - ۲۰۶، ۲۴۰؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۱۶ - ۲۱۷.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۵۰ - ۲۵۱؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۲۱.

۳. همان، ص ۲۳۷ - ۲۳۸؛ سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۲، ص ۵۷.

۴. غفارزاده، زندگانی نواب خاص امام زمان، ص ۲۵۸.

وزرای معزول بود. به ویژه تا خاندان شیعی مذهب فرات، در منصب وزارت باقی بودند و مشاغل عمده دولتی را در دست داشتند، کسی مزاحم حسین بن روح و پیروانش نمی شد. شیعیان نیز در نهایت آزادی از اطراف و اکناف، اموالی را نزد او می فرستادند. اما همین که خاندان فرات به دست حامد بن عباس از کار برکنار و اموالشان به فرمان وزیر مصادره گردید و خودشان زندانی شدند، موقعیت حسین بن روح نیز متزلزل گردید و مدت پنج سال به زندان افتاد. البته چگونگی وقایع این دوران از زندگی وی به درستی روشن نیست، ولی از نوشته های مورخان می توان سه نکته را استنباط کرد:

۱. حسین بن روح در سال ۳۱۲ به علت مطالبه مالی که دیوان از او طلب می کرد به زندان افتاد.

۲. حسین بن روح مدتی مخفیانه زندگی می کرد و در این مدت، ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن العزاقیر را به نیابت خود برگزید و شلمغانی میان او و شیعیان، واسطه و سفیر محسوب می شده است.<sup>۱</sup>

این دوران استتار، به طور حتم پیش از شروع زندانی شدن او بوده است، زیرا پیش از این تاریخ، شلمغانی هنوز به راه خلاف مسلک شیعیان و ادعای نبوت و الوهیت نرفته بود، چون انحراف وی از ۳۱۲ آغاز شده و در ذی حجه همان سال است که حسین بن روح از زندان، توقیعی در لعن شلمغانی صادر می کند<sup>۲</sup> (ر.ک: همین فصل).

۳. مقتدر، خلیفه عباسی، در زندانی کردن حسین بن روح دخالت داشته است، زیرا موقعی که شخص خلیفه در پانزدهم محرم ۳۱۷ عده ای از زندانیان را آزاد کرد، چون از حسین بن روح سخن به میان آمد، گفت: او را رها کنید که هر بلایی بر سر ما آمد از

۱. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۱۹۶؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۱۸.

۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۰۰.

خطا کاری او بود.<sup>۱</sup> اما معلوم نیست که حسین بن روح در گرفتاری‌های مقتدر چه دخالتی داشته است و خلیفه به چه موردی اشاره می‌کند. احتمال دارد، این اشارات مربوط به اتهام رابطه حسین بن روح با قرامطه باشد که وی به شدت خود را از آن اتهام می‌رامی کرد.<sup>۲</sup>

به هر حال می‌توان گفت که علت زندانی شدن حسین بن روح نه به دلیل رابطه با قرامطه بوده است و نه به دلیل ضبط اموال او، زیرا اموال وی چندان انبوه و اندوختنی نبود تا طمع شخص خلیفه را برانگیزد، بلکه آن چه بیشتر مقبول است، شهرت وی در مقام نیابت امام غایب و ارتباط با جامعه شیعه و سر و سامان دادن به کار آنان بوده است و اگر مالی از وی مصادره شده، بیشتر به منظور تهی دست ساختن سرپرست شیعیان و جلوگیری از بهبود وضع آنان بوده است.

حسین بن روح پس از رهایی از زندان، با همان عزت و احترام پیشین، در بغداد به اداره امور دینی شیعیان مشغول گردید و شیعیان نیز اموالی را که از لحاظ شرعی به عهده داشتند به او می‌رساندند، زیرا در این دوره چند نفر از خاندان نوبخت مانند ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل (مقتول ۳۲۲ ق) و ابوالحسن علی بن عباس (م ۳۲۴ ق) و ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی (م ۳۲۶ ق) در دیار خلفا و امرای لشکری، مقام‌های مهمی داشتند و دیگر کسی نمی‌توانست مزاحمتی برای وی فراهم آورد، بلکه در این دوره منزل او محل رفت و آمد بزرگان بغداد و رجال درباری و وزرای پیشین گردید و برخی از آنان، برای پیش برد کارهای خویش، در نزد خلفا و امرا از حسین بن روح نیز استمداد می‌جستند. چنان که ابوعلی بن مقله در سال ۳۲۵ به او متوسل گردید و حسین بن روح با ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی، وزیر ابن رائق گفتگو کرد و املاک مصادره شده ابن مقله را به وی بازگرداند.<sup>۳</sup>

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۲. همان، ص ۲۱۹.

۳. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۳۶۳؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۲۰.

سفارت حسین بن روح حدود ۲۱ سال طول کشیده است. اگر دو - سه سالی را که محمد بن عثمان، نایب دوم، در زمان حیاتش، کارها را به وی واگذار می‌کرد به آن اضافه کنیم و چنین تصور نماییم که هر دو در یک زمان، مشترکاً متصدی امر سفارت بوده‌اند، مدت سفارت حسین بن روح به پیش از ۲۳ سال می‌رسد.<sup>۱</sup>

سرانجام حسین بن روح در شب چهارشنبه ۱۸ شعبان ۳۲۶ درگذشت و جسد او را در محله نوبختیه، که خانه علی بن احمد بن علی نوبختی در آن قرار داشت، به خاک سپردند. امروزه قبر وی در بغداد معروف و مورد توجه شیعیان است.<sup>۲</sup>

پس از وفات حسین بن روح، به امر حضرت قائم (عج) علی بن محمد سمري (نایب چهارم) به سفارت منصوب شد.<sup>۳</sup>

از بررسی‌های انجام شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که شیعیان بغداد در این دوره، زندگی نسبتاً آرامی داشته و با خاطری آسوده با نایب امام و سایر بزرگان شیعه در ارتباط بوده‌اند و دلیل این آرامش، وابستگی حسین بن روح با دستگاه خلافت است که نزدیکان وی بر آن تسلط داشتند.

#### ۴. ابوالحسن علی بن محمد سمري، نایب چهارم

سمري از خاندانی متدین و شیعه برخاسته است که در خدمت‌گزاری به پیشوایان شیعی از شهرت زیادی برخوردار بودند و همین اصالت خانوادگی، باعث شد که در دوران سفارت، با مخالفت چندانی مواجه نگردد.

لقب وی، گاهی سمري و زمانی سيمري و در بعضی منابع صيمري نقل، ولی در بیشتر مآخذ سمري ذکر شده است.<sup>۴</sup> سال تولد وی ثبت نشده، ولی گفته‌اند که از

۱. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ص ج ۲، ص ۵۷.

۲. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۲۱؛ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۵۲؛ سید

محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۲، ص ۵۸.

۳. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۵۶.

۴. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۲، ص ۶۰.



اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بوده است و منصب سفارت را در بغداد، پس از حسین بن روح با اشاره وی و از جانب امام مهدی (عج) به عهده گرفته است.<sup>۱</sup> مدت سفارت او سه سال بوده است. در این مدت کوتاه (۳۲۶ - ۳۲۹ ق) فرصت فعالیت‌های گسترده‌ای چون پیشینیان خود نیافت و نتوانست برای خویش، آن چنان مقامی که سفیران پیشین به دست آوردند، کسب کند.<sup>۲</sup>

جامعه بغداد در دوران سفارت علی بن محمد سمري، در مقایسه با دوران حسین بن روح از ظلم و ستم و خونریزی آکنده بود. این جو تیره و تار، نقش مهمی در جلوگیری از تلاش‌های اجتماعی این سفیر داشته است. از این رو، بروز حوادث گوناگون و پراکندگی اذهان، جایی برای کوشش‌های اجتماعی وی باقی نگذاشت. سمري، چاره‌ای جز دور نگه داشتن خویش از آن حوادث تیره نداشته است. یکی از مهم‌ترین علل قطع مسأله وکالت خاصه، پس از مرگ سمري همین جو اختناق بوده است.<sup>۳</sup> از این رو می‌بینیم که سمري چند روز پیش از درگذشت. توفیقی از طرف امام مهدی (عج) به مردم ابلاغ می‌کند که در آن پایان غیبت صغری و زمان سفارت، با مرگ سمري اعلام شده و سمري را از وصیت کردن به سفیر دیگری پس از خویش، ممنوع ساخته است و به دیگر سخن، سازمان مخفی امامیه (وکالت) که از زمان امام صادق علیه السلام تأسیس شده بود، با این توفیق به پایان رسید.<sup>۴</sup> آن توفیق که پیش از مرگ سمري از امام مهدی (عج) به دست وی رسید به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم. ای علی بن محمد، حق تعالی برادران تو را بزرگ گرداند. بهره تو از زیستن، شش روز بیش نباید. کار خویش گرد آر و احدی به جانشینی خویش وصیت مکن که پس از درگذشت تو غیبت تامه فرارسد تا آن گاه که اذن الهی

۱. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۴۳۲؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۴۱۷.

۲. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۲، ص ۶۰-۶۱.

۳. همان، ص ۶۱.

۴. همان جا.

صادر شود و آن در واپسین روزگاری است که درون‌ها سخت و زمین از ستم آکنده گردد. و به زودی کسی از شیعیان من پدید آید که دعوی دیدار کند. هان بدانید آن که پیش از خروج سفیانی و صیحه، دعوی دیدار کند، دروغ زن یاوه گوست. و لاجول...<sup>۱</sup>

شیخ طوسی می‌نویسد: سمری در ۳۲۹ از دنیا رفت و قبر وی در خیابان معروف به الخلنجی نزدیک نهرِ ابی عتاب در بغداد قرار دارد.<sup>۲</sup>

به هر حال اهداف اصلی و اساسی نواب خاص، یکی آماده کردن اذهان عمومی برای «غیبت کبری» و عادت دادن تاریخی مردم به پنهان زیستی امام و جلوگیری از غافل گیر شدن در موضوع غیبت بوده است، زیرا اگر امام (عج) ناگهان غیبت می‌کرد، چه بسا ممکن بود موجب انکار وجود مهدی و انحراف افکار عمومی گردد. نمایندگان خاص امام در دوران غیبت صغری به این هدف که آماده سازی افکار عمومی برای آغاز «غیبت کبری» بود، موفق شدند. بنابراین، دیگر لزومی به ادامه غیبت صغری نبود.

هدف دیگر نواب خاص، رهبری دوستانان و طرفداران امام و حفظ مصالح اجتماعی شیعیان بود. آنان خلأ و کمبودی را که از عدم حضور امام در اجتماع شیعیان پدید آمده بود، پر کردند و امام (عج) نیز توانست به وسیله آنان، رهبری خویش را در جامعه اعمال و از انحراف شیعیان جلوگیری نماید.

### مدعیان و کالت امام مهدی (عج)

در دوره سفرای چهارگانه، به دلیل جو نامساعد در بغداد و تحت فشار بودن شیعیان، گروهی به دروغ خود را سفیر امام مهدی (عج) خواندند. ادعای دروغین این

۱. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۵۷؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ص ۴۵۴-۴۵۵.

۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۵۸.

گروه، در حقیقت کوششی به منظور منحرف کردن سفارت راستین بود. به ویژه که تماس با آن حضرت در نهایت خفا انجام می‌گرفت و کسی از جا و مکان ایشان اطلاعی نداشت. علاوه بر این دو دلیل، ضعف ایمان و نداشتن اخلاص، آمادگی انحراف در این عده، طمع به اموالی که از این راه ممکن بود حاصل آید و نیز به وجود آمدن میدانی برای کسب شهرت از جمله عوامل دیگری بود که این گروه را به فکر چنین ترفندی انداخت.<sup>۱</sup>

حکومت بنی عباس نیز در آغاز، این خطوط انحرافی را تأیید می‌کرد، زیرا یکی از پیروان شلمغانی، مدعی دروغین سفارت، به نام حسین بن قاسم که از سوی هیأت حاکمه وقت، متهم به پیروی از شلمغانی بود و از طرف مأموران، تخت تعقیب قرار داشت، بعدها در ۳۱۹ به وسیله مقتدر خلیفه عباسی به وزارت برگزیده شد.<sup>۲</sup> اما این روند حمایت محرمانه از طرف حکومت ادامه نیافت و به دلایلی که خواهد آمد، دستگاه خلافت نیز ناگزیر در سرکوبی مدعیان وارد معرکه گردید.

اگر اسحاق احمر و باقطنی را که فقط در بحارالانوار از آنان به عنوان مدعیان دروغین سفارت یاد شده است و در سایر منابع رجال، اشاره‌ای به ادعای آنان نشده، کنار بگذاریم، در زمان عثمان بن سعید (نایب اول) کسی ادعای نیابت نکرد و علل نبود چنین مدعیانی این بود که:

۱. عثمان بن سعید از افراد مورد اعتماد شیعیان بود و پیش از غیبت صغری نیز از طرف امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام وکالت داشت. و همین سوابق و ارتباط طولانی با ائمه نیز باعث شده بود که شهرت و منزلت ویژه‌ای در میان شیعیان کسب کند و مدعیان نتوانند در دوره نیابت او ابراز وجود کنند.

۱. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۲، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۴۲.

۲. شرایط سیاسی و اجتماعی در آن دوره بسیار نامساعد بود. دولت مردان عباسی به شدت مراقب اوضاع بودند و با تمام تلاش در پی یافتن اثری از امام مهدی (عج) بودند. می توان گفت که فعالیت عثمان و نیابت او در آن زمان، جهاد بزرگی به شمار می رفت. بنابراین، مدعیان جرأت چنین ادعایی را نداشتند.

۳. ناآگاهی و عادت نداشتن مردم. در آن زمان، هنوز ارتباط با امام از طریق نواب برای مردم به روشنی جا نیفتاده بود.<sup>۱</sup> بنابراین، آن چه از کتب تاریخی ویژه شیعیان فهمیده می شود، این است که سفارت دروغین از زمان محمد بن عثمان، نایب دوم، آغاز گردید.

شیخ طوسی از عثمان بن حسین شریعی، هلالی، شلمغانی، حسین بن منصور حلاج، ابوبکر بغدادی، ابودلف مجنون و غیره به عنوان مدعیان دروغین وکالت نام می برد.<sup>۲</sup>

برخی از این مدعیان سفارت، در آغاز از صلحا و حتی بعضی از آنان از یاران امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بودند که سرانجام به دلایلی که به آنها اشاره شد منحرف شدند و راه تزویر پیش گرفتند.

محمد بن عثمان و سایر سفرای راستین نیز با تمام نیرو به مبارزه و افشای آنان برخاستند و از سوی امام مهدی (عج) نیز تویعاتی مبنی بر لعن این گونه مدعیان صادر گردید. از جمله محمد بن علی شلمغانی عزاقری که در آغاز، مردی مؤمن، درستکار و نماینده ابن روح (نایب سوم) بود، به انحراف کشیده شد و بر سر این انحراف جان باخت.<sup>۳</sup>

برای آشنایی با طرز تفکر و شناخت بیشتر مدعیان نیابت، به خلاصه ای از شرح حال و اعتقادات آنان می پردازیم:

۱. غفارزاده، زندگانی نواب خاص امام زمان، ص ۹۰.  
 ۲. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۴۴، ۲۴۵.  
 ۳. همان، ص ۲۵۵.

### ۱. ابو محمد شریعی

ابو محمد شریعی که ظاهراً نامش حسن بوده است، اولین کسی است که در زمان سفیر دوم، ادعای سفارت نمود. شریعی از جمله اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام به شمار می‌رفته است. شیعیان او را ملعون دانسته و از وی دوری می‌جستند. از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) نیز تویعی در لعن و دوری از شریعی صادر شد.<sup>۱</sup>

### ۲. احمد بن هلال کرخی (۱۸۰-۲۶۷ ق)

احمد بن هلال پیش از انحراف از شخصیت والایی برخوردار بود و عالمی برجسته و عارفی متقی محسوب می‌شد. وی از زمان امام رضا علیه السلام تا سال هفتم غیبت صغری را درک کرده بود.

شیخ طوسی در الفهرست می‌نویسد: بیشتر کتب احادیث شیعه به وسیله او روایت شده است.<sup>۲</sup> او نیز از مدعیان بابیت بود و سفارت محمد بن عثمان را قبول نداشت و گفته بود: من چیزی از امام درباره وی شنیده‌ام، اما درباره پدرش عثمان شنیده‌ام، اگر درباره پسر هم یقین داشتم، اطاعت می‌کردم. گفتند غیر از تو کسان دیگری شنیده‌اند، گفت: اَنتُم و ما سمعتم!<sup>۳</sup>

سرانجام درباره احمد بن هلال نیز تویع لعن صادر شد و حسین بن روح نایب سوم آن را اعلام کرد. وی دارای تألیفاتی از جمله کتاب یوم و لیله (شب و روز) و کتاب نوادر (تازه‌ها) است. او مسلک صوفیه را در پیش گرفت و ۵۴ بار به حج رفت که ۲۰ بار آن را پیاده پیمود.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۲۴۴.

۲. همو، الفهرست، به کوشش محمود رامیار، ص ۵۰.

۳. همو، الغیبه، ص ۲۴۵.

۴. کشی، رجال (اختیار معرفة الرجال)، ص ۴۴۹؛ سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ص ۱۲۲.

### ۳. محمد بن علی بن بلال (بلالی)

بلالی نیز یکی دیگر از مخالفان نیابت محمد بن عثمان است. پیش از انحراف، با امام دهم و یازدهم علیه السلام، رابطه نزدیکی داشت و از وکلای مهم به شمار می‌رفت. ابن طاووس او را از سفیران غیبت صغری و از باب‌های معروفی می‌داند که قائلین به امام حسن عسکری علیه السلام در آنان اختلاف ندارند، اما شیخ طوسی او را در زمره مذمت‌شدگانی می‌داند که ادعای بابیت کردند. جریان او با محمد بن عثمان و درخواست اموالی که از امام نزد وی بود، معروف است تا جایی که از امام مهدی (عج) توقیعی درباره وی صادر گردید.<sup>۱</sup>

### ۴. محمد بن احمد بن عثمان (ابوبکر بغدادی)

ابوبکر بغدادی، پسر دایی محمد بن عثمان (نایب دوم) است که در بیسوادی و ناجوانمردی شهره عام و انحراف او در نزد محمد بن عثمان به اثبات رسیده بود. شیخ طوسی می‌نویسد: جمعی از خواص صحابه در مجلس محمد بن عثمان در روایات ائمه بحث و گفتگو داشتند که ناگهان محمد بن احمد وارد آن مجلس شد. سفیر دوم، دستور قطع مذاکره را داد و گفت: ساکت باشید که این جنایتکار جزء اصحاب شما نیست.<sup>۲</sup>

محمد بن احمد پیش از ورود به بغداد، مدعی نیابت نبود. به طوری که وقتی گروهی از علمای شیعه درباره ادعای او از وی توضیح خواستند منکر شد و قسم یاد نمود که ادعایی ندارد و گفت: من لیاقت این عنوان را ندارم. بزرگان شیعه نیز به منظور امتحان، اموالی برایش فرستادند، ولی وی نگرفت و گفت: گرفتن هر مقدار پول به

۱. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۶۰ - ۲۶۱؛ سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۷۰ - ۲۷۱.

عنوان وکالت بر من حرام است. اما پس از آمدن به بغداد تغییر روش داد و از گروه شیعیان بغداد جدا شد و مردم را پس از خویش به ابودلف حواله داد و وصیت کرد.<sup>۱</sup> محمد بن احمد، مدتی از طرف یزیدی در بصره وکالت داشت و در آن سیمت، اموال بسیاری به چنگ آورد. سپس گروهی از وی شکایت کردند، یزیدی نیز اموال او را مصادره کرد و سرانجام بر اثر ضرباتی که بر سرش زدند چشمانش آب آورد و پس از چندی درگذشت.<sup>۲</sup>

#### ۵. ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی

ابوجعفر از جمله کسانی است که با حسین بن روح، نایب سوم به مخالفت برخاست و به تأسیس مذهب جدیدی اقدام کرد. وی از قریه شلمغان از قراء واسط بود و او را العزاقر<sup>۳</sup> و پیروانش را نیز به همین مناسبت عزاقریه خوانده‌اند. این شخص از کتاب بغداد و از نویسندگان شیعه بود. پیش از مخالفت با حسین بن روح، در نزد شیعیان مقام بزرگی داشت و از نوشته‌های او شیعیان استفاده می‌کردند. زمانی که حسین بن روح پنهان زیستی را آغاز کرد، شلمغانی را به نیابت خویش منصوب کرد. وی در این دوران، میان حسین بن روح و شیعیان رابط و سفیر بود و توفیعات حضرت قائم (عج)، به وسیله حسین بن روح به دست شلمغانی می‌رسید. مردم نیز در برطرف کردن نیازها و حل مشکلات خود به او مراجعه می‌کردند. تاریخ خروج او از تبعیت حسین بن روح درست معلوم نیست، زیرا نمی‌دانیم که ابن‌روح در چه تاریخی در خفا می‌زیسته است. البته از منابع چنین استنباط می‌شود که دوره پنهان‌زیستی او با شروع دوران وزارت حامد بن عباس مصادف بوده است، و ایام

۱. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ۲۷۱.

۳. در منتظم ابن جوزی، ج ۶، ص ۲۷ العزاقیر؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۹۰ القراقر؛ نهایت الارب، ج ۲۳، ص ۱۲۴ العراقد؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۹۱ القراقر آمده است.

وزارت حامد از جمادی الآخر سال ۳۰۶ تا ربیع الآخر ۳۱۱ طول کشیده است.<sup>۱</sup> اما شیخ طوسی نوشته است که شلمغانی هرگز از جانب ابن روح، نه باب بود و نه سفیر، بلکه وی یکی از فقها بود که به کفر و الحاد روی آورد و از این جهت توقیعی به دست ابن روح، مبنی بر لعن و برائت از وی و پیروانش صادر گردید.<sup>۲</sup>

به هر حال شلمغانی در سال ۳۲۲ در عالم تشیع مذهبی ایجاد کرد که بر اساس آن قائل به تناسخ و حلول خداوند در اجساد دیگر می شد.<sup>۳</sup> وی ترک عبادت و نکاح محارم را مباح اعلام نمود.<sup>۴</sup> و توانست گروهی از شیعیان، از جمله محسن ابوالحسن فرزند ابن فرات و زیر را به خود متمایل کند.<sup>۵</sup> از جمله کسان دیگری که به او پیوستند، ابراهیم بن محمد بن ابی عون، عالم و ادیب شیعه بود. وی کتابی تحت عنوان «تشبیهات» تألیف کرده است. ابراهیم از معدود کسانی بوده که درباره شلمغانی غلو می کرد و بر آن اعتقاد بود که خداوند در آدم، شیث و سایر انبیا، اولیا و اوصیا به ترتیب حلول کرده تا در جسد امام حسن عسکری علیه السلام و سپس در قالب شلمغانی قرار گرفته است. به همین دلیل وی و پیروانش، حرم و اموال خود را برای استفاده شلمغانی مباح می دانسته اند.<sup>۶</sup>

سرانجام به دلیل همین اعتقادات منحط، توقیعی مبنی بر لعن شلمغانی از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) صادر گردید و ابن روح (۳۱۲ق) از محل زندان خویش، در خانه مقتدر، نامه ای به ابوعلی بن همام نوشت که چون در دست دشمن اسیر است از امام خواست که توقیع مربوط به شلمغانی منتشر نشود، ولی حضرت دستور داد آن را انتشار دهند.<sup>۷</sup>

۱. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۱۹۶؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۲، ۲۲۳.

۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۵۰.

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۱۰۳.

۴. صلاح الدین خلیل بن ابی بک صدقی، الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۵. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۱۰۳.

۶. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۱۵.

۷. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۶۸.



### دستگیری و قتل شلمغانی

پس از انتشار عقاید شلمغانی و صدور لعن از ناحیه امام مهدی (عج)، شیعیان از او روی برتافتند. دستگاه خلافت نیز که چنین اندیشه‌هایی را برای تشکیلات خویش زیان بار می‌دانست به تعقیب وی پرداخت و سرانجام او را در سال ۳۲۲ در حالی که از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌گریخت دستگیر کرده و به زندان انداختند.

ابن مقله وزیر از پیروان مهم او، چون: حسین بن قاسم بن عبدالله، ابراهیم بن محمد، ابن شیث زیات و احمد بن محمد بن عبدوس، نامه‌هایی به دست آورد که همه او را به خطاب‌هایی که لایق شأن خداوند است، خوانده بودند. آن مدارک را در حضور خلیفه به مردم نشان دادند و صحت آنها به اثبات رسید و شلمغانی نیز اقرار کرد که آن مدارک از پیروان اوست، ولی مضامین آنها را رد کرد و از مکتب خویش دست کشید و اظهار اسلام نمود.<sup>۱</sup>

ابن کثیر می‌نویسد: وی در آغاز منکر اتهامات شد، ولی در مرحله دوم محاکمه به چیزهایی اقرار نمود. قضات از او خواستند که از آن چه می‌گوید توبه کند، اما شلمغانی حاضر به توبه نشد.<sup>۲</sup>

ابن عون و ابن عبدوس را که از طرفداران وی بودند، به حضور شلمغانی آوردند. خلیفه دستور داد که شلمغانی را سیلی زنند. احمد بن عبدوس او را سیلی زد، ولی ابن ابی‌عون، ریش شلمغانی را بوسید و او را، «الهی، سیدی و رازقی» خطاب کرد. سرانجام با آن که شلمغانی ربوبیت خود را انکار کرد، فقها و قضات خون وی را مباح اعلام کردند و همراه ابی‌عون به دار آویخته شد.

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۲۴-۲۲۵؛ صلاح‌الدین خلیل‌بن ابی‌بکر صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۲. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۱۷۹.

و سپس اجساد هر دو را به آتش سوزاندند.<sup>۱</sup>

### تألیفات شلمغانی

شلمغانی حدود نوزده جلد کتاب نوشته است که برخی از آنها، که پیش از انحراف نوشته شده، در نزد شیعیان از کتب معتبر به شمار می‌رفته است. از جمله کتاب‌های وی، کتاب التکلیف است که پیش از انحراف تألیف شده است. گروهی از شیعیان بغداد آن را نزد حسین بن روح بردند. وی آن را خواند و گفت: جز در دو - سه مورد و موضوع، بقیه مطالب را از ائمه روایت کرده و چیزی دیگر خلاف شرع در آن نیست.<sup>۲</sup>

پس از آن که ارتداد او ثابت شد و لعن وی صادر گردید، گروهی از شیعیان، به حسین بن روح مراجعه کردند و گفتند: خانه‌های ما از کتاب‌های شلمغانی انباشته است، با آن کتاب‌ها چه کنیم؟ ابن روح پاسخ داد: جواب من، عین جوابی است که امام ابو محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام در خصوص کتب بنی فضاال به مردم داد. ایشان گفتند: آن چه را روایت کرده‌اند بگیرند و آن مطالبی که به رأی خویش آورده‌اند، رها کنید.<sup>۳</sup>

فهرست آثار مکتوب شلمغانی به شرح زیر است:

۱. کتاب التکلیف: چنان که بیان شد، این کتاب را در دوران اعتدال و پاکی خویش نوشته است. در این کتاب، حدیثی در باب شهادت آمده است که مورد قبول علما نیست. شلمغانی می‌نویسد: جایز است که شخص در صورتی که برادرش یک شاهد بیشتر نداشته باشد به نفع او شهادت

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۱۰۳ - ۱۰۴، شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۴، ص ۱۱۵ - ۱۱۶؛

عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۶۷؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۳۰.

۳. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۳۲.

دهد؛<sup>۱</sup> ۲. کتاب التأدیب: ابن روح آن را برای علمای قم فرستاد و تمام مطالب آن مورد تأیید قرار گرفت جز نظر شلمغانی درباره صاع (پیمانهای در حدود ۳ کیلوگرم) در فطریه؛<sup>۲</sup> ۳. کتاب الأوصیاء: شیخ طوسی در الغیبه از آن نام می‌برد؛<sup>۳</sup> ۴. الغیبه: که شیخ طوسی در کتاب الغیبه از آن یاد کرده است؛<sup>۴</sup> ۵. کتاب الحاسة السادسة (حس ششم): این کتاب دستور دینی پیروان او به شمار می‌رفته و موضوع اصلی آن، گویا در رد احکام ادیان سابق بوده است؛<sup>۵</sup> ۶. رساله‌ی ابن همام؛ ۷. ماهیة العصمه؛ ۸. الزاهر بالحجج العقلیه؛ ۹. المباهله؛ ۱۰. المعارف؛ ۱۱. الإيضاح؛ ۱۲. فضل النطق علی الصمت؛ ۱۳. فضائل العمرین؛ ۱۴. الأنوار؛ ۱۵. التسلیم؛ ۱۶. برهان التوحید؛ ۱۷. البدأ و المشیئة؛ ۱۸. نظم القرآن؛ ۱۹. الإمامة الکبیر؛ ۲۰. الإمامة الصغیر.<sup>۶</sup>

شلمغانی، جز این آثار، کتاب‌هایی نیز در صنعت کیمیا تألیف کرده است که ابن ندیم آنها را به شرح زیر نام می‌برد:

۱. کتاب الخائر؛ ۲. کتاب الحجر؛ ۳. شرح کتاب الرحمه نوشته جابر؛ ۴. البرانیات.<sup>۷</sup>  
به هر حال، با وجود این که شلمغانی تألیفاتی داشته و کتاب الحاسة السادسة دستور دینی مکتب وی محسوب می‌شده است. اما از اصول عقاید و دعاوی شلمغانی اطلاع دقیقی نداریم، زیرا از وی و پیروانش سندی در دست نیست و آن چه مخالفان نقل کرده‌اند، هم مختصر و هم به تهمت و غرض آلوده است. مسلم این است که شلمغانی،

۱. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۱۷۳.

۲. همو، الغیبه، ص ۲۴۰.

۳. همان، ص ۲۰۸.

۴. همان، ص ۲۴۰.

۵. ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه دانا سرشت، ص ۳۲۱؛ ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ترجمه محمد جواد مشکور، ص ۱۹۱.

۶. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۳۰ - ۲۳۱.

۷. ابن ندیم، الفهرست، تحقیق رضا تجدد، ص ۴۲۵.

مانند حسین بن منصور حلاج از حلولیه بوده است و حسین بن روح، نایب سوم نیز، به صراحت او را از پیروان حلاج می‌شمارد.<sup>۱</sup> چون ابن‌روح مورد اعتماد شیعیان بوده است، بنابراین در انحراف شلمغانی تردیدی باقی نمی‌ماند.

## ۶. حلاج

حسین بن منصور حلاج یکی از مدعیان نیابت است. در این بحث قصد این نداریم که به شرح حال و دیدگاه‌های وی به پردازیم، بلکه هدف، بیان چگونگی ادعای سفارت اوست. حلاج، صوفی معروف، پس از آن که وارد بغداد گردید، تصمیم می‌گیرد که از راه رابطه نسبی، خود را به اسماعیل بن علی نوبختی که از بزرگان و علمای شیعه بوده، نزدیک کند، اما چنان که شیخ طوسی در کتاب الغیبه به تفصیل، شرح مرادۀ او با نوبختی را آورده است، از نوبختی دست کشید و دیگر قاصدی به نزد وی اعزام نکرد.<sup>۲</sup>

حلاج سپس راهی قم گردید. وی در آغاز خود را فرستاده امام غایب و وکیل و باب آن حضرت معرفی کرد و معتقد بود که امام دوازدهم از دنیا رحلت کرده است. علی بن حسین بن موسی بابویه (پدر شیخ صدوق) و دیگر شیعیان قم نیز از وی بیزار می‌جویند و او را از آن شهر می‌رانند.<sup>۳</sup>

اگر چه توقیع لعن از طرف صاحب الامر (عج) درباره حلاج صادر نشده است،<sup>۴</sup> اما حسین بن روح وی را منحرف و مدّعی دروغین و کالت می‌دانست. هیأت حاکمه نیز، از آن بیم داشت که مبادا حرکت حلاج پایه‌های حکومت آنان را سست و جامعه را از اصل اسلام منحرف کند. به همین دلیل در زمان خلافت مقتدر دستگیر و به فتوای

۱. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۶۶؛ اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۲۵.

۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۲۴۷.

۳. ابوعلی الحسن تنوخی، نشوار المحاضره، ج ۱، ص ۱۸۷.

۴. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ترجمه محمد امامی، ج ۲، ص ۱۴۵.

علما، محکوم به اعدام شد. حلاج پس از آگاهی از فتوای علما گفت: قتل من جایز نیست، زیرا دین من اسلام و مذهب من تسنن است.<sup>۱</sup> در حالی که حلاج خویش را نماینده امام مهدی (عج) می‌دانست و بغدادی نیز او را شیعه می‌داند.

#### ۷. محمد مظفر معروف به ابودلف

ابودلف از مخمسه<sup>۲</sup> معروف بود و سرانجام به ابوبکر بغدادی روی آورد و از مرام وی دفاع کرد و او را از حسین بن روح نایب سوم برتر دانست. ابوبکر او را جانشین خویش ساخت و از این رو بعد از سمری، وی نیز ادعای سفارت کرد و اصحاب و بزرگان شیعه همین ادعا را دلیل بر دروغگویی او دانستند، زیرا بر اساس توقیع امام، سمری آخرین سفیر بوده است و هر کس بعد از وی ادعای سفارت کند، دروغگو است. بنابراین، ابودلف نیز متهم به الحاد و کفر گردید و سپس دیوانه زنجیری شد و از میدان مبارزه کنار رفت.<sup>۳</sup>

این گروه مدعیانی بودند که در دوران غیبت صغری از میان امت اسلامی سربرآوردند و بر ضد سفیران راستین و ارکان مردمی و در حقیقت بر ضد مهدی موعود (عج) و مصالح بزرگی که ایشان در جامعه دنبال می‌کردند، مسیر انحرافی به وجود آوردند که به خلاصه‌ای از اقدام‌های آنان اشاره شد.

در مبارزه با مدعیان دروغین، چنان که ملاحظه گردید، شیعیان بغداد و نواب به سختی به مقابله پرداختند، اما این سؤال پیش می‌آید که چرا هیأت حاکمه نیز در سرکوبی آنان شرکت کرده و از این مدعیان برای سرکوبی طرفداران ائمه استفاده

۱. همان، ص ۱۴۶.

۲. مخمسه، گروهی از غلات بودند که معتقد بودند، پنج نفر: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، عمرو بن امیه ضمری، از طرف خداوند، حاکم بر اراده جهان می‌باشند. (به نقل از: ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، حاشیه الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۷۱؛ سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۲، ص ۱۲۸).

۳. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه (نسخه خطی)، ص ۲۷۱؛ سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ترجمه محمد امامی، ج ۲، ص ۱۴۷.

نکردند. این موضوع را چنین می‌توان توجیه کرد:

۱. دعوت این گروه به نظر توده مردم، به روشنی برخلاف تعالیم اسلام بود.
۲. توقیعات امام و نقش فعالانه سفیرانش در بغداد، آن چنان حساب شده بود که به حکومت امکان نمی‌داد از آنان (مدعیان) به عنوان پشتوانه‌ای مستحکم بهره‌گیرند.
۳. خلفا از انهدام ارکان حکومت و پراکندگی توده‌های مردم وحشت داشتند، زیرا حکومت، قدرت خویش را بر اساس التزام به اسلام بنا گذاشته بود و از تظاهر به شعارهای اسلامی بهره می‌برد و اگر دعوت‌های انحرافی به صورت علنی وارد شعارهای اسلامی می‌شد. دولت نیز از آن زیان می‌دید.
۴. حکومت در حدود درک و فهم خود، از آن وحشت داشت که مبدا یکی از این مدعیان در بعضی از ارکان مردمی تأثیر گذاشته و آن را به خط مشی ائمه نزدیک سازد، گرچه عنوان سفارت دروغین باشد.
۵. این مدعیان، غالباً از دیدگاه قانونی نبودن و ستمگری هیأت حاکمه با ائمه علیهم‌السلام و سفرا، اشتراک عقیده داشتند، زیرا آنان می‌ترسیدند که خود را به هیأت حاکمه بفروشدند<sup>۱</sup> و توده‌های مردم را که به حکومت بدبین بودند، از دست بدهند.

### خلفای معاصر غیبت صغری و جایگاه سیاسی - اجتماعی شیعیان بغداد

هدف ما در این بخش پرداختن به شرح حال و زندگی سیاسی - اجتماعی خلفا نیست، بلکه بیان زندگی شیعیان درباره علمکرد آنان است. در این روزگار، خانواده امام، هم‌چنان برای دستیابی خلفا به امام قائم (عج) در رنج و زحمت بودند و شیعیان ایشان نیز به تبع این جریان، مورد تعقیب قرار گرفته و از لحاظ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زندگی ناآرام و توأم با مشکلاتی داشتند؛ ولی آنان با وجود تمام سختی‌ها و تحمل نامالیمات، موفق شدند موجودیت و آرمان‌های خویش را حفظ کنند و

۱. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ج ۲، ص ۱۴۹ - ۱۵۰.

به عنوان قدرتی قابل ملاحظه تا زمان ورود دیلمیان به بغداد، به زندگی خویش ادامه دهند.

#### ۱. ابوالعباس احمد، المعتمد بالله (۲۵۶ - ۲۷۹ ق)

هنگام مرگ این خلیفه، نوزده سال از امامت حضرت مهدی (عج) گذشته بود. پیش از این، جعفر برادر امام حسن عسکری علیه السلام مشکلاتی برای خانواده امام عسکری به وجود آورده بود. جعفر کذاب که مردی عشرت طلب بود، برای دستیابی به جانشینی امام، دست به هر کاری می‌زد. وی غالباً از کسان و طرفداران امام یازدهم که فرزندان صغیر غایب آن حضرت، امام عصر را حجت حق بر مردم می‌دانستند، نزد معتمد خلیفه عباسی سخن چینی می‌کرد. از جمله این که وی خلیفه را واداشت تا صیقل، جاریه امام حسن عسکری علیه السلام و مادر امام قائم (عج) را در بند آرد و حضرت مهدی را از وی مطالبه نماید.<sup>۱</sup>

صیقل برای باز داشتن عمال خلیفه از تفحص در امر امام دوازدهم، وجود چنان فرزندی را انکار کرد و مدعی حمل شد. معتمد او را در حرم خویش نگاه داشت و زنان و کنیزان خلیفه و برادرش موفق و خدمه و زنان ابن ابی الشوارب قاضی، مراقب او بودند. این وضع هم‌چنان ادامه یافت تا این که امور خلافت در ۲۶۳ بر اثر پیش آمدهایی، از جمله استیلاي یعقوب لیث بر اهواز و خیال حمله به بغداد و فتنه صاحب الزنج و مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر خلیفه تزلزل یافت و به همین علت، صیقل، مادر امام مهدی را فراموش کردند و او از چنگ عمال خلیفه نجات یافت.

چون میان طرفداران جعفر و صیقل (نرگس) اختلاف و دشمنی شدیدی بروز کرد، حسن بن جعفر کاتب که از اعضای خاندان نوبختی بود، صیقل را در خانه

۱. شیخ صدوق، اکمال الدین، ص ۲۶۲ - ۲۶۳؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۰۸.

خویش پنهان کرد. سرانجام معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹ ق) که او نیز چون متوکل مخالف جدی شیعیان بود او را بعد از بیست سال و اندی که از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام گذشته بود از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون کشید و صیقل در قصر معتضد زیر نظر بود تا در زمان مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ ق) رحلت کرد.<sup>۱</sup>

در آن دوران، علویان ساکن بغداد در نهایت فقر و تنگدستی به سر می بردند. هر کدام از آنان ماهیانه فقط یک دینار مقرر داشتند. گروهی از آنان ناگزیر با خورجین تهی از بغداد کوچ کردند. در زمان معتضد، آن اندک وظیفه و مقرری ماهیانه آنان به ربع دینار تقلیل یافت. جمعیت علویان در آن زمان، چهار هزار نفر بوده اند که دریافتی ماهانه تمام آنان جمعاً هزار دینار بوده است. البته مأخذ، جمعیت علویان ساکن بغداد را مختلف نوشته اند، زیرا بعضی از منابع ۳۳ هزار نفر و برخی ۱۳۰۰ نفر ذکر کرده اند.<sup>۲</sup> که رقم اخیر به حقیقت نزدیک تر است.

در ۲۷۲ شیعیان محله کرخ بر اثر قحطی دست به شورش زدند. در این سال نرخ اجناس، از جمله آرد در بغداد گران شد. دلیل افزایش قیمت آرد، این بود که مردم سامره از ارسال کشتی های حامل آرد به بغداد جلوگیری کردند و «طایبی» یکی از مالکان بغداد نیز مانع از کوفتن خرمن گردید. مردم بغداد، به ویژه شیعیان محله کرخ به سوی خانه طایبی هجوم بردند، اما محمد بن طاهر که از کارگزاران حکومت بود، آنان را از محاصره خانه طایبی بازداشت و شورش شیعیان را فرو نشاند.<sup>۳</sup>

شیعیان و علویان نه فقط از لحاظ اقتصادی و مالی در رنج و تنگنا بودند، بلکه گروهی از آنان نیز در این زمان در زندان به سر می بردند. دوبانی (طبری) ذائبی = گیس دار) یکی از علویان در بند، در ۲۷۲ با گروهی دیگر از جوانان شیعه، بازدن نقب از زندان مطبق در بغداد فرار کرد. چون دروازه های شهر بسته بود، او و همراهانش

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۲. آدامز، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ترجمه علی رضا ذکاوتی فراگزلو، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۵۰-۱۵۱.



دستگیر شدند و «موفق» که در آن زمان در واسط بود، دستور داد دست و پای دوبانی علوی را وارونه قطع کنند و بقیه را مجدداً به زندان مطبق برگردانند.<sup>۱</sup>

## ۲. ابوالعباس المعتضد بالله (۲۷۹-۲۸۹ ق)

معتضد در بیست و نهمین سال امامت حضرت قائم (عج) درگذشت. وی جز دستگیری صیقل جهت دستیابی به امام مهدی (عج) در مجموع با ملایمت رفتار می‌کرد و از فضایل حضرت علی علیه السلام و مذمت امویان سخن می‌گفت.

معتضد در ۲۸۴ به فکر صدور فرمانی بر لعن معاویه، بر منابر برآمد، اما وزیرش، عبیدالله بن یحیی بن خاقان از شورش اهل تسنن به هراس افتاد و نامه‌ای به خلیفه نوشت که در آن از مصایب و معایب این فرمان سخن رفته بود. قاضی یوسف بن یعقوب نیز به معتضد گوشزد کرد که نشانه‌های آشوب، به گوش می‌رسد. معتضد گفت: اگر اهل سنت دست به کاری زنند، شمشیر در میانشان خواهم گذاشت. قاضی گفت: با علویان چه می‌کنی؟ که اگر چنین شود، از گوشه و کنار سر برآورند و اگر مردم فضایل اهل بیت به گوششان برسد به طرف آنان متمایل شوند.<sup>۲</sup> معتضد با شنیدن این توجیهاات از صدور فرمان لعن معاویه دست کشید.

به هر حال، معتضد هم‌چنان در مورد فرزندان حضرت علی علیه السلام مهربان و مشفق بود. محمد بن زید، هر ساله مخفیانه مال و منال بسیاری از طبرستان به بغداد می‌فرستاد تا میان علویان تقسیم نمایند. کارگزار وی در بغداد، شخصی به نام وردان بود. او را با سی هزار دینار که از طبرستان ارسال شده بود دستگیر کردند و به نزد خلیفه بردند، اما معتضد فرمان داد، پول را به وردان بازگردانند تا بین علویان تقسیم کند. وی به کارگزاران محمد بن زید در بغداد فرمان داد تا از آن پس، وجوهی که برای

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۳۴۵-۳۴۶.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۸۳؛ شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، تحقیق صلاح الدین منجد، ج ۲، ص ۷۲؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۹.

علویان به آن شهر می‌رسد، علنی در میان آنان تقسیم کنند. معتضد گفت: من علی علیه السلام را به خواب دیدم که مرا در نیکی کردن به فرزندانش سفارش کرد.<sup>۱</sup>

با وجود رفتار مسالمت‌آمیز با شیعیان در دوره معتضد، آنان در گوشه و کنار اگر فرصتی پیش می‌آمد، از ابراز مخالفت خودداری نمی‌کردند. در سال ۲۸۴ مردم محله‌های بغداد، به ویژه دو محله شیعه نشین باب الطاق و کرخ، بر غلامان سیاه معتضد شوریدند. مأموران خلیفه، پنج نفر از شیعیان محله کرخ را دستگیر و آنان را بر شتری سوار کرده و در بغداد گرداندند که این پنج نفر پس از یک روز بازداشت، آزاد شدند.<sup>۲</sup>

شاید دلیل روش مسالمت‌آمیز معتضد با شیعیان، این بوده است که وی احساس نمی‌کرد، بنیان خلافتش از جانب آنان مورد تهدید قرار گیرد و الا چنین روشی را در پیش نمی‌گرفت. چنان که پس از دستگیری رئیس قرمطیان که اصل و پایه خلافت معتضد را زیر سؤال کشید، دستور داد او را زیر شکنجه بکشند. این واقعه در سال ۲۸۲ اتفاق افتاد. در آن سال رئیس قرمطیانی که در اطراف کوفه پراکنده شده بودند، دستگیر و نزد معتضد فرستادند. معتضد از آن قرمطی پرسید:

آیا شما بر این باورید که خدا در شما حلول کرده است؟ آن مرد گفت: اگر روح خدا در ما حلول کرده باشد به تو ضرری نمی‌رساند و اگر روح شیطان هم در ما حلول کرده باشد به تو فایده‌ای نمی‌رساند. پس تو از امری که مربوط به خودت نیست، پرسش مکن و از موضوع مربوط به خویش از من سؤال کن: معتضد گفت: درباره موضوع مربوط به من چه می‌گویی و نظرت چیست؟ آن مرد گفت: من گویم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دار فانی را وداع گفت، پدر بزرگ شما، عباس زنده بود. آیا او ادعای خلافت کرد؟ و آیا کسی از صحابه پیامبر با او بیعت کرد؟ وانگهی، پیش از مرگ ابوبکر، دیدیم

۱. مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۳۶۸؛ علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۸۸.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۸، ص ۱۸۳.

که وی عمر را به جانشینی برگزید. در صورتی که ابوبکر موقعیت عباس را می دانست. اما وی را جانشین خویش نکرد.

آن گاه که عمر برای جانشینی خود اقدام کرد، امر خلافت را در یک شورای شش نفری مقرر نمود، ولی عباس را حتی جزء آن شش نفر قرار نداد. پس به چه دلیل خود را شایسته خلافت می دانی، در صورتی که صحابه پیامبر به اتفاق، پدر بزرگ شما را شایسته این مقام ندانستند.<sup>۱</sup> معتضد چون توان مناظره در خود ندید و آن قرمطی، اساس خلافتش را زیر سؤال کشیده بود، دستور داد وی را با شکنجه به قتل رسانند.

### ۳. ابو محمد علی المکتفی بالله (۲۵۹ - ۲۸۹ ق)

مکتفی بیش از شش سال خلافت نکرد و در سی و پنجمین سال غیبت صفغرای حضرت مهدی (عج)، درگذشت. وی پس از مستقر شدن در قصر حسنی، بنا به اشاره معتضد به هنگام مرگ، دستور داد عمر و لیث را که در زندان بود بکشند. مکتفی دستور داد زیر زمین هایی (مطبق هایی) را که پدرش ساخته بود، ویران کنند. در زمان وی قرامطه در سرزمین های خلافت، به راهزنی و حمله به حاجیان مشغول بودند که با فرستادن لشکری به سراغ آنان، موقتاً سرکوب شدند.<sup>۲</sup>

در دوران مکتفی، عبدالله بن احمد بن حنبل، محدث و ثلعب، نحوی معروف و بزاز، مؤلف مسند و محمد بن نصر امام مروزی و ابو جعفر ترمذی، پیشوایان شافعیان عراق پا گرفتند.<sup>۳</sup>

مآخذ موجود هیچ گونه اطلاعی از چگونگی زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان در دوران حکومت مکتفی به دست نمی دهند. و آن چه مسلم است، شیعیان مانند گذشته روزگار می گذرانده اند.

۱. ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ترجمه تاج پور و...، ص ۲۱۵-۲۱۶.

۲. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۹۴-۹۵.

۳. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۳۱، ص ۳۸۵.

#### ۴. ابوالفضل جعفر المقتدر بالله (۲۹۵ - ۳۲۰ ق)

مقتدر در شصتمین سال غیبت صغری درگذشت. دوره خلافت وی یکی از ادوار نکبت بار ایام حکمرانی عباسیان است، زیرا در زمان این خلیفه که مردی ضعیف‌النفس، شهوت پرست و بی‌اراده بود، اختیار کارها به دست مادر و دیگر زنان حرم‌سرا و عمال دیوانی و منشیان و غلامان و رؤسای لشکری افتاد. آنان گروهی مغرض، طماع و جاه طلب بودند و پیوسته بر ضد یکدیگر توطئه می‌کردند.

از جمله مسائلی که رقابت میان آنان را افزایش می‌داد، موضوع اختلاف بین شیعه و سنی بود، زیرا مقتدر مانند مأمون به فرزندان و نوادگان حضرت علی علیه السلام تمایل داشت و آل فرات نیز که چند بار در زمان وی وزارت و مشاغل دیوانی را در دست گرفتند از شیعیان طرفداری می‌کرده و به بنی‌عباس و آل علی مرتب مقررری پرداخت می‌کردند. تعداد مخالفان اهل سنت، به ویژه شیعیان در سایه حمایت آل فرات رو به افزایش گذاشت و همین عامل، رقیبان سنی مذهب آل فرات را در مواقعی که از ضعف نفس خلیفه بهره‌جسته و روی کار می‌آمدند، به شدت عمل و سخت‌گیری، در مورد شیعیان وامی‌داشت و مهم‌ترین این‌گونه کشمکش‌های سیاسی و مذهبی، دشمنی میان دو خاندان آل جراح و آل فرات بود که عمال خلیفه و شخص وی و طرفداران این خاندان وزارت طلب، برای کسب ثروت و دستیابی به اهداف خود، آتش اختلاف را دامن می‌زدند و دارایی و آبروی کسانی را که خود بر سر کار آورده بودند، از بین می‌بردند و باز از آنان دلجویی و آن‌گاه همین بازی را تکرار می‌کردند.<sup>۱</sup>

#### مقتدر و شیعیان

مقتدر پس از رسیدن به خلافت، پانزده هزار دینار میان علویان تقسیم کرد و

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۹۷-۹۸؛ هندوشاه بن سنجر نخجوانی، تجارب السلف، ص ۲۰۰.

مقرری آنان را افزایش داد.<sup>۱</sup> وی دستور داد کسانی که حق الناس به گردن آنان نیست با نظر و رأی محمد بن یوسف قاضی از زندان آزاد شوند.<sup>۲</sup> این رفتار پس از چندی در مورد شیعیان تغییر کرد. مخالفان در سال ۳۱۳، که شیعیان جهت برگزاری نماز و مذاکره، در مسجد برائا گرد هم آمده بودند، به مقتدر گزارش دادند که آنان برای سب و لعن صحابه و نافرمانی و طغیان علیه خلیفه در آن مسجد جمع شده‌اند. مقتدر نیز فرمان داد که روز جمعه هنگام نماز، آن مسجد را ویران کنند. مأموران خلیفه بر اساس دستور وی مسجد را ویران کردند و هر کس در آن بود دستگیر کردند و مورد ضرب و شتم قرار دادند و به زندان طولانی مدت محکوم کردند. مقتدر پس از ویرانی مسجد برائا دستور داد آن را به گورستان تبدیل و گروهی از موالی را در آن دفع کنند.<sup>۳</sup>

مسجد برائا تا ۳۲۸ هم چنان مخروبه بود. در آن سال مسجد برائا، به وسیلهٔ بجکم (در زمان راضی) دوباره به عنوان پایگاه شیعیان بازسازی شد.<sup>۴</sup> در زمان متقی نیز به فرمان وی، منبری را که نام هارون الرشید بر آن نوشته شده بود، در آن مسجد قرار دادند و مردم مجدداً در آن نماز جمعه برپا داشتند.<sup>۵</sup>

اتهام دیگری که به شیعیان زدند و بر اساس آن مسجد برائا ویران گردید، این بود که آنان با قرامطه مکاتبه دارند و به نام محمد بن اسماعیل، که بین کوفه و بغداد قیام کرده است، دعوت می‌کنند و شیعیان او را به عنوان «مهدی» قبول دارند. مقتدر نیز از فقیهان اهل سنت خواست که فتوای خویش را در مورد مسجد برائا اعلام کنند. آنان نیز فتوا دادند که آن مسجد، مسجد ضرار است.<sup>۶</sup>

علویان در ۳۰۴ پس از به وزارت رسیدن علی بن فرات، به دلیل این که از لحاظ

۱. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۱۷.

۲. همان جا

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۱۹۵.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۰۹؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۱۹۵.

۵. ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۱۹۵؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۱۵۲.

۶. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۰۹؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۱۹۵.

ارزاق در تنگنا بودند، صورت‌های خویش را سیاه کرده از گرسنگی و قحطی فریاد می‌زدند: «الجوع الجوع».<sup>۱</sup> آنان به دور ابن فرات گرد آمدند دربارهٔ عدم پرداخت مقرری، به وی پرخاش کردند. ابن فرات به همراهانش دستور داد که در این باره با علویان جدل نکنند. چون پرخاشجویی و اعتراض علویان اوج گرفت، مقتدر از آنان ناخشنود گردید و دستور داد از ورود بزرگان علوی به دارالخلافه جلوگیری شود. گروهی از پیران علوی به نزد ابن فرات رفتند و ابن فرات نیز با خلیفه مذاکره کرد و او را در مورد علویان بر سر مهر آورد.<sup>۲</sup>

دو سال پس از این واقعه، یعنی در ۳۰۶ مجدداً گروهی از علویان که مقرری آنان به تأخیر افتاده بود به علی بن عیسی، کاتبِ حامد بن عباس (وزیر) حمله کردند. آنان او را از اسب به زیر کشیدند و روپوش لباس وی را دریدند. سرداران، وزیر را از دست علویان نجات دادند و با آنان به نبرد پرداختند که در نتیجه سران علویان به سختی مضروب شدند. مقتدر پس از آگاهی از این شورش، فرمان داد سران شیعه را به زندان بصره انتقال دهند. پیش از سوار کردن آنان بر کشتی‌ها، همه را تازیانه زدند. «سبک طولونی» امیر بصره، علویان را در خانه‌ای نزدیک به زندان جای داد و در نهران با آنان خوش رفتاری نمود و اموالی میان آنان تقسیم کرد. پس از چندی، فرمان آزادی علویان از سوی مقتدر صادر شد. امیر بصره نیز آنان را با زورقهایی که اجاره کرده بود، به بغداد باز فرستاد و آنان مورد دلجویی قرار گرفتند.<sup>۳</sup>

علت اصلی این شورش‌ها و قیام‌ها، عملکرد وزرا و سرداران مقتدر بود. به عنوان مثال: حامد بن عباس، اگر چه در آغاز وزارت، روش پسندیده‌ای با علویان و شیعیان در پیش گرفت، ولی چندی نگذشت که تغییر روش داد. وی نه فقط به دادخواهی

۱. مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۳۷۷؛ قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۴۳.

۲. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۴۳.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۱۴۷؛ قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۵۳.

مظلومان علوی و شیعی رسیدگی نمی‌کرد، که کارش به کفر‌گویی نیز کشیده شد؛ چون در حق پیامبر ﷺ سخن ناروا می‌گفت. به همین دلیل گروهی از بزرگان شیعه از جمله بدر عجمی و حسین بن حمدان او را به قتل رساندند.<sup>۱</sup>

مدعیان انتساب به آل علی ﷺ به دلیل ارزش و اعتباری که خاندان پیامبر ﷺ در میان مردم بغداد و شیعیان داشتند، برخی از فرصت طلبان و سودجویان به دروغ، خود را به خاندان علی ﷺ منسوب می‌کردند.

در ۳۰۲، در زمان مقتدر، شخصی که خود را از فرزندان حضرت علی ﷺ می‌خواند، تقاضای ملاقات با خلیفه نمود و اظهار داشت که پندی برای او دارد که باید به شخص خلیفه بگوید. کارگزاران، او را نزد مقتدر بردند. در این ملاقات گفتگویی صورت گرفت که هیچ‌کس از آن آگاهی نیافت. مقتدر از ابن طومار نقیب طالبیان و پیران خاندان ابوطالب خواست که به سخنان آن مرد گوش فرا دهند. ابن طومار به همراه گروهی از علویان به دیدن مدعی رفتند و از نسب او پرسش کردند. وی خویش را محمد بن حسن بن علی موسی بن جعفر معرفی کرد. ابن طومار گفت: حسن فرزندی نداشته است و گروهی نیز بر این اعتقاد بودند که حسن فرزندان‌ی داشته است.

سرانجام، تصمیم بر این شد که شمشیر وی را، که مدعی بود از بادیه (صحرا) آورده است، به نزد شمشیرسازان محله الطاق بغداد ببرند. بدین طریق پدر وی که «ضبعی» نام داشت شناسایی گردید. مدعی از سخن گفتن باز ماند. وزیر مقتدر به دلیل التماس پدرش او را بخشید، اما علویان، رأی او را نپذیرفتند. بنابراین، جهت عبرت دیگران در روز عرفه او را بر شتری نشانند و در دو سوی بغداد گرداندند و سپس به زندان افکندند.<sup>۲</sup>

۱. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۳۴-۳۵.

در ۳۱۲ نیز، شخصی که خویش را محمد بن اسماعیل از فرزندان امام جعفر صادق علیه السلام می خواند، گروه بسیاری را بین بغداد و کوفه به دور خود گرد آورد، اما احمد بن سعید، حاجب ابوالقاسم خاقانی بالشکری به جنگ وی شتافت که در این گیر و دار، عده‌ای کشته شدند و بقیه فرار کردند.<sup>۱</sup>

#### ۵. ابو منصور محمد، القاهر بالله (۳۲۰-۳۲۲ ق)

قاهر پس از کشته شدن مقتدر، در ۳۲۰ به خلافت رسید. یکی از سرداران به نام مونس، در نظر داشت ابوالعباس فرزند مقتدر را به خلافت برگزیند، اما اسحاق نوبختی که به تشییع گرایش داشت با پیشنهاد او مخالفت کرد و سرانجام مونس را راضی نمود ابو منصور محمد بن معتضد ملقب به قاهر را به خلافت برنشانند. نوبخت در این جریان به کسی می مانست که به دست خویش گور خود را می کند، زیرا بعد از چندی، نوبخت به فرمان قاهر کشته شد.<sup>۲</sup>

قاهر دو سال بیشتر خلافت نکرد و در شصت و دومین سال پس از غیبت صفری، بر کنار گردید. منابع از موقعیت شیعیان بغداد در زمان او اطلاعی به دست نمی دهند، ولی مسلماً شیعیان نیز مانند سایر گروه‌های مذهبی بغداد، از شیوه حکومت وی در رنج بوده‌اند.

#### ۶. ابوالعباس احمد، الراضی بالله (۳۲۲-۳۲۹ ق)

در زمان راضی، مسجد برائا که در زمان مقتدر با خاک یکسان شده بود بنا به تقاضای شیعیان، به وسیله بجکم، دوباره با آجر و گچ بنا گردید. سقف آن مسجد را با تخت منقش از چوب ساج پوشاندند و به وسعت مسجد نیز افزوده شد. سپس به

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۱۸۹.

۲. ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۴، ص ۱۴.



دستور بجکم، نام راضی، خلیفه عباسی را بالای سردر مسجد نوشتند.<sup>۱</sup> در این زمان، بزرگان شیعه نیز در حل بعضی از مشکلات با دستگاه خلافت همکاری می‌کردند. از جمله، در ۳۲۷ مردم از ترس قرامطه، مراسم حج را تعطیل کردند. آنان شریف ابوعلی محمد بن یحیی علوی، نقیب را به شفاعت نزد قرامطه فرستادند. قرامطیان که او را به خاطر کرامت و شجاعتش دوست می‌داشتند، میانجیگری وی را پذیرفتند. بر اساس قراردادی که ابوعلی با آنان منعقد کرد، قرار شد در مقابل ایجاد امنیت، حجاج از هر شتر پنج دینار و از هر بار شتر هفت دینار به قرامطیان پرداخت گردد.<sup>۲</sup>

راضی برای بازسازی محله کرخ شیعه نشین، که بر اثر حریق خسارت زیادی دیده بود، نیز مبلغ پنج هزار دینار پرداخت کرد.<sup>۳</sup> سرانجام راضی در ۳۲۹، یعنی در شصت و نهمین سال پس از غیبت صغری درگذشت.

#### ۷. ابواسحاق ابراهیم المتقی لله (۳۲۹-۳۳۳ ق)

در زمان مرگ راضی، بجکم سردار معروف وی در کوفه به سر می‌برد. او پس از آگاهی از درگذشت خلیفه، نامه‌ای به بغداد فرستاد که منشی وی به همراهی ابوالقاسم سلیمان، وزیر راضی، علویان، گروه قضات، عباسیان و بزرگان شهر بغداد، طی جلسه‌ای با یک‌دیگر تصمیم بگیرند چه کسی برای خلافت مناسب است. آن گروه که علویان و بزرگان شیعی نیز در آن شرکت داشتند، به اتفاق آرا، ابراهیم فرزند مقتدر را برگزیدند و به او لقب المتقی لله دادند.<sup>۴</sup>

در زمان متقی شیعیان نقش بیشتری در امور سیاسی به دست آوردند. آنان علاوه بر

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۳۱۷.

۲. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۸۹.

۳. صلاح الدین خلیل بن ابیک صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۹۷.

۴. ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۲۳۱.

حضور فعال در انتخاب خلیفه، در دستگاه خلافت نیز نفوذ کردند، چنان که متقی در ۳۳۰ علی بن حسن حمدانی شیعه را خلعت داد و لقب ناصرالدوله به او عطا کرد و برادرش ابوالحسن را نیز لقب سیف الدوله داد. آنان بعدها در موصل و اطراف آن دولتی شیعی تشکیل دادند که خود جای بحث جداگانه‌ای دارد.

علی بن حسن حمدانی، کار را از اصلاح سکه آغاز کرد و به دستور وی، علاوه بر جمله «محمد رسول الله»، عبارت «صلی الله علیه و آل محمد» نیز بر سکه افزوده شد. اما وضع بغداد در دوره حمدانیان شیعی، بهتر از دوره‌های امیرالامراهای پیشین نبود. دزدان در شهر فراوان شدند و به خانه‌های اغنیا دستبرد می‌زدند.<sup>۱</sup>

بنابراین، حمدانیان شیعی در برابر نابه‌سامانی‌ها و همچنین وجود ترکان جنگ‌آزموده نتوانستند مدت زیادی دوام آورند و پس از یک سال، ناچار بغداد را به سوی موصل ترک کردند. متقی نیز مقام امیرالامرای را به توزون ترک سپرد.<sup>۲</sup> در این زمان (۳۳۲ق) بوئیان تقریباً بر بیشتر مناطق ایران مستولی شده بودند و بغداد در آشوب به سر می‌برد. متقی از بغداد به موصل فرار کرد، ولی توزون با حيله او را به بغداد کشاند و بعد دستگیر کرد و چشم‌هایش را میل کشید.<sup>۳</sup> آن واقعه در سال ۳۳۳ اتفاق افتاد که تا آن تاریخ، هفتاد و پنج سال و هشت ماه از غیبت حضرت قائم (عج) می‌گذشت که چهار سال و هشت ماه آن، در دوران پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام و مدت ۷۱ سال امامت ایشان در دوره غیبت صغری بوده است.<sup>۴</sup>

۱. حسین ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۳، ص ۳۹۸.

۲. علی بن الحسین مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۳۹۸.

۳. مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۳۷۹؛ هندو شاه بن سنجر نخجوانی، تجارب السلف، ص ۲۱۹.

۴. طبرسی، نجم الثاقب، ص ۳۶.

### منصب نقابت و نقیبان علوی

#### سیری در تاریخ نقابت و وظایف نقیب

نقیب به معنای عام کلمه، به کسی اطلاق می‌شد که سرپرستی گروه معینی را به عهده داشته باشد. قدیمی‌ترین زمانی که کلمه نقیب در این مفهوم به کار رفته سال ۱۶۳ در زمان خلافت مهدی عباسی است. که در آن زمان نقیب به سرپرست گروهی از سپاهیان اطلاق می‌شده است. اما نقیب در معنای خاص کلمه، در اوایل خلافت عباسیان ایجاد شد. آنان کسانی را به عنوان نقیب (شریف)<sup>۱</sup> انتخاب می‌کردند تا به امور علویان و عباسیان رسیدگی نمایند.<sup>۲</sup>

دو شاخه رقیب، یعنی سادات طالبیان و عباسیان که گروه دوم، به ناحق به خلافت دست یافته بودند تا قرن چهارم، تحت سرپرستی یک نقیب بودند. اما در اواخر آن قرن، هر یک از دو گروه، نقیبی ویژه خویش داشتند که مهم‌ترین دلیل این تحول، رو

---

۱. مقصود از کلمه شریف در آن زمان، همان است که امروزه در ایران اراده می‌شود؛ (سید) یعنی، کلمه شریف منحصرأ به فرزندان حضرت علی علیه السلام و به ندرت به افرادی از آل عباس اطلاق می‌شده است.

۲. زبیر بن بکار، جمهرة نسب قریش و اخبارها، ج ۱، ص ۱۱۱؛ ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۲، ص ۲۳۶.

به افول نهادن ستارهٔ اقبال عباسیان و تقویت جایگاه علویان در جامعهٔ اسلامی بود.<sup>۱</sup> معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ ق) که در زمان خلافتش، توجه و احترام به علویان آغاز گردید، دستور داد از میان آنان سرپرست و نقیبی تعیین گردد.<sup>۲</sup> این اولین بار بود که چنین امتیازی به علویان داده می‌شد. چون این نقیب سرپرستی مردان و زنانی را به عهده داشت که به ابوطالب پدر حضرت علی علیه السلام نَسَب می‌رساندند، به نقیب طالبیان معروف بود. منصب نقابت، معمولاً از جانب خلیفه به شریف‌ترین و دانشمندترین فرد از سادات واگذار می‌شد. نقیب، مانند امام جمعه در اغلب شهرها که گروهی از سادات می‌زیستند، وجود داشت. گاهی یک نقیب برای سرپرستی سادات یک ایالت یا منطقه برگزیده می‌شد و گاهی نقیب بغداد بر نقیب‌های دیگر شهرها نظارت داشت که در این صورت به چنین نقیبی عنوان «نقیب النقباء» داده می‌شد؛<sup>۳</sup> مثلاً، سید رضی که در همین فصل به شرح حال او خواهیم پرداخت، دارای چنین عنوانی بوده است، زیرا وی نقابت دودمان علویان را در سراسر مملکت اسلامی به عهده داشته است. با این تفاسیر چنین استنباط می‌شود که نقابت، شغلی دولتی بوده که فرمان نقابت از طرف خلیفه و یا امیر (پادشاه) برای یکی از سادات واجد شرایط، که از فرزندان حضرت علی علیه السلام باشد، صادر می‌گردید.

متن فرمانی که ابراهیم صابی از طرف مطیع، خلیفهٔ عباسی، به پیشنهاد احمد معزالدوله به نام ابو احمد بن موسی موسوی در سال ۳۵۴ صادر گردیده، در رسائل صابی آمده است. در فرمان ذکر شده به ابواحمد، سفارش شده است که در بزرگداشت و تکریم علویان بکوشد و باکوچکتران مهربان باشد. هر گاه یکی از علویان مرتکب خطایی شد، در کیفر رساندن او شتاب نکند، شاید به راه راست برگردد. اگر به راه

۱. آدامتز، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۱۷۷؛ سید حسین حسینی، بغیة الحائر فی احوال اولاد امام الباقر، ص ۱۸۶.

۲. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۳۳.

۳. سید حسین حسینی، بغیة الحائر فی احوال اولاد امام الباقر، ص ۱۸۸؛ قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۳۳.

راست بازنگشت، آن گاه بر اساس حکم خدا و پیامبر ﷺ او را مجازات کند. با آنان مؤدبانه و متناسب با موقعیتشان سخن گوید؛ دشنام ندهد، نام پدر و مادرشان را به بدی یاد نکند. اسامی آنان را در دفاتر مخصوص ثبت کرده و به مأموران خویش نیز در این مورد تأکید کند تا در نسب ایشان شبهه‌ای به وجود نیاید.

اگر کسی خود را علوی معرفی کند، ولی ادعای او با گواهی شهود به اثبات نرسد، به سختی او را تنبیه کرده و ادعای دروغ مدعی را به آگاهی عموم برساند تا دیگران هوس چنین ادعایی در سر نپرورانند. در مسأله ازدواج فرزندان سادات و اولاد حضرت علی علیه السلام دقت کند تا هر کس با همتا و هم شأن خویش پیوند زناشویی ببندد. اگر از آنان شکایت شود، نباید امتیازی برای علویان در نظر بگیرد، بلکه مطابق حق و عدالت قضاوت کند.<sup>۱</sup>

### انواع نقابت

نقابت بر دوگونه بوده است: نقابت خاصه و نقابت عامه.

**الف) نقابت خاصه:** در نقابت خاصه، نقیب منحصرأ در امور کسانی که تحت نظارت وی بودند، مداخله می‌کرد، اما حق اجرای حد و داوری نداشت. وظیفه عمده نقیب در این نوع نقابت، دقت در حفظ انساب خاندان سادات از جهات مختلف بود که این کار نیاز به علم و آگاهی زیادی نداشت و از جمله شرایط نقابت محسوب نمی‌شد. وظایف نقیب خاصه عبارت بود از:

۱. حفظ انساب علویان (منسوبین به لحاظ قومی و طایفه‌ای و حسب و نسب) اعم از این که آن افراد در میان آنان زندگی کنند و جزء اقوام و خویشان آنان نباشند و یا جزء اقوام آنان بوده، ولی در مکان دیگر زندگی کنند. بنابراین، بر نقیب لازم بود که انساب هر دو گروه را ثبت کند تا نسب آنان به درستی حفظ شود.

۱. ابراهیم صابی، رسائل، تحقیق محمد یوسف نجم، ص ۲۱۷ و پس از آن.

۲. تشخیص ارحام و شناخت حسب و نسب آنان، تا با گذشت زمان، کسی از سلسله انساب بر کنار نماند و از سویی تداخل انساب ایجاد نشود و نام همه به صورت مشخص و روشن، در دفتر دیوان ویژه ثبت گردد.
۳. شناسایی نوزادان پسر و دختر، و ثبت نام ایشان و نیز تشخیص هویت درگذشتگان و ثبت نام آنان، برای جلوگیری از ادعای دیگران در مورد آن میت، از جمله وظایف نقیب خاصه بود.
۴. اتخاذ راه و روشی بر حسب آداب و رسوم متناسب با شرافت انساب آنان و کرامت و رفعت جایگاهشان، تا شکوه و بزرگی آنان افزوده شود و حرمت رسول خدا ﷺ محفوظ بماند.
۵. ممانعت از انجام دادن کار و کسبی که دون شأن آنان بوده و نیز، پیشگیری از تقاضا و خواسته‌های غیر معقول و کم ارزش آنان، تا در انظار مردم خوار و خفیف و مورد تحقیر و ظلم و ستم واقع نشوند.
۶. بازداشتن آنان از ارتکاب به محرمات الهی، زیرا آنان باید در مورد دین و اجرای احکام الهی جدی‌تر از دیگران باشند و اعمالی که دیگران را از ارتکاب به آن منع کرده‌اند، خود مرتکب نشوند تا کسی زبان به بدگویی آنان نگشاید و یا به دلیل ارتکاب به معاصی، خونشان مباح نگردد.
۷. جلوگیری از سلطه جویی و پیشگیری از سوء استفاده از مقام و حسب و نسبشان، زیرا روی آوردن آنان به سلطه جویی، سبب می‌شود به سوی گناه و کینه‌توزی علیه دیگران و کارهای ناپسند کشیده شوند و در نتیجه از مردم نیک‌منش فاصله بگیرند، چون علویان باید به سوی کسانی روی آورند که به آنان گرایش و محبت قلبی دارند و نسبت به دیگران با وفاترند.
۸. یاری به علویان جهت دستیابی به حقوق خود، نقیب باید در زمان دادخواهی علویان به کمک آنان بشتابد تا بتوانند حق خویش را در مقابل دشمن به اثبات رسانند. البته این تلاش‌ها در صورتی صحیح و به جاست که دادگری و یا دادخواهی آنان، از

راه و رسم عادلانه خارج نشود.

۹. تعیین جانشین خویش برای رسیدگی به امور مالی آنان، آن جا که مطالبه حقوق عمومی مطرح است. در مورد سهم هر کدام از خویشاوندان، از سود و یا غنیمتی که اموال عمومی است، بکوشد تا به طور عادلانه بر حسب آن چه خدای تعالی دستور فرموده، میان آنان تقسیم شود.

۱۰. مانع شدن از ازدواج دوشیزگان علوی با کسانی که هم‌شان آنان نیستند. این اقدام جهت حفظ انساب و تعظیم و تکریم در مورد فرزند زادگان پیامبر ﷺ و علی ﷺ صورت می‌گیرد.

۱۱. برعهده گرفتن امور خطاکاران علوی، در صورتی که خطای آنان به مرحله اجرای حد شرعی نرسیده و از جمله، مرتکب قتل نفس نشده باشند. در این صورت نقیب، عذر و پوزش خطاکار را پذیرفته و پس از موعظه و نصیحت از خطای آنان چشم‌پوشی نماید.

۱۲. حفظ و حراست موقوفات تعیین شده، چنان که اصول موقوفات پابرجا بماند و شعبه‌های موقوفات را رشد دهد تا ثمر بخش باشد. نقیب باید به هنگام تقسیم درآمد اوقاف، عدالت را در نظر بگیرد و درآمد املاک وقفی را به کسانی دهد که وقف به آنان اختصاص داده شده است.

به هر حال نقیب موظف است که بر اساس شرایطی که در وقف‌نامه آمده است، عمل کند تا مستحق از حق خویش محروم و یا کسی که حقی ندارد چیزی را صاحب نگردد.

ب) نقابت عامه: نقیب عامه علاوه بر کوشش در حفظ انساب، به امور افراد خاندان علویان نیز رسیدگی می‌کرد، اختلاف‌ها را فیصله می‌داد و در صورت نیاز، حد نیز جاری می‌کرد. شرط چنین نقیبی این بود که عالم و مجتهد باشد.<sup>۱</sup> نقیب عامه علاوه بر

۱. ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب البصری البغدادی، ماوردی، احکام السلطانیه، ص ۹۰-۹۴.

آن که وظایف نقابت خاصه را بر عهده داشت، در پنج مورد دیگر نیز دارای حق اظهار نظر و اقدام بود. ماوردی دانشمند سنی مذهب سده پنجم که همزمان با نقیب النقباء، سید رضی بوده است، آن پنج وظیفه را چنین شرح می دهد:

۱. هر گاه میان سادات علوی نزاعی آغاز گردد، نقیب عامه که سرپرست قانونی آنان است، باید مسأله را حل و فصل نماید و حکم وی نافذ است.

۲. اموال و دارایی یتیمان سادات باید تحت سرپرستی درآید، که تنها نقیب سادات می تواند در آن اموال دخل و تصرف نماید.

۳. اجرای حدود و احکام الهی درباره ساداتی که مرتکب گناه شوند، به عهده شخص نقیب است.

۴. نقیب موظف است که دختران بی سرپرست و زنان بی شوهر سادات علوی را شوهر دهد.

۵. نقیب موظف است که از دیوانگان سادات و کسانی که نیاز به سرپرست دارند، مواظبت کند.<sup>۱</sup>

پس از منصب نقابت، مهم ترین سمت دیگری که از ۳۳۶ به سادات علوی واگذار گردید، منصب امیر الحاجی بود. این سمت در آغاز، ویژه عباسیان بود که برای آنان درآمد سرشاری نیز داشت و تنها در زمان مأمون که علیه برادرش، امین، از علویان یاری خواست، برای نخستین بار، امیرالحاج از میان سادات علوی برگزیده شد و این منصب تنها سه سال بر عهده آنان بود، زیرا از ۲۰۳ به بعد، کار امارت حج، باز به دست سادات عباسی افتاد و تا ۳۳۶ در اختیار آنان بود و از این تاریخ این منصب به نقیب علویان رسید، که هر سال از میان خویش یکی را به امیری حج می گماشتند و تا سقوط بغداد (۴۴۷ یا ۴۵۰ ق) به دست طغرل سلجوقی، این منصب در اختیار آنان بود.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۹۴.

۲. همان، ص ۸۲، ۸۸؛ آدامز، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۲، ص ۱۷۹؛ حسینی، بغیة الحائر فی احوال اولاد امام الباق، ص ۱۸۵ - ۱۸۶.



## نقبا و نقش سیاسی و فرهنگی آنان در بغداد

زندگی سیاسی و فرهنگی نقیبان را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:

دوره اول، که از سال ۱۳۲ - ۳۳۴، سال تسلط احمد معزالدوله بر بغداد، را شامل می‌شود. دوره دوم، شامل دوران حکومت آل بویه است که از ۳۳۴ - ۴۴۷ ادامه داشته است.

در دوره اول، ائمه و پیروان آنان و بالطبع علویان، پیوسته زیر فشار و اختناق قرار داشته و از هرگونه فعالیت سیاسی و فرهنگی، چه آشکار و چه نهان، منع می‌شدند. به همین دلیل بود که به فعالیت‌های زیر زمینی و تقیه روی می‌آوردند. در همین دوران بود که متوکل قبر امام حسین علیه السلام را ویران کرد تا مشتاقان به این بهانه گرد هم نیایند. و نیز اکثر ائمه و پیشوایان، به دستور خلفا، شهید شدند و شیعیان با ستم و تهدید و تحقیر روبه رو بودند.

بنابراین، تا زمان معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ ق) علویان از خویش نقیبی نداشتند و نقیبان از میان بنی عباس گزینش می‌شدند و عباسیان و علویان یک نقیب داشتند و آخرین نقیب مشترک آنان، محمد بن احمد هاشمی، معروف به ابن طومار (م ۳۲۰ ق) بود.<sup>۱</sup> او در سال ۳۰۱ جانشین پدرش احمد بن عبدالصمد (م ۳۰۱ ق) گردید. پس از مرگ احمد بن عبدالصمد، برادرش ام موسی به نقابت رسید که این گزینش با مخالفت علویان روبه‌رو گردید و خلیفه ناگزیر، محمد فرزند احمد بن عبدالصمد را به نقابت برگزید.<sup>۲</sup>

ما از وضع نقیبانی که از زمان معتضد تاروی کارآمدن آل بویه، در آن منصب بوده‌اند، آگاهی نداریم، منابع هم‌زمان و حتی تک‌نگاری‌هایی که تحت عنوان نقبا، در

۱. صلاح الدین خلیل بن ابیک صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۱۰۷؛ مفیز الله کبیر، ماهی‌گیران تاجدار، ترجمه مهدی افشار، ص ۳۱۱.

۲. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۳۳.

دوره‌های بعد نگاشته شده‌اند، چون کتاب موارد الاتحاف فی النقباء والاشراف، تألیف سید عبدالرزاق حسینی، تصویر روشنی از زندگی سیاسی و فرهنگی و حتی شرح حال آنان به دست نمی‌دهند و نقیبان آن دوره ۵۵ ساله، در هاله‌ای از ابهام فرو رفته‌اند که شاید دلیل چنین ابهامی همان جو نامساعد حاکم بر بغداد و نبود چهره‌های برجسته و ممتاز علمی و سیاسی در میان نقیبان باشد.

دوره دوم که از سال ۲۳۳۴ تا ۴۴۷ ادامه داشته، دوره تسلط آل بویه شیعی بر بغداد است. چون امیران این سلسله شیعه بودند، علویان و پیروان نشان، آزادی عمل نسبی به دست آوردند و توانستند همچون پیروان سایر مذاهب، مدارس خاصه شیعه تأسیس کنند، درباره عقاید و مذهب خویش دست به تألیف کتب بزنند، آزادانه به اجرای مراسم مذهبی خویش پردازند و در پایان، به دلیل پیدایی فضای باز سیاسی - مذهبی، علمای مبرزی پا به عرصه وجود نهند. اما در همین دوره نیز منابع موجود، تصویر روشنی از چهره برخی از شخصیت‌های شیعی، از جمله نقیبان را به دست نمی‌دهند و پژوهنده را در پی‌گیری زمان تصدی و شرح حال آنان با مشکل روبه‌رو می‌سازند. اما با وجود این نقیصه، چهره نقیبان نسبت به دوره پیش از آل بویه بسیار روشن و واضح‌تر است که دلیل آن، برجستگی سیاسی و فرهنگی برخی از نقیبان و جو مساعدی است که آل بویه در بغداد به وجود آوردند.

## نقبای دوره آل بویه و نقش سیاسی و فرهنگی آنان

### ۱. ابو عبدالله محمد بن داعی

ابو عبدالله محمد بن داعی صغیر (حسن)، پیش از ورود احمد معزالدوله به بغداد، در آن شهر زندگی می‌کرد. احمد معزالدوله تحت فشار شیعیان، در سال ۳۴۸ او را به نقابت برگزید. ابو عبدالله تا ۳۵۲ در زمان حکومت بختیار، این منصب را عهده‌دار بود، تا این که مورد هجوم مخالفان قرار گرفت و بغداد را مخفیانه ترک کرد.<sup>۱</sup> ابو عبدالله،

۱. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۲، ص ۲۰۷؛ سید عبدالرزاق حسینی، موارد الاتحاف فی النقباء والاشراف، ج ۱، ص ۶۴-۶۵.

اولین نقیب علویان در دوره آل بویه، شخصیت، نفوذ و قدرتی فراتر از یک نقیب داشت. وی به شرطی مقام نقابت را پذیرفت که از سوی خلیفه، برایش خلعت فرستاده نشود؛ زیرا جامه‌ای که خلیفه به نقیب می‌داد سیاه بود و رنگ سیاه، رنگ رسمی عباسیان به شمار می‌آمد. اگر ابو عبدالله محمد بن داعی صغیر آن خلعت را می‌پذیرفت، لازم بود که در برابر خلیفه آن را بپوشد و زمین ادب بوسه زند. معزالدوله تمام شرایط ابن داعی را پذیرفت، زیرا ابن داعی را شخصیتی بزرگ و پرنفوذ می‌دانست. امیر بویه در خلوت و مجالس خصوصی با عبارات و القابی پرطمطراق وی را می‌ستود و او را امام می‌خواند و حتی گاهی اظهار می‌داشت که خلافت، حق ابن داعی است. این که رفتار احمد معزالدوله با نقیب علویان از سر صدق بوده و یا برای جلب عواطف شیعیان و علویان، جای تردید است، به ویژه که علویان در طول تاریخ، گرفتاری‌هایی برای خلفای قدرتمند بغداد به وجود آورده بودند. بنابراین، احمد معزالدوله خود را ملزم می‌دانست که به آنان توجه بیشتری نشان دهد. سرانجام در قبال موضع‌گیری‌های ابن داعی و انعطاف‌پذیری معزالدوله، المطیع بالله که مسند خلافت را مدیون امیر دیلمی می‌دانست، در کمال ملامت، تمام سنت شکنی‌های معزالدوله را تحمل کرد و حتی با بختیار در این سنت شکنی‌ها کنار آمد.<sup>۱</sup>

## ۲. ابوالحسین احمد بن علی کوکبی

احمد بن علی از اعقاب امام زین العابدین بود. وی از قم به بغداد مهاجرت کرد، ابتدا به وسیله احمد معزالدوله به حکومت بصره گمارده شد و در آن مقام به مال و منال بسیاری رسید و به همین دلیل اموالش مصادره گردید.<sup>۲</sup>

۱. سید جمال الدین احمد بن عبده، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۲۷؛ مغیز الله کبیر، ماهی‌گیران تاجدار، ص ۳۱۲-۳۱۳.

۲. حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن حسن، به تصحیح و تحشیه سید جلال الدین تهرانی، ص ۲۲۵-۲۲۶.

احمد معزالدوله پس از آن، وی را به نقابت علویان بغداد برگزید که تاریخ دقیق انتخاب او به این منصب مشخص نیست؛ اما می‌دانیم که کوکبی تا آخر عمر در آن مقام، باقی بود. کوکبی گاهی از جانب امیر بویه به سفارت می‌رفت. از جمله در سال ۳۴۴ از جانب احمد معزالدوله به سفارت، نزد عمران بن شاهین (حاکم بطیحه) رفت، و از همین تاریخ سفارت، می‌توان نتیجه گرفت که کوکبی پیش از سال ۳۴۴ به نقابت رسیده بوده است.<sup>۱</sup>

### ۳. ابوطالب القاسم بن محمد العزیز بن علی... محمد بن علی رضی الله عنه

قاسم بن محمد از نوادگان محمد حنفیه بود. اطلاعات چندانی از وی در دست نیست. منابع اشاره دارند که پس از او فرزندانش در بغداد و شهرهای موصل و بصره چنین منصبی بر عهده داشتند.<sup>۲</sup>

### ۴. ابوالحسن احمد بن علی بن محمد

احمد بن علی از سادات حسینی است که در زمان احمد معزالدوله از وی به عنوان نقیب یاد شده است. ابن عنبه که از او نام برده است، مشخصات بیشتری از ابوالحسن به دست نداده و نیز زمان نقابت وی را مشخص ننموده است.<sup>۳</sup>

### ۵. محمد بن جعفر معروف به ابی قیراط

از سادات حسینی بود که در ۳۴۵ به نقابت علویان بغداد برگزیده شد.<sup>۴</sup>

۱. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۵۹؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۳۳۳؛ سید عبدالرزاق حسینی، موارد الاتحاف فی النقباء والاشراف، ج ۱، ص ۶۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۷۱.

۳. حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۴. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۳۳۳؛ حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۲۲۶-۲۲۷؛ مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۹۴.

### ۶. ابو احمد حسین بن موسی موسوی (م ۴۰۰ یا ۴۰۳ ق)

نقیب ابو احمد موسوی از نوادگان امام موسی کاظم علیه السلام که در دولت بنی عباس و آل بویه منزلت و مقامی والا داشت. ابو نصر بن بویه (بهاء الدوله) او را به طاهر اوحد (پاک سرشت یگانه) ملقب کرد.

بهاء الدوله، نقابت علویان بغداد، امیری حج و قاضی القضااتی بغداد را به او سپرد که این مناصب در ۳۵۴ به وسیله مطیع، خلیفه (قادر)<sup>۱</sup> عباسی مورد تأیید قرار گرفت. ابو احمد بارها به قصد حل و فصل اختلافات مملکتی و میانجی‌گری بین خلفا و امیران بویه و امرای حمدانی سوریه، به سفارت رفت و اقدام‌های وی، همواره موفقیت‌آمیز و دوران نقابتش با بزرگ منشی همراه بود. ابو احمد با همت عالی و حسن تدبیر، تمام مشکلات سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد را حل و فصل می‌کرد و به کارها نظم می‌داد.<sup>۲</sup> علاوه بر آن، بارها اختلاف و زد و خورد میان شیعیان و سنیان بغداد را با میانجی‌گری حل نمود.<sup>۳</sup> و مانع خونریزی و برادرکشی گردید. به دلیل همین فعالیت‌های چشمگیرش، در ۳۸۰ علاوه بر امیری حج، به ریاست دیوان مظالم نیز برگزیده شد.<sup>۴</sup>

ابو احمد گاهی یکی از علویان را از طرف خود به امیری حج منصوب می‌کرد، از جمله ابو عبدالله احمد، نقیب کوفه (م ۳۸۹ ق) سیزده سال از جانب وی امیر حج بود.<sup>۵</sup> ابو احمد در دوران زندگی فراز و نشیب‌های فراوانی نیز داشت. از جمله در دوران

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۵۳، ۲۲۶-۲۴۷؛ سید جمال‌الدین احمد بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب ابی طالب، ص ۲۰۲، ۲۰۴؛ هلال بن محسن صابی، رسوم دار الخلافه، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۵۶، ۶۱؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۲۹۰؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۳۳۳.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۳۱.

۳. همان جا.

۴. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۳۴۲.

۵. سید جمال‌الدین احمد بن عنبه، فصول الفخریه، ص ۱۷۸.

حیاتش پنج بار از نقابت علویان، عزل و نصب گردید؛<sup>۱</sup> زیرا وجود چنین شخصیتی در صحنه سیاست و مذهب، گروهی را به وحشت انداخته بود و به همین دلیل، توطئه چینی بر ضد او آغاز گردید. از جمله توطئه گران، یکی از حاجیان ابوالفضل، وزیر عزالدوله بختیار بود. که به اهل تسنن، متعصب و در دشمنی با شیعیان سرسخت بود همین حاجب، محله کرخ را که شیعه نشین و مرکز تجارت و بازرگانی بغداد بود به آتش کشید و تمامی اموال تجار را از بین برد. ابو احمد از حاجب به وزیر شکایت برد؛ اما ابوالفضل وزیر، به اعتراض وی توجهی نکرد، بلکه دستور عزل ابواحمد را نیز صادر کرد و منصب نقابت را به ابو محمد الناصر سپرد.<sup>۲</sup>

ابواحمد تنها از جانب متعصبین اهل سنت زیر فشار نبود، بلکه برخی از وزرای شیعی نیز نیز با وی دشمنی می کردند. روزاوری می نویسد: ابواحمد پس از به وزارت رسیدن ابو نصر شاپور در زمان بهاء الدوله، به دلیل اختلافی که بین آنان وجود داشت، دچار نگرانی شد، ولی با پدر میانی بهاء الدوله، اختلاف میان آنان رفع گردید.<sup>۳</sup>

ابواحمد در زمان عزالدوله بختیار نیز، از نقابت و امیری حج و سرپرستی دیوان مظالم عزل گردید؛ ولی پس از مدتی مجدداً تمام مشاغل پیشین به وی واگذار گردید. اما بار دیگر پس از تسلط عضدالدوله بر بغداد (۳۶۷ یا ۳۶۹ ق) به اتهامهایی از جمله طرفداری از بختیار و فاش کردن اسرار، دستگیر و در قلعه استخر فارس زندانی شد و اموالش نیز مصادره گردید. جز اموال ابو احمد، اموال برادرش ابو عبدالله بن موسی، محمد بن علوی، ابو محمد قاضی القضاات و ابو نصر خوانشاد، به جرم همفکری با ابواحمد مصادره گردید و همه به زندان در استخر محکوم شدند.<sup>۴</sup>

۱. ابن ابی الحدید. شرح نهج البلاغه، ص ۳۱.

۲. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۲، ص ۳۰۸-۳۰۹.

۳. ظهیرالدین روزاوری ظهیرالدین، ذیل تجارب الامم، ج ۳، ص ۲۷۶.

۴. سید جمال الدین احمد بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۳۶۷؛ ابن جوزی، المستظم، ج ۷،

ص ۹۸؛ ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۲، ص ۳۹۹-۴۰۰.

عضدالدوله پس از عزل ابواحمد، ابوالحسن علی بن احمد از نوادگان محمد بن عمر الاطرف را به مدت چهار سال به نقابت علویان بغداد برگزید.<sup>۱</sup>

ابواحمد هم‌چنان در زندان بود تا این که در ۳۶۷ به وسیله شرف الدوله فرزند عضدالدوله از زندان آزاد شد و همراه وی به بغداد بازگشت. پس از رهایی، تمام مشاغل پیشین، یعنی منصب نقابت، امارت حج و مسؤولیت دیوان مظالم را به وی باز پس دادند؛ اما ابواحمد ترجیح داد که به استراحت بپردازد. بنابراین، بیشتر آن مناصب را به فرزندش، سید رضی سپرد.<sup>۲</sup>

سرانجام ابواحمد در ۹۷ سالگی در گذشت و سید رضی با وجود سن کم، قصیده‌ای در مرگ پدر سرود که در آن به طول عمر و دام گستری دشمنان پدرش اشاره دارد:

سبع و تسعون اهتبلن لك العدا حتی مضوا و غیرت غیر مذمم؛<sup>۳</sup>

دشمنان، که در طول ۹۷ سال عمر تو دام گسترده، در گذشتند و تو بدون آن که سرزنش شده باشی در گذشتی.

سید مرتضی فرزند دیگر ابواحمد که پس از سید رضی به نقابت می‌رسد، بر او نماز خواند و سپس جسد پدر را به کربلا انتقال داد، در کنار آرامگاه امام حسین علیه السلام به خاک سپردند.<sup>۴</sup>

ابو احمد در دوران نقابت، چنان که گفته شد، پنج بار عزل و نصب گردید و هر بار پس از عزل، نقیب دیگری به جای وی برگزیده شد که عبارت بودند از:

#### ۷. ابوالحسن علی بن احمد بن اسحاق

ابوالحسن از نسل عمر الاطرف که پس از عزل ابواحمد، از سوی عضدالدوله

۱. همان جا.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۹۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۳۲.

۳. همان، ص ۳۱-۳۳.

۴. ابوالفداء ابن کثیر، البداية و النهایه، ج ۱۱، ص ۳۴۲.

دیلمی به نقابت بغداد و واسط برگزیده شد. وی چهار سال در این منصب باقی بود. در دوران نقابتش، سنن و روش‌های نیکویی رواج داد و سرانجام در موصل درگذشت.<sup>۱</sup>

#### ۸. ابو محمد الحسن بن الحسین (م ۳۶۸ ق)

ابو محمد معروف به ناصر صغیر، از علما و فضلا و اهل کرامت بود و پس از ابوالحسن علی بن احمد به نقابت رسید. بنا به گفته ابن جوزی، وی زیدی مذهب بوده است.<sup>۲</sup>

#### ۹. ابوالحسن احمد (م ۲۹۱ ق)

ابوالحسن، ملقب به کیا و معروف به ناصر، پس از ابو محمد، در دورانی که وی در زندان بود، به دست عضدالدوله به نقابت رسید. ابوالحسن احمد نیز از نظر فضل و دانش از بزرگان علوی محسوب می‌شد.<sup>۳</sup>

#### ۱۰. ابو محمد الحسن بن ابی القاسم القاضی

ابو محمد و فرزندش نیز در انساب الطالبیه، به عنوان نقبای بغداد از آنان یاد شده است. پدرش ابوالقاسم جعفر ادیب و شاعر معروفی بوده است.<sup>۴</sup>

#### ۱۱. ابوالحسن احمد بن ابی طالب... علی بن ابی طالب

ابوالحسن احمد از جمله علمای بزرگ بود که در آغاز، به نقابت بصره و اهواز و

۱. سید جمال‌الدین احمد بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۲۰۳، ۲۰۶؛ سید عبدالرزاق حسینی، موارد الاتحاف والنقباء والاشراف، ج ۱، ص ۶۲

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۲۴۷؛ سید عبدالرزاق حسینی، موارد الاتحاف والنقباء والاشراف، ج ۱، ص ۶۲-۶۳.

۳. سید عبدالرزاق حسینی، موارد الاتحاف والنقباء والاشراف، ج ۱، ص ۶۴.

۴. همان، ص ۶۶.



سپس بعد از ابواحمد موسوی به نقابت بغداد رسید. فرزندان وی نیز در موصل به نقابت رسیدند.<sup>۱</sup>

#### ۱۲. ابوالمکارم محمد بن ابی الحسن یحیی

ابوالمکارم نیز پس از عزل ابواحمد موسوی به نقابت بغداد رسید. وی حافظ قرآن بود.<sup>۲</sup>

#### ۱۳. ابوالحسن محمد بن ابی محمد الفارس النقیب بن یحیی (م ۳۹۷ ق)

ابوالحسن محمد بن ابی محمد معروف به سابی و ملقب به تقی، پس از عزل ابواحمد موسوی از نقابت، در سال ۳۸۷ به نقابت بغداد و امارت حج رسید. او کسی است که سید رضی را که دامادش نیز بود از نقابت عزل کرد. مدت نقابت ابوالحسن دوازده سال بوده است.<sup>۳</sup>

چنان که ملاحظه شد، این گروه در دوران عزل ابواحمد به تناوب به نقابت بغداد رسیده‌اند؛ اما تاریخ دقیق نقابت آنان مشخص نیست. شاید بتوان احتمال داد که بغداد در یک زمان بیش از یک نقیب داشته است.

#### ۱۴. ابوالحسن محمد الرضی (م ۴۰۶ ق)

سید رضی (شریف رضی) در ۳۵۹ در بغداد متولد شد. در آن زمان بختیار دیلمی بر بغداد حکومت می‌کرد و خلافت در دست مطیع عباسی بود. سید رضی، زمانی که پدرش ابواحمد به دستور عضدالدوله در استخر به زندان افتاد، بیش از ده سال

۱. همان، ص ۷۲.

۲. همان، ص ۷۳.

۳. سید جمال الدین احمد بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۲۸؛ سید عبدالرزاق حسینی، موارد الاتحاف والنقباء والاشراف، ج ۱، ص ۷۴-۷۵.

نداشت. او در همان سال‌ها شروع به سرودن اشعار پر محتوا نمود و چون شنید که مطهر بن عبدالله، وزیر عضدالدوله، به پدرش گفته است: «چه قدر در برابر ما به استخوان‌های پوسیده می‌بالی» از این اهانت به خشم آمد و قصیده‌ای در هجو و تهدید مطهر و ستایش پدرش سرود.<sup>۱</sup> وی در ۳۷۹ نیز برای طائع، خلیفه عباسی قصیده‌ای تهدیدآمیز فرستاد:

من به خدا پناه می‌برم که دوستی‌ام به شما تبدیل به کینه گردد و ستایش به ملامت و در نتیجه، اگر عراق را بدون مغبون شدن بفروشم و شام را بخرم، سزاوار نیستم.<sup>۲</sup>  
با توجه به این قصیده و سایر سروده‌هایش، می‌توان چنین نتیجه گرفت که سید رضی با موقعیت خانوادگی، اجتماعی و علمی و نیز با داشتن مسؤولیت‌های والای معنوی و توجه به آل بویه بدین خاندان و هم‌چنین استقرار فاطمیان در مصر و شام و شمال آفریقا، چشم به مسند خلافت داشته است و رفتار او در مسائل اجتماعی و سیاسی و در ارتباط با بزرگان، حتی در اشعار عاشقانه و غزلیات، همه‌گویای توجه وی به این مقام است. سید رضی ضمن مدح قادر، خلیفه عباسی، موقعیت و جایگاه خویش را نیز به رخ خلیفه می‌کشد:

امیر مؤمنان توجه بیشتر به ما کن؛ زیرا در درخت گشن نژادی از یک‌دیگر جدا نیستم.

در روز افتخار کردن، هیچ تفاوتی میان ما نیست و هر دو از بزرگواری‌ها ریشه داریم.

جز خلافت که تو را بر من امتیاز بخشیده است؛ من از لباس آن برهنه‌ام و تو آن را بر تن داری.<sup>۳</sup>

۱. ثعالبی، یتیمه الدهر، ج ۲، ص ۱۱۳؛ ابن جوزی، المستنظم، ج ۷، ص ۹۸؛ محمد مهدی جعفری، آشنایی با نهج البلاغه، ص ۳۹-۴۰.  
۲. زین الدین عمر بن الوردی، تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۴۴۳؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۲۳۶؛ محمد مهدی جعفری، تاریخ معتزله، ص ۱۲۷ (به نقل از: دیوان رضی، ج ۲ ص ۳۱۹).  
۳. محمد مهدی جعفری، سید رضی، ص ۱۲۹ (به نقل از: دیوان، ج ۲، ص ۳۹).

در ۳۸۸ بهاء الدوله، که در واسط بود، سید رضی را در بغداد به جانشینی خویش برگزید و خلعتی بسیار ارزشمند برای او فرستاد و عنوان «الشریف الجلیل» به وی عطا کرد. اما همین که بهاء الدوله به مدینه رسید. گروهی از یاران بهاء الدوله مطلب نادرستی درباره سید رضی به اطلاع وی رسانیدند. بهاء الدوله نیز نامه‌ای به سید رضی نوشت و حکم پیشین را لغو نمود. سید رضی نیز ضمن فرستادن قصیده‌ای خاطر نشان کرد که امیر نباید به سخن، سخن چینیان گوش دهد:

ملك الملوك! ندا ذي شجن  
لوشت لم تعتب علی الزمن؛

شاه شاهان به ندای اندوهگین گوش ده، اگر خواستی در طول روزگار سرزنش

نشوی.<sup>۱</sup>

بهاء الدوله با وجود دشمنی عده‌ای با سید رضی، سرانجام نظارت بر امور علویان را در سراسر مملکت به وی سپرد. ابن خلکان می‌نویسد: پدر سید رضی، که نقابت طالبیان را داشت، تمام وظایف خویش را در حالی که زنده بود در ۳۸۸ به فرزندش رضی محول کرد.<sup>۲</sup> و امیر بویه و خلیفه نیز آن را تأیید کردند. ابن عنبه نیز به این جریان اشاره دارد. وی می‌نویسد:

پس از فوت ابوالاحمد نقیب النقباء، امیر الحاج و صاحب دیوان مظالم، تمام مناصب وی به ابوالقاسم علی المرتضی و ابوالحسن محمد الرضی تعلق گرفت که هر دو فاضل و تألیفات بسیار دارند.<sup>۳</sup>

سرانجام در شانزدهم محرم ۴۰۳ سید رضی به نقابت علویان بغداد و سایر ممالک برگزیده شد و فرمان نقابت وی در حضور اعیان و بزرگان، در منزل فخر الملک وزیر قرائت شد.<sup>۴</sup> و طی جشنی با شکوه و تشریفات خاصی، فرمان خلیفه به وی

۱. همان، ص ۱۲۳ (به نقل از: دیوان، ج ۲، ص ۴۵۴).

۲. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۴.

۳. سید جمال الدین احمد بن عنبه، فصول الفخریه، ص ۱۳۶.

۴. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۳۴۷؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۸، ص ۱۵.

تسلیم گردید، سپس وزیر بهاء الدوله (فخر الملک)، در حضور رجال مملکت و علما و قضات، او را به عنوان «نقیب طالبین» تمام ممالک اسلامی که در قلمرو حکومت بغداد بود، معرفی کرد. علاوه بر منصب نقابت، امیری حج، ریاست دیوان مظالم، فرمانروایی حرمین نیز به او سپرده شد.<sup>۱</sup>

### زندگی فرهنگی و برخی از تألیفات سید رضی

۱. نهج البلاغه: نهج البلاغه مسلماً از معروف‌ترین کتاب‌های سید رضی است. این کتاب برگزیده‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار حضرت علی علیه السلام است و از همان آغاز، مورد استفاده اهل علم قرار گرفت به طوری که در زمان خود سید رضی، نسخه‌های متعددی از آن استنساخ شد.<sup>۲</sup> درباره اهمیت و اعتبار نهج البلاغه همین بس که گفته شده است، پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است؛

۲. حقائق التزیل فی متشابه التزیل: این کتاب، یکی از تفسیرهای بسیار ارزشمند قرآن کریم است. گویا این کتاب در ده جزء تألیف شده که فقط جزء پنجم آن در دست است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی وجود دارد که در سده ششم هجری قمری نوشته شده است.<sup>۳</sup> سید رضی در همین کتاب، تصریح دارد که نهج البلاغه تألیف اوست. به ویژه آن جا که می‌نویسد: سخنان علی علیه السلام پس از قرآن و سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در درجه اول فصاحت و بلاغت قرار دارد و هر کس دلیل این مطلب را می‌خواهد، کتابی را که تألیف کرده و نهج البلاغه نامیده‌ایم، با دقت ملاحظه کند؛<sup>۴</sup>

۱. شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۸، ص ۱۵.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۹۰.

۳. شیخ عبدالجلیل رازی قزوینی، النقص، به تصحیح و تحقیق سید جلال الدین حسینی ارموی، ص ۱۸۰؛

صلاح الدین خلیل بن ابیک صفدی، الوافی بالوفیات، ص ۳۷۵.

۴. محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۶؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۵۱.

۳. مجاز القرآن (تلخیص البیان فی مجازات القرآن): ابن خلکان می‌نویسد: سید رضی کتابی در مجازات قرآن نوشت که مثل آن کمتر نوشته شده است.<sup>۱</sup> نسخه‌ای از این کتاب، که کاتب آن از سده پنجم یا ششم است، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است؛

۴. خصائص الائمة: همان‌گونه که از نام کتاب پیداست، متن آن درباره زندگی ائمه اثنا عشر از تولد تا رحلت، مقابر، نام‌های مادران و فضیلت زیارت ایشان است. سید رضی در این کتاب به اختصار، جواب‌هایی که ائمه در پاسخ به سؤال‌ها فرموده‌اند، می‌آورد.<sup>۲</sup> نسخه کهنی از آن، تاریخ نگارش ۵۵۳ قمری دارد در کتابخانه رامپور هند موجود است که نام «رضی» به عنوان مؤلف، مکرر در آن ذکر شده است.<sup>۳</sup> جز این نسخه، نسخه‌های دیگری از این کتاب در دیگر کتابخانه‌های هند و عراق موجود است؛<sup>۴</sup>

۵. معالم العلماء: در این کتاب آیه‌های مشکل قرآن تفسیر شده است که دال بر وسعت آگاهی سید رضی از علم نحو و لغت دارد.<sup>۵</sup> محسن امین در اعیان الشیعه می‌نویسد: شریف رضی در کتاب معالم العلماء از قرآن، معانی و تفسیرهایی آورده است که دیگران از چنان کاری عاجزند؛<sup>۶</sup>

۶. کتاب المجازات النبویه: در این کتاب بیش از ۳۶۰ حدیث نبوی، مشتمل بر مجازات و استعارات و کنایات دقیق وجود دارد.<sup>۷</sup> در همین کتاب است که سید رضی

۱. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۵؛ سید جمال‌الدین احمد بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل‌ابی‌طالب،

ص ۲۰۷-۲۰۸؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۵۱.

۲. امتیاز علی خان عرشی، استناد نهج البلاغه، ترجمه و تعلیقات سید مرتضی آیه‌الله زاده شیرازی، ص ۱۲۹.

۳. رضا استادی، بحثی کوتاه پیرامون مدارک نهج البلاغه، ص ۱۷-۱۸.

۴. امتیاز علی خان عرشی، استناد نهج البلاغه، ص ۱۲۹.

۵. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۵.

۶. محسن امین، اعیان الشیعه، ص ۱۲۹؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۴۶.

۷. امتیاز علی خان عرشی، استناد نهج البلاغه، ص ۱۴۳.

پنج بار، گردآوری نهج البلاغه را به خویش نسبت می دهد.<sup>۱</sup> کتاب مجازات...، اولین بار در بغداد چاپ شد (۱۳۲۸ ق / ۱۹۱۵ م) و به چاپ سوم نیز رسید؛<sup>۲</sup> ۷. معانى القرآن: این سومین کتاب سید رضی درباره قرآن مجید است؛<sup>۳</sup> ۸. تعليق خلاف الفقهاء؛<sup>۴</sup> ۹. تعليقه بر ايضاح استادش ابوعلی فارسی. ۱۰. مختار شعر ابن اسحاق الصابی: گزیده‌ای از اشعار ابواسحاق صبابی نویسنده معروف و دوست سید رضی؛<sup>۵</sup> ۱۱. المجید من ابن الحجاج (المحسن من شعر الحسين): حسین نام ابن حجاج شاعر معروف است؛<sup>۶</sup> ۱۲. الزیادات فی شعر ابی تمام.<sup>۷</sup>

سید رضی علاوه بر کتاب‌های ذکر شده آثار دیگری از جمله: سیره والده طاهر، اخبار قضاة بغداد، سه رساله و سه دیوان شعر نیز تألیف کرده است.<sup>۸</sup>

#### سید رضی اشعر قریش

چنان که در مباحث پیشین آمد، سید رضی از همان دوران نوجوانی شعر می سرود. اشعاری که از وی در زمینه‌های سیاسی، ادبی و فرهنگی باقی است، دال بر استعداد خارق العاده و ذوق سرشار وی در این هنر است. با وجود این که مردم قریش از فصحای عرب محسوب می شدند، سید رضی یکی از فصیح‌ترین آنان بود و به همین دلیل نیز به اشعر قریش یا افصح قریش معروف شد.<sup>۹</sup>

ثعالبی می نویسد: سید رضی اندکی پس از ده سالگی به سرودن شعر پرداخت. او امروز شگفت‌انگیزترین مردم روزگار و نژاده‌ترین کس در عراق است. با این که اصل و نسب شریف و والایی دارد، به ادب ظاهر، و دانش نیز آراسته است و حسن‌های

۱. رضا استادی، بحثی کوتاه پیرامون مدارک نهج البلاغه، ص ۱۸.

۲. امتیاز علی خان عرشی، استناد نهج البلاغه، ص ۱۴۴.

۳. به نقل از: شیخ عبدالله نصح، فلاسفة شیعه، ص ۳۳۹ - ۳۴۰.

۴. صلاح‌الدین خلیل بن ابیک صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۷۵.

۵. محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۷۴.

دیگری نیز دارد. او در میان طالبیان با همه شعرائی که دارند، از همه شاعرتر است.<sup>۱</sup> صفدی نیز از دیوان شعر سید رضی نام می‌برد. وی می‌نویسد: محمد بن الحسین شریف رضی فرزند ابی الحسین طاهرذی المناقب، دارای دیوانی معروف به الادباء است. و بعد از ده سالگی به سرودن شعر آغاز کرد و در میان طالبیان از همه بهتر شعر می‌سرود و به اشعر قریش معروف است.<sup>۲</sup>

ذهبی نیز همین نظر را در مورد سید رضی ابراز می‌دارد و می‌نویسد: او در سن هفت سالگی شروع به سرودن شعر نمود، دارای هوش سرشاری بود و دیوان شعرش در چهار مجلد است.<sup>۳</sup>

سید رضی علاوه بر سرودن غزلیات که در آنها عفت کلام را رعایت می‌کرد، مرثیه نیز می‌سرود. وی مرثیه بسیاری در مرگ مادر، پدر، استادان و دوستانش چون ابن جنی و ابواسحاق صابی سروده است.<sup>۴</sup> از معروف‌ترین آنها مرثیه او در مرگ دوستش صابی است که قدرت و توانایی بی‌نظیرش را در فن شعر، و پایگاه بلندش را در اخلاق نشان می‌دهد. ثعالبی چنان که خود می‌نویسد، آن قصیده را به دلیل زیبایی، فراوانی ابیات و نغز معانی، در کتابش آورده است.<sup>۵</sup>

سید رضی مدیحه نیز سروده است، چنان که در سال ۳۰۸ پس از آن که پدرش تمام وظایف خویش را به او سپرد، مدیحه‌ای، جهت تشکر و قدردانی، خطاب به پدر سرود.<sup>۶</sup> برخی از اشعار سید رضی جنبه سیاسی داشته، از جمله قصیده‌ای به شرح زیر، که در عظمت فاطمیان و گله از موقعیت خویش سروده است. این قصیده

۱. ثعالبی، یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۳۶.

۲. صلاح الدین خلیل بن ابی‌بکر صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۳۷۴.

۳. شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خیر من غیر، به تحقیق صلاح الدین المنجد، ج ۳، ص ۹۵.

۴. سید رضی بین سال‌های ۳۷۶ و ۳۸۴ مکاتباتی به شعر و نثر با ابواسحاق صابی داشته که این مکاتبات، تحت عنوان رسائل صابی و شریف رضی، با کوشش و اهتمام دکتر محمد یوسف در سال ۱۹۶۱ میلادی در کویت به چاپ رسیده است.

۵. ثعالبی، یتیمه الدهر، ج ۲، ص ۳۰۷؛ قفطی، تاریخ الحكماء، ص ۷۶.

۶. ثعالبی، یتیمه الدهر، ج ۲، ص ۱۳۷.

سرانجام باعث عزل سید رضی و تنظیم سندی دال بر نادرستی نسب فاطمیان گردید: شکیب و ماندگاری من بر این بی‌ارجی چیست؟ در حالی که زبانی بزا و همتی بلند دارم و عزت نفسی که مرا بر می‌کشد از ننگ، چنان که پرنده‌ای وحشی برمد. آن که پدرش، پدرم و بنده‌اش بنده من است. آن‌گاه که بنده دور پیوند به خوار داشت من برخیزد، رگ و ریشه‌ام را سرور همه مردم، محمد و علی با او پیوسته است. خواری من در آن فضا عزت است و تشنگی‌ام در آن منزلگاه سیرابی.<sup>۱</sup>

خلیفه قادر، پس از آگاهی از این قصیده از پدر سید رضی گله نمود و خانواده ایشان را تهدید کرد. شاید به همین دلیل، سندی مبنی بر نادرستی نسب فاطمیان مصر تنظیم کرد و به امضای گروهی از فقهارساند. خلیفه، آن‌سند را نزد سید رضی فرستاد؛ اما سید از گواهی آن خودداری کرد. پدر و برادرش، وی را تحت فشار قرار دادند و نهایتاً گرچه سید رضی به خط خویش نوشت که آن قصیده از او نیست؛ اما از شهادت دادن بر نادرستی نسب فاطمیان خودداری کرد؛ چون خلیفه از این امر آگاه شد، گرچه به ظاهر سکوت کرد؛ ولی کینه سید رضی را در دل گرفت و پس از چندی وی را از نقابت برکنار کرد و محمد بن نهر سبسی را بر آن منصب گمارد.<sup>۲</sup>

ابن کثیر نیز به این جریان با اندکی اختلاف، اشاره دارد و می‌نویسد: از جمله اشعاری که سید رضی سروده است، شعری است در تحکیم نسب الحاکم عبیدی (خلیفه ششم فاطمی، که از ۳۸۶ تا ۴۱۱ بر مسند خلافت بوده است، خلیفه فاطمی مصر. خلیفه قادر پس از شنیدن موضوع، سخت برآشفته و فردی نزد پدرش فرستاد و گله کرد.

پدر سید رضی چگونه امر را از وی جو یا شد؛ اما سید رضی انکار کرد. پدرش از

۱. ابن طفطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، ص ۳۵۹؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۲۸۱.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۸-۳۹؛ سید جمال الدین احمد بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب

آل ابی طالب، ص ۲۸۰؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۲۸۲.



وی خواست، قصیده‌ای در رد آن چه سروده است، انشاد کند؛ ولی سید رضی به بهانه این که فتنه به پا خواهد شد، امتناع ورزید. سرانجام خلیفه، شیخ ابو حامد اسفراینی و قاضی ابوبکر را نزد آنان فرستاد، خانواده رضی سوگند یاد کردند که از جریان قصیده آگاه نیستند؛<sup>۱</sup> اما خلیفه، چنان که گفته شد، در ۳۸۴ پدر سید رضی و فرزندانش را از نقابت عزل کرد. پس از مرگ سید رضی، عده‌ای سروده‌های او را گرد آوردند که بهترین کار از آن ابو حکیم الخبری (الخیری) است.<sup>۲</sup>

### دارالعلم

سید رضی نه تنها علوم متداول زمان خویش را به خوبی فرا گرفت، بلکه گنجینه دانش و اندوخته‌های علمی خویش را نیز، مخلصانه در اختیار دیگران قرار داد و از این راه عده بی‌شماری فیض بردند. سید رضی در نزدیکی خانه خویش، در محله کرخ بغداد، مدرسه‌ای تأسیس کرد و آن را دارالعلم نامید. این مدرسه، ساختمان‌ها و تالارهایی برای تدریس، سخنرانی و محل برپایی جلسات بحث و گفتگوهای علمی و اتاق‌هایی برای زیست دانشجویان داشت. در کنار مدرسه، کتابخانه بزرگی با هشتاد هزار جلد کتاب وجود داشت<sup>۳</sup> که مجموعه‌ای شامل با ارزش‌ترین و مهم‌ترین مراجع و منابع عربی و اسلامی را تشکیل می‌داد.

سید رضی سرپرستی سه بخش مختلف مدرسه را، خود بر عهده داشت و شخصاً به امور آن و دانشجویان و کتابخانه رسیدگی می‌کرد. تلاش او به این دلیل بود که دانشجویان، با فراغ بال و آسودگی خاطر به درس خواندن مشغول باشند و به همین جهت، تمام هزینه مدرسه و دانشجویان را سید، خود می‌پرداخت.<sup>۴</sup>

۱. ابوالفداء ابن کثیر، البداية والنهایه، ج ۱۲، ص ۴.

۲. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۵.

۳. میرزا محمد باقر موسوی خوانساری، روضات الجنات، ص ۵۷۵.

۴. محمد تقی مجلسی، روضة المتقین، ج ۱، ص ۸۷؛ محمد مهدی جعفری، سید رضی، ص ۴۴.

از این مدرسه مشهور، که آوازه‌اش در سراسر عراق آن روز و مصر و دیگر سرزمین‌های اسلامی پیچیده بود، دانشمندان بسیاری فارغ‌التحصیل شدند که هر یک به نوبه خود دانش‌های فراگرفته از مدرسه سید رضی را به نسل‌های دیگر منتقل کردند. سید رضی علاوه بر تسلط بر علوم و دیدگاه سیاسی روشن، از نظر شخصیتی نیز ممتاز و دارای عزت نفس و ویژه‌ای بود. نوشته‌اند که وی از هیچ کس و حتی از پدرش، صله و جایزه قبول نکرد.<sup>۱</sup>

سید رضی جایزه‌های حکمرانان آل بویه را با همه اصراری که داشتند، رد کرد و تنها صله‌ای که پذیرفت از ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن محمد فقیه مالکی بود. وی قرآن مجید را از ابواسحاق آموخته بود: روزی استاد، خانه خویش را که در «دار البرکه»، در محله کرخ بود، به او بخشید؛ زیرا سید رضی در خانه پدری خویش زندگی می‌کرد. سید رضی از پذیرفتن پیشنهاد استاد خویش امتناع کرد و گفت: من از پدرم نیز هدیه نمی‌پذیرم. ابواسحاق گفت: حق من بر تو بیش از حق پدرت می‌باشد، زیرا من کتاب آسمانی را چنان به تو آموختم که آن را حفظ کردی. پس از این استدلال، سید رضی به پاس مقام استادی، خانه را از ابواسحاق پذیرفت.<sup>۲</sup> از این داستان، روابط نیک و حسنه رهبران شیعه با رهبر مذهب مالکی را می‌توان دریافت.

#### درگذشت سید رضی و تأثیر آن در بغداد

سید رضی در ۴۷ سالگی در ششم محرم ۴۰۶ قمری در بغداد درگذشت و جسدش به گفته خطیب بغدادی، در مسجد انبارین به خاک سپرده شد؛ اما ابن خلکان می‌نویسد: پیکر سید رضی را در خانه‌اش که در کنار مسجد انبارین بود، به خاک سپردند. چون برادرش سید مرتضی نتوانست شاهد مراسم کفن و دفن وی باشد به

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۴.

مشهد موسی بن جعفر پناه برد و کار خاک سپاری و نماز میّت به دست فخر الملک وزیر، با گروه انبوهی از مردم بغداد انجام شد.<sup>۱</sup>

فخر الملک پس از مراسم تدفین، سید مرتضی را به بغداد بازگرداند. بسیاری از شعرا در رثای سید رضی اشعار سرودند. از جمله سید مرتضی نیز، ابیات زیر را در منقبت برادر سرود:

ای مردان، فغان از این فاجعه که دست‌هایم از تن جدا کرد و چه دوست داشتم که سرم را بر باید و هنوز هم برخی از آن چه در این فاجعه چشیده‌ام، می‌چشم و دیر زمانی بروز آن نگه داشتم و همین که اجل مصمم شد، دیر پانگه داشتش میسر نشد (نبود) عبرتی که فیضان اشک چشمانم می‌نگرید، انکار نکنید که گریه یار مساعد است، داد از عمر کوتاه پاک تو، که چه بسا عمرها که با پلیدی‌ها به درازا کشید.<sup>۲</sup>

درگذشت ناگهانی سید رضی چنان شوری در دل‌های مردم بغداد افکند که تمام وزرا و اشراف، فقها و قضات سنی و شیعه، با پای برهنه به طرف خانه وی سرازیر شدند.<sup>۳</sup>

پس از مدتی خانه و قبر سید رضی خراب گردید و به قول گروهی از مورخان، جنازه سید به کربلا منتقل گردید و در قسمت بالای مقبره حضرت امام حسین علیه السلام، که مدفن جدش، ابراهیم مجاب بن موسی کاظم علیه السلام و مدفن خانوادگی آنان بود، دفن شد.<sup>۴</sup>

#### ۱۵. علی بن حسین بغدادی (سید مرتضی)، (م ۴۳۶ ق)

سید مرتضی فرزند نقیب، ابو احمد موسوی، در منابع به القاب مختلفی چون

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۴۷؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۸؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۹۲.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۹۱؛ صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۷۸.

۳. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۸.

۴. همان جا.

شریف (سرور برگزیده)، علم الهدی، ذوالمجدین و ثمانینی معروف است. علت ملقب شدن وی به ثمانینی، آن بوده است که گویا بسیاری از مسائلی که به او مربوط بوده، حول عدد ۸۰ دور می‌زده است، سید مرتضی، مالک ۸۰ قریه و ۸۰ هزار جلد کتاب بوده و در حدود ۸۰ سال عمر کرده است.<sup>۱</sup>

سید مرتضی پس از درگذشت سید رضی (م ۴۰۶) از جانب خلیفه وقت و امیر بویه، به مدت سی سال نقابت علویان و سرپرستی سادات، امارت حج و رسیدگی به امور زائران خانه خدا و ریاست دیوان مظالم را، که همچون دیوان عالی امروزه بود، در دست داشت.<sup>۲</sup>

نسب سید مرتضی با پنج واسطه به امام هفتم می‌رسد. او از طرف مادر نیز علوی بود؛ زیرا مادرش، فاطمه،<sup>۳</sup> نواده ناصر کبیر<sup>۴</sup> است که وی با چهار واسطه به امام زین العابدین نسب می‌رساند.

سید مرتضی در دانش‌های مختلف، یگانه بوده و از جمله در کلام، فقه، اصول فقه، لغت، نحو، شعر و معانی، سرآمد زمان خویش محسوب می‌شده است.<sup>۵</sup> از نظر سرودن شعر، پس از سید رضی از همه برتر بوده و دیوان شعر سید مرتضی بالغ بر ۲۰

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۰۳.

۲. شمس‌الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۸۳؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۲۷۶.

۳. مادر سید مرتضی، دختر حسین بن احمد علوی، معروف به «داعی صغیر» یا «ناصر صغیر» نوه ناصر کبیر، زنی با فضل بوده است. گفته شده که شیخ مفید کتاب «احکام النساء» را برای او تألیف کرده است. زیرا در آغاز آن نوشته است: من از سیده جلیله فاضله (آدام الله اعزازها) اطلاع یافتم که مایل به تدوین کتابی است مشتمل بر همه احکامی که مکلفین، نیازمند به آن هستند، به ویژه زنان، بایستی از آن آگاه باشند و او (آدامه الله توفیقها) علاقه خویش را برای تألیف این کتاب به من اطلاع داده است (به نقل از دوانی، مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۲۶۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۱۶).

۴. حسن بن علی بن حسن علوی، معروف به «ناصر کبیر» و «ناصر حق» جد مادری سید مرتضی و سید رضی است. او از سرداران پسر عمویش محمد بن زید علوی، معروف به «داعی کبیر» است که در سال ۲۵۰ مازندران را فتح و حکومت سلسله علویان را در آن سرزمین تأسیس کرد (به نقل از: ابن اثیر، الکامل، ج ۱۳، ص ۱۳۴).

۵. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، به کوشش محمود رامیار، ص ۲۱۹؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۰۳؛ محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۷۴-۱۷۵.

هزار بیت بوده است.<sup>۱</sup> ابن کثیر می‌نویسد: وی اشعار زیبایی در مذهب امامیه و معتزله سروده است. سید مرتضی در تمام مذاهب صاحب نظر بوده است.<sup>۲</sup>

سید مرتضی برخلاف برادرش سید رضی، که جنبه سیاسی او بر جنبه علمی‌اش برتری داشت، جنبه علمی و فقه‌اش بر جنبه دیگرش غلبه داشت و چنان‌که از سرگذشت او پیداست، در سیاست روز، نقشی بر عهده نگرفته است. به هر حال سید مرتضی و برادرش در سراسر نیمه دوم قرن چهارم و اوایل قرن پنجم قمری / ربع اول قرن یازدهم میلادی صاحب اختیار واقعی شهر بغداد بودند؛ زیرا در عین این‌که از محققان و محدثان شیعی به شمار می‌رفتند، به عنوان واسطه، میان آل بویه و خلفا و مردم عمل می‌کردند. گفته‌اند که در آن زمان که سنیان، تازه برای شناساندن چهار مذهب خویش به عنوان تنها مذاهب رسمی دست به کار شده بودند، آن دو نفر (سید رضی و سید مرتضی) نیز بر آن بودند که شکل مورد قبولشان از تشیع در مرکز عالم اسلامی به عنوان پنجمین مذهب به رسمیت شناخته شود. آن چه از اوایل حکومت آل بویه بیشتر هویداست، سازمان یافتن یار رسمی شدن مراسم مذهبی (مراسم عزاداری) است که شیعیان تاکنون آنها را انجام می‌دهند.<sup>۳</sup>

در این زمینه، سید مرتضی در زمان قادر، خلیفه عباسی از وی تقاضا کرد که مذهب جعفری نیز در کنار چهار مذهب دیگر به رسمیت شناخته شود؛ اما خلیفه دویست هزار اشرفی در برابر پذیرش این تقاضا طلب کرد، سید مرتضی راضی شد، یکصد هزار اشرفی (هشتاد تا یکصد هزار تومان) از اموالش را در قبال پذیرش آن تقاضا، به خلیفه پردازد و بقیه نیز از بازرگانان و توانگران شیعه اخذ گردد؛ ولی بازرگانان و توانگران از پرداخت پول خودداری کردند و خلیفه نیز از انجام کار تن زد.

۱. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۱۶؛ محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۲. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۳، ص ۵۳.

۳. دانشنامه ایران و اسلام، زیر نظر یارشاطر، ج ۱، ص ۱۵۶.

اما پس از روی کار آمدن دیلمیان در بغداد، مذهب جعفری رسمیت یافت.<sup>۱</sup>

### نظر دانشمندان درباره سید مرتضی

در دوران مورد بحث، با آن که دانشمندان سنی سعی داشتند از بزرگان شیعه کمتر سخن به میان آورند، آنان از سید مرتضی بیش از دیگر علمای بزرگ یاد کرده‌اند. از جمله ثعالبی (م ۴۲۹ ق)، که همزمان با سید مرتضی است، ضمن تجلیل فراوان از او می‌نویسد: امروزه در بغداد ریاست عالی علمی و دینی در مجد و شرافت و علم و ادب و فضل و کرم به «سید مرتضی» منتهی شده است، او را اشعاری است که در منتهای خوبی است.<sup>۲</sup>

ابن خلکان دانشمند معروف اهل سنت (م ۶۸۱ ق) در شرح حال سید مرتضی می‌نویسد:

سید مرتضی نقیب علویان از دودمان پیامبر ﷺ و در علم کلام، ادب و شعر، پیشتاز علمای عصر بود.<sup>۳</sup> بنابراین، او پیشوای دانشمندان مخالف و موافق عراق بود، چنان که علمای عراق در مسائل علمی به او مراجعه و مشکلات علمی خویش را به یاری او برطرف می‌کردند.

### تالیفات و اقدامات فرهنگی سید مرتضی

سید مرتضی بیش از ۹۰ تألیف اعم از کتاب، رساله و مقاله در موضوعات علمی اسلامی به رشته تحریر در آورده است. تالیفات وی از نظر زیبایی اسلوب و خالی بودن از حشو و زواید، بسیار قابل توجه می‌باشد. در این تالیفات، آرا و افکار شیعه چنان بیان شده است که علامه حلی درباره آنها می‌نویسد: با وجود کتاب‌های

۱. مدرس، ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۸۸؛ سراج انصاری، شیعه چه می‌گوید، ص ۴۵۱.

۲. ثعالبی، یتیمۃ الدهر، ج ۱، ص ۵۳.

۳. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۳.

سید مرتضی، مذهب امامیه از زمان او تاکنون پابرجا مانده است و او یکی از ارکان و معلمان شیعه بود.<sup>۱</sup>

شیخ طوسی در الفهرست به تعدادی از تألیفات سید مرتضی اشاره دارد؛<sup>۲</sup> اما تمامی کتب وی را می‌توان در کتاب معروف الذریعه، نوشته آقا بزرگ تهرانی یافت.<sup>۳</sup> به سبب کثرت تألیفات سید مرتضی تنها به معرفی چند تألیف وی اکتفا می‌کنیم:

۱. امالی: این کتاب همان کتاب غرر الفوائد و درر القلائد است که به امالی معروف است. کتاب امالی از مشهورترین کتب سید مرتضی است. وصف کتاب امالی در گفتار علمای بزرگ اهل سنت چون ابن خلکان آمده است.<sup>۴</sup> کتاب امالی گنجینه‌ای از علوم، فنون، شعر، لغت، ادب، تاریخ، حدیث، تراجم و تفسیر است. این کتاب حاوی گفتارهایی از تفسیر قرآن است که به صورت جدا جدا و به شکل محاضرات درسی است که سید مرتضی در ۸۰ جلسه، آیات مشکل قرآنی را تفسیر و بر شاگردان خویش املا کرده است و به همین دلیل نیز به امالی معروف می‌باشد. تاریخ آغاز کتاب معلوم نیست اما در روز پنج شنبه ۲۸ جمادی الاول ۴۱۳ به پایان رسیده است؛<sup>۵</sup>

۲. الشافی فی نقض الکافی: الشافی در موضوع امامت نوشته شده و کتابی است که به عقیده برخی، تاکنون مانند آن، کتابی تألیف نشده است.<sup>۶</sup> این کتاب در رد کتاب

۱. شیخ عبدالله نعمه، فلاسفة شیعه، ترجمه سید جعفر غضبان، ص ۳۳۸-۳۳۹.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۳. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۶۴، ۷۰، ۲۱۶، ۲۹۵، ج ۲، ص ۳۶۰، ۳۹۵، ۴۰۱، ج ۳، ص ۸۶، ج ۴، ص ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۵، ۴۱۵، ۴۵۶، ج ۵، ص ۱۱، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ج ۷، ص ۲۳۶ و ...

۴. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۳.

۵. محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۷؛ امتیاز علی خان عرشی، استاد نهج البلاغه، ص ۱۱۷.

۶. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۱۸؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۶۹؛ شیخ عبدالله نعمه،

فلاسفة شیعه، ص ۵۱.

المغنی الکافی (در ابطال مذهب شیعه) نوشته قاضی عبدالجبار احمد اسد آبادی همدانی،<sup>۱</sup> تألیف شده است. در کتاب الکافی تهمت‌هایی بر ابن راوندی و ابو عیسی وراق (م ۲۴۷ ق)، که از متکلمان شیعه بودند، وارد شده است. از جمله اتهام‌ها، این بود که ابو عیسی در حالی که از امامت حضرت علی علیه السلام دفاع می‌کرد. در خلوت می‌گفت:

من به یاری از کسی دچار شده‌ام که از تمام مردم، بیشتر مرتکب قتل شد! و من بیش از هر کس از او تنفر دارم و نیز گفته‌اند، چون ابو عیسی مانوی بوده، قتل و تلف کردن موجودات زنده را جایز نمی‌دانسته است.<sup>۲</sup>

اما سید مرتضی برخلاف نظر معتزلیان و برخی از نویسندگان شیعه، که به بدگویی راوندی پرداخته‌اند، از بعضی از تألیفات و عقاید ابن راوندی دفاع کرده است. البته سید مرتضی در کتاب الشافی، به نقض برخی از ادله وی در باب امامت نیز اشاره نموده است.<sup>۳</sup> سید مرتضی در دفاع از ابن راوندی می‌نویسد:

ابن راوندی، کتبی که اسباب بد نامی او شد به قصد معارضه با معتزله و زور آزمایی با آنان نوشت.<sup>۴</sup>

قاضی عبدالجبار کتاب دیگری به نام نقض الامامه نوشت که سید مرتضی، ردیه‌ای نیز بر آن نگاشت؛<sup>۵</sup>

۳. الانتصار فی ما انفردت به الامامیه: این کتاب را سید مرتضی برای عمید الدین،

۱. قاضی عبدالجبار (م ۳۸۴ ق) استاد سید مرتضی بوده است. وی در سال ۳۶۱ به ری رفت و شاخه‌ای از مکتب اعتزال را در آن شهر تأسیس کرد. سپس در دستگاه دیلمه، قاضی القضاة ری، همدان، قزوین، گیلان و مازندران گردید (به نقل از: جعفری لنگرودی، تاریخ معتزله، ص ۱۵۷).

۲. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۸۵

۳. همان، ص ۸۹

۴. همان، ص ۹۱

۵. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۱۹.



وزیر بهاء الدوله تألیف کرد. در آن کتاب از شیعیان در برابر این اتهام، که مخالف اجماع هستند، دفاع شده است. وی در آن کتاب ثابت کرده است که شیعه در هر یک از احکام مورد اختلاف، دلیلی قاطع از کتاب و سنت در دست دارد و مخالف اجماع نبوده است و برخی از فقهای مذاهب دیگر، نیز با آن احکام موافقتند. این کتاب هم جداگانه و هم به ضمیمه چندین کتاب دیگر به نام جوامع الفقیه، در ایران چاپ شده و یک نسخه آن به شماره ۲۳۰۲ در کتابخانه سپهسالار تهران و نیز نسخه‌ای کهن‌تر، در خزانه کتابخانه رضوی موجود است که تاریخ تألیف آن، سال ۵۹۶ قمری است؛<sup>۱</sup>

۴. الذریعه: این کتاب در علم اصول فقه و از کتاب‌های ارزشمند است که مسلماً، در نوشتن آن متأثر از استادش قاضی عبدالجبار همدانی بوده است. سید مرتضی در این کتاب یک دوره علم اصول فقه متداول آن زمان را که اساس و پایه استنباط احکام شرعی و فقه استدلالی شیعه بوده است، گرد آورده و شاید کهن‌ترین کتاب جامع شیعه امامیه در اصول فقه باشد که تاکنون ارزش خود را پس از هزار سال حفظ کرده است؛<sup>۲</sup>

۵. دیوان شعر: دیوان شعر سید مرتضی بالغ بر بیست هزار بیت است<sup>۳</sup> که پس از دیوان شعر برادرش سید رضی، یکی از بزرگ‌ترین دیوان‌های شعر عربی در قرن پنجم قمری است. دیوان شعر سید مرتضی در زمان خود سید نوشته شد و تا زمان صفویه موجود بوده است؛<sup>۴</sup>

۶. القادر البشر من قضاء القدر؛ ۷. الشافی فی الامة: کتاب بزرگی است که

۱. ابوعلی طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۲۶؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲،

ص ۲۶۰؛ مدرس، ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۸۶.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۲۰؛ جعفری لنگرودی، تاریخ معتزله، ص ۲۴۰.

۳. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۱۹.

۴. صدوق (شیخ)، کمال الدین، مقدمه.

در آن به رد افکار قاضی عبدالجبار بن احمد در کتاب المغنی پرداخته است؛

۸. تنزیه الانبیاء: این کتاب عقیده شیعه را درباره عصمت انبیا و ائمه از گناهان کبیره و صغیره بیان می‌کند؛ ۹. مقالة یحیی بن عدی المنطقی فیما لا یتناهی؛

۱۰. جواب علی الملاحدة فی قدم العالم من اقوال المنجمین؛ ۱۱. الحدود و الحقایق؛ ۱۲. دلیل الموحدین؛ ۱۳. الرد علی یحیی بن عدی فی اعتراض دلیل الموحدین فی حدث الاجسام؛ ۱۴. الرد علی یحیی بن عدی فی مسألة سماها طبیعة المسلمین؛ ۱۵. مسألة فی الإراده که به نام تحقیق اراده چاپ شده است؛

۱۶. مسألة فی کونه تعالی عالماً؛ ۱۷. الذخیره فی الکلام و فی اصول الدین: که شاگردش ابوالصلاح حلبی آن را شرح کرده است؛ ۱۸. مسألة اخرى فی الإراده ۱۹. المسائل الموصلیة فی الوعد و القیاس و الاعتماد؛ ۲۰. الصرفة فی الاعجاز؛ ۲۱. المخلص فی اصول الدین؛ ۲۲. کتاب فی اقوال المنجمین؛ ۲۳. تنمة انواع الاعراض من جمع إلى رشید النیشابوری؛ ۲۴. المسائل الناصریه: مشتمل بر دو دست رساله؛ ۲۵. الشهاب فی الشیب و الشباب؛ ۲۶. طیف الخیال؛ ۲۷. المرموق فی اوصاف البروق؛ ۲۸. فنون القرآن؛ ۲۹. شرح الخطبة الشقشقیه؛ ۳۰. شرح القصیده المذهبه و ...

#### کتابخانه یادارالعلم

سید مرتضی قسمتی از خانه وسیع خویش را به اهل علم اختصاص داده بود که فضلا و دانشمندان و یا شاگردانش، با استفاده از آن کتابخانه به تحصیل، بحث، تحقیق، مذاکرت علمی و تألیف اشتغال ورزند. گویا کتابخانه وی دارای ۸۰ هزار جلد کتاب بوده که بعضی از آنها را خود تألیف کرده بود.<sup>۱</sup>

۱. سید جمال الدین بن احمد بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۲۰۶.

### ۱۶. ابو محمد حسن بن الحسن

وضع نقابت در بغداد پس از درگذشت سید مرتضی به درستی روشن نیست و با مراجعه به منابع موجود، نمی‌توان دوران نقابت آنان را از نظر تاریخی تنظیم کرد. ابن‌عنه می‌نویسد: «پس از سید مرتضی» ابو محمد حسن بن الحسن که از نوادگان محمد بن علی (محمد حنفیه) بود، به نقابت بغداد رسید و فرزندان، وی را «بنو نقیب المحمدی» می‌خواندند که همگی اهل علم و فضل بودند.<sup>۱</sup>

### ۱۷. ابوطاهر عبدالله

ابو طاهر عبدالله در زمان سید مرتضی به نقابت بغداد رسید.<sup>۲</sup> منابع، از جمله ابن‌عنه، هیچ توضیحی از چگونگی گزینش و شرح زندگی وی ارائه نمی‌دهند.

### ۱۸. ابواحمد عدنان

ابن‌عنه، ابو محمد حسن بن الحسن را پس از سید مرتضی، نقیب بغداد معرفی می‌کند. اما ذهبی و برخی دیگر از مورخان، عدنان (م...) فرزند سید رضی را صاحب این مقام می‌دانند. ابواحمد عدنان، معروف به شریف، مرتضی ثانی و ملقب به طاهر ذوالمناقب (لقب جدش)، ادیبی دانشمند، شاعر و از بزرگان علم و ادب بود. وی پس از پدر و عمویش سید مرتضی، به نقابت علویان بغداد رسید. خلفا و امیران بویه او را همچون پدرش، بزرگ می‌داشتند. از عدنان تنها یک فرزند پسر به نام

۱. سید جمال الدین بن احمد بن‌عنه، فصول الفخریه، ص ۱۸۸ - ۱۹۹؛ محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲. محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۲۴.

علی باقی بود که در زمان حیات عدنان در گذشت و بامرگ وی، خاندان سید رضی نیز به پایان رسید.<sup>۱</sup>

#### ۱۹. ابو محمد حسین بن ابی القاسم

سید عبدالرزاق حسینی در کتاب موارد الاتحاف، ابو محمد الحسین بن ابی القاسم علی المرتضی (م ۴۴۳ ق) فرزند سید مرتضی را که مردی فاضل و عالم بود، جانشین وی در نقابت می‌داند.<sup>۲</sup>

#### ۲۰. ابو القاسم علی بن ابی جعفر محمد بن شریف مرتضی

حسینی پس از ابو محمد حسن ابو القاسم، از ابو القاسم علی بن ابو جعفر به عنوان نقیب یاد می‌کند.<sup>۳</sup>

#### ۲۱. محمد بن محمد بن علی (ابو تمام زینبی) (م ۴۴۵ ق)

ابن کثیر و صفدی، نیز از ابو تمام زینبی به عنوان نقیب النقبای بغداد یاد کرده‌اند.<sup>۴</sup> اگر زینبی تا آخر عمر در نقابت باقی مانده باشد، چنین به نظر می‌رسد که وی آخرین نقیب دوره آل بویه، پیش از سقوط بغداد به دست طغرل می‌باشد.

در خاتمه، آن چه در این فصل یافتیم، این است که با وجود روشن نبودن وضع نقبای پیش از آل بویه و در ابهام بودن موقعیت برخی از نقبا در دوره آل بویه، به ویژه

۱. شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غبر، ج ۳، ص ۱۸۳؛ زرکلی، اعلام، ج ۵، ص ۷، شوشتری، مجالس

المؤمنین، ج ۱، ص ۵۰۶؛ سید عبدالرزاق حسینی، موارد الاتحاف فی النقباء و الاشراف، ج ۱، ص ۵۹.

۲. سید عبدالرزاق حسینی، موارد الاتحاف فی النقباء و الاشراف، ج ۱، ص ۶۲.

۳. همان جا.

۴. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۶۵؛ صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱،

ص ۱۲۱.

در دوران نقابت ابو احمد موسوی و نیز دوران پس از نقابت سید مرتضی، وجود نقبای برجسته‌ای چون سید رضی و سید مرتضی در آن دوره، سبب شد که شیعیان بغداد جایگاه ممتازی از جهت سیاسی و فرهنگی کسب کنند و در برابر مذاهب رقیب موجود در بغداد، که داعیه مشروعیت و رهبری را داشتند، نه تنها موجودیت بنیان فکری خویش را حفظ کنند، بلکه به عنوان قدرتی مذهبی - سیاسی، نقش مهمی در حیات اجتماعی بغداد ایفا نمایند.



# زندگی علمی - اجتماعی و مبارزات عقیدتی بزرگان شیعی بغداد، در عصر اختناق و دوران غیبت صغری

در فصل چهارم، از نقش نقبای بغداد در امور سیاسی و فرهنگی سخن به میان آمد و دیدیم که موقعیت متزلزل حکومت عباسی، به شیعیان فرصت داد تا با وجود مشکلات بسیار، از موجودیت اجتماعی و حقانیت اعتقادی خویش دفاع کنند؛ اما در آن جوّ اختناق، گروه دیگری نیز وجود داشتند که از طریق قلم، زبان و عمل، حضور فعالانه خویش را در عرصه‌های مختلف فرهنگی و سیاسی، اعلام داشتند و در فضای بسته بغداد، خوش درخشیدند، که در این فصل به معرفی آنان خواهیم پرداخت. باید یادآور شد که منابع همزمان با دوران مورد بحث، کمتر به علما و بزرگان شیعه پرداخته‌اند. بنابراین، شخصیت برخی از آنان در حاله‌ای از ابهام فرو رفته است که دلیل این امر، وجود همان فضای بسته بغداد برای فعالیت‌های شیعیان بوده است. متأسفانه مورخان آن دوران نیز از بیم و یا به تبعیت از سیاست رایج آن عصر، از پرداختن به شرح حال آنان طفره رفته‌اند و ما ناگزیر، برای آگاهی از موقعیت سیاسی و

فرهنگی این دسته از عالمان و بزرگان، از کتب تراجم، فهرست، رجال و غیره... یاری جسته‌ایم.

از جمله مشخصه‌های قابل تعمق در بررسی اوضاع و احوال شخصیت‌های برجسته شیعی در این دوره، آن است که بیشتر رجال، از خاندان‌های ایرانی و از جمله خاندان دانش پرور نوبخت هستند.

### ۱. محمد بن عیسی بن عبید یقطینی (م ۲۶۰ ق)

محمد بن عیسی از خاندان معروف یقطینی و از رجال مهم دوران غیبت صغری بوده است. چنان که در فصل دوم گفته شد خاندان یقطینی از جمله خاندان‌هایی است که در تشکیل هسته اولیه جامعه شیعی در بغداد، نقش اساسی داشتند. از میان این خاندان، مردان بزرگی پا به عرصه وجود گذاشتند که از جمله آنان محمد بن عیسی است. محمد مانند سایر یقطینی‌ها، اهل علم و قلم بوده و تألیفاتی به شرح زیر داشته است:

۱. کتاب الوصایا؛ ۲. التجمل والمروة؛ ۳. الامل والرجاء.<sup>۱</sup>

### ۲. محمد بن مروان طیب سرخسی (م ۲۸۶ ق)

سرخسی از فلاسفه بزرگ اسلام بود و در علوم: حکمت، فلسفه، ادب و به خصوص در نحو، شعر، منطق، ریاضیات، موسیقی، شیمی، جغرافیا، تاریخ، حدیث و علوم دینی مهارت داشته است. سرخسی در هر کدام از علوم طب، حساب، موسیقی، جبر و مقابله، کتاب‌هایی تألیف کرده است که تعداد آنها بیش از ۳۳ مجلد است.<sup>۲</sup>

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۰۱.

۲. ابوالحسن علی بن یوسف قفطی، تاریخ الحکماء، ص ۷۷؛ شیخ عبدالله نعمه، فلاسفه شیعه، ترجمه سید جعفر غضبان، ص ۱۸۶، ۱۸۸ (به نقل از: الملل والنحل، ج ۳، ص ۲۹؛ معجم الادباء، ج ۳، ص ۹۹).



سرخرسی از برجسته‌ترین، مشهورترین و وفادارترین شاگردان فیلسوف بزرگ، یعقوب بن اسحاق کندی بود و در دوران معتضد، خلیفه عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ق) در بغداد به تصدی امور حسبی (مأمور حاکم که یکی از وظایفش امر به معروف و نهی از منکر بوده است)، در روزهای دوشنبه، مأمور امور ارثی در روزهای سه شنبه و نظارت بر بازار برده فروشان در روزهای چهارشنبه برگزیده شده بود. اما با وجود این که معلم، ندیم و مستشار معتضد بود، دیری نپایید که به فرمان وی در محرم ۲۸۶ به قتل رسید. چنان که قفطی نوشته است، قتل سرخرسی، تصادفی صورت گرفته، زیرا در سیاهه تهبیه شده زندانیان محکوم به اعدام، نام وی نیز که در زندان بوده است، به عمد در آن سیاهه گنجانده شده و به امضای معتضد می‌رسد. معتضد پس از چندی از حال سرخرسی جويا می‌شود که مأمور مسؤل (شخصی به نام قاسم) سیاهه محکومان به اعدام را که به امضای معتضد رسیده بود به وی نشان می‌دهد.<sup>۱</sup> احمد بن طیب، همان کسی است که معتضد را واداشت تا فرمان دهد معاویه را در منبرها لعن گویند و اجرای آن را به تمام شهرها بخشنامه کنند.<sup>۲</sup>

از مجموعه این مطالب می‌توان دریافت که سرخرسی شیعه بوده و آن چه از معتضد خواسته، ناشی از روح تشیع اوست. و نیز احتمال دارد که نامه معتضد که در آن معاویه لعن شده است از انشای خود سرخرسی بوده باشد. این نامه را ابن ابی الحدید در جلد سوم شرح نهج البلاغه به اختصار آورده است.<sup>۳</sup>

۱. قفطی، تاریخ الحکماء، ص ۷۷-۷۸؛ شیخ عبدالله نعمه، فلاسفه شیعه، ص ۱۸۷.

۲. شیخ عبدالله نعمه، فلاسفه شیعه، ص ۱۹۱ (به نقل از: تعلیقات استاد فهمی بر ملل و نحل).

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۳، ۴۴۵؛ شیخ عبدالله نعمه، فلاسفه شیعه، ترجمه سید جعفر غضبان، ص ۱۹۲.

برخی از تألیفات سرخسی:

۱. کتاب سیاسیه؛ ۲. المدخل الی صناعة النجوم؛ ۳. الموسيقى الكبير؛ ۴. الموسيقى الصغير؛ ۵. المسالك والممالك؛ ۶. الارثماطیقي والجبر والمقابله؛ ۷. المدخل الی الموسيقى؛ ۸. الجلساء والمجالسه؛ ۹. وصف مذهب الصابئين؛ ۱۰. الشاكين و طریق اعتقادهم.<sup>۱</sup>

### ۳. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی (م ۳۰۰ یا ۳۱۰ ق)

ابو محمد حسن بن موسی، از برجستگان علمای قرن سوم قمری است. شیعیان، معتزلیان، هر کدام او را به فرقه خویش منسوب می‌کرده‌اند، اما ابن ندیم وی را شیعه امامی می‌داند.<sup>۲</sup> وی متکلم، فیلسوف، ادیب و آشنا به ادیان و فرق مذهبی و منزلش محل رفت و آمد فضلا بوده است. گروهی از مترجمان کتاب‌های فلسفه قدیم، چون: ابو عثمان سعید بن یعقوب دمشقی و ابو یعقوب اسحاق بن حنین (م ۲۹۳ ق) و ابو الحسن ثابت بن قره (م ۲۸۸ ق) و دیگران، در خانه وی جمع می‌شدند و درباره مسائل علمی بحث و جدل می‌کردند.<sup>۳</sup>

ابو محمد حسن بن موسی، در کلام، فلسفه و علوم دیگر حدود ۳۰ تا ۴۰ کتاب نوشته است که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

۱. فرق الشیعه: یکی از مشهورترین کتب اوست که موضوع آن چگونگی تقسیم شدن فرقه شیعه به فرقه‌هایی چند، از جمله غلات زیدیه و امامیه و همچنین فروع این فرق هاست. این کتاب به مناسبت جنبه تاریخی و اشتهار مؤلف آن، که از متکلمان

۱. قفطی، تاریخ الحکماء، ص ۷۸؛ خیرالدین زرکلی، اعلام، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۳۱.

۳. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۹۸ - ۹۹؛ همو، الغیبه، ص ۱۹۰؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی،

ص ۱۲۶ - ۱۲۷؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۳۱.

فلسفی مشرب شیعه امامیه است، اهمیت ویژه‌ای داشته و مؤلفان پس از وی، از آن کتاب استفاده کرده‌اند؛<sup>۱</sup>

۲. کتاب الآراء والديانات: از مشهورترین و بزرگ‌ترین نوشته‌های

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی است که در آن کتاب، شرح مقالات، ملل و نحل قدیم، عقاید و آرای فرق دینی و مذهب حکمتی مسلمانان آمده است. نجاشی مؤلف کتاب معروف رجال، این اثر نوبختی را نزد شیخ مفید خوانده و از او اجازه روایت آن را گرفته است.<sup>۲</sup> گویا این کتاب اولین کتابی است که در ملل و نحل و آرا و فرق مختلف نوشته شده است؛<sup>۳</sup>

۳. کتاب اختصار الکون و الفساد لارسطالیس؛<sup>۴</sup> الاحتجاج لعمر و بن عباده؛

۵. الامامه که ناتمام مانده است؛<sup>۵</sup> ۶. الرد علی اصحاب التناسخ و الغلاة؛<sup>۶</sup> ۷. الرد علی اهل المنطق؛<sup>۷</sup> ۸. انکار رؤیة الله تعالی؛<sup>۸</sup> ۹. حدث العالم.<sup>۹</sup>

ابو محمد حسن بن موسی کتاب‌های متعدد دیگری نیز داشته که نام آنها در کتاب الذریعة آقا بزرگ تهرانی آمده است.<sup>۱۰</sup>

#### ۴. ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (م ۳۱۱ق)

ابوسهل اسماعیل، از علمای بزرگ شیعه، ساکن بغداد و استاد متکلمان زمان خود بوده است. وی در زمان خویش، جلالتی در دین و دنیا داشته است. او کتاب‌های

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۴۰.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۹۹؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۳۲؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۳۱؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۳۶.

۳. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۴۰.

۴. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۲۵ - ۲۲۶؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۳۲ - ۳۳.

۵. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۹۸ - ۹۹؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۳، ص ۳۰۸.

۶. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۳۸۹ و ج ۵، ص ۲۸، ۱۰۳ و ج ۶، ص ۲۶۳.

بسیاری بر ردّ مذاهب دیگر تألیف کرده و از جمله کسانی است که به حضور امام مهدی (عج) مشرف گردیده است.<sup>۱</sup>

ابوسهل جز در کلام و فلسفه، در شعر، ادب و سیاست نیز مهارت داشت. وی در دستگاه خلافت، مقامی نزدیک به مقام وزارت را به عهده داشت. گرچه در این دوره بر اثر کوشش متکلمان امامیه و حمایت طرفداران آن، مذهب شیعه در دستگاه خلافت نضج گرفت؛ اما مخالفان شیعه هنوز قدرتمند بودند و از انتقاد و نقض عقاید شیعیان دست نکشیده بودند. به علاوه در دوره غیبت صغری، به واسطه بروز اختلاف و ظهور فرقه‌هایی چند در میان شیعیان، مذهب شیعه دچار بحران شدیدی شده بود. ابوسهل که در این زمان، ریاست شیعیان بغداد را بر عهده داشت و از شوکت دنیوی و مقام علمی نیز بهره‌مند بود، به کمک سایر افراد خاندان نوبخت و برخی خاندان‌های دیگر به از بین بردن تفرقه از میان فرقه امامیه و نابودی مخالفان ایشان همت گماشت و از طرف دیگر، با به کارگیری حربه کلام و بذل مجاهدات علمی، موفق به حفظ و تأیید و تثبیت اصول مذهب شیعه امامیه گردید. چنان که شیعیان این دوره، وی را شایسته لقب «شیخ المتکلمین» دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

ابوسهل، ۵۱ سال از ۷۴ سال عمر خویش را در ایام غیبت صغری گذرانده است، یعنی در دوره نیابت سوم حضرت قائم (عج) و سفارت حسین بن روح نوبختی، این دوره ۵۱ ساله از عمر ابوسهل، بحرانی‌ترین دوره برای شیعیان امامیه محسوب می‌شود، زیرا در همین مدت بوده است که دشمنان شیعه از سویی و خلیفه از دیگر سو، جهت برچیدن بساط امامیه، تمام کوشش خود را به کار برده و از هیچ‌گونه آزار و سخت‌گیری دریغ نکرده‌اند. و مسأله‌ای

۱. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۵۷-۵۸؛ سید ابوالفضل برقی، تراجم الرجال، الفهرست، ج ۱، ص ۱۴۲؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۳، ص ۴۰۹.

۲. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۹۶، ۱۰۱.

که در این دوره بیشتر محرک آنان بوده، رحلت امام یازدهم علیه السلام و نبودن فرزندی به ظاهر، از ایشان بوده است. این پیش آمد، نه تنها مخالفان امامیه را در دشمنی جسور کرد؛ بلکه مؤمنین به این مذهب را نیز دچار اضطراب و حیرت نمود و چنان اختلافی در میان آنان بروز کرد که به چهارده فرقه تقسیم شدند و هر فرقه، فرقه دیگر را تکفیر و لعن می کرد. و نزدیک بود که بر اثر این اختلافها؛ و کوشش دشمنان، یک باره، اساس تشیع امامیه که در نتیجه سالها رنج و زحمت قوام گرفته بود در هم فرو ریزد و دنیا به کام مخالفان شیعه و خلیفه سنی مذهب عباسی درآید.<sup>۱</sup> اما به این دلیل که ابوسهل اسماعیل نفوذ فوق العاده‌ای در دستگاه خلافت مقتدر داشت، موفق گردید از پراکندگی و نابودی شیعه جلوگیری نماید. از این گذشته در آن دوره آل فرات، که حامی شیعیان بودند، وزارت داشتند، بنابراین، در سایه عنایت و هدایت ابوسهل، اشخاص دیگری چون حسین بن روح (م ۳۲۶ ق) نیایب سوم امام زمان (عج) و علی بن عباس نوبختی (م ۳۲۴ ق) در کمال عزت و شوکت زندگی می کرده‌اند.<sup>۲</sup>

ابوسهل درباره قائم آل محمد (عج) نظریاتی داشت که پیش از او بی سابقه بود. وی می گفت: من عقیده دارم که محمد بن حسن، امام بود که در زمان غیبت از دنیا رحلت فرمود و جانشین ایشان در زمان غیبت، پسرش بود و به همین ترتیب سایر فرزندان پس از ایشان مقام امامت دارند تا زمانی که امر خداوند بر ظهور او مجری گردد.<sup>۳</sup> این نظر جز در الفهرست ابن ندیم، در منابع دیگر به آن اشاره نشده است.

ابوسهل به کمک حامد بن عباس وزیر، توانست حلاج را نیز از میدان

۱. همان، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۲. همان، ص ۹۷.

۳. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۲۵.

به در کند. نرمی و مدارای ابوسهل نوبختی با حامد بن عباس، که مردی متعصب و به اقرار خودش، دشمن رافضه و ابن فرات محسوب می‌شد، به همین دلیل بوده است. ابوسهل در قضیه دعوت حسین بن منصور حلاج، چه در زمان وزارت ابن فرات و چه در دوران وزارت حامد بن عباس، با این مدعی جدید بابت که اساس تشکیلات دینی فرقه امامیه را تهدید می‌کرد و نزدیک بود ریشه نفوذ ایشان را در دستگاه خلافت از بیخ برکند، به سختی درافتاد و اجازه نداد که دعوت حلاج در بغداد و دربار خلیفه قوام گیرد. و همین جریان، باعث دستگیری حلاج و قتل او به دست حامد بن عباس در سال ۳۰۹ قمری بوده است.<sup>۱</sup>

به هر حال با توجه به موقعیت علمی و سیاسی ابوسهل اسماعیل، همه شیعیان، او را شایسته مقام سفارت امام عصر (عج) می‌دانستند و معتقد بودند که بعد از محمد بن عثمان، سفیر دوم، ابوسهل اسماعیل بدان مقام مفتخر خواهد شد.

اما بعد از درگذشت محمد، تویع مقدس برخلاف انتظار شیعیان، به نام ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی صادر گردید. شیعیان سبب این قضیه را از خود ابوسهل جو یا شدند. وی پاسخ داد که ائمه اطهار علیهم‌السلام، خودشان بهتر از هر کس آگاهند که چه کسی را به نیابت برگزینند. به علاوه، من مردی متکلم و اهل جدل هستم و همیشه با مخالفان و دشمنان دین در مناظره و مجادله می‌باشم. احتمال می‌رود که بر اثر فشار و محاکمه، افشای راز کنم. بر خلاف من، حسین بن روح، بی‌نهایت حافظ اسرار است و فرضاً اگر امام غایب زیر دامنش باشد، با مقرض هم که ریز ریزش کنند، افشای راز نمی‌کند.<sup>۲</sup>

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۰۰-۱۰۱؛ قرطبی، صله تاریخ الطبری، ص ۶۷-۶۸.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۱۶۳؛ مدرس، ریحانة الادب، ج ۷، ص ۱۴۳-۱۴۴، ۱۴۶ (به نقل از: هدایت الاحباب، ص ۲۲).

## تألیفات ابوسهل اسماعیل

ابوسهل در تأیید مذهب شیعه و ردّ اعتراض‌های مخالفان و بیان مسائل کلامی، آثار متعددی نوشته که تعداد آن‌ها بالغ بر ۴۰ کتاب و رساله بوده است؛ اما جز یکی دو فقره نقلی که از برخی نوشته‌های او در کتاب‌های نویسندگان بعد از وی باقی است، امروزه اثری از نوشته‌های او دیده نمی‌شود.

کتاب‌های ابوسهل از مراجع عمدهٔ علما و متکلمین شیعه و گفته‌های کلامی او شاهد و مؤید قول ایشان و شخص او در زمرهٔ رجال شیعه و مصنفین معتبر این فرقه بوده است.<sup>۱</sup>

فهرست کتاب‌های ابوسهل در الفهرست شیخ طوسی، رجال کشی، معالم العلمای ابن‌شهر آشوب، الذریعةٔ آقا بزرگ تهرانی و خاندان نوبختی، نوشتهٔ اقبال آشتیانی آمده است و در زیر، به ذکر نام چند کتاب معروف او بسنده می‌کنیم:

۱. الاستیفاء فی الامامه؛ ۲. السنة فی الامامه؛ ۳. الرد علی اليهود؛ ۴. الرد علی الغلاة؛ ۵. الرد علی الراوندی؛ ۶. التنبيه: این کتاب را نجاشی مؤلف رجال، نزد استاد خویش، شیخ مفید خوانده بود.<sup>۳</sup> ۷. نقض مسألة عیسی بن ابان در باب اجتهاد: ابو موسی بن ابان (م ۲۲۱ ق) اهل فسای (فارس)، از قضات و فقهای صاحب رأی و قیاس، و از پیروان ابوحنیفه بوده است؛<sup>۴</sup> ۸. کتابی در

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۱۶، شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق عبدالامیر علی مهنا علی حسن فاعور، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۵۷-۵۸؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۸-۹.

۳. احمد بن علی نجاشی، الرجال، ص ۲۳.

۴. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۱۶-۱۲۰؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۸-۹.

رد بر اصحاب صفاتی؛<sup>۱</sup> ۹. الأسماء و أحكام الانسان؛ ۱۰. حدوث العالم؛ ۱۱. الرد علی ابن طاهر فی الامامه؛ ۱۲. التوحید؛ ۱۳. الانوار و...<sup>۲</sup>

### شاگردان ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی

۱. علی بن اسماعیل، پسر او که علاوه بر فراگیری علم و ادب از پدر، در نزد ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب (م ۲۹۱ق) عالم نحوی و لغوی مشهور نیز شاگردی کرده بود.

۲. ابوالحسین علی بن عبدالله بن وصیف (م ۳۶۵ق) شاعر و متکلم معروف که از مشاهیر مداحان اهل بیت و از مصنفان معروف شیعه و در کلام، شاگرد ابوسهل نوبختی و مؤلف کتابی در زمینه امامت بوده است.

۳. ابوالحسن محمد بن بشر سوسنگردی مؤلف کتاب «الانفاذ» در امامت.

۴. ابوعلی حسین بن قاسم کویکی کاتب (م ۳۲۷ق).<sup>۳</sup>

۵. ابوالجیش مظفر بن محمد بن احمد بلخی (م ۳۶۷ق) مؤلف کتاب درباره امامت

و استاد شیخ مفید.<sup>۴</sup>

۶. ابوبکر محمد بن یحیی صولی (م ۳۳۵ق) کاتب و ادیب مشهور.

جز اشخاص بالا، بزرگان متکلم امامیه در قرن چهارم و پنجم، مثل شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، نجاشی و دیگران همه با یکی دو واسطه، شاگردان ابوسهل

۱. صفاتی، گروهی از قدما بودند که برای خداوند، صفاتی به عنوان صفات ازلی مثل علم، قدرت، حیات، اراده، سمع و بصر، کلام، جلال و اکرام، جود، انعام، عزت و عظمت، در نظر می‌گرفتند و بین صفات ذات و صفات فعل، فرقی نمی‌گذاشتند. این گروه را به همین دلیل صفاتی می‌نامیدند (به نقل از: عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۱۶-۱۲۰).

۲. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۸-۹؛ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۵۷، ۵۸؛ آقا بزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۶۹ ج ۲، ص ۱۷، ۳۶، ج ۴، ص ۴۳۸، ۴۷۷، ج ۷، ص ۱۷۵.

۳. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۴. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۳۳۱.



اسماعیل نوبختی بوده‌اند. به همین دلیل، عقاید آنان در باب امامت و مسایل دیگر کلامی، تقریباً همان عقایدی است که ابوسهل در کتب متعدد خویش، آنها را شرح و تدوین کرده است.<sup>۱</sup>

### ۵. ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی (م ۳۲۶ ق)

ابو عبدالله فرزند ابوالحسین علی بن عباس، از منشیان و کارگزاران دیوانی بود که در پنج شش سال آخر عمر خویش، اهمیت و اعتبار فوق العاده‌ای یافت و در بغداد، در زمانی که حسین بن روح، نایب سوم امام زمان نیز نفوذ و اقتدار بسیار داشت، از رجال اول آن شهر و قائم مقام وزرا گردید.<sup>۲</sup>

ابن رائق وزیر، تدبیر تمام کارهای خود را به حسین بن علی نوبختی واگذار کرد و او از محرم ۳۲۵، که ابتدای استقلال و استیلای قطعی ابن رائق است، بر بغداد و امور خلافت مسلط گردید و در واقع وی از این تاریخ، سمت وزارت خلیفه را پیدا کرد.<sup>۳</sup>

آگاهی ما از ابو عبدالله منحصر به همین پنج - شش سال پایانی عمر اوست. در صورتی که از قراین معلوم می‌شود وی پیش از این تاریخ نیز در ردیف منشیان و کاتبان بعضی از ایالت‌ها به ویژه در «واسط» و اطراف آن بوده است.<sup>۴</sup>

ابو عبدالله در نابودی رؤسای ساجیه (ساجیه) از دسته‌های چریکی ترکی منسوب به سرکردگان بنی ساج بودند که به مناسبت نام ابوالساج دیو داد،

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۲. همان، ص ۲۰۰.

۳. همان، ص ۲۰۷.

۴. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۵، ص ۴۷۳؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۰۰.

بدین نام خوانده می‌شدند که از رقبای ابن رائق بودند و در دستگاه خلیفه تحت فرمان رؤسای خود خدمت می‌کردند. نقش عمده داشت. پس از آن که ریاست لشکریان و اداره اعمال خراج از طرف خلیفه راضی، به ابن رائق واگذار و به او لقب امیرالامرایی اهدا گردید، رؤسای ساجیه که از رقبای سرسخت ابن رائق بودند برای تبریک به واسطه شتافتند. ابو عبدالله که در این زمان، منشی ابن رائق بود وی را تشویق کرد که ساجیان را دستگیر و از میان ببرد. چون این خبر به بغداد رسید، بقیه ساجیان که در آن شهر سکنا داشتند به شام و موصل فرار کردند و ابن رائق بعد از این واقعه، بازماندگان آنان را تار و مار کرد.<sup>۱</sup>

پس از نابودی غلامان دیلمی ساجیه و رفع خطر آنان، ابن رائق امیر الامرا و ابو عبدالله نوبختی به بغداد آمدند. ابن رائق ابتدا غلامان حجریه را مجبور کرد چادرهای خویش را از اطراف قصر خلیفه برچینند و سپس زمام کارها را در دست گرفت و از این تاریخ، عنوان وزارت برافتاد و حل و عقد تمام امور، به دست ابن رائق و ابو عبدالله نوبختی قرار گرفت؛ یعنی در حقیقت، ابن رائق خلیفه بود و ابو عبدالله نوبختی شیعی، وزیر. و این امیر و دبیر، خلیفه را در اختیار خویش داشتند و کسی که بر آنان حکم کند وجود نداشت.<sup>۲</sup>

در سال ۳۲۵ ابن رائق خلیفه را وادار کرد، گروهی از قراولان حجریه<sup>۳</sup> را به واسطه بفرستد. قراولان حجریه که از سرنوشت لشکریان ساجیه آگاه بودند، به وحشت افتادند، ولی آنان به تدریج به واسطه رفتند و ابن رائق

۱. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ص ۴۶۱؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۰۶.

۲. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۰۶.

۳. دو دسته از قراولان خاصه خلیفه به نام حجریه و ساجیه دائماً در کارها مداخله می‌کردند و خلیفه هیچ‌گونه قدرتی بر آن سپاهیان مسلح نداشت. مخصوصاً چون به دلیل سوء اداره و طمع ورزی عمال دیوانی، نفقات ایشان به دستشان نمی‌رسید، غالباً سر به شورش برمی‌داشتند و خلیفه و وزرا را در زحمت می‌انداختند (به نقل از: همان، ص ۲۰۵).

به تدبیر و پیشنهاد ابو عبدالله نوبختی تصمیم گرفت، ریشه فتنه آن گروه را نیز قطع کند. حجریه با ابن رائق به جنگ برخاستند، اما شکست خورده و گروهی از آنان که به بغداد فرار کرده بودند، نیز به دست لؤلؤ، رئیس شرطه بغداد به قتل رسیدند. بدین گونه خطر حجریه نیز با تدبیر ابو عبدالله نوبختی برطرف گردید.<sup>۱</sup>

بنابراین، با سیاست و رهنمودهای ابو عبدالله نوبختی، دو گروه مخالف و سرسخت آن روزگار، ساجیه و حجریه، از صحنه سیاست و قدرت کنار گذاشته شدند و راه، جهت تسلط ابن رائق و ابو عبدالله نوبختی شیعی بر ارکان خلافت، هموار گردید. این رویدادها نشان دهنده میزان نفوذ سیاسی شیعیان در بغداد و دستگاه خلافت بوده است.

#### ۶. محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق)

شیخ کلینی، مشهورترین دانشمند فقیه و محدث نامی شیعه، در نیمه اول سده چهارم قمری است. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، اصلاً ایرانی و از روستای کلین، نزدیک ری بوده است و به همین جهت به لقب رازی نیز معروف است.<sup>۲</sup>

شیخ کلینی از عالمان عصر غیبت صغری است و در ضبط حدیث، از موثق ترین محدثان است.<sup>۳</sup> وی در زمان امام حسن عسکری علیه السلام متولد شد و با چهار سفیر خاص حضرت امام زمان، که در طول غیبت کوتاه آن حضرت، رابط بین شیعیان و امام زمان بودند، هم عصر بود. با این که چهار نفر از فقها و محدثین بزرگ شیعه بودند و شیعیان برای آنان ارزش و اعتبار خاصی قایل می شدند، ولی کلینی مشهورترین

۱. ابو علی مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۴۶۹؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۰۷.

۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۳۲۶؛ ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۲، ص ۴۹.

۳. تقی الدین حسن بن علی حلی، الرجال، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۳۲۶.

شخصیت عالی... مقامی بود که در آن زمان، میان شیعه و سنی با احترام می‌زیست و به‌طور آشکار به ترویج مذهب شیعه و نشر معارف و فضایل اهل بیت همت می‌گماشت.

تفکر کلینی بر حدیث و کلام جزمی (در مقابل کلام نظری) استوار بود، و در مورد معتزله نظری خصمانه داشت.<sup>۱</sup> کلینی گرچه پشتیبان نواب خاص بود، برخلاف نواب که به دلیل نیابت خاصه، تقیه را رعایت می‌کردند به‌طور علنی، متصدی ترویج مذهب و جمع‌آوری و تدوین و تربیت و نشر اخبار آل محمد علیهم‌السلام بوده است. می‌نویسند: که کتاب معروف الکافی به نظر مبارک صاحب الامر رسیده و در توقیعی از آن حضرت، مورد تقدیر قرار گرفته است. و آن حضرت فرمود «الکافی کافٍ لشیعتنا؛ همین کتاب برای شیعیان ما بس است.»<sup>۲</sup>

مجلسی اول در شرح و ترجمه کتاب کافی می‌نویسد: مگر ممکن است، این کتاب به نظر حضرت حجت نرسیده باشد. سید نعمت الله جزایری نیز گفته است، مگر ممکن است چنین کتابی با آن همه وسیله ارتباط (نواب اربعه)، به ناحیه مقدسه حضرت حجت نرسیده باشد، و سرانجام افندی در ریاض العلماء نوشته است که تمام اظهار نظرها، روایت و معتقد است که این روایات سندیت ندارد.<sup>۳</sup>

ابن اثیر می‌نویسد: کلینی که از پیشوایان دوازده امامی بود، در سال ۳۲۸-۳۲۹ به قتل رسید.<sup>۴</sup> اما سایر منابع، از قتل کلینی سخنی به میان نیاورده‌اند. طوسی در الفهرست می‌نویسد: کلینی در سال ۳۲۸ در بغداد درگذشت و پیکر وی در باب کوفه به خاک سپرده شد.<sup>۵</sup>

۱. جونل کرمر، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه سعید حنایی، ص ۱۱۰.

۲. کلینی، الکافی، ترجمه محمد باقر کمرب، ج ۱، ص ۱۵.

۳. میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، تحقیق سید احمد حسینی، ج ۲، ص ۱۶؛ کلینی، الکافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج ۱، ص ۷.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۱۵۰.

۵. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۳۲۷.

### تألیفات شیخ کلینی

۱. مجموعه کافی الکافی: کلینی مدت بیست سال برای جمع آوری و تدوین آن کار کرد و از اخبار شیعی، آن چه را درست و قابل اطمینان یافت در آن گرد آورد. مجموعه کافی شامل سی کتاب است که نخستین آنها کتاب «العقل و فضل العلم» و آخرین آن ها کتاب «الروضة» است.<sup>۱</sup>

کتاب کافی مشتمل بر سه بخش است: اصول کافی، فروع کافی و روضة کافی، و جمعاً مشتمل بر شانزده هزار و یکصد و نود و نه (۱۶۱۹۹) حدیث است که از رسول اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام، روایت کرده است هم چنین این کتاب، یکی از جمله کتب اربعه می باشد که از نظر کیفیت و کمیت و زمان، مقدم بر سه کتاب دیگرست.

شیخ طوسی، سی کتابی که مجموعه کافی را تشکیل می دهند نام برده است. وی علاوه بر آن، کتاب های دیگری نیز از کلینی آورده است:

۲. الرد علی القرامطه: که نشان دهنده دیدگاه بزرگان و عالمان شیعی در مورد قرامطیان است؛ ۳. الرسائل؛ ۴. تعبیر الرؤیا؛ ۵. کتاب الرجال و...<sup>۲</sup>

### ۷. ابوجعفر محمد بن اسحاق نوبختی

ابوجعفر، برادر ابوسهل نوبختی است که در زمره متکلمین و مؤلفان شیعه به شمار می رفته است. وی در علم کلام از برادر خویش، ابوسهل، پیروی می کرده و دارای تألیفاتی نیز بوده است که متأسفانه یا ابن ندیم، مؤلف الفهرست موفق به یافتن اسامی آن آثار نشده و یا آن که، نسخه ای از آن کتاب که نسخه های دیگر از روی آن نوشته

۱. میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۶۱.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۳۲۶-۳۲۷.

شده، افتاده است. ابو جعفر از جمله رجالی است که در دوران غیبت صغری از سوی سفیران امام عصر (عج) تویعاتی در حق وی صادر شده است. (چنان که از نوشته عباس اقبال بر می آید فرمان هایی که از سوی سفرا صادر می شده نیز، توفیق خوانده می شده است).

او همچون برادرش ابوسهل، مردی ادیب و شاعر پرور و از کارگزاران دیوانی و از مریبان ابن الرومی شاعر بوده است. ابن الرومی با او مکاتبات شعری داشته و از یکی از مدایح این شاعر در حق ابو جعفر بر می آید که وی مدتی نیز حاکم قریه النعمان بوده است.<sup>۱</sup>

#### ۸. ابوالحسین علی بن عباس بن اسماعیل بن ابوسهل بن نوبخت (م ۳۲۴ق)

ابوالحسین از بزرگان و شعرای بغداد و از جمله مردمان کریم و ادب پرور معاصر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است. ابوالحسین در شعر و ادب شاگرد دو تن از بزرگ ترین شعرای عرب زبان، یعنی بحتری و ابن الرومی است که هر دو از مداحان و دست پروردگان خاندان نوبختی بوده اند. ابوالحسین علی بن عباس در زمان حیات این دو شاعر، قسمتی از اخبار و اشعار آنان را جمع و برای دیگران روایت کرده است.<sup>۲</sup>

از زندگانی سیاسی - اجتماعی ابوالحسین اطلاع اندکی در دست است. در سال ۳۱۷ موقعی که مقتدر، خلیفه عباسی بار دیگر به خلافت رسید و ابوعلی بن مقله را به وزارت برگرداند، چون برای پرداخت مستمری لشکریان موجودی نقدی نداشت، جامه های موجود در خزانه و بعضی از املاک خود را به معرض فروش گذاشت و از طرف خود، علی بن عباس نوبختی را وکیل فروش آن اموال قرار داد. قاهر خلیفه

۱. همان، ص ۱۲۴؛ همو، الغیبه، ص ۲۷۲.

۲. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

عباسی نیز در سال ۳۲۰ زمانی که می‌خواست اموال «سیده» مادر مقتدر را به فروش رساند، سیده را ناگزیر کرد که علی بن عباس نوبختی را وکیل نماید.<sup>۱</sup> گزینش ابوالحسین نوبختی از جانب دو خلیفه عباسی نشان از نفوذ عنصر شیعی در دستگاه خلافت بوده است.

#### ۹. ابوالحسن موسی بن حسن معروف به ابن کبریاء (م ۳۳۰ ق)

ابوالحسن موسی بن حسن... ابوسهل نوبخت از علما و منجمان و از رجال دوران غیبت صغری و از معاصران شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نایب سوم امام زمان است. ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب، اخبار و کلام چهار گانه‌ای از او روایت کرده است و سه فقره از این اخبار که منقول از ابن کبریاء است در کتاب الغیبه وجود دارد.<sup>۲</sup>

به گفته نجاشی، ابن کبریاء، در نجوم آگاهی کامل داشته و با وجود مهارت در علم نجوم، مردی متدین و دارای عقیده‌ای محکم بوده است. او در نجوم تألیفاتی دارد که از جمله آن الکافی فی أحداث الأزمنة است.<sup>۳</sup>

#### ۱۰. ابوعلی محمد بن همام کاتب اسکافی (م ۳۳۶ ق)

ابوعلی از علمای بزرگ محدثین نیمه اول سده چهارم، و معاصر شیخ الاسلام کلینی است. وی یکی از مشایخ بزرگ شیعه بغداد بود. جمع بسیاری از مشاهیر فقه، محدثین نیمه دوم سده چهارم، از جمله شیخ صدوق از شاگردان او به شمار می‌روند. ابوعلی اصلاً ایرانی است.<sup>۴</sup>

۱. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ترجمه علی تقی منزوی، ج ۵، ص ۲۷۷-۲۷۸، ۳۳۳.

۲. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۳۹؛ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۱۹۰، ۲۴۳، ۲۵۱.

۳. نجاشی، رجال، ص ۲۹؛ عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۳۹.

۴. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۳۲۴؛ تقی الدین حسن بن علی حلی، الرجال، ص ۳۳۹.

ابوعلی در سوق العطش بغداد سکونت داشت و در سال ۳۳۶ (یا ۳۳۲) درگذشت و در قبرستان قریش دفن گردید.<sup>۱</sup>  
از تألیفات وی می‌توان از کتاب الانوار فی تاریخ الائمه علیهم السلام نام برد.<sup>۲</sup>

### ۱۱. ابوبکر الجعابی، محمد بن عمر (م ۳۴۴ ق)

جعابی از بزرگان و علمای شیعه اواسط سده چهارم قمری است. شیخ مفید، دارقطنی، تلعهکبری و برخی دیگر از علما از او روایت کرده‌اند. نیروی حافظه‌اش مشهور بوده است و خودش می‌گفته چهار صد هزار حدیث از حفظ دارم و ششصد هزار حدیث را نیز مذاکره می‌کنم (والعهده علی الراوی).

جعابی در شناخت علل حدیث و کتبه و القاب و اسامی راویان ضعیف و ثقه و ولادت و درگذشت آنان به حدی آگاه بوده که در این علم، یگانه روزگار خویش به شمار می‌رفته است. وی مدتی در موصل به شغل قضا مشغول بوده و به همین دلیل به قاضی موصل و قاضی جعابی نیز مشهور بوده است.<sup>۳</sup>  
جعابی کتاب‌هایی تألیف کرده که از آن جمله است:

۱. اخبار ابی طالب؛ ۲. کتاب الشیعه؛ ۳. اخبار بغداد؛ ۴. اخبار علی بن الحسین؛ ۵. من روی حدیث غدیر خم؛ ۶. طبقات اصحاب الحدیث؛ ۷. طرق من روی عن علی حدیث...؛ ۸. طرق حدیث قول النبی: یا علی أنت أخی؛ ۹. اختلاف ابی و ابن مسعود؛ ۱۰. مسند عمر بن علی بن ابی طالب.<sup>۴</sup>

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۶۵.

۲. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۰۱؛ زرکلی، اعلام، ج ۱، ص ۲۰۱.

۳. ابوجعفر محمد بن طوسی، الفهرست، ص ۳۰۹ - ۳۱۰؛ حلی، حسن بن یوسف، ایضاح الاشتباه فی اسماء الرواة (نضد الايضاح)، پاورقی الفهرست طوسی، ص ۳۰۹ - ۳۱۰؛ حسن بن علی بن داود حلی، الرجال، ص ۲۶۰، ۲۷۰، زرکلی، معالم العلماء، ج ۷، ص ۲۰۱.

۴. حسن بن علی بن داود حلی، الرجال، ص ۲۶۰، ۲۷۰؛ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۳۱۰؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۳، ج ۲، ص ۳۴۲.



## ۱۲. ابواسحاق ابراهیم نوبختی (نیمه اول قرن چهارم)

ابواسحاق از بزرگان و قدمای متکلمین شیعه می‌باشد. علامه حلی در کتاب انوار الملکوت او را «شیخنا و استادنا الاعظم» می‌خواند. وی در لحظه درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام، حضور داشته است.

تالیفات ابواسحاق عبارتند از:

۱. *الابتهاج فی اثبات اللذة العقلية لله تعالی*: از جمله کتاب‌های کلامی است که خود وی در کتاب دیگرش به نام *یاقوت* از آن نام برد؛ ۲. *تبئیت الرسالة*؛ ۳. *الیاقوت فی علم الکلام*: این کتاب قدیمی‌ترین کتب کلامی شیعه و مورد توجه بزرگان و محل استناد شیعیان است و گروهی از فضلا به شرح و استناد به گفته‌های مؤلف آن پرداخته‌اند. اما از مؤلف آن که یکی از معروف‌ترین و قدیمی‌ترین متکلمان شیعه می‌باشد در هیچ یک از کتاب‌های تاریخ و تراجم و رجال، ذکری نیامده است. تنها کتاب مستقلی که از یک تن از بزرگان متعدد خاندان نوبختی باقی است و در انتساب آن شبهه‌ای نیست. همین کتاب *یاقوت* است.<sup>۱</sup> اما در کتاب *ریاض العلماء*، کتاب *یاقوت* را به اسماعیل، برادر ابراهیم نسبت داده‌اند، ولی علامه حلی در کتاب *انوار الملکوت*، کتاب *یاقوت* را به شیخ ابواسحاق ابراهیم نسبت داده است و ایراداتی را که اهل سنت بر امامیه وارد کرده‌اند، پاسخ می‌دهد.<sup>۲</sup>

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۶۶ - ۱۷۷؛ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۱، ص ۶۲؛ مدرس، *ریحانة الادب*، ج ۶، ص ۲۴۶ - ۲۴۷.

۲. همان، ص ۱۶۸.



## عصر آل بویه و آغاز آزادی‌های نسبی شیعیان بغداد

### آل بویه و عوامل مؤثر در تسلط آنان بر بغداد

در زمان خلافت قاهر (۳۲۰ - ۳۲۲ ق) حکومت آل بویه در بخش‌هایی از ایران آغاز گردید. برادران بویه: علی، حسن و احمد، فرزندان ابوشجاع بویه فرزند خسرو، خود را از نوادگان یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی می‌دانستند.<sup>۱</sup> فرزندان ابوشجاع از فرماندهان سپاه ماکان بن کاکی (ماکان پسر کاکی از بزرگان دیلم است که از طرف سامانیان بر گرگان حکومت می‌کرد) بودند. چون کار ماکان پایان یافت و مرد آویج بر گرگان مسلط شد، فرزندان بویه نیز به او پیوستند و مرد آویج هر یک از آنان را به امیری ناحیه‌ای گماشت.<sup>۲</sup>

پس از تصرف اصفهان به وسیلهٔ مرد آویج در سال ۳۱۹، علی و برادرانش نیز بر فارس مسلط شدند. و پس از کشته شدن مرد آویج (۳۲۳ ق)، علی بویه، اصفهان را به تصرف درآورد. او سالانه هشتصد هزار دینار، خراج فارس را به بغداد می‌فرستاد و

۱. ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۲۲۵ - ۲۲۶؛ عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۸۹.

خلیفه نیز امارت وی را تنفیذ کرد.<sup>۱</sup>

ابن اثیر می‌نویسد: کار عماد الدوله علی مستحکم گردید و به خلیفه راضی و وزیرش، ابن مقله نامه نوشت که مطیع آنان خواهد بود و تقاضا کرد که میزان مالیات فارس و سرزمین‌هایی که در تصرف اوست مشخص و به صورت مقاطعه از وی دریافت کنند. خلیفه و وزیر این پیشنهاد علی را پذیرفتند و توسط پیکی برای او خلعت و علم امارت فرستادند.<sup>۲</sup> بدین طریق حکومت علی بویه بر بخشی از قلمرو خلافت به رسمیت شناخته شد.

عماد الدوله علی پس از شانزده سال سلطنت در ۳۳۸ در شیراز درگذشت و برادرش رکن الدوله حسن به جای وی نشست. رکن الدوله، حکومت یزد، قم، کاشان، نطنز و جردقان را به پسرش مؤید الدوله و ری، همدان، قزوین، ابهر، زنجان، ساوه، آوه و قسمتی از کردستان را به پسر دیگرش فخرالدوله علی سپرد و فارس را نیز به دیگر فرزندش عضدالدوله واگذار کرد. معزالدوله احمد، برادر کوچک‌تر عماد الدوله نیز، ابتدا کرمان را تصرف کرده<sup>۳</sup> و سپس مکران را با صلح گرفته و با مردم بلوچ جنگیده بود، پس از تسخیر آن مناطق، به فرمان برادرش عمادالدوله عازم عراق شد، بصره و واسط را به تصرف در آورد و سرانجام در ۳۳۴ بغداد مرکز خلافت عباسیان را اشغال و خلیفه مستکفی (۳۳۳ - ۳۳۴) را وادار به تسلیم کرد.<sup>۴</sup>

پیش از ورود معزالدوله به بغداد، گروهی از مردم دیلم در سپاهیان خلیفه بودند که جزء فرماندهان سپاه او به شمار می‌رفتند. در جنگ‌هایی نیز که بین خلیفه و مردآویج رخ می‌داد، گروهی دیگر از سپاهیان مردآویج امان خواستند و به سپاه خلیفه پیوستند.

۱. حمد الله مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص ۴۰۹، ۴۱۱؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۴، ص ۱۲، ابن‌الوردی، تاریخ ابن‌الوردی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲. ابن‌اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۹۵، شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۴، ص ۲۲.

۳. حمد الله مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص ۴۱۰، ۴۱۱.

۴. شمس‌الدین محمد ذهبی، العبر فی خیر من غر، ج ۲، ص ۳۳۵.

بنابراین، یکی از عوامل موثر غلبه معزالدوله بر بغداد و خلیفه عباسی، شاید وجود این دسته از دیلمیان در بغداد بوده است. از این گذشته، عوامل مهم داخلی دیگری نیز که از آن یاد خواهیم کرد، در تسلط آل بویه بر بغداد مؤثر بوده است:

۱. نخستین عاملی که باعث ضعف حکومت و خلافت عباسیان گردید، امر قضاوت بود زیرا آنان کسانی را که هیچ علم و آگاهی از این کار نداشتند از روی خصوصیت و برای مراعات حق دوستی، به شغل قضاوت بر می‌گماشتند. از جمله، ابن فرات وزیر مقتدر، امر قضا را به ابوامیه بصری، که مردی بزاز بود، سپرد.<sup>۱</sup>
۲. بعد از امر قضا کار وزارت نیز به ابتدال گرایید و کسانی به وزارت می‌رسیدند که شایستگی‌های وزیران پیشین را نداشتند و با تنزل منصب وزارت، مقام خلافت هم ارزش و اعتبار لازم را از دست داد. از جمله این افراد ابو العباس، کاتب اصفهانی بود که بدون داشتن شایستگی لازم، در سال سیصد و سی و چند به وزارت مقتدر رسید.<sup>۲</sup>
۳. دخالت زنان حرمسرای خلیفه در کارها. در زمان مقتدر کار به جایی رسید که مادر خلیفه به قهرمانه (یکی از کنیزانش) دستور داد، هر جمعه در مظالم (محل دادخواهی) بنشیند و به نامه‌های مردم رسیدگی کند.<sup>۳</sup>
۴. ظلم و ستم حکام خلیفه در سراسر قلمرو خلافت عباسیان و در آغاز روی کار آمدن آل بویه و اواخر، خلافت راضی، محلی به نام «خزانة الرؤوس» وجود داشت که سرهای بریده در آن نگه داری می‌شد و برای عدم تغییر سرها، مقداری کافور بر آنها می‌پاشیدند.

سرها در زنبیل یا صندوق‌های مخصوص قرار داشت و با هر سر ورقه‌ای بود که صاحب آن را مشخص می‌کرد. ظاهراً جز سر، دست و پای قطع شده نیز در آن نگه داری می‌شد. از جمله دست بریده ابن مقله (وزیر خطاط معروف) در آن محل

۱. ابوعلی المحسن تنوخی، نشوار المحاضرة، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۳.

قرار داشت.<sup>۱</sup>

۵. مصادرهٔ اموال، شکنجه‌ها، غضب و غارت اموال مردم.<sup>۲</sup>

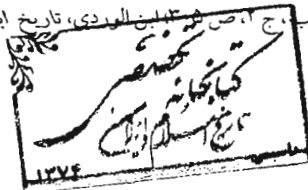
به هر حال آل بویه در عراق و غرب ایران پس از دوره‌ای به قدرت رسیدند، که شاهد تجزیهٔ امپراتوری عباسیان و از هم پاشیدن قدرت خلافت و گسترش کشمکش‌های داخلی در بغداد بودند و ده سال پیش از ورود آنان به بغداد، امپراتوری اسلامی به حکومت‌های کوچک تجزیه شده بود. تاریخ نگار، ابوالحسن مسعودی این هرج و مرج‌های دارالخلافه را با حکومت ملوک الطوائف پس از درگذشت اسکندر مقایسه می‌کند. عراق زیر سلطه شدید اولین امیرالامرا، ابن رائق قرار داشت و خلیفهٔ عباسی از قدرت اجرایی واقعی محروم بود. آل بویه، به هنگام قیام خویش، سرزمین‌های فارس و جبال را زیر سلطهٔ خویش درآورده بودند. کرمان، زیر فرمان محمد بن الیاس (حاکم کرمان) بود. آل حمدان بر موصل، دیار بکر و سرزمین‌های ربیع و مضر فرمان می‌راندند. مصر و شام زیر نفوذ محمد بن طغج اخشیدی (۳۲۴-۳۲۵ق) قرار داشت. افریقیه زیر فرمان فاطمیان و اندلس (اسپانیا) زیر سلطهٔ امویان بود. سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر حکومت می‌کردند. نواحی اهواز، واسط و بصره را آل ابو عبدالله بریدی به زیر فرمان داشتند، قرامطه، یمامه و بحرین را اشغال کرده بودند و طبرستان و گرگان زیر سلطهٔ دیلمیان بود.<sup>۳</sup>

دستگاه خلافت از لحاظ اقتصادی نیز در تنگنا قرار گرفته بود؛ پس از قیام مردآویج، علی بن بویه بر فارس و محمد بن الیاس بر کرمان مسلط شدند و کنترل مالی این مناطق به دست آنان افتاد که پیوسته، پرداخت مالیاتی را که به عهدهٔ آنان بود به تعویق می‌انداختند. حاکمان سرزمین‌های حاصل خیز نزدیک به مقر حکومت نیز،

۱. ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲. ابوعلی المحسن تنوخی، نشوار المحاضره، ج ۲، ص ۲۴.

۳. ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ص ۳۸۷؛ عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۱، ص ۳۷۳؛ ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۳۷۲.



همین رویه را پیش گرفتند، بنی‌حمدان در موصل، بریدیان در اهواز و ابن رائق در بصره از پرداخت مالیات به حکومت مرکزی خودداری می‌کردند.<sup>۱</sup>

اما مهم‌ترین عواملی که در پیشرفت کار و پیروزی آل بویه مؤثر بود.

۱. لیاقت، استعداد، هوشیاری و حسن سیاست، تدبیر؛ دلاوری و نیک نفسی امیران نخستین بویهی باعث شد مردم از هر سو به آنان روی آورند. مقدسی می‌نویسد: مالیات در این سرزمین (دیلمیان) سنگین و بسیار نیست.<sup>۲</sup>

۲. خوش رفتاری با اسیران و نیکی درباره کسانیکه انتظار شکنجه و عذاب داشتند. آنان اسیران و شکست خوردگان را شکنجه و قتل عام نمی‌کردند و حتی با چنین افرادی، به نیکی رفتار می‌شده است. ابوعلی مسکویه می‌نویسد: پس از آن که یاقوت، فرمانروای فارس از علی بن بویه شکست خورد، در اردوی او صندوق‌های پر از کلاه و زنجیر و غیره به دست آمد. این وسایل را پس از پیروزی سپاهیان بر دشمن، جهت نمایش و تمسخر بر اسیران می‌پوشاندند و در شهرها به نمایش در می‌آوردند. گروهی از سرداران علی بن بویه از او خواستند که آن وسایل را برای تمسخر اسرای دشمن به کار گیرند. اما علی نپذیرفت و گفت: بهتر است به جای این عمل، از دشمنانی که خدا ما را بر آنان پیروزی داده است، گذشت کنیم و خدا را بر این نعمت سپاس گزاریم.<sup>۳</sup>

۳. اطاعت محض و فرمان‌بری کامل و احترام فوق العاده کوچک‌ترها از بزرگ‌ترها، در خاندان آل بویه که این شیوه فرمان‌بری در کمتر خاندانی مشاهده شده است. ابوعلی مسکویه به داستان معزالدوله اشاره دارد که در ارجان به حضور برادر بزرگش عمادالدوله رسید و در مقابل او به خاک افتاد و زمین را بوسید.<sup>۴</sup>

1. D.Sourdel, "the Abbasid caliphate" the Cambridge history of Islam. V:1.P.138.

۲. محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۲، ص ۵۹۸.

۳. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۵، ص ۳۸۰.

۴. همان، ج ۶، ص ۱۴۹؛ فقیهی، آل بویه، ص ۲۷-۱۲۸.

به هر حال پس از سلطه آل بویه بر بغداد، اختیارات خلفا به مسائل شرعی و قضایی محدود شد که این وظایف عبارت از نصب اولیای مساجد و تعیین قضات اهل سنت و نظارت بر کار آنان بود.<sup>۱</sup>

خلفا گاهی تویعاتی مبنی بر اعتقادات دینی و مذهبی خویش صادر می‌کردند که در حضور اشراف و قضات و فقها و وعاظ خوانده می‌شد. شاید منظور این بوده است که مردم از معتقدات خلیفه آگاه شوند و به آن گرایش پیدا کنند و اختلافات مذهبی کم شود، اما آن‌طور که معلوم است این‌گونه تویعات در مردم و نیز در کم شدن اختلافات مذهبی هیچ اثری نداشته است. در سال ۴۲۰ به دستور قادر خلیفه عباسی، ابوالحسن حاجب، اشراف، قضات، وعاظ و فقها را جمع کرد و فرمان خلیفه که جنبه وعظ و امر به معروف و نهی از منکر داشت را برای آنان قرائت کرد. در آن فرمان، از اعتقادات خلیفه در مورد خلق قرآن و مسایل دیگر نیز سخن رفته بود. پس از قرائت فرمان به وسیله ابوالحسن حاجب، از حاضران امضا گرفته شد.<sup>۲</sup>

خلفا علاوه بر آن که حقوق سیاسی خود را از دست داده بودند، در اجرای همین حقوق قضایی و مذهبی نیز، که در دست داشتند ناتوان بودند؛ زیرا آنان در مقابل حمایت امرای آل بویه از شیعیان، دیگر محافظ و حامی مذهب تسنن نیز نبودند. چنان که وقتی معزالدوله در ۳۵۱ لعن بر معاویه را رواج داد، مطیع، خلیفه عباسی قدرت آن را نداشت که مانع اعمال نظر وی گردد.<sup>۳</sup>

با این همه، با تمام ضعفی که خلیفه داشت، دیلمیان، که به خاندان علویان گرایش داشتند، در صدد براندازی خلافت عباسی برنیامدند؛ زیرا ملاحظاتی چند، اتخاذ چنین سیاستی را ایجاب می‌کرد. جمعیت بغداد و به‌طور کلی عراق و هم‌چنین سپاهیان ترک، بیشتر سنی بودند. لذا آل بویه ناگزیر بودند که میان گرایش‌های شیعی و

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۴۱.

۲. همان جا.

۳. همان، ج ۷، ص ۷.



فشار اهل سنت، موازنه‌ای دقیق برقرار سازند. چون آنان از احترام گسترده مردم در مورد مرجعیت خلیفه در جهان اسلام، به مثابه وسیله‌ای برای مشروعیت بخشیدن به قدرت خویش استفاده می‌کردند و اجازه رسمی حکومت را از خلیفه می‌گرفتند. بنابراین، آل بویه به هاله تقدس خلیفه سنی مذهب نیازمند بودند و به همین دلیل، خود را از محافظان خلیفه‌ای قلمداد می‌کردند که بازچه دستشان بود؛ و تصور کلی آل بویه از قدرت، تصویرگونه‌ای از حکومت مشترک عباسی و شیعی بود.<sup>۱</sup>

اعتقاد به امام غایب برای آل بویه نیز عقیده‌ای دلپسند بوده است؛ زیرا این اعتقاد، آنان را قادر می‌ساخت که موقتاً خلیفه عباسی را به رسمیت بشناسند و در عین حال، خود اعمال قدرت کنند، بی آن که ناگزیر از انتصاب یک مدعی علوی باشند. اعتقاد به امام غایب برای شیعیان امامیه نیز مناسب بود و به آنان این اجازه را می‌داد که بیعت با امام خود را حفظ کنند و در عین حال حکومت امرای آل بویه را نیز قبول کنند. از آن گذشته، وفاداری به حکومت آل بویه طرفدار تشیع، به شیعیان امامی این امکان را می‌داد که با پذیرفتن منصب‌هایی در اداره حکومت، مقاصد خویش را پیش برند، بدان امید که از این راه، نفوذ تسنن را کاهش داده<sup>۲</sup> و شاید سرانجام مذهب تشیع را رسمیت بخشند.

### مبانی مذهبی حکمرانان آل بویه

همه مورخان، آل بویه را شیعی مذهب دانسته‌اند. بزرگداشت آنان در حق ائمه و علویان و علاقه آنان به اظهار شعائر و مراسم شیعه، زیارت مشاهد و تعمیر و تزیین آنها و مخصوصاً، تدفین امرای آل بویه در این مشاهد، نشانه این دعوی است. هم‌چنین تکریم رکن الدوله در حق شیخ صدوق ابو جعفر ابن بابویه (م ۳۸۱) فقیه

۱. جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۷۶؛ حاتم قادری، تحول مبانی مشروعیت خلافت، ص ۱۳۵.

۲. جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۸۰.

بزرگ شیعه در ری، علاقه و انس عضدالدوله به شیخ مفید (م ۴۱۳) عالم بزرگ شیعی در بغداد و بزرگداشت بهاء الدوله در حق خاندان شریف رضی (م ۴۰۶) گرد آورنده نهج البلاغه، از همین علاقه مذهبی آنان نشأت می‌گیرد. این که دیلمیان غالباً به وسیله ناصر اطروش داعی و امام معروف زیدیه در طبرستان، اسلام و تشیع را پذیرفته‌اند، دلیل بر زیدی بودن آنان نیست؛ زیرا فرزندان خود اطروش هم بر خلاف او، شیعه امامیه بوده‌اند<sup>۱</sup> ابن کثیر می‌نویسد: همه امیران آل بویه شیعه و رافضی بودند.<sup>۲</sup>

با وجود اصرار بویه‌یان در اظهار تشیع و حتی با آن که در آغاز غلبه بر بغداد، در اظهار شعائر شیعه تا حد تبری از غاصبان حق آل علی علیه السلام و طعن و سب هم پیش رفتند؛<sup>۳</sup> اما پس از استقرار در بغداد جز در مواردی که رفع فتنه و شورش عام لازم بود، در صدد منع شعائر اهل سنت یا جلوگیری از مخالفت آنان با عقاید مشایخ خویش بر نمی‌آمده‌اند و سخت‌گیری‌هایی نظیر آنچه متعصبان اهل سنت، مانند پیروان «بربهاری» بر شیعه بغداد و عراق روا می‌داشتند، از جانب آنان بر اهل سنت انجام نشده است.<sup>۴</sup>

بنابراین، آل بویه در امر دین و مذهب چندان تعصبی نداشتند و حتی گاه، بیش از اندازه اهل مسامحه و تحمل و گذشت به نظر می‌آمدند. چنان که وزیر آنان، نصر بن هارون، نصرانی بود و از آل بویه در تعمیر و بنای کلیسا اجازه یافت. هم‌چنین کاتب معزالدوله به نام سعد اسرائیل بن موسی و حاکم بندر معروف سیراف به ترتیب نصرانی و یهودی بودند و نیز کاتب عزالدوله بختیار موسوم به ابواسحاق صابی از صابئین به شمار می‌آمد و آل بویه در این باره ظاهراً مسامحه و تساهل کم‌نظیری از

۱. قزوینی، النقص، ص ۲۰۲؛ حمد الله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۱۶؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۱؛

عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ص ۴۷۸.

۲. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

۴. همان‌جا؛ فقیهی، آل بویه، ص ۴۷۹.

خویش نشان داده‌اند.<sup>۱</sup>

آل بویه هرگز در پی آن نبودند که شیعیان را به جان سنیان بیندازند؛ زیرا از هر دو فرقه، کسانی در لشکریان خویش داشتند؛ بلکه قصد آنان بیشتر این بود که با استفاده از امکانات موجود و اعمال سیاست تسامح، نوعی حکومت مشترک شیعی عباسی برپا کنند که شیعیان را از التزام به تقیه رهاکننده و مذهب شیعه همچون مذاهب چهارگانه اهل سنت به رسمیت شناخته شود. امیران آل بویه اساساً دنباله همان روشی را پیش گرفتند که از زمان مأمون، تعدادی از خلفای عباسی در پی اجرای آن بودند. لکن آنان این هدف را از دیدگاه شیعیان پی می‌گرفتند. آنان در پی آن بودند که بدین طریق، پشتیبانی استوار برای حکومت خویش فراهم کنند، بی آن که باقی مردم را از خویش برنجانند. البته هیچ شکی نیست که شیعیان نه تنها سازمان رسمی، بلکه تدوین قسمتی از عقاید خود را به آل بویه مدیون هستند.<sup>۲</sup>

امیران آل بویه که خود پیرو تشیع بودند، از اجرای اعمال مذهبی اهل سنت جلوگیری نمی‌کردند؛ بلکه در مواردی نیز در اجرای آن اعمال، آنان را یاری می‌رسانند. از جمله، بنا به نوشته ابن جوزی، چون ابوالحسن پسر بویه (معزالدوله) وارد بغداد شد، سه تن از قاریان قرآن را که در آن زمان از لحاظ نحوه قرائت آیه‌های قرآن، همانندی نداشتند، به نام‌های ابوالحسین بن الرفاء و ابوعبدالله بن الدجاجی و ابوعبدالله بن البهلول برگزید تا برای تسنن به نوبت نماز تراویح بخوانند. در حالی که نماز تراویح از آداب اهل سنت در شب‌های ماه رمضان و احياناً شب‌های دیگر است.<sup>۳</sup> و از نظر فقهای شیعه از بدعت‌های خلیفه دوم بود.

از میان مذاهب اهل سنت، مذهب حنفی مورد حمایت خلفای عباسی بود، لیکن حنبلی‌ها از نظر تعداد در بغداد برتری داشتند و نفوذشان محسوس بود. اینان که

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۸۷-۳۸۸، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۷.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۲۲۸؛ فقیهی، آل بویه، ص ۴۷۶.

سخت معتقد به سنت بودند؛ در صف مقدم مخالفِ اهل سنت با شیعیان، متکلمان، فیلسوفان و خلاصه با هر چه به نظر آنان بدعت می‌نمود، قرار داشتند. اصل اصیل اعتقاد آنان گه‌گاه به صورت تصوف متداول، رجوع به صدر اسلام و متابعت از سنت پیامبر ﷺ و صحابه و تابعان بود.<sup>۱</sup>

در این دوره نیز شاهد واکنش تند حنبلی مذهبان در مورد شیعیان هستیم، چنان‌که وعاظ آنان مردم را به توبه و پیمودن راه پاک و بی‌آلایش اجدادشان دعوت می‌کردند و حملات آنان به شیعیان، سرچشمه اصلی ناآرامی شهر بغداد بود.<sup>۲</sup>

زدوخوردهایی که در زمان آل بویه بین سنی مذهبان و شیعیان رخ می‌داد با دوران پیش تفاوت داشت؛ به این معنی که پس از غلبه آل بویه بر بغداد و از میان بردن نفوذ خلیفه، مذاهب اهل سنت و شیعه کم‌کم به صورت دو حزب سیاسی در آمدند، که شیعه از آل بویه و اهل سنت از خلفا و ترکان طرفداری می‌کردند.<sup>۳</sup>

اقلیت‌های مذهبی نیز در دوران حکومت نسبتاً تسامح پیشه آل بویه، زندگی مطلوبی داشتند. امیران آل بویه که وظیفه دشوار اداره کردن جمعیتی عظیم و ناهمگون از سنیان و شیعیان را بر عهده داشتند، علاقه‌مند بودند که اعتماد و حمایت گروه‌های غیر مسلمان را هم به دست آورند. مسیحیان در میان طبقه کاتبان، بسیار نمایان بودند و بسیاری از مقام‌های اداری را در دست داشتند.<sup>۴</sup>

یهودیان در دوره مورد بحث، در بغداد جمعیت زیادی را تشکیل می‌دادند، بنیامین تپلی، که یک قرن بعد (۵۶۳ ق / ۱۱۶۸ م) از بغداد دیدن کرد، از وجود ۴۰/۰۰۰ یهودی، ۲۸ کنیسه و ۱۰ مرکز تعلیم و تعلم در آن شهر گزارش داده است.<sup>۵</sup>

۱. جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۱۰۳.

۲. همان، ص ۶۷.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۶۸؛ فقیهی، آل بویه، ص ۴۷۷.

۴. جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۱۲۱.

۵. همان، ص ۱۲۴.

یهودیان در حیات اقتصادی بغداد نیز در مقام صرّاف و جهبذ (معرب گهبد = گنجور) اهمیتی ویژه داشتند.<sup>۱</sup>

بنابراین، به قدرت رسیدن آل بویه در بغداد، برای یهودیان نیز خجسته و میمون بود. واقعه اجتماعی و سیاسی شگفت آور این دوران، نزدیک شدن یهودیان و شیعیان بغداد به یک دیگر بود. اما یهودیان که در برهه‌ای از زمان از همراهی با دوستان شیعی خود نفع بردند، سرانجام با برگشتن بخت از شیعیان، بهایی سنگین پرداختند. آنان در مجاورت یک دیگر در محله‌های عتیقه و کرخ زندگی می‌کردند. که در دوره‌های آشوب، یهودیان هم مانند همسایگان شیعی خود خساراتی را متحمل شدند.<sup>۲</sup>

آل بویه به اقلیت‌های صابئی و زردشتی نیز با دیده احترام می‌نگریستند؛ ولی با تمام این تفصیلات، شیعیان در این دوره، جامعه‌ای قدرتمند را در پایتخت (بغداد) تشکیل می‌دادند. چگونگی ریشه‌یابی شیعیان بغداد، که در فصل اول به آن اشاره شد، مشکل است. در قرن اول خلافت عباسیان بر بغداد، علویان که شیعیان، شاخه‌ای از آن را تشکیل می‌دادند از موقعیت خوبی برخوردار بودند و تحولات چندی به وجود آوردند. اما با سیاست ضد معتزله متوکل عباسی، موقعیت آنان نیز سخت متزلزل گردید و آسیب‌های فراوانی بر شیعیان وارد آمد؛ ولی حفظ حرمت خاندان پیامبر ﷺ تعهدی مشترک در میان همه اقشار مردم مسلمان بود، به طوری که متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷)، افسری از دارالخلافه را مأمور کرد تا از حقوق و سرمایه‌های علویانی که مورد سوء ظن دستگاه حکومتی نبودند، پاسداری کند. سی سال بعد از خلافت متوکل، خلیفه معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹ ق) نه تنها اجازه داد که محمد بن زید علوی آزادانه از طبرستان برای علویان مکه، مدینه و بغداد، پول بفرستد؛ بلکه آن چنان احترامی برای آنان قائل شد که طی فرمانی اجازه داد علویان از منابر مساجد، بنی امیه را لعن کنند و

۱. همان، ص ۱۲۵.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۲۷؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۳۶۲؛ جونل کرم، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۱۲۶.

تنها زمانی فرمان خود را باز پس گرفت که سنّیان، سخت اعتراض کردند و موقعیت سیاسی‌اش به مخاطره افتاد.<sup>۱</sup>

بنابراین، از وجود چنین حوادثی به خوبی برمی‌آید که شیعیان، در بغداد قدرت چشمگیری داشتند.

### علل تسامح مذهبی آل بویه

تسامح و تساهل مذهبی حکومت آل بویه را می‌توان به گرایش‌های شیعی این خاندان و طبقه حاکم و متفکران برجسته این عصر نسبت داد. البته در قرون اخیر، تشیع، ناشکیبایی نشان داده است؛ ولی در قرون اولیه، تشیع بیش از تسنن به روی نفوذ و جریان‌های بیگانه پنجره می‌گشود. شیعه امامیه به واسطه اعتقاد به امام معصوم در نظر اول، مستعد قبول خردورزی و عقل‌مداری نمی‌نماید و حال آن‌که به نحوی متناقض‌گونه، اصل طرفدار مرجعیت ظاهراً الهام‌بخش طرز تفکرهای آزاداندیشانه بوده است. اعتقاد به امام معصوم، چه در قید حیات و چه غایب از نظر، به معنای آن است که سایر منابع علوم در معرض تردیدند. این طرز تفکر (مخصوصاً در غیبت امام) شکاکیت را افزایش می‌دهد و میدان را برای برخورد آزاداندیشه‌ها باز می‌کند.<sup>۲</sup>

علاوه بر عامل فوق، عوامل زیر را نیز می‌توان از علل تسامح مذهبی آل بویه به شمار آورد:

۱. آل بویه علاقه‌مند به ادامه فرمانروایی خود در میان ایرانیان، عرب‌ها و ترکان بودند که بیشتر آنان را اهل سنت تشکیل می‌دادند. بنابراین، نمی‌خواستند با از میان برداشتن خلیفه عباسی و جانشین کردن فردی از علویان، خشم و ناخشنودی و شورش اهل سنت را بر ضد خویش برانگیزند.

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۸، ص ۱۷۱-۱۷۲؛ مفیز الله کبیر، ماهی‌گیران تاجدار، ص ۳۳۴-۳۳۵.

۲. جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۶۴، ۶۵.

۲. فرمانروایانی چون سامانیان و بعدها غزنویان و سلجوقیان، در کمین بودند تا بهانه‌ای علیه آل بویه به دست آورند که طرفداری سرسختانه آنان از شیعیان، این بهانه را فراهم می‌کرد.

۳. اگر آنان فردی از علویان را بر مسند خلافت می‌نشانند و او قبول عام می‌یافت، خود ناچار بودند از روی عقیده و ایمان فرمان برند و در حقیقت به جای سلطنت، فرماندهی یا سرداری سپاه خلیفه شیعی را عهده‌دار باشند.

۴. علاوه بر عوامل سیاسی، عوامل اقتصادی و فرهنگی نیز، آنان را بر آن می‌داشت که به سیاست تسامح مذهبی خویش ادامه دهند. سیاست آنان گاهی ایجاب می‌کرد که به دلیل چشم داشت به مال و منال، علویان را نیز دستگیر و ثروتشان را مصادره کنند و آنان را به زندان بیندازند. چنان که عضدالدوله، محمد بن عمر بن یحیی علوی حسینی، رئیس علویان عراق را دستگیر و یک میلیون دینار اموال او را مصادره نمود و هم‌چنین ابواحمد موسوی، نقیب بغداد، پدر سید رضی و برادر او عبدالله را به قلعه استخر فارس فرستاد و ثروتشان را مصادره کرد.<sup>۱</sup>

### امیران شیعی آل بویه و موقعیت سیاسی شیعیان بغداد

در بخش اول و دوم این فصل، از خاستگاه چگونگی تسلط آل بویه بر بغداد و مبانی و دیدگاه مذهبی آنان، به اجمال سخن رفت در این بخش سعی بر این است که عملکرد سیاسی و فرهنگی هر یک از امیران بویهی به ترتیب زمانی و به عنوان حکمرانی شیعی و نیز موقعیت سیاسی و مذهبی شیعیان بغداد.

#### ۱. احمد بن بویه معزالدوله (۳۳۴ - ۳۵۶ ق / ۹۴۶ - ۹۶۷ م)

در سال ۳۳۴ و به هنگام ضعف دستگاه خلافت عباسی، خبر ورود احمد بن بویه به

۱. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۲، ص ۴۰۰ - ۴۰۱؛ سید جمال‌الدین احمد بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۳۶۷؛ محمد مهدی جعفری، سید رضی، ص ۷.

بغداد رسید. مردم شهر از شنیدن این خبر به وحشت افتادند. مستکفی، خلیفه عباسی (۳۳۳ - ۳۳۴ ق) خود را نهمان کرد و ترکان ابتدا به غرب بغداد و سپس به موصل فرار کردند. اما مستکفی پس از ورود احمد بن بویه به بغداد، از نهانگاه خویش بیرون آمد و با احمد بویه دیدار و سپس بیعت نمود. مستکفی نیز به نشانه وفاداری به احمد بن بویه و برادرانش، سوگند نامه‌ای نوشت و به امضای گواهان رساند<sup>۱</sup> (جهت آگاهی از وضع خلفا، ر.ک: همین فصل).

در همین زمان لقب «معزالدوله» نیز از طرف خلیفه به احمد بن بویه داده شد. خلیفه برای برادران وی نیز القابی معین و علی را به عمادالدوله و حسن را به رکن الدوله ملقب کرد. القاب و کنیه‌های آنان بر سکه‌های رایج زمان، یعنی درهم و دینار نقش شد. اما در همین سال (۳۳۴ ق) به معزالدوله اطلاع رسید که خلیفه در صدد برآمده است که او را بر کنار کند. معزالدوله نیز با گروهی از یارانش به دارالخلافه رفته، خلیفه را دستگیر و در منزل خویش زندانی کرد. مستکفی هم چنان در زندان بود تا مردم با مطیع بیعت کردند. آن گاه او را به مطیع، خلیفه جدید تسلیم نمودند که به دستور وی، چشم‌های مستکفی از حدقه بیرون کشیده شد و تا آخر عمر در زندان باقی ماند.<sup>۲</sup>

دلیل ظاهری خلع مستکفی این بود که علم،<sup>۳</sup> پیشکار وی، (زن شیرازی که کوشش وی در برکناری متقی و جلوس مستکفی چشمگیر بود) میهمانی بزرگی برپاداشت و جمعی از بزرگان دیلم را در آن میهمانی دعوت کرد. معزالدوله آن زن

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۳۴؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۲۰۵ - ۲۰۶؛ ابو علی مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۸.

۲. ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۲۳۲ - ۲۳۳؛ ابن اثیر، الکامل؛ ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۳۸۵؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۳۴۲ - ۳۴۳.

۳. علم در زمان متقی، «حسن شیرازی» نام داشت که زمان مستکفی نام خود را از حسن به علم تغییر داد. به کمک ابن زن، خلافت از متقی به مستکفی رسید و در زمان وی، بیعت قهرمانه (پیشکار) را در دربار خلافت یافت و همه کارها را به دست گرفت (به نقل از: ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۶، ص ۱۰۷).



شیرازی را متهم کرد که مقصود او از این میهمانی، بیعت گرفتن از بزرگان دیلم برای مستکفی و از میان بردن امارت وی (معزالدوله) بوده است.<sup>۱</sup> البته دلایل دیگری نیز گفته‌اند از جمله این که، مستکفی خلیفه، رئیس شیعه باب الطاق، که شافعی نام داشت، را دستگیر کرد و شفاعت یکی از سرداران دیلمی نیز، باعث رهایی او نشد. این موضوع به معزالدوله گران آمد و سرانجام، تصمیم به خلع مستکفی گرفت.<sup>۲</sup>

پس از خلع و کور کردن و مصادره اموال مستکفی، در سال ۳۳۴، ابوالقاسم بن مقتدر (۳۳۴ - ۳۶۳ ق) را با لقب المطیع به خلافت نشانده و مستکفی را نیز حاضر کردند که به نام خلافت، به او درود گوید و بر خلع خویش گواهی دهد. در این جریانات، معزالدوله که زبان عربی نمی‌دانست از مترجم استفاده می‌کرد و بدین ترتیب و به گونه‌ای ظاهراً غیر منطقی، پسر یک دیلمی بینوا و گمنام و از خانواده‌ای فرو دست، سرور خلیفه عباسی، به اصطلاح امیرالمؤمنین اهل سنت، گردید.<sup>۳</sup>

به هر حال، باروی کار آمدن آل بویه، اختیارات خلیفه به کلی از او سلب شد و تنها نام او در خطبه خوانده می‌شد و در این دوره، دیگر کسی به خلیفه و دستورهایش اعتنایی نمی‌کرد.<sup>۴</sup>

دلیل چنین رفتاری از سوی دیلمیان با خلفا این بود که آنان معتقد بودند، عباسیان بر علویان ظلم کرده و حق آنان را غصب نموده‌اند. به همین دلیل معزالدوله در آغاز حکومت خویش بر آن بود که امر خلافت را به آنان باز گرداند؛ اما مشاورانش این کار را صلاح ندیدند.<sup>۵</sup> معزالدوله در همان آغاز ورود به بغداد، بر اساس نوشته مورخان

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۲۰۶، ذهبی. تاریخ الاسلام، ص ۲۶.

۲. همان‌جا؛ ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۶، ص ۱۰۷.

۳. همان، ج ۷، ص ۲۰۷؛ جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۷۳.

۴. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۲۸.

۵. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهابة، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

تصمیم داشت با یکی از سادات به نام ابوالحسن محمد بن یحیی بیعت و او را به عنوان خلیفه مسلمانان معرفی کند. ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی از بزرگان سادات و در فضل و ادب و دینداری، فقه، شجاعت و کرم بی نظیر بود و معزالدوله احترام بسیاری برای وی قائل بود؛ ولی ابوجعفر ضیمری از نزدیکان معزالدوله، با دلایلی که آورد او را از انجام این کار منصرف کرد. ضیمری گفت: اگر وی از تو بخواهد که پادشاهی را کنار نهی و یکی از امرای لشکر او باشی، چه می کنی؟ گفت: یا مطیع او می شوم و پادشاهی را از دست می دهم و یا عصیان می کنم و به دوزخ می روم.<sup>۱</sup>

ابن اثیر می نویسد: معزالدوله با یکی از دوستان خویش مشورت کرد تا خلافت را از بنی عباس سلب و با معزالدین علوی یا دیگری بیعت کند. تمام یاران وی به این پیشنهاد رأی موافق دادند، جز یکی از خواص که به او گفت: این کار معقولانه نیست؛ زیرا امروز تو با خلیفه ای سر و کار داری که خود و اتباع تو به او معتقد نیستید و اگر فرمان قتل او را صادر کنی فوراً به اجرا می رسانند؛ چون ریختن خون وی را روا می دانند. اما اگر یکی از علویان را خلیفه کنی، تو و یارانت، معتقد به صحت خلافت او می شوید و اگر او فرمان قتل تو را بدهد، آنان اطاعت می کنند. معزالدوله با شنیدن چنین دلایلی، از آن تصمیم منصرف شد و این یکی از بزرگ ترین علل ابقای نام خلافت برای دودمان عباسیان بود.<sup>۲</sup>

در تأیید علاقه معزالدوله به علویان، داستان ها گفته اند. از جمله، زمانی که معزالدوله بیمار شده بود از ابو عبدالله محمد بن حسن علوی تقاضا کرد که نزد وی بیاید و برایش قرآن و دعا بخواند. ابو عبدالله با جمعی از آل ابوطالب، شروع به قرائت قرآن کردند. وی در حال قرائت قرآن دستش را به صورت معزالدوله می کشید. چون

۱. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۱۴۹؛ هندو شاه بن سنجر نخجوانی، تجارب السلف؛ فقیهی، آل بویه، ص ۱۳۰.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۲۰۸.

تلاوت قرآن به پایان رسید، معزالدوله دست راست ابو عبدالله را که در حین قرائت قرآن به صورتش کشیده بود، برای شفا بوسید.<sup>۱</sup>

در زمان معزالدوله، سب معاویه مرسوم شد. وی در ادامه راضی نگه داشتن شیعیان، درست یک سال پس از رایج شدن این‌گونه شعارها، دو رسم جدید دیگر را نیز بنیاد نهاد و اجرای این مراسم طی قرون اسلامی، نتایج و آثار تعیین کننده‌ای در پی داشت: یکی مراسم سوگواری عاشورا، که در دهم محرم به یاد شهادت حضرت امام حسین علیه السلام برگزار می‌شد و دیگری عید غدیر که برای اولین بار در طول تاریخ اسلام در ۳۵۳ در بغداد، یعنی مرکز سنیان مؤمن و معتقد برگزار گردید؛ در روز عاشورا تمام مغازه‌ها به دستور معزالدوله تعطیل می‌گردید و از مردم خواسته می‌شد که با پوشیدن جامه سیاه، اندوه خود را نشان دهند. زنان با موی پریشان و چهره سیاه کرده از خانه‌هایشان خارج می‌شدند و بر سر و صورت می‌کوفتند و جامه بر تن می‌دریدند و در عزای امام حسین می‌گریستند. پیدایی زمینه سوگواری برای امام حسین علیه السلام در زمان معزالدوله، احتمالاً از سوگواری که در میان دیلمیان مرسوم بود نشأت گرفته است و از آن جا که سوگواری در عزای امام حسین علیه السلام مورد حمایت مقام‌های حکومتی بود، کاری از دست سنیان در جلوگیری از آن بر نمی‌آمد.

هم‌چنین در هیجدهم ذی حجه همان سال که با واقعه غدیر خم و سفارش پیامبر اکرم به ولایت علی علیه السلام تقارن داشت، معزالدوله عید غدیر را جشن گرفت و فرمان داد که در این روز، شهر را آذین بندند. در این روز آتش عظیم برپا داشته، طبل‌ها به صدا درآمده و برخلاف عاشورا که مغازه‌ها و بازارها بسته می‌شد مغازه‌ها حتی هنگام شب نیز باز بود و اهل سنت نیز این رسم را مراعات می‌کردند.<sup>۲</sup>

با وجود علاقه‌ای که معزالدوله به شیعیان داشت، وی سیاست آشتی مذهبی سنیان

۱. سید جمال الدین احمد بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۸۵؛ فقیهی، آل بویه، ص ۱۷۴.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۵؛ مفیز الله کبیر، ماهی‌گیران تاجدار، ص ۳۲۹.

و شیعیان را نیز دنبال می‌کرد. او در خلال آشوب‌های مذهبی در سال ۳۵۱/۹۶۲ که اعلان‌های دیواری سب صحابه، سنّیان را به خشم آورده بود، با مجاز شمردن اعلان‌های دیواری کمتر گستاخانه، جانب میانه را گرفت و فرمان داد، بنویسند: «خداوند، ستمگران به اهل بیت علیهم‌السلام را از قدیم و جدید لعنت کند.<sup>۱</sup>

این ستمگران چه کسانی هستند، منوط به تأویل خود شخص بود. با این همه، شیعیان را در لعن معاویه صریحاً مجاز دانست؛ ولی با سیاست آشتی جویانه معزالدوله امیران پس از وی، آشوب‌ها و اختلاف‌های میان شیعه و سنّی هم چنان ادامه یافت، که به مناسبت زمانی به آنها اشاره خواهد شد.

با وجود حمایت سیاسی معزالدوله از شیعیان، آنان از لحاظ اقتصادی در مضیقه بودند. تنوخی می‌نویسد:

ابوعبدالله موسوی، علوی بغدادی، برایم نقل کرد که در سال ۳۳۴ در شدت قحط‌سالی، یکی کر گندم (یک کر گندم در بغداد ۲۹۲۵ کیلوگرم و در دوره‌های مختلف و برای حبوبات و غلات گوناگون، وزن آن متفاوت بوده است. «به نقل از: هینتس، اوزان و مقیاس‌ها، ص ۶۸، ۶۹) به معزالدوله، که در بیرون بغداد بود، به بیست هزار درهم فروختم و غله را خارج نکردم تا پول آن را در خانه دریافت نمودم. آن گاه گندم را پیمانانه کردند و تحویل گرفتند. از چنین احوالی به خدا پناه می‌بریم.<sup>۲</sup>

این قحط‌سالی مسلماً بر زندگی شیعیان نیز تأثیر می‌گذاشت، ابوعلی مسکویه و ابن جوزی، داستان‌هایی از فقر بنی هاشم می‌نویسند که نشان دهنده میزان تنگدستی آنان در آن دوران می‌باشد: در سال ۳۳۴ قحطی و غلابالا گرفت به طوری که مردم، نان به دست نمی‌آوردند و به خوردن گوشت مردار و میت و علف خشک، روی آوردند.<sup>۳</sup> جز قحطی و فقر، آشوب‌ها و فتنه‌ها نیز دامنگیر شیعیان بود. در ۳۴۶ به سبب سب

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۷-۸؛ جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۷۸.

۲. تنوخی، نشرار المحاضره، ج ۱، ص ۱۶۰.

۳. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۲، ص ۹۵؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۲۹.

صحابه، آشوب و درگیری در بغداد آغاز شد که عده‌ای بسیار از دو طرف کشته شدند.<sup>۱</sup> یک سال پس از این واقعه، یعنی در ۳۳۷ بین شیعیان و اهل سنت درگیری آغاز گردید که در نتیجه، محله شیعه نشین کرخ، مورد تاراج و غارت قرار گرفت.<sup>۲</sup> در ۳۳۸ بر اثر درگیری دیگری بین سنیان و شیعیان، محله کرخ مجدداً مورد دستبرد قرار گرفت.<sup>۳</sup>

این آشوب‌ها چندی متوقف گردید تا این که در ۳۴۸ درگیری بین شیعیان و اهل سنن از نو آغاز گردید که در نتیجه عده‌ای از دو طرف به قتل رسیدند و محله باب الطاق در آتش سوخت.<sup>۴</sup>

در ۳۴۹ و ۳۵۰ درگیری‌ها و آشوب‌های بغداد هم‌چنان ادامه یافت. در سال ۳۴۹ به جهت جنگ میان شیعه و سنی، نماز جمعه در تمام مساجد جامع بغداد جز مسجد برائا (مسجد شیعیان) تعطیل گردید که پس از برگزاری نماز جمعه، گروهی از علویان را در این مسجد دستگیر کردند؛ زیرا آنان به دخالت در این درگیری‌ها متهم شده بودند؛ اما پس از چند روز آنان را رها کردند.<sup>۵</sup> در سال ۳۵۰، عیاران بغداد شورش کردند و بی‌نظمی و آشوب عظیمی برپا شد. در این جریان، علویان را متهم به دست داشتن در آشوب قلمداد کردند، زیرا آنان مسجد جامع را بستند و نماز بر پا نشد. علت آغازین درگیری، نزاعی بود که بین یک علوی و یک عباسی رخ داد که در آن مرد علوی کشته شد و علویان به خون خواهی برخاستند. اهل سنت نیز به حمایت و پشتیبانی از بنی عباس وارد معرکه شدند، در این میان گروهی از بزرگان علوی و بنی عباس دستگیر شدند. پس از آن مجلس، مناظره‌ای تشکیل گردید که صالحان هر

۱. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۳۲.

۲. همان، ص ۲۲۱.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۳۶۳-۳۶۴.

۴. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۳۴.

۵. ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۳۹۴-۳۹۵؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۲۶۷؛ عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات

الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، ص ۳۷۹.

گروه، ناصالحان را ضمانت و از اقدام‌های تحریک‌آمیز آنان جلوگیری نمایند تا آشوب فرو نشیند.<sup>۱</sup>

به هر حال در مدت ۲۲ سال حکمرانی معزالدوله بر بغداد، گرچه شیعیان احساس هویت می‌کردند؛ ولی درگیری‌های فرقه‌ای بین آنان و اهل تسنن هم‌چنان بر سر آنان سایه افکنده بود و این جریان تا مرگ معزالدوله ادامه داشت.

اما در دوران معزالدوله، عصر خفقان و تقیه برای علویان و شیعیان به پایان رسید و شیعیان از اطراف و اکناف برای زیارت یا اقامت در کاظمین، به سوی آن مکان مقدس هجوم آوردند. وی در سال ۳۳۶، فرمان داد، تمام ساختمان آستانه کاظمین را خراب و به جای آن ساختمانی عظیم و باشکوه بنا کنند.

بر فراز هر کدام از آن دو مقبره، ضریح جداگانه‌ای از چوب ساج به طرز زیبا و چشمگیری نصب و دو گنبد بزرگ بر آن بنا نمایند. در برابر بنای آستانه، صحن وسیعی به وجود آوردند، سپس داخل ساختمان آستانه را تزیین و قندیل‌های طلا و نقره آویزان کردند. برای تأمین امنیت آستانه و تشریفات، سه گردان سرباز در مقابل آن مستقر گردید. معزالدوله، خود نیز در کنار آستانه کاخ باشکوهی بنا کرد و روزهای پنج‌شنبه با وزرا و اعیان و اشراف و فرماندهان به زیارت کاظمین مشرف می‌شد و صبح‌شنبه به مقر حکومت خویش در بغداد باز می‌گشت.

معزالدوله به عنوان امیری شیعی، اقدام‌های عمرانی دیگری نیز در بغداد انجام داد: وی در سال ۳۵۰ برای ساختمان عظیمی دستور داد خانه و کاخ‌های قدیمی را خراب کنند و درهای آهنی دروازه‌های بغداد را از جا برکنند و بسیاری از خانه‌های واقع در این طرح را، از صاحبانش بخرند. پس از پایان این بنا، تمام دفاتر و دواوین حکومتی، به ساختمان جدید منتقل گردید.<sup>۲</sup>

۱. ابوعلی المحسن تنوخی، نشوار المحاضرة، ج ۱، ص ۴۸-۴۹.

۲. ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۲۳۴.

از اقدام‌های دیگر معزالدوله بنای پلی بر دجله بین شماسیه و غرب بغداد بود. این پل، قسمت شرقی بغداد را به قسمت غربی آن مربوط می‌کرد.<sup>۱</sup> وی در طول دجله دیواری کشید که پهنای آن به اندازه یکصد آجر بود. این دیوار در طغیان سال ۳۶۷ دجله، مانع از ریختن آب به قسمت شرقی بغداد گردید.<sup>۲</sup> معزالدوله در سال ۳۵۵، فرمان داد، در محل زندان جدید بغداد بیمارستانی بنا کنند و موقوفاتی قابل ملاحظه برای آن قرار داد که درآمد موقوفات، شش هزار دینار بود.<sup>۳</sup>

با وجود این اقدام‌ها، که اغلب نشان از علاقه معزالدوله به ائمه علیهم‌السلام دارد، ابن کثیر می‌نویسد: هنگام مرگ معزالدوله که گروهی از علما و اهل تسنن دور او جمع شده بودند به وی گفتند حضرت علی علیه‌السلام دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر در آورده بود. معزالدوله گفت: به خدا این موضوع را تاکنون نمی‌دانستم و او پس از آن سنی شد.<sup>۴</sup> البته با توجه به دلایل موجود، که حاکی از شیعه بودن معزالدوله است، این سخن ابن کثیر را نمی‌توان یافت.

سرانجام، معزالدوله در سیزدهم ربیع الاول ۳۵۶ در بغداد درگذشت. وی پیش از مرگ، فرزند خود، عزالدوله بختیار را به جانشینی برگزید و از گناهان و ظلم‌ها و ستم‌هایی که به گمان خویش مرتکب شده بود، توبه کرد و بیشتر اموال خویش را در راه خدا بخشید و تمام بندگان شخصی خود را آزاد کرد و بعضی از اموالی را که از دوستان گرفته بود به آنان برگرداند. جسد وی در باب التین در گورستان قریش بغداد به خاک سپرده شد.<sup>۵</sup>

۱. جواد مصطفی و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۳۹.

۲. همان، ص ۱۳۸.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۳۳.

۴. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۱۱، ص ۲۶۲.

۵. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۲۹۸؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۳۸؛ ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۴۰۵؛

شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۱، ص ۳۰۳.

## ۲. عزالدوله بختیار (۳۵۶ - ۳۶۷ ق / ۹۶۷ - ۹۷۸ م)

در ۳۵۶، بختیار پس از مرگ پدرش معزالدوله، از دست مطیع، خلیفه عباسی خلعت و لوا دریافت کرد و به لقب عزالدوله امیرالامرا ملقب گردید و پس از چندی، «شاه ناز» دختر بختیار با مهریه‌ای یکصد هزار دیناری به ازدواج خلیفه درآمد.<sup>۱</sup> امیران بویه همیشه مشتاق ازدواج خلفا با دخترانشان بودند که چنین تمایلی بیشتر جنبه سیاسی داشت؛ زیرا آنان در پی آن بودند که از طریق وصلت با خلفا و مشروعیت یافتن، مقام خلافت را به خاندان خویش منتقل نمایند.

بختیار فرزند شایسته‌ای برای پدر نبود؛ زیرا به نصایح وی عمل نکرد، بلکه پس از رسیدن به قدرت، به عیاشی پرداخت و با زورگویی و تجاوز به اموال سران و دبیران، خشم آنان را برانگیخت، حتی سبکتکین حاجب، که مورد اعتماد معزالدوله بود و در میان لشکریان مقامی داشت و از طرف پدر به مشاورت بختیار انتخاب شده بود نیز، اموالش مورد دستبرد و طمع بختیار قرار گرفت و از آن خطرناک‌تر، این بود که با عضدالدوله عموزاده‌اش سرناسازگاری پیش گرفت و از صواب دید رکن الدوله سرباز زد و بزرگان دیلم را تبعید کرد تا اموالشان را مصادره کند.<sup>۲</sup>

پس از به قدرت رسیدن بختیار، شیعیان مانند سال‌های پیشین، مراسم عزاداری حسینی را برگزار می‌کردند و روز هیجدهم ذی حجه، یعنی عید غدیر خم، جشن و سرور برپا می‌داشتند.<sup>۳</sup> و گاهی بر سر اجرای این مراسم، درگیری‌هایی بین شیعیان و اهل تسنن روی می‌داد. در این روزها بازار شایعات گرم بود. در سال ۳۵۷ در بغداد شایع شد که مردی به نام محمد بن عبدالله ملقب به مهدی در مصر ظهور

۱. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۲۲۸، ۲۷۱.

۲. ابو علی مسکویه، تجارب الامم، ترجمه منزوی، ج ۶، ص ۲۸۷ - ۲۸۸.

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۱۶؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۲۶۸ - ۲۶۹، ۲۷۱.



کرده است و مردم را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت می‌کند.<sup>۱</sup> کافور اخشیدی حاکم مصر نیز، با او به احترام رفتار می‌کرد. شیعیان نیز به نام وی مردم را دعوت می‌کردند.

چون این خبر به بغداد رسید. سبکتکین حاجب که وی نیز شیعه بود او را به بغداد دعوت کرد؛ ولی پس از این که محمد بن عبدالله به سامرا رسید، فرستادگان سبکتکین حاجب متوجه شدند که وی، محمد فرزند مستکفی خلیفه عباسی است. علویان او را رها کردند. محمد و برادرش به بختیار پناه بردند و بختیار آنان را به مطیع، خلیفه عباسی تسلیم کرد، خلیفه دماغ او را برید و رهایش کرد و از آن پس، خبری از محمد به دست نیامد.<sup>۲</sup> در این واقعه، اموال طرفداران محمد را نیز مصادره کردند و آنان را به کیفرهای گوناگون رسانیدند. درباره سبکتکین و همراهانش، اقدام شدیدی معمول نشد و به عتاب مختصری با او اکتفا کردند.<sup>۳</sup>

سبکتکین، رئیس ترکانی بود که در زمان بختیار دست به شورش زده و خمار نامی، صاحب شرطه بختیار را کشته بودند. بختیار از خون خواهی صاحب شرطه چشم پوشید و برای تسکین فتنه، از سبکتکین یاری خواست. وی نیز شرطگی بغداد را به یکی از حاجبان خویش سپرد و فتنه فرو نشست. اما چون سبکتکین در مقابل شیعیان، از اهل تسنن جانبداری می‌کرد، شیعیان بر او شوریدند و فتنه و جنگ، دوباره با شدت بیشتری جریان یافت.<sup>۴</sup>

عزالدوله که از قدرت سبکتکین اندیشناک بود، برای از میان بردنش، به حيله متوسل شد، ولی موفق نگردید. او از بغداد بیرون رفت و با مادر و برادرش ابواسحاق قرار گذاشت که با فاصله گرفتن از بغداد، شایع کنند که بختیار در گذشته است و

۱. کافور، غلام محمد بن طغج بود که پس از او به فرمان‌روایی مصر رسید. محمد از طرف راضی، خلیفه عباسی، ملقب به اخشید شده و به حکومت مصر رسیده بود که بعدها قدرتی یافت و حکومت اخشیدیان را تشکیل داد.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۰۴-۳۰۵؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۲۶۵.

۳. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۳۰۲-۳۰۴.

۴. همان، ج ۶، ص ۳۶۷-۳۶۸.

سبکتکین که برای تعزیت نزد ایشان خواهد رفت، را دستگیر نمایند، اما سبکتکین از موضوع آگاه شد، به ابواسحاق پیشنهاد کرد که سلطنت را بپذیرد؛ ولی مادرش مخالفت کرد و سرانجام، بین ابواسحاق و سبکتکین جنگ در گرفت.<sup>۱</sup> طی مدتی که ابواسحاق با سبکتکین در نبرد بود، جمعیت سنی بغداد به حمایت از وی برخاستند و گروه گروه به صف سپاهیان ترک پیوستند. آنان فرماندهی سبکتکین را با روی باز پذیرفتند و از آن استقبال کردند و مصمم شدند تا به شیعیان حمله کنند شیعیان نیز در کرخ، سنگر گرفته و استحکاماتی بنا نهادند. اما کرخ دچار آتش سوزی بزرگی شد. بازتاب این درگیری‌ها آن بود که اعتقادات مذهبی، رنگ سیاسی به خود گرفت و شیعیان با نام و حمایت از بختیار و دیلمیان از یک سو، و سنیان و ترکان به حمایت از سبکتکین از سوی دیگر به ستیز برخیزند.<sup>۲</sup>

مورخان از این‌گونه درگیری‌ها، بسیار ثبت کرده‌اند، آغاز این شورش‌ها اغلب جنبه مذهبی نداشت؛ ولی پس از شروع درگیری، به جدال عقیدتی تبدیل می‌گردید. به عنوان مثال می‌توان به شورش سال ۳۶۲ اشاره کرد. در آن سال یکی از زندان‌بانان، مردی عامی را به قتل رساند. به دنبال آن مردم و ترکان دست به شورش زدند. قاتل از ترس به منزل یکی از ترکان پناه برد؛ اما شورشیان او را بیرون کشیدند و پس از کشتن، جسدش را آتش زدند. آنان سپس درهای زندان را گشودند و زندانیان گریختند. ابوالفضل شیرازی وزیر طائع، به منظور دستگیری آنان دست به کار گردید. «صافی» حاجب یا گروهی، برای جنگ با مردم کرخ شیعه نشین، به آن محل فرستاده شدند. معلوم می‌گردد که گروهی از زندانیان از اهل کرخ بوده‌اند و یا مردم کرخ از آنان حمایت می‌کرده‌اند. صافی که سنی متعصب و افراطی بود برخی از منازل محله کرخ را به آتش کشید. آتش سوزی مهیبی در آن محله شیعه‌نشین روی داد که به نوشته

۱. همان، ج ۶، ص ۳۰۳-۳۰۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۸۲؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۴۲-۳۴۳.

ابن اثیر، هفده هزار نفر در آن آتش سوزی جان باختند و نیز سیصد مغازه و تعداد بسیاری از منازل مسکونی، مسجد و اموال بی‌شمار دیگری از مردم در این آتش سوزی از میان رفت.<sup>۱</sup> منازل دیلمیان نیز در این شورش به غارت رفت و سبکتکین به پاس حمایت رؤسای اهل سنت از وی، آنان را مورد تفقد قرار داد و به هر یک خلعتی در خور و سزاوار بخشید.<sup>۲</sup>

به هر حال، اختلاف میان بختیار و سبکتکین و شورش‌های دیگر، از قدرت شیعیان در بغداد کاست و اهل سنت با حمایت و پشتیبانی ترکان، قدرت را به چنگ آوردند و ضعف شیعیان باعث گستاخی و جسارت مخالفان گردید. اختلافی بین بختیار و ابوتغلب بن حمدان، داماد وی و در پی آن حمله ابوتغلب به بغداد نیز، وضع را وخیم‌تر کرد؛ زیرا عیاران و اشرار در سمت غربی بر ضد بختیار شوریدند و آشوبی سخت، بین سنی و شیعه پدید آمد: در این هنگامه مردم بازار و خوار بار فروشان سنی، زنی را بر شتری سوار کرده و او را عایشه خواندند، برخی خود را طلحه و برخی خویش را زبیر نامیدند و هر دو گروه به جنگ پرداختند (صحنه جنگ جمل را بازسازی کرده بودند). مخالفان شیعه، شعار می‌دادند: ما با یاران علی می‌جنگیم... در این جریان گروهی از رؤسای عیاران دستگیر و کشته شدند. اختلاف بین بختیار و ابوتغلب گرچه موقتاً رفع گردید و آشوب فرونشست؛<sup>۳</sup> اما اختلاف بین بختیار و سبکتکین همچنان ادامه یافت تا این که سبکتکین در گذشت و غلام یک چشم دیگری به نام ایتکن (= افتکن) جانشین وی گردید. در این زمان بختیار به اهواز گریخت و از عمومی خویش، رکن الدوله کمک خواست.<sup>۴</sup>

رکن الدوله به فرزندش، عضد الدوله فرمان داد تا به یاری بختیار بشتابد. بختیار از

۱. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۱، ص ۲۷۳؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۳۶، ۳۳۷.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۲۷۵، ج ۷، ص ۳۳.

۳. همان، ج ۷، ص ۳۴۰-۳۴۱.

۴. حمد الله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۱۶.

کسان دیگری چون: عمران بن شاهین حاکم شیعی بطیحه و ابوتغلب بن حمدان شیعی نیز کمک خواست. خلیفه مطیع نیز، در این هنگام به واسط فرار کرد. اما با وجود این، موقعیت بختیار بسیار متزلزل و ضعیف شده بود؛<sup>۱</sup> زیرا پس از ورود عضدالدوله به عراق، بین او و بختیار اختلاف افتاد که سرانجام منجر به درگیری میان دو پسر عمو گردید و در نتیجه در ۳۶۷، بختیار به فرمان عضدالدوله به قتل رسید.<sup>۲</sup>

### ۳. عضدالدوله دیلمی (۳۶۷-۳۷۳ ق / ۹۷۸-۹۸۲ م)

در محرم ۳۶۶، رکن الدوله درگذشت. وی پیش از مرگ، فرزندش عضدالدوله را به جانشینی برگزید.<sup>۳</sup> عضدالدوله فعالیت سیاسی خویش را با عنوان حاکم فارس آغاز کرد. مهم ترین رویداد این دوران حکومت وی، تصرف عمان و فتح کرمان (۳۵۷ ق) هم زمان با سال‌های نخستین حکومت عزالدوله بختیار بود.<sup>۴</sup>

عضدالدوله از هر نظر نیرومندترین امیر آل بویه بود. در دوران فرمانروایی او، خاندان آل بویه به اوج قدرت خود رسیدند. وی تمام قلمرو آل بویه، که از عموی بی‌فرزندش عماد الدوله به ارث برده بود را متحد ساخت و زمانی که عزالدوله بختیار در عراق دچار مشکل شده بود، به فرمان رکن الدوله به عراق لشکر کشید و به فکر تسلط بر عزالدوله افتاد که پدرش مانع وی گردید، اما عضدالدوله پس از مرگ پدر به فکر اجرای نقشه خویش افتاد<sup>۵</sup> و به بهانه این که بختیار با کسانی چون حسنویه کردی، برادر وی فخرالدوله، و ابوتغلب حمدان و عمران بن شاهین، علیه او متحد شده‌اند رهسپار عراق گردید. چون حسنویه و ابوتغلب به بختیار یاری نکردند، وی به اهواز رفت و با کمک مالی عمران بن شاهین به واسط برگشت و از واسط به بغداد

۱. ابوالفداء ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۲۷۷؛ ابن الوردي، تاريخ ابن الوردي، ج ۱، ص ۴۱.

۲. ابن خلکان، وفيات الاعيان، ج ۱، ص ۲۴۲.

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۶۴؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۸۳.

۴. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۶، ص ۳۰۴.

۵. ابن الوردي، تاريخ ابن الوردي، ج ۱، ص ۴۱۵.

آمد. عضدالدوله نیز در سال ۳۶۷ به بغداد وارد شد و از بختیار خواست که از وی اطاعت کند و به هر کجا که خواهد برود، بختیار پذیرفت و به قصد شام از بغداد بیرون رفت؛ اما به تحریک حمدان بن ناصر الدوله، نقض سوگند کرد و به جای رفتن به شام، به موصل رهسپار گردید و سپس با تجهیز سپاهی به سوی بغداد حرکت کرد که در نزدیکی تکریت از عضدالدوله شکست خورد و به اسارت درآمد، و چنان که گفته شد، به دستور وی به قتل رسید.<sup>۱</sup>

چون عضدالدوله پس از درگیری با عزالدوله بختیار در ۳۶۸ به بغداد نزدیک شد. طاع، خلیفه عباسی فرمان داد، نام وی را در خطبه‌ها بر منابر بخوانند و شخص خلیفه برای پیشواز به بیرون بغداد رفت.<sup>۲</sup> طاع برای بزرگداشت عضدالدوله دستور داد در اوقات نماز در جلو منزل وی طبل بکوبند که چنین کاری تا آن زمان برای هیچ کس انجام نگرفته بود.<sup>۳</sup> و نیز از طرف خلیفه به لقب تاج الدوله ملقب گردید. او اولین کسی است که در دوره اسلامی، عنوان شاهنشاه یافت و نامش بعد از نام خلیفه در خطبه ذکر می‌شد.<sup>۴</sup>

عضد الدوله، دستور ضرب سکه‌ای را داد که بر یک طرف آن صورت شاه با تاج خسروپرویز و نشان‌های ساسانی و روی دیگر آن کلمه شهادت حک شده بود.<sup>۵</sup> که چنین اقدامی، نشان از توجه عضدالدوله به ایران باستان و یادآور طرز تفکر و بینش مرد آویج بوده است.

به هر حال طاع جلسه‌ای تشکیل داد و در حضور بزرگان بغداد: ابواحمد موسوی و زینبی، نقیبان علوی و عباسی و ابن معروف و مطهر (وزیر عضدالدوله) و

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۶۴-۳۶۶، ۳۷۷-۳۷۸.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۹۲.

۳. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۳۶۹.

۴. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۱۳.

۵. رنات و گلدزیهر، اسلام در ایران، ترجمه و تحقیق و تألیف محمود رضا افتخارزاده، ص ۱۴۶.

عبدالعزیز کاتب، امور مملکت را به عضدالدوله واگذار کرد. عضدالدوله پس از خروج از نزد خلیفه هدایایی به عنوان پیشکش به خلیفه اهدا کرد که ابن الکاظمی و مورخان دیگر میزان و مقدار آن اموال را ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

عضدالدوله از برگزاری مراسم دریافت خلعت از خلیفه، دو هدف را دنبال می‌کرد: اول این که با دریافت فرمان از خلیفه به حاکمیت یک شیعی بر مناطقی که بیشتر جمعیت آن سنی بودند، مهر مشروعیت بزند که به مقصود خویش نایل گشت؛ زیرا این مراسم تأثیر لازم و مطلوب را بر توده مردم به جا گذاشت و عضدالدوله به عنوان شخصیت شیعی مذهب، در انظار و افکار عمومی جلوه گر شد.

دومین اهداف آن بود که در برابر نماینده فاطمیان که از طرف عزیز، فرمانروای مصر به نزد عضدالدوله فرستاده شده بود، عظمت و شکوه خلیفه و امیری خویش را به نمایش بگذارد و هرگونه رقابت جویی فاطمیان را بی ثمر سازد.<sup>۲</sup>

عضدالدوله نیز چون بختیار، در فکر انتقال خلافت به خاندان دیلمیان بود به همین دلیل در ۳۶۹ دختر خویش را به ازدواج خلیفه طائع درآورد.<sup>۳</sup> خلیفه به هدف عضدالدوله پی برده بود و از بیم آن که مبادا فرزندی از آن دختر به وجود آید و دیلمیان از لحاظ مشروعیت به خلافت دست یابند به او نزدیک نشد. به هر حال دختر عضدالدوله در ۳۸۶ بی آن که از خلیفه صاحب فرزندی گردد، در گذشت و اموال وی به برادرش بهاء الدوله رسید<sup>۴</sup> و نقشه عضدالدوله در انتقال خلافت به خاندان دیلمیان عملی نگردید.

اگر چه عضدالدوله در حضور فرستاده خلیفه فاطمی (عزیز) کوشید مقام خلیفه را بالا ببرد؛ اما در نهان، در صدد بود به نوعی از قدرت خلیفه بکاهد. بنابراین، جهت

۱. ظهیرالدین ابن الکاظمی، مختصر التاریخ، حقه و علق علیه مصطفی جواد، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۲. ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۲۷۳؛ مغیز الله کبیر، ماهی گیران تاجدار، ص ۸۱.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۰۱؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۲۹۵.

۴. همان، ج ۷، ص ۱۰۱، ۱۹۰؛ فقیهی، آل بویه، ص ۲۴۱ (به نقل از: ارشاد یاقوت، ج ۶، ص ۲۶۶).

اجرای این نقشه، پس از بازگشت از جنگ موصل (۳۷۰ ق) برای تحقیر خلیفه و کاستن از قدرت وی در انظار مردم بغداد، محمد بن عمر، یکی از علویان را، به نمایندگی خویش به نزد خلیفه فرستاد. محمد بن عمر نیمه شب وی را از خواب بیدار کرد و گفت که عضدالدوله مایل است، خلیفه به پیشوازش بشتابد، خلیفه که قلباً از این درخواست، غمگین بود و احساس حقارت می‌نمود، چاره‌ای جز اطاعت ندید و روز بعد در ساحل دجله به استقبال عضدالدوله شتافت.<sup>۱</sup>

#### اقدام‌های عمرانی و سیاست مذهبی عضدالدوله در بغداد

بغداد در اثر فتنه و آشوب‌های پی در پی، از مدت‌ها پیش، به ویرانی گراییده بود. عضدالدوله تصمیم به آبادانی آن شهر گرفت، مساجد و بازارها را آباد کرد، برای ائمه جماعت، مؤذنان، علما، قاریان قرآن مجید، مهاجران دور از وطن، ضعفا و مستمندان که به مساجد پناه می‌بردند، مستمری تعیین نمود. صاحبان املاک مخروبه را به آباد کردن املاک خویش ملزم نمود، دستور داد جوی‌ها را لای روبی کنند، عوارض حجاج را لغو کرد، راه بغداد و مکه را تعمیر نمود، صله‌هایی به خاندان‌های شریف (سادات) و اصیل زادگان و ضعفای مجاور مکه و مدینه و هم‌چنین مجاورین و خانواده‌های شریف در مشاهد متبرکه حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام بخشید. وی برای فقها، محدثان، متکلمان، مفسران، نحویان، شاعران و نسب دانان، پزشکان، حسابداران و مهندسان نیز، مستمری تعیین کرد. به وزیر مسیحی خویش، نصر بن هارون، اجازه تعمیر و آبادانی معابد و دیرها را داد و اموالی میان فقرای مسیحی تقسیم کرد.<sup>۲</sup>

عضدالدوله کار بازسازی بغداد را از مساجد آغاز کرد. در جریان بازسازی،

۱. همان، ج ۷، ص ۱۰۴.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۸۷-۳۸۸؛ ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۰۴؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷،

ساختمان‌هایی که امکان بازسازی نداشت به کلی ویران کرد و به جای آن بناهای جدید ساخته شد. وی هم‌چنین با فراهم آوردن موقوفات گوناگون برای مساجد پیرامون شهر، درآمدهایی برای آنها ایجاد کرد تا پیوسته در بازسازی و تعمیر مساجد به کار رود و برای اجرای چنین کاری از دوستاناران حضرت علی علیه السلام و نقیبان علوی و شیعیان بغداد بهره گرفت.<sup>۱</sup>

عضدالدوله، مقبره‌های امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و سلمان فارسی را بازسازی کرد.<sup>۲</sup> وی علاوه بر ترمیم ویرانی‌های بغداد به امنیت راه‌ها نیز پرداخت و راهزنان را تنبیه کرد و در همین راستا، لشکری به سراغ بنی شیبان که مشغول راهزنی بودند، فرستاد و آنان را به سختی سرکوب کرد و ۸۰۰ نفر از بنی شیبان را به اسارت گرفت.<sup>۳</sup>

#### بیمارستان عضدی

عضدالدوله در ۳۷۲ بیمارستانی در قسمت غربی، در محله شیعه نشین کرخ بغداد بنا کرد و در همان سال تمام مایحتاج بیماران از قبیل پزشک، وکلا و خزانه داران تعیین گردید<sup>۴</sup> و بیمارستان با تجهیز دارو، شربت آلات و فرش، آماده پذیرش بیماران شد.<sup>۵</sup> وی برای مخارج بیمارستان، املاک بسیاری بر آن وقف نمود.<sup>۶</sup> در بیمارستان عضدی بغداد، ۲۴ نفر پزشک، که از مناطق مختلف جمع شده بودند، مشغول طبابت بودند. از جمله، ابوالحسن علی بن ابراهیم بن بکس، ابوالحسن بن کشکرایا، معروف به «شاگردسان» ابویعقوب اهوازی و ابو عیسی و غیره....

در بیمارستان، چشم پزشکانی ماهر، چون: ابونصر دحلی و از جراحان افرادی

۱. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۲، ص ۴۰۵.

۲. قزوینی، التقض، ص ۲۰۲؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۱۵.

۳. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۵۲۴.

۴. همان، ص ۴۷۳.

۵. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۶. رودراوری، ذیل تجارب الامم، ج ۳، ص ۶۹؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۱۴.



مانند ابوالخیر و ابوالحسن بن تفاع و از شکسته بندان افرادی چون ابوصلت به کار مشغول بودند.<sup>۱</sup> در این بیمارستان قسمتی، ویژه نگهداری دیوانگان بود که پزشکان، آنان را زنجیر می‌کردند و سپس به معالجه می‌پرداختند، تا بهبود یابند. در اطراف بیمارستان عضدی، بازاری ساخته شد که به بازار بیمارستان معروف بود. این بازار شامل یکصد مغازه بود که تمام ملزومات بیماران از قبیل نوشیدنی، دارو و گیاهان دارویی را به مشتریان می‌فروخت.

قایق‌هایی نیز به نوبت، در مقابل بیمارستان کشیک می‌داده‌اند. این قایق‌ها، ضعفا، فقرا و پزشکان را جابه‌جا می‌کردند. در اطراف بیمارستان، پس از مدتی کم‌کم محله‌ای شکل گرفت که از محله باب البصره در جنوب تا محله شارع در شمال گسترش یافت و به محله بیمارستان معروف گردید.<sup>۲</sup>

عضدالدوله به زیارت قبور ائمه علاقه‌مند بود. در ۳۷۱ عازم زیارت کربلا و نجف گردید. پس از ورود به کربلا و زیارت مرقد امام حسین علیه السلام، جوایز و عطایایی میان تمام طبقات مختلف مردم پخش کرد و مبالغ هنگفتی در صندوق مطهر آن حضرت واریز نمود تا بین علویان تقسیم گردد. شمار علویان در کربلای آن زمان، دو هزار و دویست نفر بود که به هر یک، ۳۲ درهم رسید. ده هزار درهم نیز به اطرافیان حرم داد و یکصد هزار رطل خرما و آرد و پانصد طاقه پارچه نیز در میان مردم کربلا توزیع کرد. وی سپس به کوفه و نجف رفت و مرقد حضرت علی علیه السلام را زیارت نمود و در آن جا نیز مبالغی به صندوق آن حضرت اهدا کرد، تا میان علویان نجف تقسیم گردد. شمار علویان مقیم نجف را یک هزار و هفتصد نفر نوشته‌اند که به هر یک بیست و یک درهم تعلق گرفت. عضدالدوله در همین سفر، پانصد هزار درهم نیز، میان مجاوران حرم پخش کرد.<sup>۳</sup>

۱. جواد مصطفی و احمد سوسه، دلیل خارطة بغداد، ص ۱۴۲.

۲. همان، ص ۱۴۱، ۱۴۵.

۳. عبدالکریم بن احمد بن طاوس، فرجة النری بصرحة النری، ص ۱۳۲ - ۱۳۳؛ فقیهی، آل بویه، ص ۴۶۴.

با وجود ابراز علاقه‌ای که عضدالدوله به ائمه شیعیان می‌نمود، سعی در منع تظاهرات ضد سنی داشت و هدفش این بود که از اختلاف مذهبی و برخوردهای شدید فرقه‌ای جلوگیری کند و تا اندازه‌ای در این کار موفق بود. سال‌ها بعد به دنبال همین سیاست، عمید الجیوش (ابوعلی بن استاد هرمز) نایب بهاء الدوله در بغداد و سایر شهرهای عراق، برگزاری مراسم مذهبی هر دو فرقه سنی و شیعه را ممنوع کرد و با آن که خود دیلمی و شیعی بود، ابن المعلم (شیخ مفید)، فقیه و متکلم و عالم معروف شیعی را تبعید کرد (۳۹۸ق) و این شیوه در سال‌های بعد، حتی در دوره جنگ‌های خانگی بین سلطان الدوله و مشرف الدوله، به وسیله ابن عبدالصمد شیرازی، شحنة بغداد نیز دنبال شد. البته انحطاط تدریجی قدرت آل بویه، ادامه سیاست تسامح مذهبی را برای آنان غیر ممکن ساخت.<sup>۱</sup>

به هر حال، عضدالدوله موفق گردید، ریشه دشمنی شیعه و سنی را موقتاً از میان بردارد؛ زیرا اختلاف به آن حد عمیق نبود که آنان در برابر یک دیگر بایستند. وی نه سیاست خلفای عباسی را، که تسنن را واقعیت اسلام می‌دانستند قبول داشت و نه از سیاست معزالدوله و بختیار پیروی می‌کرد، که به شیعیان اجازه می‌دادند برخی مراسم خود، که به خشم بیشتر سنیان می‌انجامید، را دنبال کنند و بدین طریق، موفق گردید فرقه‌گرایی را سرکوب کند. نتیجه این سیاست بسیار موفقیت‌آمیز بود؛ زیرا در مدت حکومت وی در بغداد شورشی که ریشه مذهبی داشته باشد برپا نشد.<sup>۲</sup>

از جمله فرمان‌های عضدالدوله، منع موقت برگزاری مراسم عزاداری حسینی و جشن غدیر بوده است.<sup>۳</sup> تعطیل موقت این مراسم باعث گردید که اهل سنت در برابر

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۸۸ / ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۴۹؛ عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ص ۴۷۹ - ۴۸۰.

۲. مفیز الله کبیر، ماهی‌گیران تاجدار، ص ۱۰۶.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۸۸.

مراسم عاشورا و عید غدیر کاملاً بی تفاوت شده و برگزاری این مراسم را دیگر دشمنی و مخالفت با خویش تلقی نکنند. اگر چه در دوره‌های بعد، گاهی سوجدجویان، اجرای این مراسم عقیدتی را به میدان مبارزات سیاسی تبدیل می‌کردند؛ ولی دیگر چنان که در دوران پیشین برگزاری این مراسم، نشانه بارز رویارویی با دیگران محسوب می‌شد، نبود. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که جلوگیری موقتی از اجرای مراسم مذهبی شیعیان و یا تبعید ابواحمد موسوی نقیب و یاران همفکر او به قلعه استخر فارس،<sup>۱</sup> که در فصل چهارم به آن پرداختیم، بیشتر جنبه سیاسی داشته است و نمی‌توان آن اقدام‌ها را دلیل مخالفت عضدالدوله با شیعیان دانست. ابن جوزی یکی از فرمان‌های عضدالدوله را به شرح زیر آورده است:

هیچ کس حق ندارد نه در مساجد و نه در خیابان، موعظه و سخنرانی کند. هیچ کس اجازه ندارد به نام اولیا و امامان و خاندان پیامبر ﷺ توسل جوید. تنها آنان که می‌خواهند لطف خدا شامل حالشان شود، می‌توانند قرآن بخوانند و کسی که با این فرمان مخالفت کند خونش مباح است.<sup>۲</sup>

عضدالدوله دوستدار علم و ادب بود و علما و مردم را به فراگیری علوم تشویق می‌کرد.<sup>۳</sup> و خود شعر می‌سرود. محمد بن محمد می‌نویسد: از جمله اشعار عضدالدوله، دیوانی یافتیم در فارس، قریب پنج هزار بیت جمله و معانی غریب که یسای کل بیت من ذلك الشعر بیتاً من التبر؛ که هر بیتی از آن قصیده با خانه‌ای پر از طلا برابری می‌کند.<sup>۴</sup>

شعالبی نیز از ادب دوستی و علاقه عضدالدوله به کتاب، سخن می‌گوید. وی را می‌نویسد:

۱. همان، ج ۷، ص ۹۸؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۹۱.

۲. همان، ج ۷، ص ۸۸.

۳. همان، ج ۷، ص ۱۱۵.

۴. محمود بن محمد بن حسین اصفهانی، دستور الوزراء، تصحیح انزابی نژاد، ص ۱۹۶؛ محسن امین، اعیان الشیعه،

ج ۱، ص ۱۷۳

با این که بر سرزمین‌ها دست یافته بود و سررشته گشاد و بست کارها را به دست داشت و والا مقامی ویژه او بود، و قدرتی گسترده نصیب او بود، به ادب دل می سپرد و به کتاب‌ها سرگرم می شد و همنشینی ادیبان را بر همدمی امیران بر می گزید و شعر زیاد می سرود.<sup>۱</sup>

عضدالدوله سرانجام در سال ۳۷۳ در روز عاشورا در بغداد به بیماری صرع درگذشت. جنازه اش را طبق وصیت وی در جوار آرامگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام به خاک سپردند. فرمانروایی او بر عراق پنج سال و نیم بود. پس از درگذشت عضدالدوله، فرزندش، صمصام الدوله ابوکالیجار به فرمان روایی رسید.<sup>۲</sup>

بر سنگ قبر عضدالدوله چنین نگاشته اند:

هذا قبر عضدالدولة و تاج الملة أبي شجاع بن ركن الدولة أحب مجاورة الإمام  
التقي لطمعه في الخلاص يوم تأتي كل نفس تجادل عن نفسها، والحمد لله وصلى الله  
على محمد و عترته الطاهرة.<sup>۳</sup>

#### ۴. صمصام الدوله ابوکالیجار (۳۷۳-۳۷۷ ق / ۹۸۲-۹۸۷ م)

صمصام الدوله که پس از پدرش عضدالدوله به امیری بغداد رسید، به دارالخلافه رفت و از دست خلیفه طائع هفت خلعت دریافت کرد به شمس المله ملقب گردید.<sup>۴</sup>

دوران کوتاه حکومت وی، صرف درگیری با برادرانش، شرف الدوله، ابوالحسین و بهاء الدوله گردید.<sup>۵</sup>

۱. ثعالبی، یتیمه الدهر، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۴۰۴؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۴۷۴.

۳. ابن جوزی، الکامل، ج ۷، ص ۱۲۰؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۱.

۴. روز راوری، ذیل تجارب الامم، ج ۳، ص ۸۴، شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۴۷۵؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۹، ص ۲۶.

۵. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۱۱۵؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۲۶.

پس از چهار سال و نیم حکومت بر بغداد، برادرش، شرف الدوله او را دستگیر کرد و چشم‌هایش را میل کشید و سپس در قلعه کیوسان (فارس) زندانی شد. صمصام الدوله پس از درگذشت برادرش شرف الدوله، از زندان آزاد گردید و به حکومت رسید؛ ولی بیش از نه ماه حکومت نکرد؛ زیرا به وسیله برادر دیگرش بهاء الدوله شکست خورد و به اطراف فارس گریخت و پس از هشت سال سرگردانی، به دست نورالدوله سالار و برادرانش، فرزندان عزالدوله بختیار، در سال ۳۸۸ کشته شد.<sup>۱</sup>

صمصام الدوله نه تنها با برادرانش درگیر بود، بلکه با شورش مردم بغداد نیز روبه‌رو گردید. بغدادیان در سال ۳۷۵ به دلیل مضاعف شدن مالیات، بر جامه‌های ابریشمی و پنبه‌ای بافت بغداد و اطراف آن، در جامع منصور گرد آمده و جهت اعتراض، از برپایی نماز جمعه ممانعت کردند و صمصام الدوله را به لغو دستور جدید مالیاتی ناگزیر ساختند.<sup>۲</sup>

از چگونگی وضع زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان اطلاع دقیقی نداریم. آن چه مسلم است، زندگی آنان نیز بستگی به آرامش بغداد داشت که با گزارش‌هایی که از درگیری‌های خانوادگی دیلمیان در دست است، شیعیان نیز با مشکلاتی مواجه بوده‌اند.

#### ۵. شرف الدوله ابوالفوارس شیردل (۳۷۷-۳۷۹ ق / ۹۸۷-۹۸۹ م)

شرف الدوله بعد از مرگ عضدالدوله، در خدمت خلیفه به نیابت برادرش سلطان الدوله امیر بود. ترکان او را بر ضد برادرش تحریک کردند. وی نیز نام برادر را از خطبه انداخت و به نام خودش خطبه کرد.<sup>۳</sup> او برای گرفتن خلعت به حضور خلیفه طائع بار یافت. خلیفه شخصاً تاج بر سرش گذاشت و به دست او دست برنجن

۱. حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص ۴۲۲-۴۲۳.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۲۷؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۴۷۷.

۳. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۴۲۳-۴۲۴.

دست بند مخصوص) و به گردنش طوق انداخت و دستور داد دو لوا، یکی سیاه و دیگری سفید به نام او بستند و فرمانی که خلیفه به نام شرف الدوله صادر کرده بود، در حضور جمع بزرگان قرائت شد.<sup>۱</sup> شرف الدوله، بسیار دادگر و متدین بود، چون صدای اذان نماز می شنید، کارها را رها می کرد و برای ادای فریضه آماده می شد و پس از انجام فرایض به سرکار خویش برمی گشت.<sup>۲</sup>

شرف الدوله در دوران حکومتش، اقدام های نیکی انجام داد. مانند زمان مأمون دستور داد، ستارگان را رصد کنند. وی به یاری دانشمندانی چون ابواسحاق صابی و بیژن، پسر رستم کوهی، که شیعه و در ساختن آلات رصد و علم نجوم چیره دست بود، رصدخانه ای در بغداد ایجاد کرد.<sup>۳</sup>

و به فرمان او در سال ۳۷۸ ستارگان هفت گانه را در مسیر حرکتشان رصد کردند.<sup>۴</sup> ویجن (بیژن) کوهی آن ستارگان را در کتاب مختصرین به صورتی که رصد کرده بود نوشته است.<sup>۵</sup>

شرف الدوله علاوه بر مسائل علمی در مسائل انسانی نیز، نام نیکی از خود به جا گذاشت. وی از کسانی که تحت ستم قرار گرفته بودند، رفع ستم نمود. از جمله ابواحمد موسوی، نقیب علویان، که در زمان عضدالدوله به فارس تبعید شده بود را به بغداد بازگرداند و اموال و مشاغلش را به او باز پس داد و نیز تمام املاک شریف ابوالحسن محمد بن عمر را به او باز گرداند و دستور توقف مصادره اموال را صادر کرد و عوامل سخن چین را از میان برد.<sup>۶</sup>

۱. روزاوری، ذیل تجارب الامم، ص ۱۴۱.

۲. همان، ص ۱۳۸.

۳. قفطی، تاریخ الحکماء، ص ۷۵، ۳۵۱.

۴. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۲۸؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۴۸۳.

۵. ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۲۴۳.

۶. روزاوری، ذیل تجارب الامم، ص ۱۳۶؛ شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۴-۳؛ همو،

تاریخ الاسلام، ص ۴۲۸.

در زمان کوتاه سلطنت شرف الدوله، گزارشی از درگیری بین اهل سنت و شیعه در منابع نیامده است و تنها در سال ۳۷۹، عیاران در بغداد فتنه‌ای را آغاز کردند که بین اهالی کرخ شیعه نشین و باب البصره جنگ درگرفت و عده‌ای به قتل رسیدند و خانه‌های بسیاری از دو محله در آتش سوخت.<sup>۱</sup>

شرف الدوله در ۳۷۹ پس از دو سال و ۸ ماه حکومت در گذشت و جسد او را به کوفه و در کنار قبر پدرش عضدالدوله به خاک سپردند. در تشییع پیکر او، گروه بسیاری از شیعیان بغداد و سایر شهرهای عراق شرکت کردند.<sup>۲</sup>

#### ۶. بهاء الدوله ابو نصر (۳۷۹-۴۰۲ ق / ۹۸۹-۱۰۱۲ م)

پس از مرگ شرف الدوله بین ابونصر بهاءالدوله و طائع خلیفه (۳۶۳-۳۸۱ ق)، نامه‌هایی رد و بدل گردید تا این که هر کدام سوگند یاد کردند که به دیگری وفادار باشند. خلیفه روز بعد از ادای سوگند، در عزاداری شرف الدوله و تعزیت گویی به بهاءالدوله حضور یافت.<sup>۳</sup>

خلافت طائع دوامی نیافت؛ زیرا بهاء الدوله به تحریک ابوالحسن بن معلم، خلیفه را اسیر کرد و قادر بالله (۳۸۱-۴۲۲ ق) را به خلافت برگزید. سید رضی، نقیب علویان در آن گیرودار حضور داشت و جانب طائع را نگه می‌داشت.<sup>۴</sup>

طائع در دوران حیاتش با آل علی سخت مخالفت می‌ورزید و به همین دلیل در دوران خلافت؛ از هیبت او کاسته شده بود تا آن جا که شعرا در هجو وی اشعار می‌سرودند. طائع در شب عید فطر ۳۸۱ درگذشت و قادر، خلیفه عباسی در خانه‌اش

۱. شمس‌الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۰-۱۱.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۴۹، ۱۵۰؛ رودزاوری، ذیل تجارب الامم، ص ۱۵۱؛ شمس‌الدین محمد ذهبی،

العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۱؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۳. رودزاوری، ذیل تجارب الامم، ص ۱۵۲؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۴۸۵-۴۸۶.

۴. بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، ج ۲، ص ۱۰۰۹؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۶.

بروی نماز خواند و سید رضی در رثای وی قصیده‌ای سرود.<sup>۱</sup> اما این سؤال پیش می‌آید که با وجود مخالفت طائع با آل علی و هجویه‌هایی که شعرا درباره‌ی وی سروده‌اند، چرا سید رضی نقیبت النقباء از طائع تمجید کرد و در رثای وی قصیده سرود؟<sup>۲</sup>

ذهبی در العبر می‌نویسد: دلیل خلع طائع، دستگیری ابوالحسن بن معلم، یکی از خواص بهاء الدوله بود که این اقدام بر بهاء الدوله سنگین آمد. وی برای عرض ادب به دارالخلافه رفت و دستور داد خلیفه را دستگیر و در کیسه کنند و سپس قادر را به جای طائع به خلافت برگزید.<sup>۳</sup>

قادر اولین خلیفه‌ای بود که مخالفت خویش را با امرای آل بویه ابراز کرد. وی در ۳۹۴ که بهاء الدوله، ابو احمد موسوی را به عنوان نقیب آل علی، قاضی القضاة و رئیس دیوان مظالم برگزید، به انتصاب ابو احمد اعتراض کرد و عنوان قاضی القضاة ابو احمد را نپذیرفت و بهاء الدوله تسلیم خواست خلیفه گردید.<sup>۴</sup>

پس از آن در ۱۰۰۶/۳۹۸ با محکوم شمردن نسخه منقح قرآن ابن مسعود و سپس دستور اعدام یک شیعی که مسببان نابودی نسخه قرآن ابن مسعود را لعن کرده بود، گام‌های جدی در مخالفت با شیعیان برداشت و برتری سه خلیفه نخستین را تأیید و اعظ مسجد برائا را اخراج و بدین ترتیب، مذهب حنبلی را مذهب رسمی حکومت اعلام کرد. وی بحث درباره‌ی تعالیم معتزله و شیعه را ممنوع و فقهای حنفی طرفدار معتزله را مجبور کرد که در ملاء عام، از ادعای خویش دست بردارند.<sup>۵</sup>

در این زمان، فاطمیان شیعی (اسماعیلیه) دامنه خلافت خود را توسعه دادند. عزیز، خلیفه فاطمی (۳۶۵ - ۳۸۶) حمص، حماة و حلب را تصرف کرد و در

۱. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۲۸ - ۳۲۹.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۶۱.

۳. ذهبی، العبر فی خبر من غبر، ج ۳، ص ۱۵؛ همو، تاریخ الاسلام، ص ۵؛ ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۲۴۰.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۳۰ - ۳۱؛ مفیز الله کبیر، ماهی گیران تاجدار، ص ۲۲۷.

۵. جونل کرمر، احبای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۱۰۶.



بین‌النهرین، خلافتش مورد پذیرش قرار گرفت. قادر که از طریق سیاسی و نظامی نتوانسته بود کاری انجام دهد، به تحکیم حکومت روحانی و حفظ شؤون معنوی خلافت پرداخت. وی شورای مذهبی علمای بزرگ را تشکیل داد و به عنوان پیشوای اسلام، در رأس آن جای گرفت. همچنین، تکفیر با لعنت نامه‌هایی بر ضد فاطمیان انتشار داد.

راسیونالیسم یا تبعیت از عقل و منطق فرقه معتزله را به زندقه و الحاد محکوم کرد. خود وی نامه‌هایی بر ضد معتزله نگاشت و در آنها، پیروی از عقل و اصول و استدلال عقلی را رد کرد و عقیده الحادی اعلام نمود.<sup>۱</sup> که این اقدام‌ها، سرانجام باعث اختلاف و منازعه خونین حزبی گردید و نیز رکود و جمودی در قواعد و اصول اسلام پدید آورد که در دوره‌های بعد، کار اصلاحات و وضع قانون را مشکل، بلکه ناممکن ساخت.

اقدام‌های قادر در زمان بهاء الدوله، موجب فشار بر شیعیان و بروز درگیری‌های بیشتر بین آنان و اهل سنت گردید که بر اساس سال وقوع درگیری‌ها، به شرح آن می‌پردازیم:

در ۳۸۰ عیاران از دو سوی بغداد با یک دیگر درگیر شدند و در پی این حادثه، از محله کرخ شیعه نشین و بصره سنتی نشین، هر یک امیری برگزیدند و دو گروه به حمایت از عیاران خویش، وارد نبرد شدند. بر اثر این درگیری‌ها اموال بسیاری از هر دو محله به تاراج رفت و یا به آتش کشیده شد، تا این که سید ابو احمد موسوی (نقیب آل علی) با میانجی‌گری، آشوب را مهار کرد.<sup>۲</sup>

در ۳۸۱ به هنگام برپایی جشن غدیر خم به وسیله شیعیان کرخ، مردم باب‌البصره به آنان هجوم بردند و نشان‌ها و اعلامیه بهاء الدوله را پاره کردند که گروهی نیز، به اتهام

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۶۱.

۲. همان، ج ۶، ص ۱۵۳.

این کار، به قتل رسیدند و اجساد آنان را بر سر پل بغداد به دار آویختند و آرامش به بغداد بازگشت.<sup>۱</sup>

پس از آن که ابوالحسن علی بن محمد کوکبی معروف به ابن معلم بر کارهای بهاءالدوله مسلط گردید (۳۸۲ ق) مردم کرخ و باب الطاق از برافراشتن پرچم سیاه و بستن بازارها و نوحه سرایی در روز عاشورا، منع شدند که این ممنوعیت سه سال ادامه یافت.<sup>۲</sup> با وجود این، در همان سال، فتنه و آشوب بین اهالی کرخ و سایر محلات مجدداً آغاز گردید که ابوالفتح محمد بن حسن حاجب، به شورشیان هجوم آورد که در نتیجه عده‌ای را کشتند و تعدادی را نیز به دار آویختند.<sup>۳</sup>

علاوه بر اجرای مراسم مذهبی، عیاران نیز، عامل درگیری بین شیعه و سنی بودند در ۳۸۴ عیاران باب البصره و کرخ، دست به غارت اموال مردم زدند و سپس با یکدیگر به جنگ پرداختند که در نتیجه، مردم دو محله شیعه و سنی نشین نیز با یکدیگر درآویختند. مردم که از این درگیری‌ها به تنگ آمده بودند از بهاءالدوله کمک خواستند. او نیز شورشیان دو طرف را سرکوب و غائله پایان گرفت.<sup>۴</sup> سپس در ۳۸۹ شیعیان، روز عید غدیر خم، طبق عادت و سنت گذشته، در کرخ و باب الطاق، دو محله شیعه نشین بغداد، به نصب پرچم و برافراشتن خیمه، پوشیدن لباس نو و آذین‌بندی پرداختند. آنان شب‌ها آتش می‌افروختند و صبحگاهان روز عید، شتر قربانی می‌کردند. اهل سنت نیز در پی آن برآمدند که در معارضه با شیعیان جشنی برپا دارند. بنابراین، مدعی شدند که روز هشتم پس از غدیر، همان روزی است که پیامبر ﷺ و ابوبکر به غار ثور پناه بردند. آنان نیز به این مناسبت در محله‌ها و

۱. همان، ج ۶، ص ۱۶۳-۱۶۴؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۹.

۲. روزاوری، ذیل تجارب الامم، ص ۲۴۳؛ ابوالفداء ابن کنیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۳۱۱؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۱۲.

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۴۵۹.

۴. ابوالفداء ابن کنیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۲۱۲-۲۱۳؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۱۷.

بازارهایشان جشنی برپا داشتند و هم‌چنین در برابر اقدام شیعیان در عزای حسینی، هشت روز پس از عاشورا را، سال روز قتل مصعب بن زبیر دانستند و در آن روز به عزاداری پرداختند. هم‌چنان که شیعیان به زیارت قبر امام حسین رفتند، آنان نیز به زیارت قبر ابن زبیر در مَسْکِن می‌شتافتند. در نتیجه، دو گروه در چنین روزهایی به یکدیگر حمله می‌بردند.<sup>۱</sup> چنان‌که در فصل دوم بیان گردید، ریشه این‌گونه درگیری و اختلاف را می‌بایستی در دارالخلافه جستجو کرد.

در پی اختلاف عقیده بین عباسیان و شیعیان در ۳۹۱ بغداد به صحنه درگیری مبدل شد. بهاء الدوله، عمید الجیوش را به بغداد فرا خواند و شورش را سرکوب کرد و فرمان داد تمام مراسم مربوط به عاشورای حسینی و غدیر از یک سو و مراسم سالگرد مصعب و غار ثور از سوی دیگر متوقف گردد. عمیدالجیوش بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای، علویان، عباسیان، شیعیان و سنیانی که قوانین تعیین شده را نادیده می‌گرفتند، به شدت مجازات می‌کرد. خود وی به عنوان یک شیعی و دیلمی. در ۳۹۸ خطبه خوانی را ممنوع و ابن معلم، فقیه شیعی را به جرم تحریک احساسات مذهبی از بغداد تبعید کرد. اما چندی نگذشت که به خطبای دو طرف، اجازه خطبه خوانی داد، به شرط آن‌که موجب تحریک پیروان خویش نشوند.<sup>۲</sup>

اما این تدبیر نیز بی‌فایده بود؛ زیرا در ۳۹۲، عیاران دو طرف، شیعیان و سنیان را به جان یکدیگر انداختند و در این میان گروهی کشته شدند. در چنین مواقعی، رسم دیگری نیز وجود داشت که به هنگام برپایی هر آشوبی، یک علوی و یک عباسی را در کنار هم و در پیش چشم مردم، در روز روشن در آب غرق می‌کردند با این اقدام، آن آشوب نیز فروکش کرد و بغداد آرامش یافت.<sup>۳</sup>

۱. صابی، ذیل تجارب الامم، تصحیح آمد روز و مرجلیوت، ج ۸، ص ۳۳۹-۳۴۰، ابوالفداء، ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۳۲۵-۳۲۶؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۰۶؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۹؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غبر، ج ۳، ص ۴.

۲. شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۲۲۵-۲۲۶؛ مفیز الله کبیر، ماهی‌گیران تاجدار، ص ۳۵۰.

۳. هلال صابی، رسائل الصابی، ج ۸، ص ۴۳۶-۴۳۸-۴۳۹؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غبر، ج ۳، ص ۵۲.

سال بعد (۳۹۳) نیز بر سر اجرای مراسم مذهبی، نزدیک بود درگیری‌ها آغاز گردد؛ ولی شیعیان کرخ و باب الطاق و هم‌چنین اهل تسنن محله‌های باب البصره و باب الشعیر از اجرای آن منع شدند.<sup>۱</sup>

چند سالی آرامش نسبی در بغداد حکم فرما بود تا این که در ۳۹۸ یکی از هاشمیان در مسجد باب الرباح به نزد فقیه شیعی، ابو عبدالله محمد بن نعمان معروف به ابن معلم، دشنام و ناسزاگویی اهل تسنن داد خواهی کرد. پیروان ابن معلم (شیخ مفید) نیز به خشم آمدند و همگام با مردم کرخ به خانه قاضی ابو محمد اکفانی رفتند و در این هنگام درگیری شدیدی آغاز گردید، شیعیان در این هنگامه، قرآنی آوردند و مدعی شدند که قرآن ابن مسعود است و با قرآن‌های دیگر تفاوت دارد. پس از این جریان اشراف، قضات و فقها گرد آمدند و دستور آتش زدن آن قرآن را صادر کردند. شیعیان از این موضوع به شدت خشمگین شده و در شب نیمه شعبان به خیابان‌ها ریختند و گروهی از آنان به خانه شیخ ابو حامد اسفراینی (پدر ابو محمد اکفانی) حمله کردند که شیخ را از ترس شیعیان، به دارالقطن (محلّی در بغداد) منتقل کردند. در همین تظاهرات بود که مردم شعار می‌دادند: یا حاکم! یا منصور! که نشان از طرفداری شیعیان بغداد از خلفای فاطمی داشت. چون این شعارها به گوش خلیفه رسید، سخت بر آشفت و دستیارانش را به حمایت اهل تسنن به میدان فرستاد و در نتیجه، منازل بسیاری از شیعیان به آتش کشیده شد و معاصی زیادی در این گیر و دار به وقوع پیوست. عمید الجیوش نیز از طرف بهاء الدوله مأمور سرکوبی شیعیان گردید. که از جمله اقدام‌های وی، تبعید مجدد ابن معلم بود؛ ولی وی با شفاعت گروهی از بزرگان مورد بخشش قرار گرفت و به خانه خویش بازگشت.<sup>۲</sup>

اما آشوبگران دست‌بردار نبودند. در همان زمان، گروهی در شب جمعه به مسجد

۱. هلال صابی، رسائل الصابی، ص ۴۵۸؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۲۲۲؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۶.  
 ۲. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۱، ص ۳۳۸؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۳۱؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۴۹.

براثا حمله کردند و حصیرها، پرده‌ها و قندیل‌های آن را به غارت بردند. مأموران برخی از آنان را دستگیر کردند و در شهر گرداندند، سپس چشم‌هایشان را کور و دست و پای آنان را برای عبرت دیگران قطع کردند.<sup>۱</sup>

پس از درگذشت عمید الجیوش (ابوعلی بن استاد هرمز) بهاء الدوله، ابو غالب بن خلف را با لقب فخرالملک به جانشینی وی منصوب کرد. ابو غالب بر عکس عمیدالجیوش، از شیعیان حمایت کرد و اولین اقدام وی، لغو فرمان عضدالدوله بود که به موجب آن، شیعیان اجازه برگزاری علنی مراسم مذهبی خویش را نداشتند. بنابراین، در ۴۰۲، شیعیان توانستند مراسم عاشورای حسینی را قانوناً به پا دارند.<sup>۲</sup>

بر اساس فرمانی که عضدالدوله و دیگر امرا، چون عمیدالجیوش و بهاء الدوله، در منع مراسم مذهبی صادر کرده بودند، شیعیان در دوره حکومت بهاء الدوله بیش از هر دوره دیگری زیر فشار قرار داشتند؛ زیرا مخالفان، سند رسمی منع اجرای مراسم را در دست داشتند که سرانجام با لغو آن دست کم از لحاظ قانونی، منعی برای برگزاری آن وجود نداشت. یک سال بعد از این فرمان (۴۰۳ق)، بهاء الدوله، سید رضی (شریف رضی) را به عنوان نقیب‌النقبای تمام طالبیان مملکت برگزید و این گزینش به دلیل شهرت سید رضی، اعتبار شیعیان را در بغداد فزونی بخشید (ر.ک: فصل چهارم).

#### ۷. سلطان الدوله (۴۰۳-۴۱۱ق / ۱۰۱۲-۱۰۲۰م)

در جمادی الاخر ۴۰۳ بهاء الدوله در ازجان (نزدیک بهبهان) درگذشت و پیکر او به حرم مطهر امیرمؤمنان علی علیه السلام برده و در کنار قبر پدرش به خاک سپرده شد. پس از او پسرش سلطان الدوله ابوشجاع به سلطنت رسید. وی از ازجان به شیراز رفت و برادرش جلال الدوله ابوطاهر را به بصره و برادر دیگرش ابوالفوارس را به کرمان

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۲۳۷.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۵۴.

فرستاد.<sup>۱</sup>

نمایندهٔ سلطان الدوله در عراق، وزیر او، فخر الملک ابو غالب بن خلف بود که در ۴۰۶ به دستور وی به قتل رسید و ابو محمد حسن بن سهلان به جانشینی او انتخاب گردید.<sup>۲</sup> در دورهٔ کوتاه سلطنت سلطان الدوله، بغداد، هم‌چنان شاهد درگیری‌های خونین بین شیعیان و اهل تسنن بود. در ۴۰۶ اهالی سنی نشین محلهٔ باب الشعیر به گروهی از شیعیان، که از آن محله عبور می‌کردند، حمله بردند.

همین امر به شورش‌ها و برخوردهای دیگری انجامید. فخر الملک وزیر، برای آرام کردن مردم سید رضی نقیب النقباء را با عده‌ای از بزرگان، به صحنهٔ درگیری اعزام نمود. چون عامل درگیری گروهی از جوانان ناپختهٔ کرخ بودند، سید رضی پس از ایجاد آرامش، شیعیان را در آن سال از برپایی نوحه سرایی و عزاداری و جشن عید غدیر ممنوع کرد.<sup>۳</sup>

حکومت سلطان الدوله از جانب برادرش، مشرف الدوله، مورد تهدید قرار گرفت. مشرف الدوله که کارش در ۴۱۱ در عراق رونق گرفته و به امیرالامرای رسیده بود، به تدریج دست برادرش را از آن سرزمین کوتاه کرد. اولین اختلاف آنان بر سر انتخاب ابن سهلان به وزارت بود. سلطان الدوله، ابن سهلان را به وزارت برگزید و برای بیرون راندن مشرف الدوله، وی را به عراق فرستاد که در جنگ با مشرف الدوله شکست خورد.

سرانجام، اختلاف دو برادر در ۴۱۳ با پا در میانی بزرگان، به صلح انجامید و قرار شد که عراق به مشرف الدوله و فارس و کرمان به سلطان الدوله واگذار گردد.<sup>۴</sup>

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۲۶۸.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۷۹.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۲۷۶ - ۲۸۹؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۲، ص ۲.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۱۳۰، ۱۳۷.

طولی نکشید که سلطان الدوله در شوال ۴۱۵ در شیراز درگذشت.<sup>۱</sup>

#### ۸. مشرف الدوله ابوعلی (۴۱۱-۴۱۶ ق / ۱۰۲۰-۱۰۲۵ م)

مشرف الدوله پس از مصالحه با برادرش در ۴۱۴ راهی بغداد گردید و قادر، خلیفه عباسی با گروهی از بزرگان و فقهای شهر، از جمله شریف مرتضی نقیب علویان، ابوالحسن زینبی و ابن ابی شوارب قاضی القضاة، به پیشواز وی شتافت و مشرف الدوله با احترام زاید الوصفی وارد بغداد گردید.<sup>۲</sup>

در زمان مشرف الدوله، ناامنی و هرج و مرج و اختلاف مذهبی، بر بغداد حکم فرما بود: دزدان در هر دو بخش شهر، در نیمه‌های شب مشعل به دست، خانه‌های مردم را چپاول می‌کردند. نیروهای مشرف الدوله نیز قادر نبودند که شهر را از دست دزدان آزاد کنند. در ۴۱۶ عده‌ای از مردم باب البصره، محله سنی نشین، خانه شریف مرتضی، نقیب علویان را به آتش کشیدند و در مقابل، عده‌ای از شیعیان نیز به منازل اهل سنت هجوم بردند. در این جریان تعداد بی‌شماری از نیروهای انتظامی و داروغه نیز کشته شدند و این هرج و مرج تا یک سال پس از مرگ مشرف الدوله، هم‌چنان ادامه داشت.<sup>۳</sup>

در دوره اغتشاش، ابوالحسن علی بن عبد الصمد شیرازی به داروغگی بغداد برگزیده شد تا شاید به اوضاع سر و سامان دهد. وی متعصبین شیعه و سنی را به شدت مجازات کرد و فقیه بزرگ شیعیان ابن معلم را با گروهی دیگر برای سومین بار، از بغداد تبعید کرد. اما زمانی که ابوالقاسم مغربی به وزارت مشرف الدوله رسید، فعالیت‌های ضد شیعی ابن عبد الصمد داروغه را نپذیرفت و او را ۵۰ هزار دینار

۱. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۳۱۸.

۲. همان، ص ۲۵۰، شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۱۵.

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۴۳-۲۴۴؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۱۸-۱۹؛ شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۲۱.

جریمه نقدی کرد و سرانجام، به فرمان او ابن عبدالصمد در ۴۱۵ به قتل رسید. بعد از ابن عبدالصمد، ابوعلی الحسن بن احمد به داروغگی بغداد رسید؛ ولی کاری از پیش نبرد و بغداد پیوسته دستخوش جنگ‌های مذهبی و هرج و مرج عمومی بود.<sup>۱</sup>

#### ۹. جلال الدوله ابوطاهر (۴۱۶-۴۳۵ ق/ ۱۰۲۵-۱۰۴۳ م)

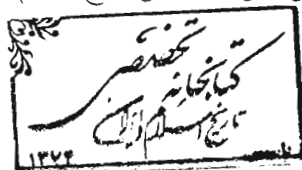
پس از مرگ مشرف الدوله، برادرش جلال الدوله به سلطنت رسید و به نامش در بغداد خطبه خواندند. جلال الدوله در آن زمان در بصره بود و قرار شد به بغداد رفته و در آن شهر مستقر شود، ولی تنها تا «واسط» رفت و مجدداً به بصره بازگشت. در نتیجه، خطبه به نام پسر برادرش ابوکالیجار، فرزند سلطان الدوله خوانده شد. ابوکالیجار حاکم خوزستان نیز، در آن زمان با عمویش ابوالفوارس، حکمران کرمان در جنگ بود. چون بغداد با فتنه و آشوب روبه رو بود و از ابوکالیجار هم خبری نشد، مجدداً به جلال الدوله نامه نوشتند و او را به بغداد فراخواندند. وی در ۴۱۸ وارد بغداد شد. ترکان به استقبالش شتافتند و خلیفه قادر، نیز ابو جعفر سمنانی قاضی را به پیشواز وی فرستاد و طبق معمول، برای ملاقات با جلال الدوله، خود نیز با کشتی به سوی وی حرکت کرد. جلال الدوله پس از ملاقات با خلیفه، رهسپار حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گردید و پس از زیارت به دارالسلطنه رفت و دستور داد طبق رسم زمان عضدالدوله در منزلش، پنج بار طبل بزنند. اما خلیفه او را از این کار منع کرد و به سه نوبت نواختن طبل رضایت داد. جلال الدوله خشمگین شد و فرمان داد. طبل زدن را قطع کنند، سرانجام، خلیفه اجازه پنج نوبت طبل را صادر کرد و اختلاف بین خلیفه و جلال الدوله موقتاً برطرف گردید.<sup>۲</sup>

در مدت هفده سال نخست حکومت جلال الدوله بر بغداد، قدرت عملاً در اختیار

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۹.

۲. ابن اثیر: الكامل، ج ۷، ص ۳۲۲، ۳۲۵؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۲۶۰، ۲۶۱، همو، العبر فی

خبر من عبر، ج ۳، ص ۱۲۶-۱۲۷.





سپاهیان ترک بود. آنان جلال الدوله را متهم به اسراف و تجمل پرستی می‌کردند و بر آن عقیده بودند که به سپاهیان ترک کمتر رسیدگی می‌کند؛ در حالی که هدف آنان، بیشتر تحت فشار قرار دادن امیر شیعی بود.<sup>۱</sup>

در سال ۴۱۹ ترکان علیه جلال الدوله شورش کردند و از ابن ماکولا (ابوعلی بن ماکولا) وزیر وی علوفه و مستمری مطالبه کردند. آنان دبیرخانه شاهی و منازل اطرافیان و وابستگان شاه را غارت کردند. شمش‌های نقره و طلا، که جلال الدوله به منظور ضرب درهم و دینار فراهم آورده بود، را در میان خود تقسیم و او را در خانه‌اش محاصره کردند. کار به جایی رسید که جلال الدوله از آنان تقاضا نمود، اجازه دهند با خانواده‌اش، بغداد را ترک کند. اگر چه ترکان، یک کشتی برای او تهیه کردند؛ ولی با پدر میان‌نی قادر، خلیفه عباسی بین آنان آشتی برقرار شد. اما صلح چندان دوام نیاورد و ترکان مجدداً شورش کردند. جلال الدوله ناگزیر، فرش، جامه و سراپرده‌های خویش را فروخت و پول آن‌ها را به ترکان داد تا آرام گرفتند. اوضاع چنان پریشان بود که جلال الدوله برای به دست آوردن اموال، به فکر غارت اهواز افتاد و ابوکالیجار که بر اهواز حکومت می‌کرد تصمیم به غارت بغداد گرفت!<sup>۲</sup>

در این اختلافات، شیعیان کرخ نیز از مصادره اموال و آزار و اذیت ترکان در امان نبودند و در ۴۱۷، که قدرت آنان بر بغداد افزایش یافت، بیش از پیش به مصادره اموال مردم پرداختند، تا آن جا که یکصد هزار دینار بر مردم کرخ، مالیات بستند و بین آنان جنگ آغاز شد و سواره نظام ترک مانند زمان جنگ، با کوفتن طبل، برای سرکوبی شورش به حرکت در آمدند و منازل شیعیان کرخ را به آتش کشیدند. عیاران و اهل تسنن نیز از این فرصت استفاده کرده و به منازل شیعیان هجوم بردند و تمام ذخایر و نقدینگی آنان را به یغما بردند. در این جریان تعدادی کشته شدند و سرانجام، مردم و

۱. شمس‌الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من عبر، ج ۳، ص ۱۳۰-۱۳۱؛ مفیز الله کبیر، ماهی‌گیران تاجدار، ۱۷۹.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۱۶۵-۱۶۶.

کرخ ناچار به پرداخت مالیات مقرر شدند.<sup>۱</sup>

خلیفه قادر نیز گاهی خطبای مسجد برائا (مسجد شیعیان) را تغییر می داد و به جای آن، شخص مورد نظرش را می گماشت. در ۴۲۰ به سبب خطبه‌ای که در آن مسجد ایراد گردید، خلیفه دستور دستگیری خطیب را صادر کرد و خطیب دیگری به جای وی گماشت. آن خطیب، چون بر فراز منبر رفت، به رسم خطبای اهل سنت، پشت شمشیر را به منبر زد و در خطبه نام حضرت علی علیه السلام را مقدم نداشت. و سخن خویش را با این جمله به پایان برد: خداوند، مسلمانان و هر کسی که علی را مولای خود می داند، بیامرزد. در این زمان، شیعیان به سوی او آجر پرتاب کردند و سر و صورت خطیب، خون آلود گردید. هم چنین، شیعیان شب هنگام به منزلش هجوم و حتی البسه وی و خانواده اش را به غارت بردند.<sup>۲</sup>

خلیفه گاهی حکم جهاد علیه شیعیان را نیز صادر می کرد: در ۴۲۲ شخصی ملقب به «مذکور» تصمیم به جهاد گرفت و از خلیفه نیز کسب اجازه نمود. خلیفه به او اجازه جهاد آشکار داد و فرمانی همراه با پرچمی از دارالخلافه، در اختیارش قرار گرفت. مجاهدان در حالی که پیشاپیش آنان، مردان مسلح حرکت می کردند از محله باب الشعیر و طاق الحرانی گذشتند. در این روز جمعیتی از مردم اهل سنت شعار می دادند: امروز روز معاویه است. مردم کرخ از این حرکت، ابراز تنفر کردند و به سوی آنان تیر انداختند. این گروه، کوی یهودیان را به این بهانه که به اهالی کرخ یاری رسانده اند به غارت بردند و سپس اهل تسنن و ترکان به سوی کرخ حمله کرده و آن را به آتش کشیدند و مردم کرخ با مشکلاتی عظیم رو به رو شدند. البته خلیفه، دخالت در این کار را انکار کرد. سرانجام در این شورش، سوق العروس، بازار مسگران، سوق الانماط، دقایقین و ... در آتش سوخت. در پی این درگیری اهالی بغداد به دو گروه

۱. همان، ج ۸، ص ۱۵۶؛ ابوالفداء ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۱۲، ص ۲۰؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۲۴.  
 ۲. همان، ج ۶، ص ۳۱۷؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۸، ص ۲۷۰؛ فقیهی، آل بویه، ص ۴۴۷؛ مفیز الله کبیر، ماهی گیران تاجدار، ص ۳۲۴.

تقسیم شده بودند: مردم کرخ، نهر طابق، قلائین و باب البصره از جانبی و از طرف دیگر اهالی سوق الثلاثاء، (سه شنبه بازار)، سوق یحیی، باب الطاق و اساکفه و درب سلیمان از طرف دیگر به پیکار برخاستند. در این گیر و دار، پل بین فریقین بریده شد و عیاران وارد شهر شدند: در کرخ، عیاران رانده شدند. اهالی محله باب البصره به گروهی از مردم قم که به قصد زیارت قبور امام حسین علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام به بغداد آمده بودند. هجوم برده و سه نفر آنان را به قتل رساندند و مانع زیارت بقیه شدند.<sup>۱</sup>

در ۴۲۳ - ۴۲۶ نیز نابسامانی تمام عراق به ویژه بغداد را فرا گرفته بود. جلال‌الدوله نه تنها از لحاظ سیاسی، بلکه از نظر اقتصادی نیز دچار بحران شده بود تا آن جا که ناچار گردید، البسه‌اش را در بازار به فروش رساند. دارالحکومه‌اش نیز از حاجب و فراش خالی و نواختن طبل در منزلش متوقف شد.

به هر حال در این مدت، شیرازهٔ خلافت و سلطنت از هم گسیخت و کار به جایی رسیده بود که کردها، چهارپایان برخی از سپاهیان را که به دهکدهٔ یحیی می‌رفتند، دزدیدند و خود سپاهیان از گرسنگی به باغ‌های خلیفه قائم، هجوم بردند و میوه‌ها را غارت کردند. خلیفه که از آن پیش آمد به خشم آمده و جلال‌الدوله هم کاری از پیش نبرده بود، فرمان داد تا قضات، دست از قضاوت بردارند و شهود، ترک گواهی و فقها ترک فتوا کنند. اوضاع چندان آشفته بود که سپاهیان از عیاران حمایت می‌کردند و اعراب بادیه نشین در اطراف شهر به غارت و راهزنی مشغول شدند و حتی به مسجد جامع منصور رسیدند و در گورستان‌ها، زنان را لخت کردند و جامه‌های آنان را ربودند.<sup>۲</sup>

این وضع هم‌چنان ادامه داشت تا آن که در ۴۲۷ سپاهیان در بغداد، علیه

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۱۵؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۸، ص ۱۷ - ۱۸.

جلال الدوله شورش کردند. او ناچار، ناشناس و پیاده به خانه سید مرتضی (نقیب علویان) در کرخ رفت و بعد به تکریت فرار کرد. سپاهیان خانه‌اش را غارت کردند. خلیفه نماینده‌ای نزد وی فرستاد و او را به بغداد فرا خواند و بین جلال الدوله و ترکان صلح برقرار نمود.<sup>۱</sup>

در ۴۲۹ - ۴۳۱ بغداد هم‌چنان، صحنه شورش و طغیان سپاهیان ترک بود و جلال الدوله چنان در تنگنا افتاد که چند بار قصد خروج از بغداد را داشت اما یارانش مانع شدند.<sup>۲</sup>

جلال الدوله سیادت خود را از دست داده بود و محرکان نیز، فرصت مناسبی برای پیاده کردن اغراض خویش به دست آورده بودند که نقش خلیفه، آشکارا در این تحریکات مشاهده می‌شد؛ مثلاً در ۴۳۲، خطیبی از جانب خلیفه قادر، فرمان یافت که درباره جهاد، خطبه ایراد کند. این خطبه طبق معمول سال‌های پیشین، سبب درگیری میان شیعیان و اهل سنت گردید. به دنبال این خطبه، گروهی از سنّیان آماده جهاد شدند، هر چند که مشخص نبود جهاد باید بر ضد چه کسانی صورت گیرد! در کرخ نیز وضع بسیار آشفته بود. در چنین شرایطی اهل سنت را تحریک کردند و آنان به خانه نقیب طالبیان حمله بردند و اموالش را غارت کردند و یکی از قایق‌های وی را به آتش کشیدند. در نتیجه، نبردی دهشتناک میان شیعیان و اهل سنت آغاز شد. روز بعد سنّیان به پشت گرمی ترکان، از دو سوی بغداد به سمت کرخ حمله آوردند و کرخ را مانند سال‌های گذشته به آتش کشیدند و منازل شیعیان را به غارت بردند. خلیفه که خود عامل این شورش بود، ساکنان کرخ را متهم کرد که پرچمی را که مجاهدان، پیشاپیش خود به حرکت در آورده بودند پاره کردند! کوشش و تلاش خیر اندیشان، جهت کنترل شورش، ناممکن بود، توده‌های مردم خشم آلود، به داروغه‌ها هجوم برده و

۱. شمس‌الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۶۱، ۱۶۴؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۱۹؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۸، ص ۳۶-۳۷.

۲. شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۲، ص ۳۱۹؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۳۵.

آنان را به قتل می‌رساندند. تقریباً تمام بغداد در نبردی سهمگین فرو رفت و پل‌های ارتباطی میان دو ساحل دجله قطع شد.<sup>۱</sup> این بود نتیجه حکم جهاد خلیفه! مسلماً در چنین اوضاعی می‌توان به موقعیت زندگی فلاکت بار شیعیان پی برد. زمانی که جلال‌الدوله پادشاه، از تنگدستی ناچار به فروش البسه خویش می‌گردد، تکلیف توده‌های مردم به ویژه شیعیان روشن است.

با مرگ جلال‌الدوله در ۴۳۵، دولت وی که بی‌نهایت خوار و سست شده بود، به پایان رسید. جلال‌الدوله از لحاظ مذهبی، مردی معتقد بود و به ائمه اطهار علیهم‌السلام خالصانه عشق می‌ورزید. وی به زیارت قبر صلحا می‌رفت. بارها، قبور امام علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام را زیارت کرد. وی یک فرسنگ پیش از رسیدن به قبور متبرکه، از اسب پیاده می‌شد و با پای برهنه به زیارت می‌رفت.<sup>۲</sup>

به هر حال جسد جلال‌الدوله را در قبرستان قریش به خاک سپردند.<sup>۳</sup> پس از مراسم خاک سپاری، لشکریان با فرزند ارشد وی، ملک عزیز ابومنصور که در واسط بود، بیعت کردند؛ ولی چون او از آمدن به بغداد تأخیر کرد، ابوکالیجار با فرماندهان سپاه، مکاتبه کرد و به سرعت خویش را به بغداد رساند.<sup>۴</sup>

#### ۱۰. ابوکالیجار فرزند سلطان‌الدوله (۴۳۵ - ۴۴۰ ق / ۱۰۴۳ - ۱۰۴۸ م)

یک سال پیش از ورود او (۴۳۵ ق)، در بغداد به نامش خطبه خوانده شد. وی قبل از رفتن به سرای سلطنتی به زیارت قبر امام موسی کاظم علیه‌السلام مشرف شد.<sup>۵</sup>

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۸۵؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۰۷؛ مفیز الله کبیر، ماهی‌گیران تاجدار، ص ۳۴۵.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۶۲؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۰۷؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایة، ص ۵۱؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، المعبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۸۲ - ۱۸۳.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۱۶ - ۱۱۸؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۲، ص ۳۲۸.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۶۳.

۵. شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ فقیهی، آل بویه، ص ۴۶۳.

در ایام سلطنت کوتاه این امیر دیلمی، اتفاق‌های مهمی رخ نداد، جز دو واقعه، که یکی اتحاد شیعیان و اهل سنت (۴۳۷ ق) علیه یهودیان و غارت منازل آنان و به آتش کشیدن کنیسه قدیمی یهود بود.<sup>۱</sup> این واقعه از آن جهت دارای اهمیت است که تا آن زمان، یهودیان همدست شیعیان بودند و در کنار آنان مورد هجوم قرار می‌گرفتند. واقعه دیگر ۴۳۹، نامه ابوکالیجار به طغرل و پیشنهاد مذاکره صلح با او بود؛ زیرا در آن زمان، طغرل به برادرش، ابراهیم ینال، دستور داده بود که به سرزمین‌های ابوکالیجار دستبرد زند. درخواست صلح ابوکالیجار مورد پذیرش طغرل قرار گرفت و فرمان منع تهاجم را صادر کرد و برای استحکام دوستی بین آنان، ازدواج‌هایی نیز صورت گرفت.<sup>۲</sup>

اما ابوکالیجار نیز مانند امیران دیگر، از ترکان در رنج و زحمت بود؛ چون ترکان از وی فرمان‌بری نداشتند تا آن جا که شاکی را در مقابل او کشتند. سرانجام ابوکالیجار از بیم آنان به شیراز رفت و پسرش ملک رحیم را در بغداد، قائم مقام خویش کرد.<sup>۳</sup> ابوکالیجار از شیراز به کرمان رفت و در ۴۴۰ در آن شهر درگذشت. چون خبر مرگ ابوکالیجار به بغداد رسید، فرزندش ملک رحیم، سران سپاه را احضار کرد و آنان را سوگند داد و با خلیفه قائم (۴۲۲ - ۴۶۷ ق) درباره خواندن خطبه و دادن لقب «ملک رحیم» مکاتبه کرد. خلیفه با خواندن خطبه موافقت کرد، ولی از دادن لقب ملک رحیم؛ به دلیل این که این لقب از صفات خدای تعالی است، خودداری کرد.<sup>۴</sup>

#### ۱۱. ابونصر ملقب به ملک رحیم (۴۴۰-۴۴۷ ق / ۱۰۴۸-۱۰۵۵ م)

ابونصر پس از مرگ پدرش ابوکالیجار، به حضور خلیفه قائم رسید و خلیفه طبق

۱. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۲۶۳.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۷۶.

۳. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۲۴.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۸۳-۲۸۴؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۴۷۹؛ همو، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۹۱.

مرسوم، هفت خلعت بر او پوشانید و سپس وی را به تقوا و عدل سفارش کرد.<sup>۱</sup> یک سال پس از به سلطنت رسیدن ملک رحیم در ۴۴۱، در شب عاشورا به شیعیان کرخ اعلام گردید که از نوحه خوانی و عزاداری برای رفع درگیری و فتنه خوداری کنند، اگر چه شیعیان این پیشنهاد را ابتدا پذیرفتند؛ ولی از تصمیم خویش برگشتند. سنّیانِ باب البصره که مخالف بر پایی عزاداری شیعیان بودند با آنان درگیر شدند. در این میان، از دو طرف عده‌ای زخمی و کشته شدند. سپس اهل کرخ حصارى به دور کرخ بنا کردند که اهل سنّت نیز بر دروازه قلایین چنین دیواری کشیدند. طرفین به دیوارهای یک دیگر حمله کرده و آجر دیوارها را می‌ربودند و در حین عملیات، طبل و کرنا می‌نواختند و هر کدام در فضل و سب صحابه، اشعاری می‌سرودند.<sup>۲</sup>

در روز عید فطرِ همان سال، مجدداً بین مردم کرخ و قلایین جنگ آغاز شد و گروهی از بزرگان، مسؤول رسیدگی به جریان و علل بروز درگیری شدند. آنان سب و لعن اهل کرخ به صحابه را دلیل بروز تشنج دانستند و به خلیفه گزارش دادند.<sup>۳</sup>

در سال ۴۴۲ واقعه‌ای اتفاق افتاد که موجب تعجب و شادی همگان گردید. این واقعه و نمونه‌های آن نشان می‌دهد که دو گروه شیعه و سنّی، می‌توانستند برادرانه در کنار یک‌دیگر زیست کنند و نیز به اثبات رسید که عامل اصلی این درگیری‌ها، سودجویان و مقام پرستانی بودند که منافع سیاسی و اقتصادی خویش را در گرو چنین تشنج‌هایی جستجو می‌کردند:

در آن سال، مردم بغداد، چه سنّی و چه شیعه، تصمیم گرفتند به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام و امام علی علیه السلام بروند. مردم نهرالدجاج و محله کرخ پرچم‌های رنگارنگ خویش را بیرون کشیدند و هر دو گروه به طرف مسجد جامع رفته و در آن محل،

۱. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۴۷۹.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۴۰؛ ابوالفداء ابن کثیر، البیادیه والنهایه، ج ۲، ص ۵۹؛ شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۹۴.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۴۱-۱۴۲؛ شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۹۴.

اهالی باب الشام و دارالرقیق نیز، با پرچم‌های خود به آنان پیوستند. آن گاه همه در حالی که علم‌هایی پیشاپیش خود داشتند، به حرکت در آمدند. محل عبور آنان از کرخ بود. مردم شیعه کرخ با نثار کردن پول، از آنان استقبال شایانی کردند. در همان سال، شیعیان در اذان عبارت «حی علی خیر العمل» و مؤذنان سنی در مسجد عتیق و مسجد بزازان در اذان صبح، جمله «الصلاة خیر من النوم» گفتند. و هر دو گروه به اتفاق به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفتند.<sup>۱</sup>

اما شیرینی این اتحاد دیری نپایید و دوباره آتش فتنه، شعله‌ور گردید و دو گروه مسلمان به جان یک دیگر افتادند. در صفر ۴۴۳، شیعیان برج‌هایی بر پا داشتند و باطلا، جمله «محمد و علی خیر البشر» را بر آنها نوشتند. سنیان نیز، منکر نزدیکی حضرت علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و نه تنها این عبارت را مغایر مبانی اسلام دانستند؛ بلکه بار مفهومی بر آن افزودند که چنین بود: «فمن رضی فقد شکر و من ابی فقد کفر؛ یعنی آن که پذیرفت پس مؤمن راستین است و آن که نفی کرد به تحقیق کافر است.» شیعیان کرخی، این اتهام را رد کردند و اظهار داشتند که اصلاً منظور آنان از آن جمله، چنین معنا و مفهومی نبوده است.<sup>۲</sup> اما درگیری بین آنان آغاز گردید که در آن میان، یکی از رجال هاشمی (عباسی) به قتل رسید و اهل سنت جسد وی را در جوار قبر امام احمد دفن و در مراجعت، مقبره امام موسی کاظم علیه السلام را ویران کردند و ضریح آن حضرت و امام جواد و قبور آل بویه را نیز به آتش کشیدند. در این آتش سوزی حتی قبر جعفر بن منصور، امین و مادرش زبیده و سایر قبور نیز سوخت. شیعیان متقابلاً قبور برخی از مشایخ اهل سنت را به آتش کشیدند. آنان به سوی قبر احمد بن حنبل هجوم بردند؛ ولی نقیب طالبیان آنان را از این کار بازداشت.<sup>۳</sup>

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۴۱-۱۴۲.

۲. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۶۲؛ مفیزالله کبیر، ماهی‌گیران تاجدار، ص ۳۴۷.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۵۰، ص ۳۴۸.



در ۴۴۴ به دلیل ذکر «حی علی خیر العمل» و نوشتن جمله «محمد و علی خیر البشر»، سنّیان محله قلایین به کرخ حمله کردند و گروه بسیاری از جمله زن و کودک هلاک شدند و کرخ در آتش سوخت. در ماه ذی حجه همان سال، جنگ خونینی بین مردم کرخ و باب البصره روی داد که به محله طاق الحیرانی کشیده شد و در آن درگیری نیز، دو نفر به قتل رسیدند که سر آنان را بر دیوار مسجد قلایین آویزان کردند.<sup>۱</sup>

اینها اندکی از درگیری‌ها و بحران‌هایی بود که در آن روزگار دامن شیعیان و سنّیان را گرفته بود که به قول معروف: تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

مشکل ملک رحیم تنها اختلاف و درگیری‌های شیعه و سنّی نبود؛ بلکه ترکان نیز چون سال‌های پیشین، در تشنج آفرینی نقش مهمی داشتند. آنان در ۴۴۶، یک سال پیش از تسلط طغرل بر بغداد، به بهانه‌ی تعویق افتادن قسمتی از حقوق ماهیانه خویش، بر ضدّ ملک رحیم دست به شورش زدند. تلاش‌های خلیفه و ملک رحیم در آرام کردن ترکان، مثمر ثمر نیفتاد و آنان به غارت و آتش زدن اموال مردم مشغول شدند. در نتیجه این اعمال، رشته امور از هم گسیخت، قیمت‌ها سیر صعودی گرفت، خوار بار و مواد غذایی کمیاب شد. کردها و اعراب بادیه‌نشین نیز از فرصت به دست آمده استفاده کرده و برای چپاول بغداد به حرکت درآمدند، که این بیش از پیش بر آشفته‌گی و ترس مردم افزود.<sup>۲</sup> و سرانجام بغداد در ۴۴۷ به دست طغرل سقوط کرد (ر.ک: فصل ۸).

۱. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۵۴؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۹۴، شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۰، ص ۱۱؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۵۹۱-۵۹۲.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۵۴؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۹، ص ۵۹۱-۵۹۲.



## بزرگان علمی، سیاسی و شیعی بغداد در عصر آل بویه

از رحلت حضرت رسول ﷺ تا سال ۳۰۰ شیعیان وضع ناگوار و موقعیتی ناهنجار داشتند؛ زیرا همواره در اقلیت بودند. در دوران بنی امیه و بنی عباس نیز، سعی بر این بود که از بسط نفوذ ائمه شیعه جلوگیری شود تا رابطه آنان با شیعیان قطع گردد. در آن عصر، از آفریقا و اسپانیا تا مصر و روم شرقی و سر حد چین، زیر حکومت خلفای اموی و عباسی بودند و شیعیان در محدودیت کامل به سر می بردند و از هرگونه ابراز عقیده و اعلام وجود منع می شدند و به تعبیر مسعودی، «کار طالبیان، یا کشتار و زندان و یا جنگ و گریز بود.»<sup>۱</sup> اما از اواسط قرن چهارم و پس از تسلط امیران بویه بر بغداد و گسترش سلطه آنان بر بخش های گسترده ای از جهان اسلام، از ابهت و شکوه دربار بغداد کاسته شد.

علاوه بر آن، فاطمیان مصر که شیعه اسماعیلی بودند، در آن کشور، دولت نیرومندی تشکیل دادند، سیف الدوله حمدانی و امرای آنان که در شام حکومت

۱. علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۰۷.

می‌کردند نیز، به شیعیان ابراز تمایل می‌کردند. در بخش شرقی و جنوب شرقی و شمال ایران نیز، صفاریان، طاهریان و کمی پیش از آنان، علویان طبرستان، که شیعه بودند، پرچم استقلال برافراشتند. بنابراین، در چنین فضایی، دست علما و فقهای شیعه، برای ابراز وجود باز شد. به هر حال پس از آزمایش تلخی که شیعیان پس از قیام مختار تا روی کار آمدن بنی عباس تجربه کردند، متفکران شیعی به این نتیجه رسیدند که نخست، باید اندیشه‌های فکری و اعتقادی مکتب تشیع را به مردم آموخت. به همین دلیل از قرن دوم به بعد، متکلمان شیعه و شاگردان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام کوشیدند معتقدات شیعه را بر اساس منطق عقلی و کلامی پیاده نمایند و از این تاریخ تا ۴۴۷، یعنی سال ورود طغرل سلجوقی به بغداد و برانداختن آخرین فرمانروای شیعه آل بویه (ملک رحیم)، دانشمندان شیعی با استناد به قرآن کریم و نیز بهره‌گیری از اخبار اهل بیت، اندیشه‌های عالی بشری، که تا آن زمان در جهان اسلام سابقه نداشت، را به منصفه ظهور رساندند. اگر چه با ورود طغرل و سقوط بغداد، متفکران شیعه باز در تنگنا قرار گرفتند؛ اما این نوع حرکت‌های مکتبی، به وسیله متکلمان، فقها و اندیشمندان شیعی متوقف نگردید. ادامه آن روند را باید مدیون عالمان و دانشمندان همین دوران بدانیم که در این فصل به اختصار، به زندگی سیاسی و فرهنگی آنان می‌پردازیم.

### ۱. ابن داوود قمی (م ۳۶۸ ق)

ابوالحسن محمد بن احمد بن داوود بن علی قمی بغدادی، از فقیهان و محدثان شیعی، سال‌ها در قم به روایت حدیث و تدریس علوم حدیثی اشتغال داشت و در این رشته، استاد زمان خویش بود. شیخ مفید، حسین بن عبیدالله بن الغضائری و ابن نوح السیرافی از وی روایت حدیث کرده‌اند. ابن داوود در بغداد درگذشت و در قبرستان

قریش به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

ابن داوود کتاب‌های بسیار نگاشته است که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

۱. کتاب البیان عن حقیقه الصیام؛ ۲. الذخائر؛ ۳. المزار الکبیر؛ ۴. الرد علی المظهر الرخصة فی المسکر؛ ۵. العلل؛ ۶. فی عمل شهر رمضان؛ ۷. صلاة الفرج و ادعيتها؛ ۸. الرد علی ابن قولویه.<sup>۲</sup>

## ۲. ابن اعلم بغدادی (م ۳۷۵ ق)

سید ابوالقاسم علی بن حسن علوی حسینی در ۳۲۴ در بغداد متولد شد. وی از منجمان قرن چهارم است که در علوم و فنون حکمت، هیأت و نجوم و ارقام و احکام نجوم و رصد آگاهی داشت. او به دستور عضدالدوله، مأمور تأسیس رصدخانه‌ای در بغداد گردید و این کار عظیم را به دستیاری چند نفر دیگر به انجام رسانید. ابن اعلم، موفق به تنظیم زیجی گردید که از نظر دقت و درستی، مورد توجه منجمان و مأخذ استخراج احکام نجومی گردید. با ایجاد این رصدخانه، زیج یحیی بن ابی منصور، که پیش از آن مورد استفاده بود از اعتبار افتاد.<sup>۳</sup>

روش ابن اعلم در نجوم، هندسه و موسیقی، روش و سبک فیثاغورثی بود و زیج او به زیج ابن اعلم شهرت یافت. ابن اعلم در زمره منجمان شیعی به شمار می‌رود.<sup>۴</sup>

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۷۰-۷۱؛ نجاشی، رجال، ص ۲۹۸؛ آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۶؛ میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۲۴.  
۲. نجاشی، رجال، ص ۲۹۹؛ مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ص ۷۱؛ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۷۰؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۹۹.  
۳. آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۷۸، زرکلی، اعلام، ج ۵، ص ۸۰؛ ففطی، تاریخ الحکماء، ص ۲۳۵.

۴. زرکلی، اعلام، ج ۵، ص ۸۰؛ شیخ عبدالله نعمه، فلاسفة شیعه، ترجمه سید جعفر غضبان، ص ۸۹.

وی با زیج خویش، مشهور شد و در دربار عضدالدوله مقام ارجمندی یافت. عضدالدوله چنان به ابن اعلم اعتماد و دل بستگی پیدا کرد که از پیشگویی‌های او پیروی می‌کرد و در تمام کارها از او نظر می‌خواست. زیج وی، چه در زمان خود او و چه پس از او، مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

پس از درگذشت عضدالدوله، وضع ابن اعلم رو به تنزل نهاد: چون صمصام‌الدوله فرزند عضدالدوله به جای پدر نشست به او توجهی نکرد و او نیز از خدمت به آل بویه صرف نظر کرد و در ۳۷۴ به حج رفت و در مراجعت، در محلی به نام «عسیله» درگذشت.<sup>۱</sup>

ابن اعلم جز پرداختن به زیج بغداد، کتاب‌ها و رسالاتی نیز به شرح زیر تألیف کرده است:

۱. احوال منجمان؛ ۲. ارقام نجومی؛ ۳. استخراج مطالب نجومی؛ ۴. عمل اسطرلاب؛
۵. فوائد علم نجوم؛ ۶. مشکلات علم نجوم؛ ۷. مسأله معاد.<sup>۲</sup>

### ۳. شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق)

محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، در دوران جوانی پس از فراگرفتن علوم مقدماتی، علم حدیث و فقه از فقیهان و محدثان قم، برای دیدار از بزرگان در سایر نقاط شیعه نشین به سیر و سیاحت در ممالک اسلامی پرداخت. او در ری، بلخ، بخارا، بغداد، کوفه، مکه و مدینه به مراکز علمی شیعی و سنی مراجعه کرده و از محضر عالمان و دانشمندان مختلف اسلام، از شیعه امامی، زیدی، دیگر مذاهب بهره جسته است.<sup>۳</sup>

۱. همان جا.

۲. آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳. نجاشی، رجال، ص ۳۰۲-۳۰۳؛ میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۱۹؛ علی دوانی، مفتخر الاسلام، ج ۳، ص ۱۷۲.

شیخ صدوق در حضور رکن الدوله دیلمی با متکلمان و فلاسفه مادی و دانشمندان مذاهب مختلف در مورد امامت و غیبت مذاکرات و مجادله‌هایی داشته است که در این مباحثه‌ها بر حریفان چیره گشته و چند کتاب شیخ صدوق به همین گفتگوهای علمی و اعتقادی او و عالمان معاصرش مربوط است.<sup>۱</sup>

حکومت شیعه آل بویه و علاقه پادشاهان دیلمی، چون رکن الدوله و وزیر دانشمند وی صاحب بن عباد (م ۳۸۵ ق) به مکتب تشیع، فرصت مناسبی برای شیخ صدوق به وجود آورد تا بتواند در آن روزگار، گام‌های بلندی در تثبیت و تألیف آثاری در این مکتب بردارد.

شیخ صدوق، دانشمندی برجسته بود. در نقل حدیث، حافظه مستعد و به علم رجال بصیرت کافی داشت. در علم اخبار، نقاد بود و در میان علمای قم کسی در علم و فراست، به پای او نمی‌رسید. از معروف‌ترین کتاب‌های شیخ صدوق من لایحضره الفقیه است که یکی از کتب اربعه حدیثی شیعه محسوب می‌شود. شیخ این کتاب را در قبال من لایحضره الطیب رازی نوشت.<sup>۲</sup>

به هر حال شیخ صدوق با نوشتن کتاب‌های بسیاری در حدیث و دیگر علوم کمک شایان و قابل توجهی به اعتلای اسلام و مکتب تشیع نموده است. البته تمام کتاب‌های وی، همچون کتاب‌های سایر محدثان آن زمان، به زبان عربی است.

### تألیفات شیخ صدوق

شیخ صدوق در حدود سیصد کتاب و رساله در مسایل دینی و مذهبی تألیف کرده

۱. علی دوانی، مفاخر الاسلام، ج ۳، ص ۱۸.

۲. آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۸۷-۲۸۸؛ میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۲۰.

است که نجاشی در رجال خویش از یکصد و نود و چند جلد آنها<sup>۱</sup> و شیخ طوسی نیز، از ۳۸ کتاب وی نام برده<sup>۲</sup> و آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه به حدود ۴۵ اثر وی اشاره کرده<sup>۳</sup> که مشهورترین آثار او از این قرار است:

۱. دعائم الاسلام؛ ۲. المقنع؛ ۳. الفضائل؛ ۴. المواعظ؛ ۵. الموارث؛ ۶. الوصایا؛ ۷. غریب حدیث النبی والائمة؛ ۸. مقتل الحسین بن علی علیه السلام؛ ۹. العلل؛ ۱۰. من لا یحضره الفقیه، که جزء کتب اربعه است. این کتاب، بارها به چاپ رسیده و فقهای بزرگ، به شرح و ترجمه و حاشیه بر آن همت گماشته‌اند. شیخ، این کتاب را در ۳۷۳، در روستای «ایلاق» از توابع بلخ نوشته است؛ ۱۱. علل الحج؛ ۱۲. دین الامامیه؛ ۱۳. المصباح؛ ۱۴. المعراج؛ ۱۵. الغیبه الکبری یا کتاب الغیبه الکبیر<sup>۴</sup> یا کمال الدین. کامل ترین و جامع ترین کتاب، پیرامون اثبات وجود امام غائب و غیبت کبرای آن حضرت از نظر عقلی و نقلی است؛ ۱۶. الأمالی. این کتاب، که به نام الأمالی یا المجالس یا عرض المجالس معروف است، مجموعه درس‌ها و احادیثی است که شیخ صدوق بر شاگردانش خوانده و املا نموده است؛ ۱۷. مدینه العلم. این کتاب در دسترس نیست و آن را پنجمین کتاب از کتب معتبر حدیث شیعه می‌دانند؛ ۱۸. خصال؛ ۱۹. علل الشرائع؛ ۲۰. معانی الاخبار؛ ۲۱. کمال الدین و تمام النعمه؛ ۲۲. مصادقة الاخوان؛ ۲۳. توحید؛ ۲۴. عیون اخبار الرضا؛ ۲۵. عقائد الامامیه (اعتقادات صدوق)؛ ۲۶. ثواب الاعمال؛ ۲۷. عقاب الاعمال؛ ۲۸. صفات الشیعه؛ ۲۹. مشیخة الفقیه.<sup>۵</sup>

شیخ صدوق در ۳۵۵ ق به بغداد رفت و دوران جوانی خویش را در آن شهر

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۰۲-۳۰۶.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۳۰۴.

۳. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۲، ۱۱۱، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۳۱-۳۳۲ و پس از آن.

۴. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۳۰۴؛ نجاشی، رجال، ص ۳۰۲-۳۰۶؛ میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۱۹ و پس از آن.

۵. امتیاز علی خان عرشی، استناد نهج البلاغه، ترجمه و تعلیق سید مرتضی آیه‌الله زاده شیرازی، ص ۱۱۵.

۶. علی دوانی، مفاخر الاسلام، ج ۳، ص ۱۸۷-۱۸۸.



سپری کرد. در همین دوران بود که بزرگان و علمای بغداد نیز از وی کسب فیض نمودند.<sup>۱</sup> او سپس به ایران بازگشت و در ۳۸۱ درگذشت و در شهر ری به خاک سپرده شد. مقبره وی معروف به ابن بابویه، امروزه زیارتگاه شیعیان است.<sup>۲</sup>

#### ۴. ابن جنید (م ۳۸۱ ق)

ابوعلی محمد بن احمد بن جنید اسکافی، ادیب، متکلم، محدث و از بزرگان فقهای شیعه و گویا نخستین کسی است که باب اجتهاد را باز کرده و احکام دین را، بر اساس مسائل فقهی مدون ساخته است.<sup>۳</sup>

ابن جنید در کنار بحث و بررسی فقه شیعه، به فقه و اصول عامه نیز توجه نموده و در طرح مسایل فقهی، آرا و استدلال‌های فقهای آنان را نیز به کار گرفته است؛ یعنی همان موضوعی که در قدیم به «خلاف» و امروزه به نام «فقه مقارن» معروف است. ابن جنید چون در دوران تساهلی مذهبی دیلمیان می‌زیسته است، به همین جهت به فقه و اصول عامه و به ویژه قیاس، که اختصاص به عامه دارد و شیعه آن را باطل می‌داند، توجه کرد و تا آن جا پیش رفت که از قیاس ابوحنیفه نیز استفاده کرد و در فتاوی خود بدان استناد جست. اما چنین تهوری برای او چندان گران تمام شد که فقهای معاصر او و شاگردانش، چون شیخ مفید و شاگردان شیخ مفید مانند شیخ طوسی، نجاشی و سایر فقها تا چند قرن، کتاب‌ها و گفته‌های او را کنار گذاشتند. اما در دوران بعد، توجه به نظریات وی فزونی گرفت.<sup>۴</sup>

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۰۳؛ فقیهی، آل بویه، ص ۲۷۹.

۲. نجاشی، رجال، آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳. تقی الدین حسن بن داود حلی، الرجال، ص ۲۹۲.

۴. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۶۸؛ میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۲۰، ۲۱، علی دوانی، مفاخر الاسلام، ج ۳، ص ۲۰۱-۲۰۰.

اما کسانی که معتقدند، ابن جنید از قیاس پیروی می‌کرده است عبارتند از:

۱. شیخ طوسی در فهرست می‌نویسد:

ابوعلی محمد بن احمد بن جنید، دارای تصانیف مرغوب و نیکو بوده، جز این که عمل به قیاس می‌نموده و به همین دلیل کتاب‌هایش متروک شده و مورد توجه قرار نگرفت.<sup>۱</sup>

۲. نجاشی پس از نقل بخشی از تألیفات ابن جنید در پایان می‌نویسد:

از استادان موثق شنیدم که ابن جنید قائل به قیاس بود.<sup>۲</sup>

۳. علامه بحر العلوم در فوائد رجالیه می‌نویسد:

این شیخ بزرگوار با همه جلال و قدر و مقام والایی که در میان شیعه داشت، از وی نقل کرده‌اند که قائل به قیاس بوده است. با وجود این علمای ما او را مورد ستایش قرار داده‌اند. علامه سپس می‌نویسد: شیخ مفید در کتاب، المسائل السرویه، آورده است، که کتاب‌های ابن جنید پر از احکامی است که در آنها عمل به ظن کرده و روش مخالفان را در استناد به قیاس به کار برده و احادیث نقل شده از ائمه علیهم‌السلام را با نظر خویش مخلوط کرده است.<sup>۳</sup>

فقهای متأخر، چون شهید اول و دوم، فاضل مقداد، ابن فهد، صیمری، محقق کرکی و دیگران احوال ابن جنید را معتبر دانسته‌اند. سید مرتضی از ابن جنید بسیار نقل می‌کند و از مخالفت با وی در برخی از مسائل عذر خواسته است.

۱. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۱۳۴.

۲. نجاشی، رجال، ص ۲۷۳.

۳. علی دوانی، مفاخر الاسلام، ج ۳، ص ۲۰۴-۲۰۵.

در یک جمع بندی می توان گفت که چون فقهای ما بر جلال و خلوص ابن جنید اتفاق نظر دارند، باید عقیده او را درباره قیاس حمل بر شبهه ای کنیم که در آن زمان راجع به آن وجود داشته است؛ زیرا هنوز حرمت قیاس به صورت امر ضروری مذهب شیعه در نیامده بود.<sup>۱</sup>

### تألیفات ابن جنید

شیخ طوسی در فهرست خود از کتاب های وی نام برده و از آنها تمجید کرده و نوشته: چون به قیاس عمل می کرده کتاب هایش مردود گردیده است. ابن جنید نزدیک به پنجاه یا چهل و به قول برخی تا ۱۳۰ کتاب داشته<sup>۲</sup> که اسامی چندی از آنها به شرح زیر است:

۱. تهذیب الشیعه لأحكام الشریعه. که نزدیک به بیست جلد و شامل تعدادی کتب فقه بوده است؛ ۲. المختصر الأحمدي للفقہ المحمدي؛ ۳. نور الیقین و نصره العارفين؛ ۴. تبصرة العارف؛ ۵. الأسفار و هو الرد علی المرتده؛ ۶. صدائق القدس فی الأحكام التي اختارها لنفسه؛ ۷. تنبيه الساهی بالعلم الإلهی؛ ۸. استخراج المراد من مختلف الخطاب؛ ۹. أشهب المحرقة بالألسن المشرقة؛ ۱۰. الارتیاع فی تحریم القناع؛ ۱۱. قدس الطور و ینوع النور. در معنای صلوات بر پیامبر ﷺ؛ ۱۲. الإفهام لأصول الأحكام؛ ۱۳. إزالة الران عن قلوب الإخوان فی الغیبة. راجع به غیبت امام زمان (عج) و...<sup>۳</sup>

آن چه مسلم است، ابن جنید در شهر بغداد می زیسته است؛ زیرا شیخ مفید و

۱. همان. ص ۲۰۸.

۲. همان. ص ۱۳۴؛ سید محمد مهدی بحر العلوم، رجال، ج ۳، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۳. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۹۷-۹۸؛ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۱۳۴؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۶۳-۳۶۴؛ سید ابوالفضل برقی، تراجم الرجال، ج ۱، ص ۵۳-۵۴؛ نجاشی، رجال، ص ۲۹۹-۳۰۱، ۳۰۲؛ میرزا عبدالله افندی، دیاض العلماء، ج ۵، ص ۱۹.

ابن عبدون و دیگران در آن شهر از او علم آموخته‌اند. معزالدوله، که در بغداد مستقر بوده احترام وی را نگه می‌داشته است. احتمالاً ابن جنید در یکی از سفرهای خود به ایران جهت زیارت مشهد امام رضا علیه السلام در ۳۷۱ یا ۳۸۱ در ری درگذشته است.<sup>۱</sup>

### ۵. تنوخی (م ۲۸۴ ق)

محسن بن علی بن محمد تنوخی از بزرگان شیعه، شاعر، مورخ و قاضی معروف بوده است. وی در زمان بهاء الدوله (۳۷۹ - ۴۰۳) و مطیع (۳۳۴ - ۳۶۳) خلیفه عباسی زندگی می‌کرده است. تنوخی از طرف خلیفه، چندی در شهرهای عسکرم مکرم (بابل)، ایزج، رامهرمز و کهکیلویه به شغل قضاوت مشغول بوده است و سپس در ۳۴۶ به عنوان معیر باشی دارالضرب اهواز برگزیده شد. از آن سال به بعد، از وی کمتر سخن گفته شده است. تنوخی در بغداد ساکن شد و سرانجام در آن شهر درگذشت.<sup>۲</sup>

تنوخی تألیفاتی به شرح زیر داشته است:

۱. الفرج بعد الشدة. که شامل حقایق تاریخی و اجتماعی است و در مصر به چاپ رسیده است؛ ۲. دیوان شعر؛ ۳. نشوار المحاضرة و أخبار المذاكرة. حاوی اخبار و وقایع تاریخی است؛ ۴. المستجد من فعلات الأجواد.<sup>۳</sup> این کتاب دارای حکایات و قضایای اخلاقی مربوط به خلفای عباسی است.

### ۶. ابن حجاج (م ۳۹۱ ق)

ابن حجاج، ایرانی نژاد و از شاعران، عالمان، نویسندگان و لغویون مشهور شیعی

۱. آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۳۰۲ - ۳۰۳؛ قاضی سید نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۴۲.

۳. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۳۰۱.

عصر آل بویه بود. مقام فقاہت و علم او به پایه‌ای رسید که دو مرتبه به ریاست حسبه بغداد منصوب شد. که یک بار آن در عهد مقتدر عباسی و بار دیگر در زمان عزالدوله دیلمی بود و مدتی نیز گردآوری زکات در اراضی آبخیز از حوزه فرات را به مقاطعه برداشت.<sup>۱</sup>

ابن حجاج از شاعران معروف دوره خویش بود و در قصاید خود، الفاظ و مصطلحات ولگردان، گدایان و الواط را به کار می‌برده است و گفته: شعر من رکیک است؛ اما ضرورت دارد. اکنون فارغ از حشمت، به طیبیت رو کرده‌ایم، آیا هیچ خردمندی تواند در خانه‌ای بی‌مبال بنشیند؟

ابن حجاج با این شیوه می‌خواست با شعر موقر و مؤدبانه درباری به معارضه برخیزد و به گونه‌ای واقعیات تلخ و خشن زندگی را به صحنه ادبیات کشد و ارزش‌ها، رسوم و آداب طبقات بالای اجتماع را به مسخره گیرد.<sup>۲</sup>

ابن حجاج اشعار جدی نیز سروده است از جمله، اشعاری در مدح اهل بیت و واقعه غدیر خم سروده و به سختی به مخالفان آنان تاخته و نیز برخی از پادشاهان، امرا، وزرا و رؤسا را مدح گفته است. خلیفه فاطمی در برابر یک مدیحه، هزار دینار مغربی بدو صلّه داد. گفته‌اند دیوان حجاج بین پنجاه تا هفتاد هزار دینار خرید و فروش می‌شده است.<sup>۳</sup>

شریف رضی نقیب علویان، مدافع ابن حجاج بود و پس از مرگش قصیده‌ای در مرثیه‌اش سرود. وی، منتخب اشعار او را به نام الحسن من شعر الحسین گرد آورده است. کلیات اشعار حجاج را نیز، بدیع اسطرلابی هبة الله بن حسن (م ۵۴۳) در ۱۴۱ باب جمع کرده و عنوان درة التاج فی شعر ابن الحجاج بر آن نهاده است. دستنویس این

۱. همان، ج ۱، ص ۴۲۶؛ جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۲۹۱.

۲. آدامتز، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۲۶؛ زرکلی، اعلام، ج ۲، ص ۲۴۹؛ آدامتز، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۰۵.

کلیات در ده مجلد یا مقدمهٔ ابن خشاب نحوی، در کتابخانهٔ ملی پاریس به شماره ۵۹۱۳ موجود است.<sup>۱</sup>

### ۷. ابن حماد (م ۴۰۰ ق)

ابوالحسن علی بن حماد بن عبدالله بن حماد بصری بغدادی، از عالمان، فاضلان، شاعران، محدثان و فقهای بزرگ شیعی است. ابن حماد با شیخ صدوق، ابن بابویه، سید رضی و شریف مرتضی معاصر بوده است. نجاشی نیز با او ملاقات داشته و با یک واسطه از او روایت می‌کرده است. اشعار و قصاید ابن حماد در مناقب و مراثی خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام به ویژه، حضرت امام حسین علیه‌السلام معروف است و نمونه‌هایی از آن‌ها در کتب شیعیان از جمله در منتخب طریحی و مناقب ابن شهر آشوب آمده است.<sup>۲</sup>

### ۸. شیخ مفید - ابن المعلم (۴۱۳ ق)

ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان در ۳۳۶ در خاندانی عرب نژاد که با سی و یک واسطه به یعرب بن قحطان می‌رسید، در محلی نزدیک به عکبرا به دنیا آمد. پدرش، المعلم؛ او را به بغداد برد و در آن شهر سکونت گزید. شیخ مفید از استادان سنی و شیعی بسیاری کسب فیض نمود<sup>۳</sup> و سپس به ادارهٔ امور شیعیان و پرورش شاگردانی که همه در شمار دانشمندان بزرگ شیعه به حساب می‌روند، همت گماشت. معروف‌ترین شاگردان

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۴؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۱۱، ص ۳۲۹-۳۳۰؛ آدم‌تزر، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۰۵.

۲. ملامحسن کاشانی، نضد الايضاح، پاورقی الفهرست طوسی، ص ۲۲۰؛ آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. میرزا محمد باقر موسوی خوانساری، روضات الجنات، ص ۵۶۴؛ جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۱۱۱؛ نجاشی، رجال، ص ۳۱۱.

شیخ مفید، سید رضی (م ۴۰۶ ق)، سید مرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ ق)، ابوالعباس احمد بن عباس نجاشی (م ۴۶۰ ق)، سالار بن عبدالعزیز دیلمی و شیخ طوسی بودند.<sup>۱</sup>

آل بویه، که توجه ویژه‌ای به شیعیان داشتند، مسجد برائثا در محله کرخ شیعه نشین را به شیخ مفید اختصاص دادند، تا در آن به اقامه نماز، وعظ و تدریس بپردازد. شیخ مفید از همان آغاز کار، توجه خویش را به وحدت کلمه میان شیعیان معطوف کرد؛ زیرا شیعیان آن روزگار، دارای عقاید و افکار گوناگونی بودند. از جمله در بین کسانی که خود را شیعه می‌خواندند، غلات اسماعیلیه، زیدیه و فرقه‌های دیگر نیز وجود داشتند که شیخ آنان را به هم نزدیک کرد و اختلاف بی‌اساس مذهبی را تا اندازه‌ای از میان برداشت. شیخ مفید در علم کلام، فقه و سایر علوم مهارت تام داشت و بسیار حاضر جواب بود.<sup>۲</sup>

در زمان وی علم کلام و فقه در میان دانشمندان اهل سنت رواج یافته بود. فقیهان و متکلمان بسیاری از اطراف سرزمین‌های اسلامی در بغداد گرد آمده بودند و به همین دلیل، رشته‌های گوناگون علمی به ویژه اصول عقاید و دیگر فنون و علوم، متداول گردید. اگر چه علم کلام پیش از شیخ مفید، در بین شیعیان سابقه داشت؛ اما به دلیل محدودیتی که از لحاظ سیاسی وجود داشت، این علم از مرحله تألیف تجاوز نکرد. پیش از مفید، شیخ صدوق، سبک ساده‌ای در تصنیف و تألیف به وجود آورده بود که ابن‌المعلم در پی‌گیری مکتب شیخ صدوق، سعی بسیاری از خود نشان داد و با استفاده از کلام و اصول و فقه، راه بحث و استدلال عقلی را به روی

۱. ابوالفداء ابن‌کنیر، البدایة والنهایة، ج ۱۲، ص ۱۵.

۲. ابن‌ندیم، النهرست، ص ۲۴۷؛ میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۷۸.

شیعیان گشود.<sup>۱</sup> به همین جهت، شیخ مفید مجالس مناظره در خانه‌اش، در محله «درب ریاح» برپا کرد که در آن مجالس مناظره، عموم دانشمندان گرد می‌آمدند.<sup>۲</sup>

پیروان اهل سنت نیز که از نظر کلام، گرایش‌های معتزلی یا اشعری داشتند، در مجامع عمومی و گاهی در حضور خلیفه، مجلس مناظره برپا می‌داشتند و هر یک برای اثبات نظریه خویش به دلایلی تمسک می‌جستند. علمای شیعه که تا آن زمان در آن محافل راه نداشتند، با ورود شیخ مفید در عرصه علوم، در مجامع علمی اهل سنت نیز شرکت نمودند. شیخ مفید با مذاق‌ان همه مذاهب، در زمان آل بویه مذاکره می‌کرد. مهارت وی در جدل، از این سخن طعن‌آمیز آشکار می‌گردد که، او قادر بود حریف خود را متقاعد کند که ستونی چوبی در واقع طلا است. شیخ مفید معاصر قاضی ابوبکر باقلانی از علمای اهل سنت بود و بارها وی را در مناظره مبهوت ساخت<sup>۳</sup> و نیز مناظره وی با قاضی عبدالجبار معتزلی و اکرام عضدالدوله به شیخ مفید مشهور است.<sup>۴</sup>

شیخ مفید برخلاف ابن بابویه و پیشینیان، مناظره دینی و کلام نظری را تأیید می‌کرد. وی نقدی بر ابن بابویه نوشت و مدعی شد که امامان، مشوق مناظره دینی بودند، مشروط بر آن که مناظره‌کننده در «حقیقت» راسخ باشد و بتواند در برابر ملحدان، از آن دفاع کند. وی برخی از اعتقادات اصلی معتزله را قبول داشت و مکتب بغداد را به مکتب بصره ترجیح می‌داد.<sup>۵</sup>

شیخ مفید مروج شیوه‌ای از علم کلام بود که تاکنون نیز ادامه دارد. به هر حال، وی

۱. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۳۱۴-۳۱۵.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۱.

۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۳؛ شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۱۱۴؛ قزوینی، النقص، ص ۱۷۹؛ جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۱۱۲.

۴. میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۷۸.

۵. جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۱۱۲-۱۱۳.



از فصیح‌ترین متکلمان بود که از جمله نوشته‌های او در این زمینه، العیون و المحاسن و المجالس است.<sup>۱</sup>

به دلیل تحرکاتی که شیخ مفید در مسایل علمی و سیاسی از خود نشان می‌داد، مدام تحت فشار حکومت قرار می‌گرفت و چند مرتبه از بغداد تبعید گردید. از جمله در ۳۹۸، که شیعیان به رهبری وی به دلیل آتش زدن قرآن ابن مسعود از طرف مخالفان، دست به شورش زدند، دستور تبعیدش صادر گردید؛ اما با میانجی‌گری و شفاعت گروهی، این حکم درباره‌ی وی اجرا نشد<sup>۲</sup> (ر.ک. فصل ۶).

### تألیفات شیخ مفید

در حدود دویست تألیف به شیخ مفید نسبت داده‌اند که نزدیک به ۱۸۰ رساله و کتاب را شاگرد وی، نجاشی در کتاب رجال خود، نام می‌برد.<sup>۳</sup> بیشتر آن تألیفات در رد نظریات علمای مذاهب دیگر، از جمله: ابن عبّاد، علی بن عیسی الرمانی و دیگران می‌باشد و تعدادی نیز در پاسخ سؤالات رسیده از سرزمین‌های دیگر به بغداد است. موضوع کتاب‌ها و نوشته‌های شیخ مفید بیشتر، مسأله امامت و عقاید ویژه شیعه و هم‌چنین احکام فقهی خاص شیعه است. بعضی از کتاب‌های او در ابطال آرای برخی از بزرگان شیعه، چون شیخ صدوق و دیگران در مورد مسائل قیاسی و جز آن به رشته تحریر درآمده است.

تعدادی از کتاب‌های شیخ مفید که مؤید مسایل فوق است به شرح زیر می‌باشد:

۱. محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۴۶.
۲. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۱، ص ۳۳۸؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۲۲۵ - ۲۲۶؛ همو، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۶.
۳. نجاشی، رجال، ص ۳۱۱، ۳۱۶؛ احمد بن علی عسقلانی، لسان العیزان، ج ۵، ص ۳۶۸.

۱. الأركان في الفقه؛ ۲. الإيضاح في الإمامة؛ ۳. الإفصاح (این کتاب در قسم چاپ شده است)؛ ۴. النقض على علي بن الحسين الرماني في الإمامية؛ ۵. النقض على ابن عباد؛ ۶. النقض على ابن قتيبه في الحكاية والحكي؛ ۷. كتاب في احكام أهل الجمل؛ ۸. المبير في الإمامة؛ ۹. المسائل الصاغانية؛ ۱۰. المسائل الجرجانية؛ ۱۱. المسائل الدينورية؛ ۱۲. الفصول من العيون والمحاسن؛ ۱۳. المسألة الكافية في تفسيق الفرقة الخاطيه؛ ۱۴. إعجاز القرآن؛ ۱۵. إبطال القياس؛ ۱۶. الأنساب والكلام فيه؛ ۱۷. أصول الفقه؛ ۱۸. إيمان أبي طالب؛ ۱۹. جوابات المسائل الشيرازيه؛ ۲۰. اوائل المقالات في المذاهب المختارات که به سال ۱۳۶۴ هجری در تبریز چاپ شده است؛ ۲۱. شرح عقاید صدوق یا تصحيح الاعتقاد که در سال ۱۳۶۴ در تبریز چاپ شده است؛ ۲۲. کتاب الإرشاد که بارها چاپ شده و چاپ اخير آن در سال ۱۳۶۳ در اصفهان صورت گرفته است؛ ۲۳. کتاب الرد على الجاحظ و العثمانيه؛ ۲۴. کتاب النقض المروانيه؛ ۲۵. نقض فضيلة المعتزله؛ ۲۶. نقض على ابى عبدالله البصرى؛ ۲۷. مصابيح النور؛ ۲۸. اصول الفقه؛ ۲۹. الاشرافى؛ ۳۰. الرد على اصحاب الحلاج؛ ۳۱. نقض على بن الجنيد در اجتهاد رأى؛ ۳۲. المقنعة؛ ۳۳. الاركان من دعائم الدين؛ ۳۴. مسئله فى الاراده؛ ۳۵. مسئله فى الاصلح؛ ۳۶. الموضح فى الوعيد؛ ۳۷. الکلام فى الانسان؛ ۳۸. الکلام فى المعدوم؛ ۳۹. حدود القرآن؛ ۴۰. الکامل فى الدين؛ ۴۱. العهد فى الامامة؛ ۴۲. الامالى که در چاپخانه حيدرى نجف به سال ۱۳۵۱ به چاپ رسیده است؛ ۴۳. النکت الاعتقادية که سيد هبة الدين شهرستانى در سال ۱۳۴۳ هجری با تغيير عناوين کتاب آن را به چاپ رسانده است.<sup>۳</sup>

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۱۲-۱۱۴؛ نجاشى، رجال، ص ۳۱۱، ۳۱۶؛ آقا بزرگ طهرانى، الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۸ و ۱.

۲. آقا بزرگ طهرانى، الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۱، ص ۷۰ و ج ۲، ص ۲۰۹، ۲۳۲، ۳۸۹، ۵۱۲ و ج ۵، ص ۲۲۵.

۳. همان.

### درگذشت شیخ مفید و اثر آن در بغداد

پس از درگذشت شیخ مفید، سید مرتضی نقیب علویان بغداد، مجلس یادبودی در منزل خویش برای او برپا کرد که در آن مجلس، بسیاری از علما و شیعیان بغداد شرکت کردند و سید مرتضی و مهیار دیلمی (ر.ک: همین فصل) در رثای وی اشعاری سرودند.<sup>۱</sup>

پیکر شیخ مفید را ابتدا در خانه‌اش به خاک سپردند و سپس آن را به قبرستان قریش منتقل کردند. در تشییع جنازه وی هشتاد هزار نفر از شیعیان بغداد شرکت کردند و عده بسیاری بر او نماز خواندند و نیز بسیاری از مخالفان و موافقان مذهبی در مرگ او گریستند.<sup>۲</sup>

گروهی از مخالفان مذهب شیخ نیز در مرگ او اظهار شادمانی کردند از جمله: عبدالله بن حسین ابوالقاسم معروف به ابن نقیب، که از بزرگان اهل سنت بغداد بود، چون خبر مرگ شیخ مفید را شنید، مجلس تهنیت برپا کرد و به درگاه خدا سجده کرد.<sup>۳</sup> خطیب بغدادی نیز از وی به عنوان یکی از گمراهان و هلاک کننده مردم یاد کرده است.<sup>۴</sup>

این‌گونه اظهار نظرها، نشان از کارایی شیخ در مسایل مذهبی و سیاسی بغداد دارد به طوری که عالمان و بزرگان اهل سنت، در مقابل توانایی‌های علمی شیخ به زانو در آمده بودند.

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۳۱؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۱؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۱۳.

۲. صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱، ص ۱۶۹؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۱؛ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۳۱۴-۳۱۵؛ محمد بن ملاحسن فیض کاشانی، نضدالایضاح، ص ۳۱۴-۳۱۵.

۳. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۱۲، ص ۱۸.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۳۱.

### ۹. مهیار بن مرزویه (م ۴۲۶ یا ۴۲۸ ق)

ابوالحسن یا ابوالحسین دیلمی در منطقه کوهستانی جنوب دریای خزر زاده شد. وی در آغاز، پیرو مذهب زردشتی بود و به دست سید رضی و یا برادرش سید مرتضی به دین اسلام گروید. مهیار دیلمی، قرآن را نزد سید مرتضی آموخت و در محضر سید رضی به تحصیل علم و ادب پرداخت، سپس به عنوان مترجم زبان فارسی به عربی، در دربار آل بویه به شغل نویسندگی مشغول گردید.<sup>۱</sup>

مهیار، اشعاری نغم می سروده و دیوان شعرش بالغ بر چهار مجلد است که جلد اول آن در بیروت چاپ شده و در آن اشعاری بسیار، در مرثیه سید رضی سروده است. قصیده لامیه مهیار دیلمی، یکی از قصاید اوست که سید احمد بن طاووس، شرحی بر آن نوشته و آن قصیده را الازهار فی شرح لامیه مهیار نامیده است.<sup>۲</sup>

مهیار دیلمی پس از مهاجرت به بغداد در «درب ریاح» از محله های شیعه نشین کرخ، سکونت گزید و تا پایان عمر در آن محل زندگی کرد.<sup>۳</sup>

### ۱۰. ابن ساربان (م ۴۳۰ ق)

علی بن ایوب بن حسین بن استاد قمی کاتب، در شیراز، زاده و در بغداد ساکن شد و در همان شهر درگذشت. در کودکی اشعار متنبی را از خود او استماع کرد. در محضر ابوسعید سیرافی و ابوعبدالله ساربانی دانش آموخت و از دانشمندان شیعی سده پنجم شد. خطیب بغداد از او حدیث شنیده و نام وی را در شمار مشایخ حدیثی خویش آورده است.<sup>۴</sup>

۱. زرکلی، اعلام، ج ۸، ص ۲۶۴؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۴۴۱.

۲. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۴۴۱؛ حسن صدر، تأسیس الشیعه، ص ۲۱۴.

۳. زرکلی، اعلام، ج ۸، ص ۲۶۴.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۵۱؛ مدرس، ریحانة الادب، ج ۷، ص ۵۵۷ (به نقل از: کنی و القاب

قمی، ج ۲، ص ۱۸۷).

## ۱۱. نجاشی (م ۴۵۰ ق)

احمد بن عباس نجاشی، هر چند اصلاً از اهل کوفه است، در بغداد زندگی کرده است و دوران کودکی خویش را در آن شهر گذرانده و در بغداد به ابن الکوفی معروف بوده است.<sup>۱</sup>

نجاشی، از مشایخ ثقات و از بزرگترین ارکان جرح و تعدیل و اعلم علمای این فن است. رجال حدیث، به نظریات وی استناد می‌نمایند. وی از شاگردان شیخ مفید و معاصر و هم‌مدرس سید مرتضی و شیخ طوسی بوده است.<sup>۲</sup> پدر نجاشی، علی بن احمد نیز از محدثان و فقهای معروف بغداد بوده است و شیخ صدوق از او دانش آموخت و به اخذ اجازه از وی نایل شد.<sup>۳</sup>

## تألیفات نجاشی

۱. الرجال. معروف‌ترین اثر نجاشی، کتاب رجال است. نجاشی، خود نامی بر آن نگذاشته و آغاز و پایان آن نیز بدون تاریخ است. با این که کتاب به نام رجال شهرت یافته ولی در حقیقت باید آن را فهرست کتب شیعه دانست؛ ۲. الجمع (و ماورد فیہ من الاعمال)؛ ۳. الکوفه؛ ۴. انساب (بنی) نصر قعین و [ایامهم و أشعارهم]؛ ۵. مختصر الانواء [و مواضع النجوم التي سمتها العرب]؛ ۶. أخبار الوكلاء الأربعة؛ ۷. التعقيب؛ ۸. تفسیر القرآن؛ ۹. الحدیثان المختلفان.<sup>۴</sup>

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۶۹

۲. سید محمد مهدی بحر العلوم، رجال (معروف به فوائد الرجالیه)، ج ۲، ص ۲۳؛ مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۷۰.

۳. حسن صدر، تاسیس الشیعه، ص ۲۶۸.

۴. نجاشی، رجال، ص ۷۴؛ مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۶۹؛ میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۹-۴۰.

## ۱۲. شیخ طوسی (م ۴۶۰ق)

ابوجعفر محمد بن حسن در ۴۰۸، هنگامی که بیست و سه سال داشت، از خراسان به بغداد رفت و نزد شیخ مفید، پیشوای بزرگ شیعه و دیگر استادان حوزه بغداد به تحصیل پرداخت و پس از درگذشت شیخ مفید در ۴۱۳ نزدیک به ۲۳ سال از محضر سید مرتضی کسب علم نموده و از وی ماهی ۱۲ دینار طلا حقوق دریافت می‌کرده است.<sup>۱</sup> پس از درگذشت سید مرتضی، طوسی اعلم و آفته عالمان شیعی در جهان اسلام بود. در این زمان منزل شیخ در محله کرخ بغداد قرار داشت و عالمان و دانشمندان شیعی بسیار، از سراسر جهان اسلام برای درک محضر طوسی به سوی بغداد حرکت کردند. بدین‌گونه، شمار شاگردان شیخ طوسی از فقها، مجتهدان و عالمان شیعه به بیش از ۳۰۰ نفر رسید و نیز چند نفر از دانشمندان اهل سنت از محضر وی استفاده می‌کردند.<sup>۲</sup>

قائم، خلیفه عباسی (۴۲۲-۴۶۷ق) پس از درگذشت سید مرتضی، کرسی علم کلام را، که به اعلم علما تعلق داشت، به وی سپرد. شیخ طوسی تا ۱۲ سال بعد از سید مرتضی، هم ریاست شیعیان را به عهده داشت و هم صاحب کرسی کلام در بغداد بود.<sup>۳</sup>

چون از میان شاگردان شیخ مفید، دانشمندان بزرگی چون سید مرتضی، سید رضی، نجاشی و سالار بن عبدالعزیز هیچ کدام، شهرت و موقعیت شیخ طوسی را کسب نکردند، به همین سبب دانشمندان او را «شیخ الطائفه» و پیشوای مجتهدین نامیده‌اند. شهرت بی‌نظیر وی از زمانی فزونی گرفت که قائم، کرسی علم

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۱۴؛ شیخ عبدالجلیل قزوینی، النقض، ص ۱۸۰.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبة، ص ۵؛ مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳. محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۴۵.

کلام را به او اختصاص داد و این بزرگ‌ترین موقعیت و منصب رسمی علمی بود که در مرکز خلافت عباسیان و دنیای سنت و جماعت، نصیب عالم شیعه، آن هم ایرانی و در محیط عربی، می‌شد. این کرسی از جانب خلیفه وقت، به دانشمندانی تعلق می‌گرفت که سرآمد علما و فقهای عصر خود در علوم مذهبی و کلامی بودند.<sup>۱</sup>

شاگردان شیخ طوسی که درجه اجتهاد داشته در حدود ۳۰۰ نفر بوده‌اند و تعداد شاگردان اهل سنت شیخ، از شیعیان بیشتر بوده است، زیرا در آن عصر، تقیه چندان رواج نداشته و در مجالس بزرگ، هرگونه مذاکرات علمی در اصول و فروع و حتی در امامت نیز مطرح می‌شده است. در مقدمه کتاب رجال طوسی، نام ۳۳ نفر از معروف‌ترین شاگردانش آمده است.<sup>۲</sup>

مکتب طوسی نه تنها مکمل مکتب شیخ مفید و سید مرتضی بود بلکه، نظر به آرای جدید و نظریات علمی که شخصاً در اغلب ابواب فقه داشت و تحقیقات متکبرانه و نو و محکمی که در اصول و کلام، که پایه محکم آن را شیخ مفید و سید مرتضی نهاده بودند، داشت، راه نظر و استدلال و نقد و بررسی را با مبانی بهتری به روی آیندگان گشود. وی در تمام علوم از جمله فقه استاد بود. چنان که فقهای بزرگ پس از وی، بر اساس کتب فقهی او نظر می‌دهند. در علم فقه کتاب‌هایی مانند نه‌پایه که شامل متون اخبار است؛ میسوط، که فروع فقهی را در آن گنجانده و نظریات دقیقی ارائه داده است، خلاف که در آن، با فقهای سایر مذاهب اسلامی به مناظره برخاسته و مسایلی را که شیعیان بر آن اتفاق دارند در مقابل نظریات دیگران آورده است؛ جمل و عقود در عبادت و اقتصاد نیز در عبادت و اصول اعتقادی؛ ایجاز در ارث و یوم و لیله در عبادت شبانه روز؛ نوشته است.<sup>۳</sup>

۱. برقی، تراجم الرجال، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۵؛ میرزا محمد باقر موسوی خوانساری، روضات الجنات، ص ۵۸۰.

۳. محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۴۵؛ علی دوانی، مفاخر الاسلام، ج ۳، ص ۳۷۱.

به هر حال، تا دو سده افکار و تألیفات شیخ طوسی عالمان شیعه را تحت تأثیر خود قرار داد تا آن جا که هیچ یک از آنها جرأت ابراز عقیده در برابر آرای شیخ را نداشتند. این مسأله، باعث رکود تکامل تفکرات فقهی در بین شیعه گردیده؛ اما پس از دو سده، با درخششی که برخی از فقها از خود نشان دادند. این سد شکست و آرا و نظریات فقهی جدید در عرصه زندگی شیعیان آغاز شد.<sup>۱</sup>

تنی چند از نویسندگان سنی، به گونه‌ای، از طوسی در شمار شافعی مذهب‌بان یاد کرده‌اند. ظاهراً اولین دلیل این عده نظر سبکی مؤلف طبقات الشافعیه است که گفت: ابوجعفر طوسی فقیه و مصنف شیعه از منتسبان به مذهب شافعی بوده است. پس از سبکی، جلال الدین سیوطی می‌نویسد، محمد بن الحسن بن علی، ابوجعفر شیخ الشیعه، و عالمهم ... به بغداد وارد و از فقیهان در مذهب شافعی شد. صفدی نیز می‌نویسد: طوسی پس از آمدن به بغداد به فقه شافعی متمایل شد؛ اما شیخ مفید او را به سمت فقه شیعه کشید.<sup>۲</sup>

شیخ طوسی گاهی مورد حسد رقیبان نیز قرار می‌گرفت و در نزد خلیفه عباسی به سعایت وی می‌پرداختند. از جمله، یکی از مخالفان به خلیفه شکایت کرد که شیخ طوسی در کتاب مصابیح خلفای راشدین را لعن کرده است. منظور آن شخص، قسمتی از زیارت عاشورا بود که در آن کتاب آمده است:

«اللهم خص أنت أول ظالم باللعن مني الخ ...» در این موقع شیخ طوسی باکیاست به خلیفه گفت: مراد از اول «قایل» است که اولین قتل را در نسل آدم انجام داد و هابیل را کشت و مراد از دوم «ابن سالف» است که شتر حضرت صالح را پی نمود و سومی، قاتل حضرت یحیی، یعنی حاکم روم می‌باشد که برای خوشایند همسرش، سر حضرت یحیی علیه السلام را با آره قطع کرد و چهارمین نفر، ابن ملجم مرادی است که

۱. عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه، ص ۷۷.

۲. جلال الدین طوسی، طبقات المفسرین، ص ۲۹؛ صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۴۹؛ سبکی، طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۵۱.



حضرت علی علیه السلام را به شهادت رسانید. خلیفه از جواب شیخ طوسی خرسند شد و او را با احترام آزاد کرد.<sup>۱</sup>

### تالیفات شیخ طوسی

در میان علمای شیعه، کمتر کسی را می‌توان یافت که با همه احتاطه و تسلط در علوم و فنون گوناگون و آثار ارزنده فکری و قلمی، کلیه نوشته‌ها و آثارش مانند خود نوشته‌های شیخ طوسی مورد توجه طبقات مختلف علما و دانشمندان مذاهب قرار گرفته باشد.

شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه از ۴۸ کتاب شیخ طوسی: در مسائل مربوط به تفسیر قرآن (۳ جلد) فقه (۱۱ جلد)، اخبار و احادیث (۳ جلد)، اصول فقه (۲ جلد)، کلام و عقاید (۱۶ جلد)، مقتل و تاریخ (۲ جلد)، پاسخ مسائل (۳ جلد)، رجال (۱۳ جلد) و ادعیه (۵ جلد) نام می‌برد<sup>۲</sup> که مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است:

۱. التبیان فی تفسیر القرآن در ده جزء<sup>۳</sup>: تفسیر تبیان شیخ طوسی، اولین تفسیر استدلالی شیعه است؛ زیرا پیش از آن، کتاب‌های تفسیر شیعه همگی روایی بوده است. در این تفسیر با استفاده از کلام، که شیخ مفید آن را پایه گذاری کرد. آیات را تفسیر نموده است. این کار شیخ طوسی به وسیله دیگران ادامه یافت و بدین ترتیب ارزشمندترین تفاسیر استدلالی شیعه به وجود آمد؛<sup>۴</sup>

۲. الاستبصار فیما اختلف من الأخبار: در ۹۲۰ باب، دارای ۵۵۱۱ حدیث

۱. قاضی سید نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۸۱-۴۸۲.

۲. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۳۶۵، ج ۲، ص ۱۴، ۳۶، ۱۹۸ و ج ۷، ص ۱۱۲.

۳. نجاشی، رجال، ص ۳۱۶؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۱۴.

۴. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۱۰۴؛ عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه، ص ۷۴، ۷۵.

است. این کتاب یکی از کتب اربعه شیعه و جامع حدیثی است که از زمان مؤلف تاکنون در نزد فقهای شیعه، مدار استنباط احکام شرع بوده است. کتاب مزبور را خود شیخ در سه جزء تنظیم کرده است که دو جزء آن در عبادات و جزء سوم در بقیه ابواب فقه می باشد. این کتاب تمامی کتب تهذیب را در بر دارد. با این تفاوت که اخبار این کتاب، منحصر به اخبار مختلف و ذکر طریقه جمع بین آنهاست؛ اما کتاب تهذیب، جامع اخبار مخالف و موافق است؛<sup>۱</sup>

۳. تهذیب الأحکام: این کتاب مانند استبصار، یکی از کتب اربعه شیعه و مشتمل بر ۲۳ کتاب است که اول آن، کتاب طهارت و آخر آن، کتاب دیات است. مجموع ابواب تهذیب ۳۹۳ باب و مجموع احادیث آن ۱۳۹۰ حدیث است. این کتاب شرح مقنعه استادش، شیخ مفید است؛<sup>۲</sup>

۴. فهرست الشیعه و أسماء المصنفین: این کتاب را علامه شیخ سلیمان ماحوزی (م ۱۱۲۱ ق) که از عالمان بزرگ شیعه می باشد، تحت عنوان معراج الکمال فی معرفة الرجال شرح کرده است؛<sup>۳</sup>

۵. الرجال: شیخ طوسی، رجال را پس از فهرست نوشته است. این کتاب مشتمل بر ذکر اسامی رجال حدیث پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام تا امام حسن عسکری (ع)، که در عصر غیبت صغری می زیسته اند، است. شیخ در رجال به ذکر اسامی اشخاصی بسنده کرده و گاه، مختصر توضیحاتی درباره هر یک داده است؛<sup>۴</sup>

۱. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، رجال، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، ص ۵۳، ۵۴؛ نجاشی، رجال، ص ۳۱۶؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۱۴ - ۱۱۵؛ سید هاشم رسولی محلاتی، «بررسی مؤلفات شیخ طوسی»، هزاره شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. نجاشی، الرجال، ص ۳۱۶؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۱۵؛ سید هاشم رسولی محلاتی، «بررسی مؤلفات شیخ طوسی»، هزاره شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۳. همان جا؛ علی دوانی، مفاخر الاسلام، ج ۳، ص ۳۷۷.

۴. زرکلی، اعلام، ج ۶، ص ۳۱۵؛ نجاشی، رجال، ص ۳۱۶؛ مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۱۰۴.

۶. المبسوط فی الفقه و مقدمة فی المدخل إلى علم الکلام<sup>۱</sup>: این کتاب بر خلاف نهاییه، اگرچه کتابی فقهی است، ولی شیخ در آن اجتهاد نموده و مسائل را با دید کلامی و اصولی بررسی کرده است؛

۷. مسائل الخلاف: این کتاب در خصوص مسایل مورد اختلاف بین اهل سنت و شیعه است. بدین ترتیب که مسایل مورد اختلاف را عنوان می‌کند، بعد به ذکر مطالبی پرداخته که خود اختیار کرده است، سپس، گفتار اهل سنت را نقل و به دنبال آن، دلایل انتخاب خویش را مطابق مذهب شیعه بیان می‌کند؛<sup>۲</sup>

۸. الغیبة: شیخ طوسی این کتاب را در موضوع غیبت حضرت مهدی (عج) تألیف کرده است. از مقدمه آن چنان استنباط می‌شود که آن را به درخواست یکی از استادان و بزرگان شیعه نوشته است؛

۹. المفصح فی الأئمة: یکی از کتاب‌های ارزشمند شیعی است. به گفته مؤلف الذریعه، نسخه خطی بسیاری از این کتاب در دست است که از آن جمله، نسخه کتابخانه راجه فیض آباد هند را می‌توان نام برد.

### آشفنگی بغداد و مهاجرت شیخ طوسی به نجف

روند رو به ضعف امیران آل بویه و نیز آشفنگی دربار خلافت عباسی و درگیری‌های روز افزون، مخصوصاً زد و خوردهای بین شیعیان و حنبلیان و قیام بساسیری و هجوم طغرل به بغداد در ۴۴۷، حوادث ناگواری برای شیعیان و به ویژه مردم شیعه نشین کرخ، به همراه داشت. نقطه اوج آن نابسامانی‌ها، اشغال بغداد به دست سلجوقیان سنی مذهب و انقراض سلسله آل بویه بود. در این گیر و دار،

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ۱۱۴-۱۱۵.

۲. همان جا.

دارالعلم شیعه، که به وسیله ابو نصر شاپور بن اردشیر، وزیر بهاء الدوله تأسیس شده بود، با بسیاری از آثار نفیس موجود در این کتابخانه، سوخت و یا به تاراج رفت.<sup>۱</sup>

در ۴۴۸ یا ۴۴۹ نیز، اهل سنت به خانه شیخ طوسی در کرخ، حمله کردند و کتاب‌ها و نوشته‌ها و منبری بزرگ و با شکوه که برای وعظ بر آن می‌نشست و سی و سه منجیق (ظاهراً تخت‌هایی محمل مانند بوده است) سفید را که زوار محله کرخ، از قدیم به هنگام زیارت قبر حضرت علی علیه السلام با خود حمل می‌کردند، به آتش کشیدند.<sup>۲</sup>

پس از ورود طغرل به بغداد، شیعیان سخت به تنگنا افتادند. ترکان و مخالفان، از گفتن عبارت «حی علی خیر العمل» که معمول شیعیان در اذان بود، جلوگیری و آنان را مجبور کردند که در نماز صبح عبارت «الصلاة خیر من النوم» بگویند و تمام شعارها و کتیبه‌هایی که شیعیان بر دیوارها و دروازه‌های کرخ نوشته بودند مانند «محمد و علی خیر البشر» را از بین بردند. سپس مداحان اهل سنت وارد کرخ شدند و با صدای رسا، اشعاری در مدح خلفا خواندند. به دستور ابن سلمه، رئیس الروساء ابو عبدالله جلاب (گلاب)، رئیس بزازان کرخ را به جرم غلو در تشیع به قتل رساندند و بر در مغازه‌اش، به دار آویختند. شیخ طوسی نیز در آن آشوب پنهان شد و خانه‌اش به غارت رفت.<sup>۳</sup>

شیخ طوسی پس از مدتی، چون نابسامانی‌های روز افزون را در بغداد مشاهده کرد به نجف اشرف مهاجرت نمود و در جوار مقبره علی علیه السلام، مرکزی

۱. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۶.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۷۹؛ احمد بن علی عسقلانی، لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۳۵؛ شیخ محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۱، ص ۴۸۰.

۳. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۷۲.

جهت تعلیم و تعلم شیعیان بر پا می‌کرد که اولین مدرسه علمی در شهر نجف بود.

آقای محیط طباطبایی، دلیل مهاجرت اصلی شیخ طوسی به نجف را طلوع کوکب بساسیری و طرفداری او از فاطمیان مصر می‌داند؛ زیرا شیخ از آن بیم داشت که بغداد و عراق، مانند حلب، طرابلس، شام و فلسطین به دست طرفداران حکومت اسماعیلی افتاده و او مانند قاضی نعمان شیعه ناگزیر گردد، موافق دلخواه فاطمیان عمل کند و فقه امامی را تحت الشعاع فقه فاطمی قرار دهد و کتاب‌های استیصار، و مبسوط را مثلاً بر وفق دعائم الاسلام تنظیم کند تا مطلوب طرفین باشد.

این امری بود که شیخ طوسی بیش از مصایب و اتفاق‌های دیگر، شاید از آن هراسان بود و به همین دلیل به مشهد مقدس حضرت علی علیه السلام پناه برد.<sup>۱</sup>

به هر حال، هنوز یک سال از سقوط حکومت آل بویه سپری نشده بود که فتنه و آشوب عظیمی، میان اهل سنت و شیعه در بغداد روی داد و بر اثر آن، شیخ طوسی حوزه علمی را از بغداد به نجف اشرف منتقل ساخت و بغداد، پس از آن جریان هیچ گاه عالمی چون شیخ طوسی را از نظر فضل، به خود ندید.

نجف پیش از تسلط آل بویه بر بغداد، بسیار کوچک بود. تنها چند نفر از زوار و مردم پرشور شیعه، در جوار بارگاه حضرت علی علیه السلام زندگی می‌کردند؛ ولی در زمان پادشاهان آل بویه چون معزالدوله، عضدالدوله، بهاء الدوله و وزرا و شخصیت‌های شیعی آن خاندان، نجف رونق یافت پادشاهان آل بویه خود نیز، به زیارت مقبره

۱. سید محمد محیط طباطبائی، محیط، «زندگی [شیخ] طوسی»، یادنامه شیخ طوسی، به کوشش محمد واعظ زاده

حضرت علی علیه السلام می‌شتافتند و بر اساس وصیت آنان، پس از مرگ در سرداب صحن نجف به خاک سپرده می‌شدند.

شیخ طوسی، دوازده سال آخر عمر خویش را در نجف گذارند. در این ایام، گروهی از شاگردان وی و اهل علم، به منظور استفاده از محضر وی به نجف رفتند. سرانجام شیخ طوسی در ۴۶۰ پس از هفتاد و پنج سال عمر، در گذشت و در خانه شخصی خود، در سمت شمالی بقعه مطهر حضرت علی علیه السلام که بعداً به مسجد تبدیل گردید و هم اکنون به نام مسجد شیخ طوسی معروف است، به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

### ۱۳. شیخ ابویعلی دیلمی (م ۴۶۳ق)

حمزة بن عبدالعزیز دیلمی، ملقب به سلار (= سالار)، که در مازندران زاده شد، برای تکمیل تحصیلات خویش راهی بغداد شد و سرانجام، از دانشمندان معتبر شیعی در فقه و کلام و نحو گردید.<sup>۲</sup> سید مرتضی و شیخ طوسی از جمله استادان ابویعلی بودند و گاه از جانب سید مرتضی به تدریس می‌پرداخت.<sup>۳</sup>

سلار، تألیفاتی نیز داشته که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

۱. المراسم العلویه فی الأحکام النبویه؛<sup>۴</sup> ۲. الرد علی أبي الحسين البصری فی نقض الشافی. قاضی عبدالجبار معتزلی کتابی در نقض مذهب شعیه نوشت و نام المغنی الکافی بر آن نهاد، سپس سید مرتضی کتاب الشافی فی نقض الکافی نوشت و

۱. محمد واعظ زاده خراسانی، شرح حال و آثار شیخ طوسی، هزاره شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۰.

۲. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۴۲؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۲۵.

۳. تقی الدین حسن بن علی بن داوود حلّی، رجال، ج ۱، ص ۱۷۴.

۴. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۳۵ - ۱۳۶؛ سید محمد مهدی بحر العلوم، رجال، ج ۳، ص ۱۳؛ مامقانی،

تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۴۲.

ابوالحسین بصری، کتابی در نقض کتاب شافی نوشت. سالار نیز، کتاب مزبور را به دستور سید مرتضی نگاشته است؛<sup>۱</sup> ۳. التقریب فی أصول الفقه؛<sup>۲</sup> ۴. التذکرة فی حقیقة الجوهر و العرض.<sup>۳</sup>

سالار سرانجام در خسرو شاه آذربایجان، چند فرسنگی تبریز، در گذشت و در همان مکان به خاک سپرده شد و آن محل، هم اکنون به مقبره شیخ سالار معروف است.<sup>۴</sup>

---

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۳۶-۱۴۵؛ مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۴۲.  
۲. ابن شهر آشوب، معالم العلماء؛ شیخ محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۰۷؛ مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۴۲.  
۳. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۳۵-۱۳۶.  
۴. میرزا محمد باقر موسوی خوانساری، روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۷۳.





## انقراض آل بویه و سلطه سلجوقیان بر بغداد

### قیام نافرجام ارسلان بساسیری

یکی از حوادث بسیار مهم تاریخی در اواخر حکومت آل بویه و اوایل تسلط دولت سلجوقی، در بغداد، قیام ارسلان بساسیری بود. در مورد تاریخ تولد و چگونگی رشد بساسیری، اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما می‌توان حدس زد که ارسلان از میان قبایل کُرد شبانکاره فارس برخاسته و هنگامی که دیلمیان برای گردآوری سپاه، به فسای فارس رفته بودند، به آنان پیوست و به بغداد رفت. بساسیری در بغداد با ابراز لیاقت و به همراه توسعه و نفوذ آل بویه، به مناصب بالا ارتقا یافت. بنابراین، کردانی که به خدمت عضدالدوله پیوستند. همان کسانی بودند که بعدها به اشتباه و یا مسامحه، ترک خوانده شدند و به همین دلیل، بساسیری را نیز ترکی خوانده‌اند (منابع کهن چون تاریخ الاسلام، ذهبی، ۲۰/۳۰ و الانساب سمعانی، ص ۲۱۸ و غیره او را از غلامان ترک نژاد می‌دانند). بساسیری، خدمات خویش را در دربار بهاء‌الدوله به عنوان غلام مخصوص وی، آغاز کرد و با ابراز لیاقت توانست تا فرمانداری بخش غربی بغداد نیز، ارتقا یابد که این مقام را جلال‌الدوله در ۴۲۵ به او

سپرد تا هرج و مرج بخش غربی بغداد، که نمایندگان سلطان، توان جلوگیری از آن را نداشتند، را پایان بخشید. از آن زمان بساسیری کوشید تا نفوذ خویش را در حکومت افزایش دهد و این هدف، از راه اعمال قدرت بر رؤسای قبایل اطراف بغداد، امکان پذیر شد و به همین جهت مورد اعتماد مشاوران خلیفه نیز قرار گرفت.<sup>۱</sup>

بنابراین، کار بساسیری کم کم بالا گرفت و بر تمام عراق مسلط شد و شهرت و آوازه وی عالم گیر شد، تا آن جا که بر منابر عراق به نام وی خطبه می خواندند و خلیفه بدون اجازه وی به کاری دست نمی زد. در این دوره، از ملک رحیم، آخرین امیر بویه، جز نامی باقی نمانده بود.<sup>۲</sup>

این وضع ادامه نیافت؛ زیرا بساسیری بر ضد خلیفه طغیان کرد. مورخان، قیام او را به گونه های متفاوت گزارش داده اند و هر کس بر اساس دیدگاه سیاسی و مذهبی خویش به آن پرداخته است.

در العبر و تاریخ الاسلام نوشته شده است که: ارسلان ترکی (۴۴۷ ق) معروف به بساسیری، در این زمان کارش بالا گرفت و موقعیتی مهم پیدا کرد؛ زیرا کسی مانند او نبود. شهرتش در همه جا منتشر شد تا آن جا که فرماندهان عرب و غیر عرب از او در هراس بودند و علما بر منابر برایش دعا می کردند. مالیات های فراوان می گرفت و روستاها را ویران می کرد. قائم، خلیفه عباسی، بدون فرمان وی به هیچ کاری اقدام نمی کرد؛ اما پس از چندی، نادرستی عقیده اش برای خلیفه ثابت شد، زیرا به خلیفه گزارش دادند که بساسیری تصمیم به دستگیری وی و غارت دارالخلافه دارد خلیفه نیز با ابوطالب محمد بن میکال، سلطان غز، معروف به طغرل بیگ؛ که در آن زمان در ری بود، مکاتبه کرد و او را به بغداد فرا خواند.<sup>۳</sup>

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۱۲ و ج ۹، ص ۲۸۲، ۲۸۹؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۲، ص ۸۴.  
 ۲. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۳۰، ص ۲۰؛ ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۲، ص ۸۴.  
 ۳. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۳۴؛ شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خیر من غیر، ج ۳، ص ۲۱۲، همو، تاریخ الاسلام، ج ۳۰، ص ۲۰.

طغرل نیز در ۴۴۷ (این تاریخ نخستین حمله طغرل به بغداد است)، وارد بغداد شد و بساسیری به رحبه گریخت و در آن جا گروهی از ترکان به او ملحق شدند. وی با مستنصر، خلیفه فاطمی مصر مکاتبه کرد. مستنصر، اموال فراوانی برای وی فرستاد و به «ینال» برادر طغرل نامه نوشت و مقام برادرش را به او وعده داد. ینال نیز قیام کرد و طغرل با او سرگرم نبرد شد.<sup>۱</sup> فرمانده کل قوا با ابن مسلمه (علی بن حسین بن احمد بن محمد بن عمر بن مسلمه)، که سنی حنبلی بود، فرصتی به دست آورد تا از بساسیری انتقام بگیرد. او و متعصبان مذهبی، از خلیفه مجوزی گرفتند که به موجب آن، امکان تنفیذ قوانین شرعی بر امور مملکتی را فراهم می‌آورد و ابن مسلمه از فرصت استفاده کرده و متدینان را تحریک کرد تا ۶۰۰ بشکه شرابی را که یک نفر مسیحی از طرف یاران بساسیری با خود به واسط می‌برد، نابود سازند.<sup>۲</sup>

هندوشاه در تجارب السلف می‌نویسد:

«سرانجام کار نزاع بین وزیر و بساسیری به جایی کشید که بساسیری از دارالخلافه منقطع شد و به سواد بیرون رفت دیه‌ها را بسوخت و بسیار کس را دست برید و همه افعالی که کرد، نشان عاصیان و خارجیان باشد، قائم کس فرستاد و او را استمالت می‌داد و او قبول نمی‌کرد و تا کار وی قوی شد و لشکر بسیار جمع آمدند و چند شهر بگرفت.»<sup>۳</sup> بساسیری تحت تأثیر اقدامات آشتی جوینان خلیفه قرار نگرفت و با لشکری که گرد آورده بود به بغداد رفت و بر ابن مسلمه دست یافت و او را به دار آویخت.<sup>۴</sup> بساسیری سپس خلیفه قائم را نیز دستگیر کرد و به زندان انداخت. در این زمان بود که خلیفه نامه‌ای به طغرل نوشت که «زینهار اسلام را دریاب و در دفع این ملاعین بشتاب»، طغرل جوابی مختصر به این شرح نوشت: «ما متعاقب با لشکری بی حد

۱. همان‌جا: ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۶۳.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۶۲؛ مغیز الله کبیر، ماهی‌گیران تاجدار، ص ۱۸۸-۱۸۹.

۳. هندوشاه بن سنجر نخجوانی، تجارب السلف، تحقیق عباس اقبال آشتیانی، ص ۲۵۳.

۴. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۹۸.

خواهیم آمد، خلیفه باید که فارغ البال و مطمئن الحال باشد.<sup>۱</sup> پس از تقاضای کمک از جانب خلیفه، طغرل به بغداد آمد و بساسیری ناگزیر به فرار شد. اما چون «ینال» بر ضد برادرش طغرل قیام کرده بود، طغرل ناچار شد او را در مناطق غربی ایران دنبال کند. در این زمان بساسیری (۴۵۰ ق) در حالی که پرچم‌های فاطمیان مصر را برافراشته بود، به بغداد برگشت. وی در جامع منصور و سایر مساجد بغداد، به نام خلیفه فاطمی مصر، مستنصر (۴۲۲-۴۸۷ ق) خطبه خواند و فرمان داد در اذان عبارت «حی علی خیر العمل» را بیفزایند.<sup>۲</sup> (البته عبارت «حی علی خیر العمل» از آغاز اسلام جزء اذان و اقامه شیعیان بوده و هست).

در این زمان، گروهی از اهل سنت به حمایت قائم، خلیفه عباسی برخاستند و به مدت چهار روز جنگ ادامه یافت تا این که لشکریان بساسیری به جانب شرقی دارالخلافه هجوم بردند و با وجود این که خلیفه، دور خانه‌اش خندق حفر و استحکاماتی ایجاد کرده بود، مفید نیفتاد و اطرافیان خلیفه از ترس بساسیری او را رها کردند و خلیفه ناگزیر به قریش بن بدران، امیر عرب پناهنده شد.<sup>۳</sup>

طغرل نیز پس از پیروزی بر برادر و کشتن او در ۴۵۰ یا ۴۵۱ نامه‌ای به قریش بن بدران نوشت و با تهدید از وی خواست که خلیفه قائم را، در مقابل بساسیری حمایت کند. بدران بن قریش نیز در پاسخ طغرل نوشت که در مبارزه با بساسیری با تمام امکانات، همگام با شما هستم اما از آن بیم دارم که اگر در حرکت تأخیر شود جان خلیفه به خطر افتد.<sup>۴</sup>

بنابراین، طغرل سپاهی به فرماندهی خمار تکین با هزار سوار و گروهی از سران به

۱. سیف الدین عقیلی، آثار الوزراء، به تصحیح و تحقیق میرجلال الدین ارموی، ص ۲۵؛ شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۰، ص ۲۰.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۹، ص ۱۹۲؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۳۴.

۳. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۹-۳۱.

۴. ابوالفداء ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۲، ص ۸۱.

تعقیب بساسیری فرستاد. بساسیری، به همراه خانواده و برادرش «دبیس» به چنگ سپاهیان طغرل افتادند. بساسیری به قتل رسید و سر وی را پس از گرداندن در محلات، همراه بابوق و طبل در باب النوبی بغداد به دار آویختند.<sup>۱</sup>

### انگیزه‌های خصومت بساسیری با خلیفه عباسی

ارسالان بساسیری، که به رسم معمول آن زمان از غلامی به امیری رسیده بود، در نتیجه یأس از آینده خویش در سایه خلافت عباسی و مشاهده گرایش خلیفه به عنصر ترکی تازه وارد سلجوقی، ناگهان به طرفداری از خلفای فاطمی برخاست. در همان اوان، داعیان فاطمی، توانسته بودند در دل و اندیشه ابراهیم ینال، برادر جوان و دلیر طغرل نیز رخنه کنند و او را به اطاعت امام فاطمی متمایل سازند. ابراهیم ینال پس از آن که طغرل، برادر مهتر را با قدرت شمشیر خود به بغداد آورد، بر ضد طغرل برخاست و برادر را ناچار کرد که بغداد را به خلیفه و وزیر خود، عمیدالملک کندری واگذارد و او را در سرزمین‌های غربی ایران دنبال کند. این خلأ موقت سیاسی نظامی، به ارسالان بساسیری فرصت داد که به یاری برخی از امرای شیعه‌گرای عرب، به بغداد حمله کند و خلیفه و کندری را از کار برکنار سازد و خطبه خلافت را به نام مستنصر فاطمی ایراد کند و شعار فاطمیان را با ذکر «حی علی خیر العمل» در اذان، آشکار سازد. این حرکت بساسیری که در فاصله سال‌های ۴۴۷-۴۴۹ صورت گرفت. مخالفان شیعه را در عراق به اهمیت وجود خطر آگاه ساخت و در برافکندن آن، سعی وافر به کار بردند؛ ولی فاطمیان در مصر، به واسطه پریشانی‌های مالی، سیاسی و اجتماعی ناشی از قحطی و طاعون و جنگ‌های داخلی در مصر، از درک اهمیت امر و حقیقت معنای این جریان غافل ماندند و جنبش بساسیری را نادیده گرفتند و از کمک جدی به او

۱. شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۲۷۲، ابوالفداء ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۲، ص ۸۳؛ ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۲۵۲.

دریغ ورزیدند. در نتیجه، طغرل پس از غلبه بر برادر، به بغداد بازگشت و بساسیری را کشت و قدرت نوظهور وی در بغداد خیلی زود به پایان رسید. اما باید اعتراف کرد، نگرانی و تردید شیعیان کرخ در تأیید قیام بساسیری، که دعوتی جز دعوت امامیه را تأیید می‌کرد، اگر یکی از خطاهای شیعه بغداد محسوب نگردد نمی‌توان آن را در تسریع سقوط بساسیری بی‌اثر دانست.<sup>۱</sup>

علاوه بر یأس بساسیری از آینده خویش، جریانات زیر نیز در انگیزه خصومت و قیام وی علیه قائم، خلیفه عباسی بی‌اثر نبود:

۱. گرایش ارسلان بساسیری به مذهب اسماعیلی و ارتباط وی با مستنصر فاطمی؛
۲. بی‌ثباتی اوضاع در بغداد، ضعف خلیفه و اختلافاتی که بین بساسیری و بویهیان حاکم بر بغداد در جریان بود باعث شد تا بغداد در آتش فتنه بسوزد؛
۳. بی‌شک، اختلاف نژادی ارسلان با اعراب، که او و هموطنانش را به چشم موالی می‌نگریستند و تربیت ایرانی این مرد در دستگاه بویهیان که خواه ناخواه او را به قطب مخالف حکومت مجذوب کرده بود نیز، در دشمنی این سردار ایرانی با خلیفه بغداد مؤثر بود؛

۴. اختلاف شدید ارسلان با رئیس الرؤساء، (ابن مسلمه) وزیر قائم؛

۵. درگیری طغرل با برادر ناتنی خویش ابراهیم ینال، و مشکلات داخلی وی که حمایت خلیفه از طغرل را به دنبال داشت و همین مطلب، ارسلان بساسیری را در مخالفت با خلیفه جسورتر کرد.

### تجدید حیات قدرت خلافت و مذاهب اربعه سنت

بدون شک، سه عامل در تثبیت قدرت خلیفه و قدرت یابی مذاهب اربعه، که از

۱. سید محمد محیط طباطبائی، محیط، «زندگی شیخ طوسی»، یادنامه شیخ طوسی، به کوشش محمد واعظ زاده خراسانی، ص ۳۶-۳۷.

۳۳۴ با تسلط دیلمیان در بغداد در مقابله با مذهب شیعه رو به ضعف نهاده بودند، نقش داشت. اولین عامل، ضعف پادشاهان دیلمی در اواخر حکومت آنان بود که خلیفه از این ضعف، بهره‌برداری می‌کرد و خود را به سان اسلاف خویش، به عنوان حاکم روحانی و امیر مؤمنان در اذهان مردم جای می‌انداخت.

دومین عامل، مخالفت بساسیری و قیام او علیه دستگاه خلافت عباسی و حمایت از فرقه اسماعیلی بود. این اقدام نه تنها امرا و بزرگان عرب و حامیان مذاهب اربعه را به وحشت انداخت. و آنان را در پشت سر خلیفه قرار داد، بلکه شیعیان بغداد را نیز از حمایت جدی وی بازداشت.

سومین عامل که می‌توان از آن به عنوان بازوی نظامی خلیفه نام برد، ظهور طغرل در صحنه سیاست و حمایت وی از خلیفه و نهایتاً از ایدئولوژی مذاهب سنت و مبارزه علیه شیعیانی بود که بیش از صد سال، رویاروی سنی مذهبیان قرار داشتند.

در میان این سه عامل، عامل سوم، یعنی حمایت طغرل از خلافت، نقش بسیار مهم و حساسی در این تجدید حیات سیاسی و مذهبی به عهده داشت. بنابراین، خلافت عباسی و مذهب تسنن که با غلبه امرای شیعی مذهب آل بویه بر بغداد به سستی گراییده بود، با ورود ترکان تازه مسلمان و سنی مذهب سلجوقی، بار دیگر حیاتی تازه یافت و خلیفه بغداد موفق شد از نو تسلط روحانی خویش را بر ممالکی که از عهد صفاریان و دیلمیان به ویژه در بغداد از دست داده بود، برقرار سازد.

با این مقدمه، لازم است کمی به عقب برگشته و به‌طور خلاصه، به چگونگی آغاز ارتباط دستگاه خلافت با سلجوقیان، اشاره‌ای داشته باشیم. اصولاً سلجوقیان، طایفه‌ای از ترکان نواحی خزر بودند که همیشه در خدمت شاهان ترک به سر می‌بردند. جد آنان سلجوق، از پادشاه ترک، لقب «سباشی» یعنی فرماندهی سپاه دریافت کرد. پس از سلجوق فرزندان وی، هر کدام بر قسمتی از ایران مسلط شدند تا آن که طغرل، پایه‌گذار اولین حکمران، سلجوقیان نیز، بر قسمتی از سرزمین ایران

مسلط گردید.<sup>۱</sup>

با ظهور طغرل (۴۲۹ - ۴۵۵ ق)، خلیفه قائم، قاضی القضاة علی بن محمد بن حبیب ماوردی، فقیه شافعی را در ۴۳۵ به رسالت نزد طغرل فرستاد. در آن زمان، هنوز جلال الدوله دیلمی زنده بود. رسالت ماوردی این بود که از طغرل بخواهد بین جلال الدوله و ابوکالیجار که در نزاع بودند، میانجی‌گری کند. ماوردی در سال ۴۳۶ به بغداد بازگشت و پذیرش فرمان از طرف طغرل را به خلیفه تقدیم کرد.<sup>۲</sup>

این اولین تماس بین خلیفه بغداد و طغرل، نشانی از ضعف دیلمیان و گرایش خلیفه به سوی قدرتی نو ظهور است. طغرل کم‌کم به صورت خطری برای دیلمیان به صحنه آمد. پس از درگذشت جلال الدوله (۴۱۶ - ۴۳۵ ق)، ابوکالیجار (۴۳۵ - ۴۴۰ ق) به قدرت رسید. وی از خطر بالقوه سلجوقیان، که بسیار قریب الوقوع بود، آگاهی داشت و تنها چاره‌ای که برای کنترل موقت و جلوگیری از پیشروی آنان داشت، انعقاد پیمان دوستی بود. به همین جهت در ۴۳۹ به طغرل پیشنهاد صلح داد که از طرف وی استقبال گردید. طغرل به برادرش، ینال، که در حال پیشروی به سوی سرزمین دیلمیان بود، دستور توقف داد.<sup>۳</sup>

اما وضع دیلمیان شیعی روز به روز وخیم‌تر می‌شد و به همین دلیل، مردم عوام در صدد حمله به آنان برآمدند تا جایی که دیلمیان به واسطه رفتند. در آن شهر نیز سنّیان و ترکان، رو در روی آنان ایستادند و دیلمیان ناگزیر تن به نبرد دادند و در آن درگیری، از ترکان و سنّیان مقیم واسط بسیاری به قتل رسیدند. در همین زمان عیاران نیز در بغداد دست به غارت اموال مردم زدند و اوضاع را آشفته‌تر کردند.

در همین ایام است که دو رساله نیز در باب حقوق عمومی، به عنوان احکام السلطانیة تألیف شد. مقصود نویسندگان این دو رساله، ماوردی شافعی

۱. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۹۴.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۶۶.

۳. همان، ج ۹، ص ۳۳۵، ۳۳۶.



و این فراء حنبلی، فراهم کردن حمایت اعتقادی برای حاکمیت دوباره مذاهب اهل سنت بود.<sup>۱</sup>

به حاکمیت رسیدن دوباره مذاهب اهل سنت، بی تردید نشانه دیگری از انحطاط آل بویه بود. شیعیان نیز تحت فشار قرار گرفتند. چنان که در ۴۴۱ مردم محله کرخ شیعه نشین از برپایی مراسم عزاداری منع شدند. از این زمان تا اولین سقوط بغداد در ۴۴۷ به وسیله سپاه طغرل، زد و خوردهای بسیاری میان اهل سنت و شیعیان اتفاق افتاد (ر. ک: فصل ۶).

در چنین اوضاعی بود که سعدبن ابی شواک (۴۴۴ق) با سپاهی از طرف طغرل به حلوان رسید. خبر ورود این سپاه به حلوان، مردم بغداد را به وحشت انداخت و سپاه ملک رحیم، آخرین امیر بویه در مقابل آنان کاری از پیش نبرد.<sup>۲</sup>

طغرل نیز، که در همدان بود، با آگاهی از اوضاع آشفته بغداد اعلام کرد که قصد حج و اصلاح راه مکه و سپس تصرف مصر را دارد. وی پس از رسیدن به حلوان فرستاده‌ای نزد خلیفه اعزام کرد و در اظهار اطاعت و بندگی راه مبالغه پیش گرفت و به ترکان بغداد نیز پیام داد و آنان را به بذل و بخشش‌های خویش نوید داد. با وجود این، ترکان ناراضیتی خویش را از نزدیک شدن طغرل به خلیفه اعلام داشتند؛ ولی خلیفه به دسیسه و توطئه پرداخت، چون وی قبلاً خواهان انقراض آل بویه بود این کار را به دست طغرل امکان‌پذیر می‌دید.

ملک رحیم، حاکم دیلمی بغداد نیز، که خویش را در خطر می‌دید، به خلیفه اظهار بندگی نمود و رأی وی را در مورد طغرل پذیرفت. سرانجام پس از مذاکرات و صلاح اندیشی قرار شد، خطبه به نام طغرل خوانده شود و خلیفه در این امر پیش قدم شد. ابن مسلمه (رئیس الرؤساء) با گروهی از قضات، نقبا، اشراف و امرای سپاه ملک

۱. جونل کرمر، احیای فرهنگی عهد آل بویه، ص ۱۰۶-۱۰۷، ۱۲۱.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۳۰۹-۳۱۰.

رحیم به پیشواز شتافتند.<sup>۱</sup>

ملک رحیم از جانب خلیفه، نمایندگی داشت که به طغرل تعهد سپارد که در بغداد اقدامی خصمانه بر ضد او و لشکریانش صورت نخواهد گرفت. اما خلیفه و ملک رحیم، نتوانستند به تعهد خویش عمل کنند؛ زیرا ورود سلجوقیان به بغداد، سبب خشم مردم گردید و علیه آنان شورش کردند. طغرل فرمان دستگیری ملک رحیم و تمام طرفدارانش را صادر کرد و نام وی در ۴۴۷ از خطبه حذف گردید. گرچه خلیفه، ملک رحیم را بی تقصیر معرفی کرد؛ ولی سودی نبخشید، زیرا طغرل او را به سیروان در جنوب جبال و بعدها به قلعه «تبرک» ری فرستاد که به سال ۴۵۰ در زندان درگذشت.<sup>۲</sup>

بغداد در ۴۴۸ و دوران تسلط طغرل، در اوج تشنج و مشکلات به سر می‌برد، مردم بغداد و عراق در خوف و بیم از فتنه‌های داخلی و غارت سپاهیان طغرل و اعراب بادیه نشین روزگار می‌گذراندند و از طرفی بساسیری نیز در کوفه، واسط و موصل به نام خلیفه فاطمی خطبه می‌خواند<sup>۳</sup> و مبادرت به ضرب سکه‌هایی کرد که یک طرف آن نام مستنصر خلیفه فاطمی و طرف دیگر جمله: «لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد رسول الله، علی ولی الله» نقش شده بود.<sup>۴</sup>

در این گیر و دار اشغال بغداد، خلیفه و اهل سنت، خاصه حنبلیان، از حضور طغرل رضایت خاطر داشتند. در صورتی که شیعیان نگران و دلتنگ بودند. نگرانی شیعیان بی دلیل نبود؛ زیرا پس از ورود طغرل به بغداد، فرمانی صادر شد که شیعیان، سحرگهان در اذان به جای عبارت «حی علی خیر العمل» جمله «الصلاة خیر»

۱. همان، ص ۳۲۲-۳۲۳.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۶۵؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۴۲۰-۴۲۱، ۴۴۸؛ خواندمیر، روضة الصفاء، ج ۴، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۳. شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۱۵.

۴. ابن جوزی، المنتظم ج ۸، ص ۱۹۶.

من النوم» بگویند که خود نشانه آغاز سخت‌گیری‌های سلجوقیان نسبت به پیروان شیعه امامیه بود.

سرانجام، با سقوط آل بویه و روی کار آمدن سلجوقیان، وضع زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد یک باره دگرگون شد. آزار و اذیت و قتل و کشتار آنان دوباره آغاز گردید. مراسم عزاداری حسینی منع شد. شیعیان ناگزیر جهت حفظ جان و مکتب خویش مجدداً به تقیه روی آوردند.

ذهبی در العبر می‌نویسد: پس از تسلط طغرل بر بغداد و کشته شدن بساسیری، اهل کرخ ذلیل شدند و اموال آنان مورد نهب و غارت قرار گرفت.<sup>۱</sup>

بنابراین، در نتیجه این تحول و جابه‌جایی قدرت، موقعیت سیاسی و فرهنگی شیعیان به دوران پیش از آل بویه بازگشت و مذاهب اربعه به ویژه مذهب حنبلی در بغداد به اوج قدرت خویش رسید. این وضع دوران دیگری از خلافت عباسیان و زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان است که تا سقوط بغداد در ۶۵۶ به دست هلاکو خان مغول ادامه می‌یابد.

در این برهه از زمان نیز، چنان‌که در فصل دوم آمد، منافع سیاسی دستگاه خلافت و امیران و شاهان بود که از اعتقادات مذهبی اهل تسنن و تشیع سوء استفاده می‌کردند و جهت استحکام پایگاه‌های خویش، پیروان آن مذاهب را به جان یک‌دیگر می‌انداختند.

۱. شمس الدین محمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۲۲۴-۲۲۵.

## کتابنامه

### الف) منابع فارسی و عربی

۱. ابن اثیر: **الکامل**، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م.
۲. —: **اللباب فی تہذیب الانساب**، مکتبۃ القدسی، قاہرہ، ۱۳۵۶.
۳. ابن بکار، زبیر: **جمہرۃ نسب قریش و اخبارها**، تحقیق، محمود محمد شاکر، مطبوعۃ المدنی قاہرہ، ۱۳۸۱.
۴. ابن ابی الحدید: **شرح نہج البلاغہ**، دار احیاء الکتب العربیہ، قاہرہ ۱۳۷۹ ق / ۱۹۵۹.
۵. ابن بطوطہ: **رحلہ**، دار صادر للطباعة والنشر، بیروت ۱۳۷۹ ق / ۱۹۶۰.
۶. ابن بابویہ شیخ صدوق: **امالی**، ترجمہ و مقدمہ آیۃ اللہ کمرہ ای، کتابفروشی اسلامیہ، ۱۳۸۰.
۷. —: **عیون اخبار الرضا**، ترجمہ محمد تقی اصفہانی، انتشارات علمیہ، بی جا، بی تا.
۸. —: **کمال الدین**، تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیہ، تہران ۱۳۵۹ ق.
۹. ابن تغری، جمال الدین: **النجوم الزاہرہ**، تحقیق محمد عبدالقادر حاتم، قاہرہ ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۳.
۱۰. ابن جوزی: **المنتظم**، دائرۃ المعارف العثمانیہ، حیدرآباد ۱۳۵۸ ق.
۱۱. ابن جبیر: **رحلہ**، دارالتراث، بیروت، ۱۳۸۸.
۱۲. ابن حوقل: **صوۃ الارض**، منشورات مکتبۃ الحیات، بیروت، بی تا.
۱۳. ابن خلکان: **وفیات الاعیان**، مکتبۃ النهضۃ المصریہ، قاہرہ ۱۳۶۷ ق / ۱۹۴۸.
۱۴. ابن رستہ، احمد بن عمر: **اعلاق النفیسہ**، تصحیح دخویہ، بریل، لیڈن ۱۹۶۷.
۱۵. ابن العبری: **تاریخ مختصر الدول**، ترجمہ تاج پور و ریاضی، اطلاعات، تہران ۱۳۶۴.
۱۶. ابن طقطقی محمد بن علی طباطبا: **تاریخ فخری**، ترجمہ محمد و حیدر گلپایگانی، علمی و فرہنگی، تہران ۱۳۶۷.
۱۷. ابن عنبہ، سید جمال الدین بن احمد (حسینی): **عمدۃ الطالب فی انساب آل ابی طالب**، مطبوعۃ

- الحیدریه، نجف ۱۳۸۰ ق / ۱۹۶۰.
۱۸. —: **فصول الفخریه**، به اهتمام سید جمال الدین محدث، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۳.
۱۹. ابن عماد حنبلی، عبدالحی: **شذرات الذهب**، مکتبه القدسی، قاهره ۱۳۵۰ ق.
۲۰. ابن طاوس، عبدالکریم بن احمد: **فرحة الغری بصرحة الغری**، مطبعة الحیدریه، نجف ۱۳۶۸.
۲۱. ابن کازرونی، ظهیرالدین: **مختصر التاریخ**، تحقیق جواد مصطفی، بغداد ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۰.
۲۲. ابن کثیر، ابوالفداء: **البداية والنهاية**، مکتبه المعارف، بیروت ۱۹۶۶.
۲۳. ابن الندیم: **الفهرست**، تحقیق رضا تجدد، مطبعة دانشگاه تهران.
۲۴. ابن الوردی، زین الدین: **تاریخ ابن الوردی**، مطبعة الحیدریه، نجف ۱۳۸۹ ق / ۱۹۶۹.
۲۵. ابوالفداء: **تقویم البلدان**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۹.
۲۶. ابو علی مسکویه: **تجارب الامم**، بمطبعة بشركة التمدن الصناعیه، مصر، ۱۳۳۳ ق.
۲۷. اربلی، علی بن عیسی: **کشف الغمه فی معرفة الاثمه**، ترجمه علی بن حسین زواری، انتشارات حاج محمد باقر کتابچی، تبریز، ۱۳۸۱ ق.
۲۸. اصطخری: **المسالك والممالک**، بریل، لیدن ۱۹۶۷.
۲۹. استادی، رضا: **بحثی کوتاه پیرامون مدارک نهج البلاغه**، دار التبلیغ اسلامی، بی تا.
۳۰. اصفهانی، ابوالفرج: **مقاتل الطالبیین**؛ ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، نشر صدوق، تهران ۱۳۴۹.
۳۱. اصفهانی محمد بن محمد: **دستور الوزراء: تصحیح و تعلیق اترابی**، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۴.
۳۲. افندی اصفهانی، میرزا عبدالله: **ریاض العلماء**، تحقیق سید احمد حسینی، قم ۱۴۰۱.
۳۳. اقبال، عباس: **خاندان نوبختی**، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۴۵.
۳۴. اعتماد السلطنه، محمد حسن: **تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید**، تصحیح محدث، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
۳۵. آدامز: **تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری**، ترجمه علیرضا ذکاوتی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.
۳۶. بحر العلوم، سید محمد مهدی: **رجال (معروف به فوائد الرجالیه)**، مکتبه الصادق، طهران ۱۳۶۴.
۳۷. بغدادی، صفی الدین: **مراصد الاطلاع**، داراحیاء الکتب العربیه، بی جا، ۱۳۷۵ ق / ۱۹۵۴.
۳۸. بغدادی، ابو منصور عبدالقاهر: **الفرق بین الفرق**، ترجمه محمد جواد مشکور، چاپخانه مروی، تهران ۱۳۶۷.

۳۹. بر قعی، سید ابوالفضل: *تراجم الرجال*، چاپ اتحاد، بی تا.
۴۰. بروکلیمان، کارل: *تاریخ ملل و دول اسلامی*، ترجمه هادی جزایری، ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶.
۴۱. بیرونی، ابوریحان: *آثار الباقیه*، ترجمه دانا سرشت، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
۴۲. بیهقی: *تاریخ بیهقی*، تصحیح سعید نفیسی، کتابخانه سینا، تهران ۱۳۲۶.
۴۳. تبریزی، خلف: *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۱.
۴۴. توحیدی، ابوحیان: *البصائر والذخائر*، مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر، بیروت ۱۳۷۳ ق / ۱۹۵۳.
۴۵. توفیق وهبی: *بحثی در باب کلمه بغداد*، ترجمه و تعلیق سید علی رضا مجتهد زاده، بی تا، بی نا.
۴۶. تنوخی، ابی علی المحسن: *نشوار المحاضره (جامع التاریخ)* مطبعة امین هندیه، ۱۹۲۱.
۴۷. ثعالبی: *یتیمه الدهر*، مطبعة السعادة، قاهره ۱۳۵۷ ق / ۱۹۵۶.
۴۸. جواد مصطفی و احمد سوسه: *دلیل خارطة بغداد*، مطبعة المجمع العلمی العراقی، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۸.
۴۹. جعفری لنگرودی، محمد جعفر: *تاریخ معتزله*، کتابخانه گنج دانش، تهران ۱۳۶۸.
۵۰. جعفری، محمد مهدی: *آشنایی با نهج البلاغه*، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۴.
۵۱. جرجی زیدان: *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، امیر کبیر، تهران: ۱۳۶۹.
۵۲. حموی، یاقوت: *معجم البلدان*، اسدی، طهران ۱۹۶۵.
۵۳. حلی: *رجال العلامة (معروف به خلاصه الاقوال)* تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم مکتبه الرضی قم ۱۴۰۲.
۵۴. حلی تقی الدین، حسن بن علی بن داود: *الرجال*، دانشگاه طهران، ۱۳۴۲.
۵۵. حسین جاسم: *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ترجمه سید محمد تقی آیت الهی، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۷.
۵۶. حسینی الزریاطی، سید حسین: *بغیة الحائر فی احوال اولاد الامام الباقر*، دار التفسیر، قم ۱۴۱۷.
۵۷. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی: *تاریخ بغداد*، دارالکتب العربی، بیروت ۱۳۹۱.
۵۸. دینوری، احمد بن داود: *اخبار الطوائف*، تحقیق عبدالمنعم عامر، داراحیاء الکتب العربیه، قاهره ۱۹۶۰.

۵۹. دائرة المعارف الاسلاميه، انتشارات جهان، طهران، بی تا.
۶۰. ذهبی، شمس الدین محمد: **تاریخ الاسلام**، تحقیق عمر عبد السلام، دار الکتب العربی، بیروت ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴.
۶۱. \_\_\_\_\_: **سیر اعلام النبلاء**، تحقیق صلاح الدین منجد، دارالمعارف، مصر بی تا.
۶۲. \_\_\_\_\_: **العبر فی خبر من غیر**، تحقیق صلاح الدین منجد، دائرة المعارف و النشر، کویت ۱۹۶۰.
۶۳. رودراوری، ظهیر الدین: **ذیل تجارب الامم**، مطبعة شركة التمدن الصناعة، مصر ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۶.
۶۴. ر. ناث و گلدزیهر: **اسلام در ایران شعوبیه**، ترجمه و تحقیق محمود افتخارزاده، نشر میراثهای تاریخی اسلام و ایران، تهران ۱۳۷۱.
۶۵. زرکلی، خیرالدین: **اعلام**، بی تا، بی نا، بی تا.
۶۶. سبکی، تاج الدین ابی نصر عبدالوهاب بن علی: **طبقات الشافعية الكبرى**، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، مطبعة عیسی البابی و شرکاء، بی جا ۱۳۸۳ ق / ۱۹۶۴.
۶۷. سیوطی: **تاریخ الخلفاء**، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸.
۶۸. شهرستانی: **الملل والنحل**، تحقیق عبدالامیر علی مهنا و علی حسن فاعور، دارالمعرفه، بیروت ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰.
۶۹. شوشتری، شیخ محمد تقی: **قاموس الرجال**، طهران، ۱۳۷۹.
۷۰. شوشتری، قاضی سید نور الله: **مجالس المؤمنین**، کتابفروشی اسلامیه، طهران ۱۳۷۵.
۷۱. صابی، هلال بن محسن: **ذیل تجارب الامم**، تصحیح آمد روز و مرچلیو، قاهره ۱۳۳۷ ق / ۱۹۱۹.
۷۲. \_\_\_\_\_: **رسوم دار الخلافه**، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶.
۷۳. صابی، ابراهیم: **رسائل الصابی**، تحقیق محمد یوسف نجم، کویت ۱۹۶۱.
۷۴. صفدی، صلاح الدین خلیل بن ابیک، **الوافی بالوفیات**، دارالنشر فرانترز شنایر بقیبادان، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۱.
۷۵. صدر، سید حسن: **تأسیس الشیعه**، شركة النشر و الطباعة العراقیه، ۱۳۵۴.

۷۶. صدر: سید محمد: پژوهشی در زندگی امام مهدی، ترجمه محمد امامی، انتشارات جهان آرا، بی تا.
۷۷. ———: تاریخ غیبت صغری، ترجمه محمد امامی، کیوان، اصفهان، ۱۳۶۴.
۷۸. طبری، ابو جعفر، محمد بن جریر: تاریخ الامم والملوک، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹.
۷۹. طبرسی: اعلام الوری باعلام الهدی، دارالکتب الاسلامیه، نجف ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۰.
۸۰. طبرسی، حاج میرزا حسین نوری: نجم الثاقب، انتشارات جعفری، مشهد ۱۳۶۱.
۸۱. طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، رجال، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، مکتبه الحیدریه، نجف ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۱.
۸۲. ———: الفهرست، به کوشش محمود رامیار، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.
۸۳. ———: الغیبه، مکتبه الصادق، نجف ۱۳۸۵.
۸۴. ———: الغیبه، نسخه خطی (۰۰۴۰۳۶) کتابخانه مدرسه امام عصر شیراز.
۸۵. طهرانی، آقا بزرگ: الذریعه الی تصانیف الشیعه، دار الاضواء، بیروت ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳.
۸۶. ———: طبقات اعلام الشیعه، مؤسسه اسماعیلیان، قم بی تا.
۸۷. عسقلانی، احمد بن علی: لسان المیزان، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۱.
۸۸. عرشی، امتیاز علی خان: اسناد نهج البلاغه، ترجمه و تعلیق سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
۸۹. غفارزاده، علی: زندگانی نواب خاص امام زمان، انتشارات نبوغ، قم ۱۳۷۵.
۹۰. فیض کاشانی، محمد ملا محسن: نقد الايضاح (پاورقی فهرست شیخ طوسی) چاپخانه دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.
۹۱. قزوینی، عبدالجلیل رازی: النقض، تصحیح و تحقیق ارموی، تهران ۱۳۷۱.
۹۲. قرطبی، عریب بن سعد: صلة تاریخ الطبری، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹.
۹۳. قفطی، جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف: تاریخ الحكماء، لیبزیک، ۱۹۰۳.
۹۴. قمی، حسن بن محمد: تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی، انتشارات توس، تصحیح و تحشیه، سید جلال الدین تهرانی، انتشارات توس، ۱۳۶۱.

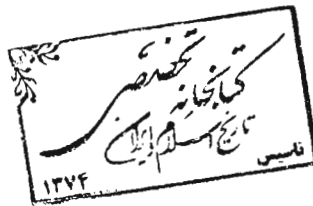


۹۵. قمی، سعد بن عبدالله: *المقالات والفرق*، تصحیح محمد جواد مشکور، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۱.
۹۶. قرشی، باقر: *تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام*، ترجمه محمد رضا عطایی، انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۱.
۹۷. قادری، حاتم: *تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان*، انتشارات بنیان، ۱۳۷۵.
۹۸. کلینی: *الکافی*، ترجمه شیخ محمد باقر کمره‌ای، مکتبه الاسلامیه، طهران ۱۳۸۱.
۹۹. \_\_\_\_\_: *الکافی*، ترجمه سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، بی تا.
۱۰۰. کرمر، جوئل: *احیای فرهنگی عهد آل بویه*: ترجمه محمد سعید حنایی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۵.
۱۰۱. کمونه الحسینی، سید عبدالرزاق: *موارد الانحاف فی النقباء والاشراف*، مطبعة الادب، نجف ۱۳۸۸ ق / ۱۹۶۸.
۱۰۲. لسترنج، گای: *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
۱۰۳. *مجمعل التوارخ والقصص*، تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران ۱۳۱۸.
۱۰۴. مستوفی؛ حمد الله: *تاریخ گزیده*، به اهتمام نوابی، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۲.
۱۰۵. \_\_\_\_\_: *نزہة القلوب*، به کوشش دبیر سیاقی، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۳۶.
۱۰۶. مسعودی: *التنبیه والاشراف*، بریل، لیدن، ۱۹۶۷.
۱۰۷. \_\_\_\_\_: *مروج الذهب*، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱.
۱۰۸. امین، محسن: *اعیان الشیعه*، مطبعة الانصاف، بیروت ۱۳۶۳.
۱۰۹. مامقانی: *تنقیح المقال*، نجف ۱۳۵۲.
۱۱۰. مفید، محمد بن نعمان: *الارشاد*. انتشارات علمیه، بی تا، بی نا.
۱۱۱. مقدسی: *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، بریل، لیدن، ۱۹۰۹.
۱۱۲. ماوردی، ابی الحسن، علی بن محمد: *احکام السلطانیه*، دفتر تبلیغات اسلامی، قم ۱۴۰۰.
۱۱۳. مشکور، محمد حواد: *تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام*، مروی، تهران ۱۳۶۲.

۱۱۴. مظفر، محمد ح سین: تاریخ شیعه، ترجمه محمد باقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی بی جا ۱۳۶۸.
۱۱۵. موسوی خوانساری، میرزا محمد باقر: روضات الجنات، طهران ۱۳۹۰.
۱۱۶. نجاشی، احمد بن علی: الرجال، مرکز نشر کتاب، تهران بی تا.
۱۱۷. نخجوانی، هندوشاه بن سنجر: تجارب السلف، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۴۴.
۱۱۸. یعقوبی، احمد: تاریخ یعقوب، مطبعة العربی، نجف ۱۳۵۸.

ب) منابع انگلیسی

- 119 . The Combridge History Of Islam, V.1, 1970.
- 120 . The First Encyclopedia of Islam, prepared by number of orientalist, London, V:11,1960.
- 121 . Muri, William, The Caliphate: Its raise, Decline and Fall, Beirut, 1963.
- 122 . S. A. EL, Ali "The foundation of Baghdad" The Islamic city University of pennsylvania, Press, 1970.
- 123 . Lassner, Jacob, The topography of Baghdad in the early Middle age, Wayne State University press, Detrat, 1970 .
- 124 . Jafri. S.M. The origins and early development of Si'a Islam, Qom.



# بوستان کتاب قم

مؤسسه بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) از سال ۱۳۶۱ با هدف ارتقای سطح بینش جامعه با نشر در حوزه اندیشه اسلامی، کار خود را آغاز کرد.

این مؤسسه به آثار تخصصی و عمومی، هر دو توجه دارد و پس از تصویب در «شورای بررسی آثار» با معیارهایی از جمله اتقان محتوا، نیاز جامعه به موضوع اثر، روشمندی آن و... پذیرفته می شود.

## موضوعات آثار این مؤسسه

علوم قرآنی و تفسیر، کلام قدیم و جدید، فقه اصول فقه، فلسفه، عرفان، تاریخ، حدیث، رجال اخلاق، ادبیات و...

## موفقیتهای مؤسسه

ناشر نمونه سال ۱۳۷۵، ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹

ناشر سال ۱۳۷۷ و ۱۳۷۹ حوزه

ناشر برگزیده کتاب سال ۱۳۸۱ دانشجویی

ناشر برگزیده نهمین و پانزدهمین نمایشگاه

بین المللی کتاب تهران ۱۳۷۵ و ۱۳۸۱

ناشر برگزیده استان قم ۱۳۷۸

## آثار برگزیده

کتاب سال کشوری: ۹ اثر

تشویقی سال کشوری: ۴ اثر

برگزیده سال حوزه: ۲۶ اثر

تشویقی سال حوزه: ۸ اثر

کتاب سال ولایت: ۱ اثر

برگزیده سال دانشجویی: ۱۲ اثر

تقدیری سال دانشجویی: ۳ اثر

برگزیده کنگره دین پژوهان: ۶ اثر

برگزیده جشنواره مهدویت: ۲ اثر

تقدیری جشنواره مهدویت: ۵ اثر

برگزیده بزرگداشت حامیان نسخ خطی: ۱ اثر

برگزیده کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان: ۱ اثر

برگزیده کتاب سال استان کرمان: ۱ اثر

برگزیده جشنواره کتاب معلم: ۲ اثر